توضیح المسائل

مطابق با فتاوی

حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ حسین وحید خراسانی

دام ظله

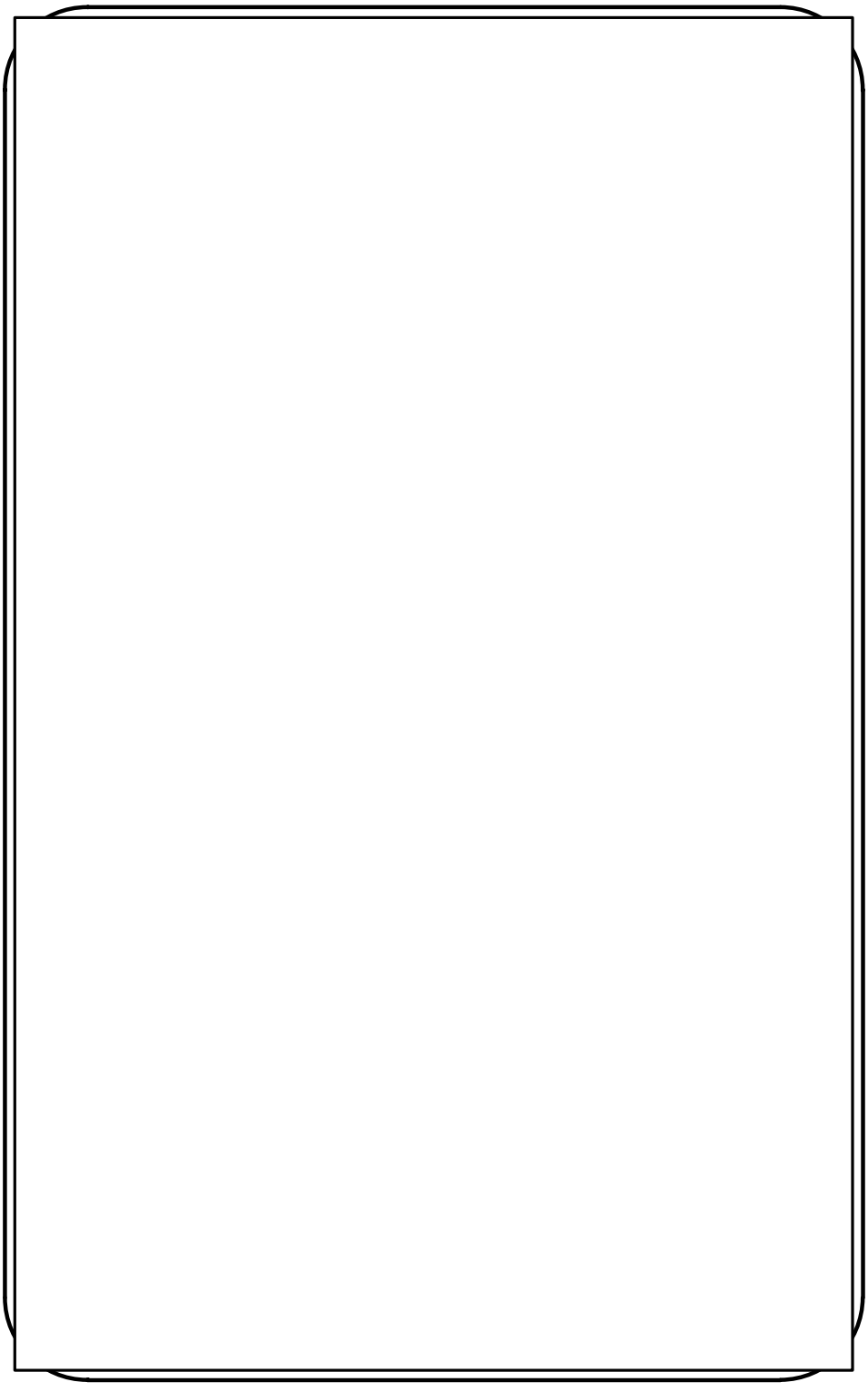

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین، والصّلاة والسّلام علی اشرف الأنبیاء والمرسلین

محمّد وآله الطّیبین الطّاهرین لا سیما بقیة الله فی الأرضین،

و اللّعنة الدائمة علی أعدائهم اجمعین.

«احکام تقلید»

مسأله ۱ـ اعتقاد انسان به اصول دین اسلام باید بر پایهٔ علم باشد، و تقلید ـ یعنی پیروی از غیر بدون حصول علم ـ در اصول دین باطل است، ولی در غیر اصول دین از احکامی که قطعی و ضروری نیست و همچنین موضوعاتی که محتاج به استنباط است باید یا مجتهد باشد که بتواند وظایف خود را از روی مدارک آنها به دست آورد، و یا به دستور مجتهدی که شرایط آن خواهد آمد رفتار نماید، و یا احتیاط کند، یعنی به گونه‌ای عمل نماید که یقین پیدا کند تکلیف را انجام داده، مثلاً اگر عدّه‌ای از مجتهدین عملی را حرام می‌دانند و عدّهٔ دیگر می‌گویند حرام نیست، آن عمل را ترک کند، و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی جایز می‌دانند به جا آورد، پس کسانی که مجتهد نیستند و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند باید تقلید نمایند.

مسأله ۲ـ تقلید در آنچه در مسألهٔ قبل گذشت عمل کردن به دستور مجتهد است، و قول

مجتهدی برای مقلّد حجّت است که مرد و عاقل و شیعهٔ دوازده امامی و حلال زاده و زنده ـ هر چند به ادراک حیات او در حالی که ممیّز باشد ـ و عادل و بنابر احتیاط واجب بالغ باشد.

و عادل کسی است که کارهایی را که بر او واجب است به جا آورد و کارهایی که بر او حرام است ترک کند، و نشانهٔ عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد که اگر از اهل محلّ یا همسایگان او یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبی او را تصدیق نمایند.

و مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند ـ در صورتی که علم اگر چه اجمالاً به اختلاف بین مجتهدین در فتوا نسبت به مسائل محلّ ابتلاء داشته باشد ـ باید اعلم باشد، یعنی در فهمیدن حکم خدا و وظایف مقرّره به حکم عقل و شرع از تمام مجتهدهای زمان خود بهتر بوده، مگر این که قول غیر اعلم مطابق با احتیاط باشد.

مسأله ۳ـ مجتهد و اعلم را از چند راه می‌توان شناخت:

(اوّل) آن که خود انسان یقین کند، مثل آن که در مرتبه‌ای از علم باشد که بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوم) آن که دو نفر عالم عادل که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند به شرط آن که دو نفر عالم عادل دیگر با گفتهٔ آنان مخالفت ننمایند، و اقوی ثبوت اجتهاد و اعلمیّت به گفتهٔ ثقهٔ خبیر است در صورتی که ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نباشد.

(سوم) آن که عدّه‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند و از گفتهٔ آنان اطمینان پیدا شود، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ۴ـ اگر بین دو مجتهد یا بیشتر در فتاوای مورد ابتلا علم به اختلاف باشد ـ اگر چه اجمالاً ـ در صورتی که بداند یا حجّت شرعیّه بر تساوی آنان در علم باشد باید به فتوای کسی که فتوای او مطابق با احتیاط است عمل کند، و چنانچه فتوای یکی از آنان مطابق با احتیاط نباشد ـ مثل این که یکی فتوا به قصر و دیگری فتوا به تمام بدهد ـ احتیاط کند به جمع بین آن دو.

و اگر احتیاط ممکن نباشد ـ مثل این که یکی فتوا به وجوب عملی و دیگری فتوا به حرمت عملی بدهد ـ یا مشقّت داشته باشد بنابر احتیاط باید به فتوای کسی که ورع او در فتوا دادن بیشتر است عمل کند، و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

و همچنین است در غیر این صورت ـ چه وجود اعلم معلوم ولی معیّن نباشد و یا وجود اعلم محتمل باشد ـ اگر احتیاط ممکن بوده و مشقّت نداشته باشد.

و اگر احتیاط ممکن نباشد یا مشقّت داشته باشد، در صورتی که وجود اعلم معلوم ولی معیّن نباشد، چنانچه احتمال اعلمیّت در یک طرف بیشتر باشد باید به فتوای او عمل کند، و اگر مساوی باشد بنابر احتیاط باید به فتوای اورع در فتوا عمل نماید و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

و در صورتی که وجود اعلم محتمل باشد بنابر احتیاط باید به فتوای کسی که گمان دارد یا احتمال می‌دهد اعلم است یا احتمال اعلمیّت در او اقویٰ است عمل کند، وگرنه بنابر احتیاط باید به فتوای اورع در فتوا عمل نماید، و اگر در این جهت هم متساویند مخیّر است.

مسأله ۵ـ به دست آوردن فتوای مجتهد چهار راه دارد:

(اوّل) شنیدن از خود مجتهد.

(دوم) شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

(سوم) شنیدن از شخصی که مورد وثوق است و ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نیست، یا به گفتهٔ او اطمینان دارد.

(چهارم) دیدن در رسالهٔ مجتهد در صورتی که انسان به درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله ۶ـ تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است می‌تواند به آن عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ۷ـ اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوا دهد، کسی که وظیفه‌اش تقلید از اوست نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگری عمل کند، ولی اگر فتوا ندهد و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود ـ مثلاً بفرماید: احتیاط آن است که در رکعت سوم و چهارم نماز سه مرتبه بگوید: ﴿ **سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ** ﴾ ـ مقلّد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجبش گویند عمل کند، یا به فتوای مجتهد دیگری که بعد از او از دیگران اعلم باشد و می‌گوید یک مرتبه کفایت می‌کند عمل نماید، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مسأله محلّ تأمل یا محلّ اشکال است.

و در فعل مستحبّات و ترک مکروهات ذکر شده در این رساله قصد رجاء شود.

مسأله ۸ـ اگر مجتهد اعلم بعد از آن که در مسأله فتوا داده یا قبل از فتوا احتیاط کند ـ مثلاً بفرماید: ظرف نجس را یک مرتبه در آب کرّ بشویند پاک می‌شود، اگر چه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند ـ مقلّد او می‌تواند عمل به آن احتیاط را که احتیاط مستحبّ گویند ترک کند.

مسأله ۹ـ اگر مجتهدی که وظیفهٔ انسان تقلید از او بوده از دنیا برود، در صورتی که اعلم بودن مجتهد زنده از میّت برایش ثابت شود، در مسائل مورد ابتلایی که علم ـ اگر چه اجمالاً ـ به اختلاف بین میّت و حیّ دارد واجب است به حیّ رجوع کند، و در صورتی که اعلمیّت مجتهد میّت برایش ثابت بوده، مادامی که اعلم بودن مجتهد زنده برایش ثابت نشود باید به فتوای مجتهد میّت عمل کند، چه در زمان حیات او التزام به عمل به فتوای او داشته یا نداشته باشد، و چه عمل به فتوای او کرده یا نکرده باشد، و چه فتوای او را یاد گرفته یا یاد نگرفته باشد.

مسأله ۱۰ـ اگر در مسأله‌ای وظیفه‌اش آن بوده که از مجتهد زنده تقلید کند دوباره نمی‌تواند از مجتهدی که از دنیا رفته تقلید نماید.

مسأله ۱۱ـ مسائلی را که انسان معمولاً به آنها مبتلا می‌شود واجب است یاد بگیرد.

مسأله ۱۲ـ اگر برای انسان مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، باید احتیاط کند یا این که با شرایطی که ذکر شد تقلید نماید، ولی چنانچه مخالفت غیر اعلم با اعلم را در مسائل مورد ابتلا بداند ـ اگر چه اجمالاً ـ و فتوای اعلم در دسترس نباشد و تأخیر عمل تا روشن شدن فتوای اعلم و احتیاط ممکن نباشد یا حرجی باشد، می‌تواند از غیر اعلم تقلید نماید.

مسأله ۱۳ـ اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود لازم نیست به او خبر دهد که فتوای آن مجتهد عوض شده، ولی اگر بعد از گفتن فتوا بفهمد اشتباه کرده، در صورتی که مخالفت حکم الزامی لازم بیاید و ممکن باشد باید اشتباه او را بر طرف کند.

مسأله ۱۴ـ مکلّفی که مدّتی اعمال خود را بدون تقلید انجام داده، در صورتی که مطابق با واقع یا فتوای مجتهدی باشد که فعلاً وظیفه‌اش تقلید از اوست صحیح است.

« احکام طهارت »

آب مطلق و آب مضاف

مسأله ۱۵ـ آب یا مطلق است یا مضاف، آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد مثل آبی که به قدری با گل یا مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است، و آن بر پنج قسم است: **(اوّل)** آب کرّ، **(دوم)** آب قلیل، **(سوم)** آب جاری، **(چهارم)** آب باران، **(پنجم)** آب چاه.

۱ـ آب کرّ

مسأله ۱۶ـ آب کرّ مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب است بریزند، آن ظرف را پر کند.

مسأله ۱۷ـ اگر عین نجس مانند بول و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس به آب کرّ برسد، چنانچه به واسطهٔ نجاست بو یا رنگ یا مزهٔ آب تغییر کند نجس می‌شود، و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۸ـ اگر بو یا رنگ یا مزهٔ آب کرّ به واسطهٔ غیر نجاست تغییر کند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۹ـ اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کرّ است برسد و بو یا رنگ یا

مزهٔ قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کرّ باشد تمام آب نجس می‌شود، و اگر به اندازهٔ کرّ یا بیشتر باشد مقداری که بو یا رنگ یا مـزهٔ آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۲۰ـ آب فوّاره اگر متّصل به کرّ باشد آب نجس را پاک می‌کند، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی‌کند، مگر آن که چیزی روی فوّاره بگیرند تا آب آن قبل از قطره قطره شدن به آب نجس متّصل شود، و بنابر احتیاط مستحبّ باید آب فوّاره با آن آب نجس مخلوط گردد.

مسأله ۲۱ـ اگر چیز نجس را زیر شیری که متّصل به کرّ است بشویند، آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متّصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کرّ نباشد، چنانچه بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده باشد پاک است.

مسأله ۲۲ـ اگر مقداری از آب کرّ یخ ببندد و باقی آن به قدر کـرّ نـباشد، چـنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۳ـ آبی که به اندازهٔ کرّ بوده، اگر انسان شکّ کند از کرّ کمتر شده یا نه مثل آب کرّ است، یعنی نجاست را پاک می‌کند و اگر نـجاستی هـم بـه آن بـرسد نـجس نمی‌شود، و آبی که کمتر از کرّ بوده اگر انسان شکّ کند به مقدار کرّ شده یا نه حکم آب کمتر از کرّ را دارد.

مسأله ۲۴ـ کرّ بودن آب به چند راه ثابت می‌شود:

(اوّل) آن که انسان یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) آن که دو مرد عادل خبر دهند.

(سوم) آن که کسی که مورد وثوق است و ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نباشد خبر دهد.

(چهارم) به قول کسی که آب در اختیار اوست در صورتی که متّهم به کذب نباشد.

۲ـ آب قلیل

مسأله ۲۵ـ آب قلیل آبی است که از زمین نجوشد و از کرّ کمتر باشد.

مسأله ۲۶ـ اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد یا چیز نجس به آن بـرسد نـجس

می‌شود، ولی اگر با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس است، و مقداری که به آن نرسیده پاک است.

مسأله ۲۷ـ آب قلیلی که برای بر طرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جدا گردد نجس است، و بنابر احتیاط واجب از آب قلیلی که بعد از بر طرف شدن عین نجاست برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود، اجتناب کنند.

مسأله ۲۸ـ آبی که با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند با پنج شرط چیز پاکی را که با آن ملاقات کند نجس نمی‌کند:

(اوّل) آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده باشد.

(دوم) نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

(سوم) نجاست دیگری مثل خون با بول یا غائط بیرون نیامده باشد.

(چهارم) بنابر احتیاط ذرّه‌های غائط در آن آب پیدا نباشد.

(پنجم) بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ـ آب جاری

آب جاری آبی است که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد، مانند آب چشمه و قنات.

مسأله ۲۹ـ آب جاری اگر چه کمتر از کرّ باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۰ـ اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطهٔ نجاست تغییر کرده نجس است، و طرفی که متّصل به چشمه است اگر چه کمتر از کرّ باشد پاک است، و آب های طرف دیگر نهر اگر به اندازهٔ کرّ یا به واسطهٔ آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متّصل باشد پاک، وگرنه نجس است.

مسأله ۳۱ـ آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می‌جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۳۲ـ آبی که کنار نهر ایستاده و متّصل به آب جاری است در صورتی که بـه ملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه‌اش تغییر نکند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۳۳ـ چشمه‌ای که مثلاً در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۴ـ آب حوضچهٔ حمّام اگر چه کمتر از کرّ باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آب آن به اندازهٔ کرّ است متّصل باشد مثل آب جاری است.

مسأله ۳۵ـ آب لوله‌های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها می‌ریزد، اگر متّصل به مخزنی باشد که آب آن کمتر از کرّ نباشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۶ـ آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشد، چنانچه کمتر از کرّ باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود، امّا اگر با فشار جاری باشد و نجاست به پایین آن برسد طرف بالای آن نجس نمی‌شود.

۴ـ آب باران

مسأله ۳۷ـ اگر به چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست یک مرتبه باران ببارد، جایی که باران به آن برسد پاک می‌شود، و در فرش و لباس و مانند ایـنها فشـار لازم نیست، ولی باریدن دو سه قطره فایده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید، و بنابر احتیاط واجب به اندازه‌ای باشد که اگر در زمین سخت ببارد جـریان داشته باشد.

مسأله ۳۸ـ اگر باران بر عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشّح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده بـاشد پاک است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشّح کند، چنانچه ذرّه‌ای خون در آن باشد، یا آن که بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر کرده باشد نجس می‌باشد.

مسأله ۳۹ـ اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی که باران بر بام می‌بارد آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد پاک است، ولی بـعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد به چیز نجس رسیده است، نجس می‌باشد.

مسأله ۴۰ـ زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می‌شود، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می‌کند.

مسأله ۴۱ـ خاک نجسی که آب باران به وصف اطلاق به اجزای آن برسد پاک می‌شود، هر چند به واسطهٔ باران گل شود.

مسأله ۴۲ـ هرگاه آب باران در جایی جمع شود اگر چه کمتر از کرّ باشد، چنانچه موقعی که باران می‌آید چیز نجسی را در آن بشویند و آب به واسطهٔ نجاست بو یا رنگ یا مزه‌اش تغییر نکند، آن چیز نجس پاک می‌شود.

مسأله ۴۳ـ اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و باران به زمین نجس برسد، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می‌گردد.

مسأله ۴۴ـ اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کرّ باشد، چنانچه بعد از ایستادن باران نجاستی به آن برسد نجس می‌شود.

۵ـ آب چاه

مسأله ۴۵ـ آب چاهی که از زمین می‌جوشد اگر چه کمتر از کرّ باشد، چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده پاک است، ولی مستحبّ است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصّل گفته شده از آب آن بکشند.

مسأله ۴۶ـ اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزهٔ آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاک می‌شود، و احتیاط مستحبّ این است که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.

احکام آبها

مسأله ۴۷ـ آب مضاف که معنای آن در مسألهٔ «۱۵» گذشت، چیز نجس را پاک نمی‌کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۴۸ـ آب مضاف چه قلیل و چه کثیر به ملاقات نجس، نجس می‌شود، هر چند

عموم حکم نسبت به بعضی از مراتب کثرت محلّ اشکال است، ولی چنانچه با فشار با نجس ملاقات کند مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است، و مقداری که نرسیده پاک می‌باشد، مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسأله ۴۹ـ اگر آب مضاف نجس طوری با آب کرّ یا جاری مخلوط شود که دیگر آب مضاف به آن نگویند پاک می‌شود.

مسأله ۵۰ـ آبی که مطلق بوده و معلوم نیست به حدّ مضاف شدن رسیده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می‌کند و وضو و غسل هم با آن صحیح است، و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی‌کند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ۵۱ـ آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف و معلوم نیست که قبلاً مطلق بوده یا مضاف، نجاست را پاک نمی‌کند و وضو و غسل هم با آن باطل است، ولی اگر به اندازهٔ کرّ یا بیشتر باشد چنانچه نجاستی به آن برسد محکوم به طهارت است.

مسأله ۵۲ـ آبی که عین نجاست مثل خون یا بول به آن برسد و بو یا رنگ یا مزهٔ آن را تغییر دهد، اگر چه کرّ یا جاری باشد نجس می‌شود، ولی اگر بو یا رنگ یا مزهٔ آب به واسطهٔ نجاستی که بیرون آن است عوض شود ـ مثل آن که مُرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد ـ نجس نمی‌شود.

مسأله ۵۳ـ آبی که عین نجاست مثل خون یا بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزهٔ آن را تغییر داده، چنانچه به کرّ یا جاری متّصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان هنگام باریدن در آن جاری شود و تغییر آن از بین برود، پاک می‌شود، و بنابر احتیاط مستحبّ آب باران یا کرّ یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ۵۴ـ اگر چیز نجسی را در کرّ یا جاری تطهیر نمایند، در شستنی که با آن پاک می‌گردد آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می‌ریزد پاک است.

مسأله ۵۵ـ آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

مسأله ۵۶ـ نیم خوردهٔ سگ و خوک و کافر غیر کتابی نجس و خـوردن آن حـرام است، و نیم خوردهٔ حیوانات حرام گوشت پاک و خوردن آن در غیر گربه مکروه است.

احکام تخلّی

مسأله ۵۷ـ واجب است مکلّف وقت تخلّی و مواقع دیگر عورت خود را از کسانی که ممیّز خوب و بد هستند بپوشاند اگر چه با او محرم باشند، چه مکلّف باشند و چه غیر مکلّف، ولی زن و شوهر و کسانی که در حکم آنها هستند ـ مثل کنیز و مالکش ـ لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ۵۸ـ لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشاند کافیست.

مسأله ۵۹ـ موقع تخلّی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۰ـ اگر موقع تخلّی طرف جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد و عورت خود را از قبله بگرداند کفایت نمی‌کند، و اگر جلوی بدن او رو به قبله یا پشت به قبله نباشد، احتیاط واجب آن است که عورت را رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ۶۱ـ احتیاط مستحبّ آن است که طرف جلوی بدن در موقع استبراء ـ که احکام آن خواهد آمد ـ و موقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ۶۲ـ اگر امر دایر شود بین این که کسی ـ که بر عورت نامحرم است ـ عورت او را ببیند یا استقبال و یا استدبار قبله کند ستر عورت واجب است، و احتیاط واجب در این صورت این است که پشت به قبله بنشیند، و همچنین است اگر از راه دیگر ناچار شود که رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند.

مسأله ۶۳ـ احتیاط مستحبّ آن است که بچّه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند.

مسأله ۶۴ـ در چهار جا تخلّی حرام است:

(اوّل) در کوچه‌های بن‌بست در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند.

(دوم) در ملک کسی که اجازهٔ تخلّی نداده است.

(سوم) در جایی که برای عدّهٔ مخصوصی وقف شده است، مثل بعضی از مدرسه‌ها.

(چهارم) در جایی که موجب هتک حرمت مؤمن یا یکی از مقدّسات دین یا مذهب باشد.

مسأله ۶۵ـ در سه صورت مخرج غائط فقط با آب پاک می‌شود:

(اوّل) آن که با غائط نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

(دوم) آن که نجاستی از خارج به مخرج غائط رسیده باشد.

(سوم) آن که اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد.

و در غیر این سه صورت می‌توان مخرج را با آب شست و یا به دستوری که خواهد آمد با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

مسأله ۶۶ـ مخرج بول با غیر آب پاک نمی‌شود، و در کرّ و جاری یک مرتبه شستن کافیست، ولی با آب قلیل بنابر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست ـ و در غیر مخرج طبیعی اقوی تعدّد است ـ و بهتر آن است که سه مرتبه شسته شود.

مسأله ۶۷ـ اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد، و اگر دفعهٔ اوّل طوری شسته شود که ذرّه‌ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ۶۸ـ با سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند، می‌شود مخرج غائط را تطهیر کرد، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشند که به مخرج نرسد اشکال ندارد.

مسأله ۶۹ـ احتیاط مستحبّ آن است که سنگ یا کلوخ یا پارچه‌ای که غائط را با آن بر طرف می‌کنند، سه قطعه باشد، و به کمتر از آن اگر مخرج کاملاً پاکیزه شود می‌توان اکتفا کرد، و اگر با سه قطعه پاکیزه نشود باید اضافه نماید تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندن اثری که عادتاً در مسح به سنگ و مانند آن زایل نمی‌شود، اشکال ندارد.

مسأله ۷۰ـ پاک کردن مخرج غائط با چیزهایی که احترام آنها لازم است ـ مانند کاغذی که بر آن اسم خدا و پیغمبران و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام و غیر اینها از آنچه که

واجب الاحترام در شریعت است ـ حرام است، ولی اگر کسی به آنـها اسـتنجاء کـند طهارت حاصل می‌شود.

و حصول طهارت در استنجاء با استخوان و سرگین محلّ اشکال است.

مسأله ۷۱ـ اگر شکّ کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، واجب است تطهیر نماید، اگر چه همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر می‌کرده است.

مسأله ۷۲ـ اگر بعد از نماز شکّ کند که قبل از نماز مخرج را تطهیر کرده یا نه، در صورتی که علم نداشته باشد که قبل از نماز غفلت از تطهیر داشته نمازی که خوانده صحیح است، ولی مخرج محکوم به نجاست است.

استبراء

مسأله ۷۳ـ استبراء عملی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام مـی‌دهند، برای آن که رطوبتی که بعد از مجریٰ خارج می‌شود محکوم به بول نباشد، و آن دارای اقسامی است، و بهترین آنها این است که بعد از قطع شدن بول، سه دفعه با انگشت میانهٔ دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه‌گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۴ـ آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن از انسان خارج می‌شود پـاک است، و همچنین است آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید اگر منی به آن نرسیده باشد، و نیز آبی که گاهی بعد از بول بیرون می‌آید اگر بول به آن نرسیده باشد.

و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شکّ کند که بول است یا آب دیگری غیر از منی، آن آب پاک می‌باشد.

مسأله ۷۵ـ اگر انسان شکّ کند که استبراء کرده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک‌است یا نه، نجس می‌باشد، وچنانچه وضوگرفته‌باشد باطل می‌شود، ولی اگر شکّ کند که استبرائی که کرده درست بوده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که ندانـد پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.

مسأله ۷۶ـ کسی که استبراء نکرده است اگر به واسطهٔ آن که مدّتی از بول کردن او گذشته، یقین یا اطمینان کند که بول در مجرٰی نمانده است و رطوبتی ببیند و شکّ کند که پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.

مسأله ۷۷ـ اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، باید احتیاط کرده غسل کند و وضو هم بگیرد، ولی اگر وضو نگرفته باشد گرفتن وضو کافیست.

مسأله ۷۸ـ برای زن استبراء از بول نیست، و اگر رطوبتی ببیند و شکّ کند که بول است یا نه، پاک می‌باشد و وضو و غسل او را هم باطل نمی‌کند.

مستحبّات و مکروهات تخلّی

مسأله ۷۹ـ مستحبّ است در موقع تخلّی جایی بنشیند که کسی او را نبیند، و موقع وارد شدن به مکان تخلّی اوّل پای چپ و موقع بیرون آمدن اوّل پای راست را بگذارد، و همچنین مستحبّ است در حال تخلّی سر را بپوشاند و تقنّع نماید، و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۸۰ـ نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلّی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست، و همچنین در موقع تخلّی نشستن روبروی باد و در جادّه و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد، و چیز خوردن و توقّف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه می‌باشد، و همچنین است حرف زدن در حال تخلّی، ولی اگر ناچار باشد کراهت ندارد، و همچنین اگر ذکر خدا بگوید که در هر حال مستحبّ است.

مسأله ۸۱ـ ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب ـ خصوصاً آب ایستاده ـ مکروه است.

مسأله ۸۲ـ خودداری کردن از بول و غائط مکروه است، و اگر برای بدن ضرر کلّی داشته باشد حرام است.

مسأله ۸۳ـ مستحبّ است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجاسات

مسأله ۸۴ـ نجاسات ده چیز است: (**اوّل**) بول، (**دوم**) غائط، (**سوم**) منی، (**چهارم**) مردار، (**پنجم**) خون، (**ششم**) سگ، (**هفتم**) خوک، (**هشتم**) کافر، (**نهم**) شراب، (**دهم**) فقّاع.

۱ـ۲ـ بول و غائط

مسأله ۸۵ـ بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد ـ یعنی اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند ـ نجس است، و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی‌کند مثل ماهی حرام گوشت و همچنین فضلهٔ حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است، و بنابر احتیاط مستحبّ از بول حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد اجتناب شود.

مسأله ۸۶ـ بول و فضلهٔ پرندگان حرام گوشت پاک است، ولی احوط اجتناب است.

مسأله ۸۷ـ بول و غائط حیوان نجاستخوار و حیوان چهارپایی که انسان با او نزدیکی نموده، و بول و غائط بزغاله‌ای که شیر خوک خورده نجس است ـ به تفصیلی که خواهد آمد ـ و همچنین بنابر احتیاط واجب بچّه گوسفندی که شیر خوک خورده است.

۳ـ منی

مسأله ۸۸ـ منی انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد نجس است، و همچنین بنابر احتیاط واجب منی حیوان حلال گوشتی که خون جهنده دارد.

۴ـ مُردار

مسأله ۸۹ـ مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مُرده باشد یا کشتن آن به دستوری که در شرع معیّن شده نباشد، و ماهی چون خون

جهنده ندارد اگر چه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۹۰ـ چیزهایی که روح ندارند از مرداری که زندهٔ آن نجس العین نیست، مانند پشم و مو و کرک پاک است.

مسأله ۹۱ـ اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.

مسأله ۹۲ـ اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.

مسأله ۹۳ـ تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است، ولی ظاهر آن را از جهت ملاقات با میته باید آب کشید، و اگر پوست روی آن سفت نشده باشد نجاست آن محلّ اشکال است.

مسأله ۹۴ـ اگر برّه و بزغاله پیش از آن که علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها می‌باشد پاک است، ولی ظاهر آن را بنابر احتیاط باید آب کشید.

مسأله ۹۵ـ دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از ممالک کفر می‌آورند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته باشد پاک است.

مسأله ۹۶ـ گوشت و پیه و چرمی که از بازار مسلمین گرفته شود پاک است، و همچنین اگر در دست مسلمانی باشد که با آن معاملهٔ مذکّی کند، مگر این که آن مسلمان از کافر گرفته و تحقیق نکرده باشد که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه.

۵ ـ خون

مسأله ۹۷ـ خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد ـ یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند ـ نجس است، بنابراین خون حیوانی که خون جهنده ندارد ـ مانند ماهی و پشه ـ پاک است.

مسأله ۹۸ـ اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند و خون آن به مقدار معمول بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند پاک است، ولی اگر به علّت نفس کشیدن یا به واسطهٔ این که سر حیوان در جای بلند باشد، خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

مسأله ۹۹ـ خونی که در زردهٔ تخم مرغ پیدا می‌شود خوردن آن حرام و بنا بر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۱۰۰ـ خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود نجس است و شیر را نجس می‌کند.

مسأله ۱۰۱ـ خونی که از دهان مثلاً از لای دندان ها می‌آید اگر به واسطهٔ مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، اجتناب از آب دهان لازم نیست، و اگر از بین نرود و آب از دهان بیرون بیاید اجتناب از آن لازم است.

مسأله ۱۰۲ـ خونی که به واسطهٔ کوبیده شدن زیر ناخن یا زیر پوست می‌میرد، اگر طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک، و اگر به آن خون بگویند نجس است، و چنانچه پوست پاره شود و چیزی با آن ملاقات کند آن چیز نجس می‌شود، و در این صورت اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محلّ جهت وضو یا غسل حرجی باشد، باید تیمّم نماید.

مسأله ۱۰۳ـ اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطهٔ کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است.

مسأله ۱۰۴ـ اگر موقع جوشیدن غذا ذرّه‌ای خون در آن بیفتد تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود، و جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

مسأله ۱۰۵ـ زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می‌باشد.

۶ـ ۷ـ سگ و خوک

مسأله ۱۰۶ـ سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند ـ حتّی مو و استخوان و ناخن و رطوبتهای آنها ـ نجس است، ولی سگ و خوک دریایی پاک است.

۸ـ کافر

مسأله ۱۰۷ـ کافر یعنی کسی که منکر خدا یا رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم یا معاد

است، یا شاکّ در خدا و رسول است، یا بـرای خـدا شـریک قـرار مـی‌دهد یـا در و حدانیّت خدا شکّ دارد نجس است، و همچنین است خوارج ـ یعنی کسانی که بر امام معصوم علیه‌السلام خروج کنند ـ و غُلات ـ یعنی آنهایی که قائل به خدایی یکی از ائـمه علیهم‌السلام می‌باشند یا بگویند خدا در او حلول کرده است ـ و نواصب ـ یعنی کسانی که دشمن یکی از ائمه علیهم‌السلام یا حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام باشند ـ و کسی که یکی از ضروریات دین را ـ مثل نماز و روزه ـ با علم به این که ضروری دین است منکر شود، و امّا اهل کـتاب ـ یعنی یهود و نصاری ـ اقوی طهارت آنها است هر چند احوط اجتناب است.

مسأله ۱۰۸ـ تمام بدن کافر حتّی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

مسأله ۱۰۹ـ اگر پدر و مادر و جدّ و جدّهٔ بچّهٔ نابالغ کافر باشند آن بچّه هم نجس است، مگر در صورتی که ممیّز و مظهِر اسلام باشد، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچّه پاک است مگر در صورتی که ممیّز و مظهِر کفر باشد.

مسأله ۱۱۰ـ کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه محکوم به طهارت است، ولی احکام دیگر مسلمان را ندارد، مثلاً نمی‌تواند زن مسلمان بگیرد و نباید در قـبرستان مسلمانان دفن شود.

مسأله ۱۱۱ـ شخصی که به یکی از چهارده معصوم علیهم‌السلام از روی دشمنی دشنام دهد نجس است.

۹ ـ شراب

مسأله ۱۱۲ـ شراب و نبیذ مسکر نجس است، و در غیر این دو از مسکرات مایع بجز فقّاع ـ که حکم آن خواهد آمد ـ احتیاط مستحبّ اجتناب است، و اگـر مـثل بـنگ و حشیش روان نباشد پاک است اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود.

مسأله ۱۱۳ـ الکل صنعتی که برای رنگ کردن در و پنجره و میز و صندلی و مصارف دیگر بکار می‌برند، تمام اقسامش پاک است.

مسأله ۱۱۴ـ اگر انگور یا آب انگور به واسطهٔ پختن جوش بیاید، پاک ولی خوردن آن حرام است، و اگر به غیر آتش جوش بیاید خوردن آن حرام و بنابر احتیاط نجس است.

مسأله ۱۱۵ـ خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است.

۱۰ـ فقّاع

مسأله ۱۱۶ـ فقّاع که از جو گرفته می‌شود و به آن آبجو می‌گویند نجس است، ولی آبی که به دستور طبیب از جو می‌گیرند و به آن (ماء الشعیر) می‌گویند پاک می‌باشد.

مسأله ۱۱۷ـ عرق جنب از حرام پاک است، و بنابر احتیاط واجب نماز با آن نخوانند، و نزدیکی با زن خود در حال حیض حکم جنابت از حرام را دارد.

مسأله ۱۱۸ـ اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است ـ مثلاً در روز ماه رمضان ـ با زن خود نزدیکی کند، عرق او پاک است، ولی بنابر احتیاط واجب نماز با آن نخواند.

مسأله ۱۱۹ـ اگر جنب از حرام عوض غسل تیمّم نماید و بعد از تیمّم عرق کند، حکم آن عرق ـ بنابر احتیاط واجب ـ حکم عرق قبل از تیمّم است.

مسأله ۱۲۰ـ اگر کسی از حرام جنب شود و بعد با حلال خود نزدیکی کند، احتیاط واجب آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید، و چنانچه اوّل با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

مسأله ۱۲۱ـ عرق شتری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده ـ بنابر احتیاط ـ نجس است، و عرق حیوانات دیگری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده‌اند پاک است، ولی نماز با هیچکدام جایز نیست.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۲۲ـ نجاست هر چیز از سه راه ثابت می‌شود:

(اوّل) آن که خود انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که آن چیز نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید، بنابراین غذا خوردن در قهوه‌خانه‌ها و میهمان خانه‌هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را

مراعات نمی‌کنند در آنها غذا می‌خورند، اگر اطمینان نداشته باشد غذایی را که برای او آورده‌اند نجس است اشکال ندارد.

(دوم) آن که کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است در صورتی که متّهم به دروغ گفتن نباشد، مثلاً همسر یا نوکر یا کلفت انسان در صورتی که متّهم بـه دروغ گفتن نباشند، نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست بگوید نجس است.

(سوم) آن که دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، بلکه اگر یک نفر عادل یـا شخصی که ثقه باشد اگر چه عادل نباشد و ظنّ برخلاف آن نباشد بگوید چیزی نجس است باید از آن چیز اجتناب کرد.

مسأله ۱۲۳ـ اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله، نجاست و طهارت چیزی را نداند، مثلاً نداند خون پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد و تا زمانی که سؤال نکرده باید احتیاط کند، و اگر با این که مسأله را می‌داند در چیزی شکّ کند که پاک است یا نه، مثلاً شکّ کند که آن چیز خون است یا نه، یا بداند خون است و نداند خون پشه است یا خون انسان پاک است و پرسیدن لازم نیست.

مسأله ۱۲۴ـ چیز نجسی که انسان شکّ دارد پاک شده یا نه، نجس است، و چیز پاک را اگر شکّ کند نجس شده یا نه، پاک است، و اگر هم بتواند نجس یا پاک بـودن آن را بفهمد لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۲۵ـ اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که هر دو در اختیار اوست نجس شده و نداند کدام است باید از هر دو اجتناب کند، ولی اگر مثلاً مـی‌دانـد کـه لبـاس خودش نجس شده یا لباسی که از اختیار او خارج است، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می‌شود

مسأله ۱۲۶ـ اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نیز نجس می‌شود، و اگر تری به قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود.

و مشهور فرموده‌اند که متنجّس به طور مطلق منجِّس است، ولی این حکم در غیر واسطهٔ اوّل ـ در صورتی که با غیر آب قلیل و مایعات دیگر ملاقات کند ـ محلّ اشکال است، و مراعات احتیاط به اجتناب از ملاقی متنجّس در واسطهٔ دوم و سوم ترک نشود.

مسأله ۱۲۷ـ اگر چیز پاکی به چیز نجس برسد و انسان شکّ کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، آن چیز پاک نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۸ـ دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است، در صورتی که نداند هر دو قبلاً نجس بوده‌اند، اگر چیز پاکی با رطوبت بعداً به یکی از آنها برسد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۹ـ زمین یا پارچه و مانند اینها اگر رطوبت سرایت کننده داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاک است، و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

مسأله ۱۳۰ـ هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی‌ماند، همین که یک نقطهٔ از آن نجس شد تمام آن نجس می‌شود، ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند اگر چه بعد پُر شود، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می‌شود، پس اگر مثلاً فضلهٔ موش در آن بیفتد، جایی که فضله افتاده نجس و بقیّه پاک است.

مسأله ۱۳۱ـ اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده چیز پاک نجس می‌شود، و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۳۲ـ اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آن جا به جای دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود، و اگر به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۳۳ـ اخلاط غلیظی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس و بقیّهٔ آن پاک است، پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است، و محلّی را که شکّ دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می‌باشد.

مسأله ۱۳۴ـ اگر آفتابه‌ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود آب آفتابه نجس می‌شود، ولی اگر آب آفتابه با فشار جریان داشته باشد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۳۵ـ اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده به نجاست نباشد پاک است، پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود، و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست، و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۳۶ـ نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند، و همچنین در غیر صورت هتک بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۳۷ـ اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۸ـ گذاشتن قرآن روی عین نجسی که خشک است، در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام و برداشتن آن واجب است.

مسأله ۱۳۹ـ نوشتن قرآن با مرکّب نجس ـ اگر چه یک حرف آن باشد ـ حکم نجس کردن آن را دارد، و اگر نوشته شود باید آن را به وسیلهٔ آب و یا غیر آن محو کنند.

مسأله ۱۴۰ـ در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن از او واجب است.

مسأله ۱۴۱ـ اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، ـ مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا یکی از معصومین علیهم‌السلام بر آن نوشته شده ـ در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است، و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است، و همچنین

اگر تربت در مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند که بکلّی از بین رفته به آن مستراح نروند.

مسأله ۱۴۲ـ خوردن و آشامیدن چیز نجس و متنجّس حرام است، و همچنین است خوراندن آن به دیگری، ولی خوراندن متنجّس به طفل یا دیوانه جایز است، و اگر خود طفل یا دیوانه متنجّس را بخورد یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد، جلوگیری از او لازم نیست.

مسأله ۱۴۳ـ فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که قابل پاک شدن است اشکال ندارد، ولی باید در صورتی که طرف در معرض مثل خوردن و آشامیدن است نجاست آن را بگوید.

مسأله ۱۴۴ـ اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۴۵ـ اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسی که وارد خانهٔ او می‌شود با رطوبت به جای نجس رسیده است، در صورتی که او سبب برای این امر باشد و در معرض این باشد که نجاست به مأکول و مشروب سرایت کند باید به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۶ـ اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است باید به میهمانها بگوید، امّا اگر یکی از میهمانها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که به واسطهٔ نجس بودن آنان خود او مثلاً مبتلا به اکل و شرب نجس شود، باید بعد از غذا به آنان بگوید.

مسأله ۱۴۷ـ اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، چنانچه صاحبش آن چیز را در خوردن یا آشامیدن استعمال کند ـ مانند ظرف ـ واجب است نجس شدن آن را به او بگوید، امّا مثل لباس، نجس شدن آن را لازم نیست بگوید اگر چه بداند صاحبش با آن نماز می‌خواند، مگر این که صاحبش بخواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند که در این صورت احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطلاع دهد.

مسأله ۱۴۸ـ اگر بچّه بگوید چیزی نجس است یا چیزی را آب کشیده، نمی‌شود حرف او را قبول کرد، ولی بچّه‌ای که ممیّز است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، در

صورتی که آن بچّه ثقه باشد و ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نباشد، حرف او قبول می‌شود، و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهّرات

مسأله ۱۴۹ـ دوازده چیز نجاست را پاک می‌کند و آنها را مطهّرات گویند: **(اوّل)** آب، **(دوم)** زمین، **(سوم)** آفتاب، **(چهارم)** استحاله، **(پنجم)** انقلاب، **(ششم)** انتقال، **(هفتم)** اسلام، **(هشتم)** تبعیّت، **(نهم)** برطرف شدن عین نجاست، **(دهم)** استبراء حیوان نجاست خوار، **(یازدهم)** غایب شدن مسلمان، **(دوازدهم)** خارج شدن خون متعارف از ذبیحه، و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده خواهد آمد.

۱ـ آب

مسأله ۱۵۰ـ آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می‌کند:

(اوّل) آن که مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمی‌کند.

(دوم) آن که پاک باشد.

(سوم) آن که وقتی چیز نجس را با آن می‌شویند آب مضاف نشود، و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکند و در غیر آن شستن تغییر ضرر ندارد، مثلاً اگر چیزی دو دفعه شستن در او لازم باشد، در دفعهٔ اوّل اگر چه تغییر کند، و در دفعهٔ دوم به آبی تطهیر کند که تغییر نکند، پاک می‌شود.

(چهارم) آن که بعد از آب کشیدن چیز نجس، عین نجاست در آن نباشد، و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل ـ یعنی آب کمتر از کرّ ـ شرطهای دیگری هم دارد که بعد خواهد آمد.

مسأله ۱۵۱ـ اگر داخل ظرف نجس شود با آب قلیل باید سه مرتبه شست و در کرّ و جاری یک مرتبه کافیست، ولی ظرفی را که سگ از آن مایعی را خورده است، باید

اوّل با خاک پاک خاک مالی کنند سپس آن خاک را زایل نموده و بعد با خاک مخلوط به آب بمالند ـ و جمع بین این دو بنابر احتیاط واجب است ـ و بعد آب بریزند که خاک او زایل شود، و سپس در کرّ یا جاری یک مرتبه بشویند و یا با آب قلیل ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو مرتبه بشویند، و همچنین ظرفی را که سگ لیسیده بنابر احتیاط باید به طریق مذکور تطهیر کنند.

مسأله ۱۵۲ـ اگر دهانهٔ ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد و نشود آن را خاک مال کرد، چنانچه ممکن است باید پارچه یا مانند آن به چوبی بپیچند و به توسط آن اوّل خاک را به آن ظرف بمالند و آن خاک را زایل کنند، سپس خاک مخلوط به آب را به آن وسیله به ظرف بمالند ـ و جمع بین این دو بنابر احتیاط واجب است ـ و اگر ممکن نشد به وسیلهٔ شدت حرکت این دستور را انجام دهند، و بعد به ترتیبی که در مسألهٔ قبل گذشت بشویند.

مسأله ۱۵۳ـ ظرفی را که خوک از آن چیز روانی بخورد یا این که در آن موش صحرایی مرده باشد باید هفت مرتبه شست، چه با آب قلیل و چه با آب کرّ و جاری، و همچنین است بنابر احتیاط واجب ظرفی را که خوک بلیسد.

مسأله ۱۵۴ـ ظرفی را که به شراب نجس شده باید سه مرتبه بشویند، و فرقی بین آب قلیل و کرّ و جاری نیست، و احتیاط مستحبّ آن است که هفت مرتبه بشویند.

مسأله ۱۵۵ـ کوزه‌ای که از گل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته، اگر در آب کرّ یا جاری بگذارند به هر جای آن که آب برسد پاک می‌شود، و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود باید به قدری در آب کرّ یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند، و بعد در آب کرّ یا جاری بگذارند.

مسأله ۱۵۶ـ ظرف نجس را با آب قلیل دو گونه می‌شود آب کشید، یکی آن که سه مرتبه پر کنند و خالی کنند، و دیگر آن که سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱۵۷ـ اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از

آب پر کنند و خالی کنند پاک می‌شود، و همچنین اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می‌شود بیرون آورند، و بنابر احتیاط واجب در مرتبهٔ دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون می‌آورند باید آب بکشند.

مسأله ۱۵۸ـ مسّ نجس و مانند آن را که ذوب می‌کنند، اگر آب بکشند ظاهرش پاک می‌شود.

مسأله ۱۵۹ـ تنوری که به بول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند به طوری که تمام اطراف نجس آن را بگیرد پاک می‌شود، و در غیر بول اگر با بر طرف شدن نجاست یک مرتبه به دستوری که گذشت آب در آن بریزند کافیست ـ و احتیاط مستحبّ آن است که آب ریختن بعد از ازالهٔ عین نجاست باشد ـ و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند، بعد آن گودال را با خاک پاک پر کنند.

مسأله ۱۶۰ـ اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کرّ یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار یا مانند آن ـ از مالیدن یا با پا لگد کردن ـ لازم است، و در صورتی که لباس و مانند آن متنجّس به بول باشد در آب جاری و کرّ یک مرتبه شستن کفایت می‌کند.

مسأله ۱۶۱ـ اگر بخواهند چیزی را که به بول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یک مرتبهٔ دیگر که آب روی آن بریزند پاک می‌شود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه به فشار و مانند آن غسالهٔ آن بیرون آید. (و غساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته می‌شود خود به خود یا به وسیلهٔ فشار و مانند آن می‌ریزد.)

مسأله ۱۶۲ـ اگر چیزی به بول پسر شیرخواری که غذا خور نشده نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود، ولی احتیاط مستحبّ آن است که یک مرتبهٔ دیگر آب روی آن بریزند، و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۶۳ـ در متنجّس به غیر بول، کیفیّت تطهیر آن به آب قلیل این است که با ازالهٔ عین نجاست، یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود و احتیاط واجب آن است که آب ریختن بعد از ازالهٔ عین نجاست باشد، ولی در مثل لباس غسالهٔ آن به فشار و مانند آن بیرون آید.

مسأله ۱۶۴ـ اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند تطهیر کنند، چه با آب کرّ یا جاری و چه با آب قلیل، باید با فشار و مانند آن غساله جدا شود.

مسأله ۱۶۵ـ اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود به فرو بردن در کرّ یا جاری پاک می‌گردد، و اگر باطن آنها نجس شود، تطهیر آنها مثل تطهیر کوزهٔ نجس است که در مسألهٔ «۱۵۵» گذشت.

مسأله ۱۶۶ـ اگر انسان شکّ کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

مسأله ۱۶۷ـ اگر ظاهر برنج یا گوشت و مانند اینها به غیر بول نجس شده باشد، چنانچه آن را در طشت پاک بگذارند و یک مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود و آن طشت هم پاک می‌گردد، و در متنجّس به بول دو مرتبه لازم است، و در هر دو صورت در کاسه و مانند آن بنابر احتیاط واجب سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند، و چیزی که پاک کردن آن محتاج به فشار است ـ مانند لباس ـ باید آن را فشار بدهند و غساله را بیرون بریزند.

مسأله ۱۶۸ـ لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کرّ یا جاری فرو برند یا با آب قلیل بشویند، چنانچه موقع فشار دادن آب مضاف از آن بیرون نیاید پاک می‌شود.

مسأله ۱۶۹ـ اگر لباسی را در کرّ یا جاری آب بکشند و بعد مثلاً لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۷۰ـ اگر بعد از آب کشیدن لباس یا مانند آن خوردهٔ گل یا صابون در آن دیده شود پاک است، ولی اگر آب نجس به باطن گل یا صابون رسیده باشد ظاهر گل و صابون پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۷۱ـ هر چیز نجس تا عین نجاست را از آن بر طرف نکنند پاک نمی‌شود، ولی

چنانچه بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد، پس اگر خون را از لباس بر طرف کنند و آن را آب بکشند اگر چه رنگ خون در آن بماند پاک می‌باشد، امّا چنانچه به واسطهٔ بو یا رنگ احتمال دهند که ذرّه‌های نجاست در آن چیز مانده، نجس است.

مسأله ۱۷۲ـ اگر نجاست بدن را در آب کرّ یا جاری بر طرف کنند بدن پاک می‌شود، و تعدّد شستن حتّی در بول لازم نیست.

مسأله ۱۷۳ـ غذای نجسی که لای دندانها مانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام اطراف غذای نجس برسد ظاهر آن پاک می‌شود.

مسأله ۱۷۴ـ اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند جدا شدن غساله لازم است.

مسأله ۱۷۵ـ اگر جایی مثلاً از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آن جا که متّصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می‌کند، با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود، به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلاً لازم نیست بلکه اطراف و محلّ نجس به آب کشیدن با هم پاک می‌شوند، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند.

مسأله ۱۷۶ـ گوشت و دنبه‌ای که نجس شده مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود، و همچنین است اگر بدن و لباس و مانند اینها چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۷ـ اگر ـ مثلاً ـ ظرف یا بدن نجس باشد و بعد به طوری چرب شود که از رسیدن آب به آن جلوگیری کند، چنانچه بخواهند آن را آب بکشند باید چربی را بر طرف کنند تا آب به آن برسد.

مسأله ۱۷۸ـ چیز نجسی که عین نجاست در آن نیست، اگر زیر شیری که متّصل به کرّ است یک دفعه بشویند پاک می‌شود، و نیز اگر عین نجاست در آن باشد، چنانچه عین نجاست آن زیر شیر یا به وسیلهٔ دیگر بر طرف شود و آبی که از آن چیز می‌ریزد بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر نکرده باشد با آب شیر پاک می‌گردد، امّا اگر آبی که از آن می‌ریزد بو یا رنگ یا مزهٔ آن به واسطهٔ نجاست تغییر کرده باشد باید به قدری آب شیر روی آن بریزند تا در آبی که از آن جدا می‌شود تغییر به واسطهٔ نجس نباشد.

مسأله ۱۷۹ـ اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شکّ کند که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین یا اطمینان کند که عین نجاست بر طرف شده است.

مسأله ۱۸۰ـ زمینی که آب در آن فرو می‌رود ـ مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد ـ اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۱ـ زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود، و چنانچه آبی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون رود همهٔ زمین پاک می‌شود، و اگر بیرون نرود جایی از زمین نجس که آبها در آن جمع می‌شود نجس می‌ماند و برای پاک شدن آن باید به وسیلهٔ چیز پاکی آب جمع شده را بر دارند، و بهتر آن است که گودالی بکنند که آب در آن جمع شود، بعد آب را بیرون بیاورند و گودال را با خاک پُر کنند.

مسأله ۱۸۲ـ اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب قلیل در صورتی که مضاف نگردد پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۳ـ اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کرّ یا جاری بگذارند پاک نمی‌شود.

۲ ـ زمین

مسأله ۱۸۴ـ زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن یا پاگذاشتن بر زمین نجس، نجس شده پاک می‌کند:

(اوّل) آن که زمین پاک باشد.

(دوم) آن که خشک باشد.

(سوم) آن که اگر عین نجس ـ مانند خون و بول ـ یا متنجّس ـ مثل گلی که نجس شده ـ در کف پا و ته کفش باشد، به واسطهٔ راه رفتن یا مالیدن به زمین بر طرف شود، و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه و مانند اینها کف پا و ته کفش نجس پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۸۵ـ پاک شدن کف پا و ته کفش نجس به واسطهٔ راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محلّ اشکال است.

مسأله ۱۸۶ـ برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع یا بیشتر راه بروند اگر چه به کمتر از آن یا مالیدن به زمین نجاست بر طرف شود.

مسأله ۱۸۷ـ لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۸ـ بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل آلوده می‌شود پاک می‌گردد.

مسأله ۱۸۹ـ کسی که با دست و زانو راه می‌رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود پاک شدن آن با راه رفتن محلّ اشکال است، و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهارپایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

مسأله ۱۹۰ـ اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذرّه‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود در کف پا یا ته کفش بماند، اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که به قدری راه بروند که آنها هم بر طرف شود.

مسأله ۱۹۱ـ توی کفش به واسطهٔ راه رفتن پاک نمی‌شود، و پاک شدن کف جوراب به واسطهٔ راه رفتن، محلّ اشکال است.

۳ ـ آفتاب

مسأله ۱۹۲ـ آفتاب زمین و ساختمان و چیزهایی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند با پنج شرط پاک می‌کند:

(اوّل) آن که چیز نجس تر باشد، پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب آن را خشک کند.

(دوم) آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد پیش از خشک شدن به تابیدن آفتاب آن را بر طرف کنند.

(سوم) آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده

یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند اشکال ندارد.

(چهارم) آن که آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطهٔ باد و آفتاب خشک شود پاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به قدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد.

(پنجم) آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته یک مرتبه خشک کند، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند، و دفعهٔ دیگر زیر آن را خشک نماید فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

مسأله ۱۹۳ـ پاک کردن آفتاب حصیر نجس و درخت و گیاهی را که در زمین است، محلّ اشکال است.

مسأله ۱۹۴ـ اگر آفتاب به زمین نجس بتابد بعد انسان شکّ کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن به واسطهٔ آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین نجس است، و همچنین است اگر شکّ کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه، یا شکّ کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

مسأله ۱۹۵ـ اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد و به وسیلهٔ آن طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشک شود، هر دو طرف پاک می‌شود.

۴ ـ استحاله

مسأله ۱۹۶ـ اگر چیز نجسی به صورت چیز پاکی در بیاید که عرف آن را تغییر در حقیقت ببیند پاک می‌شود، مثل آن که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر حقیقت آن عوض نشود ـ مثل آن که گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند ـ پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۹۷ـ کوزهٔ گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده نجس است، و زغالی که از چوب نجس ساخته شده احوط اجتناب از آن است.

مسأله ۱۹۸ـ چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، در صورتی که منشأ شکّ این باشد که آیا موضوع نجس باقی است یا نه، نجس است.

۵ ـ انقلاب

مسأله ۱۹۹ـ اگر شراب به خودی خود یا به واسطهٔ ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود، پاک می‌گردد.

مسأله ۲۰۰ـ شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، چنانچه در همان ظرف سرکه شود پاک نمی‌شود و اگر در ظرف دیگری که پاک باشد بریزند و سرکه شود، بنابر احتیاط پاک نمی‌شود، و همچنین اگر نجاست دیگری به شراب برسد و در آن مستهلک شود.

مسأله ۲۰۱ـ سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند، نجس است.

مسأله ۲۰۲ـ اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند، اشکال ندارد، بلکه ریختن خیار و بادنجان و مانند اینها در آن، اگر چه پیش از سرکه شدن باشد، نیز اشکال ندارد، مگر این که پیش از سرکه شدن بداند مسکر شده است.

مسأله ۲۰۳ـ آب انگوری که به آتش جوش بیاید، حرام می‌شود، و اگر آن قدر به آتش بجوشد که دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند، حلال می‌شود، و در مسألهٔ «۱۱۴» گذشت که به جوش آمدن به آتش نجس نمی‌شود، و اگر به غیر آتش جوش بیاید حرام و بنابر احتیاط نجس می‌شود، و احتیاط واجب آن است که به غیر از سرکه شدن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۰۴ـ اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقی ماندهٔ آن جوش بیاید حرام است.

مسأله ۲۰۵ـ آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است، ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو سوم آن کم شده، حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۰۶ـ اگر مثلاً در یک خوشهٔ غوره مقداری انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود آب انگور نگویند و بجوشد، خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۷ـ اگر یک دانه انگور در چیزی که به آتش می‌جوشد بیفتد و بجوشد و مستهلک نشود، فقط خوردن آن دانه حرام است.

مسأله ۲۰۸ـ اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده‌اند در دیگی که جوش نیامده بزنند.

مسأله ۲۰۹ـ چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور اگر جوش بیاید حلال است.

۶ ـ انتقال

مسأله ۲۱۰ـ اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد ـ یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند ـ به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود و خون آن حیوان حساب شود، پاک می‌گردد، و این را انتقال گویند.

و همچنین سایر نجاسات اگر جزء بدن حیوانی شود که به او منتقل شده، حکم اجزاء آن حیوان را دارد، و اگر جزء نشده و آن حیوان ظرف است، نجس است، و به این جهت خونی که زالو از انسان می‌مکد، چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می‌گویند خون انسان است، نجس می‌باشد.

مسأله ۲۱۱ـ اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد، آن خون پاک است، و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزء بدن پشه حساب شود، امّا اگر فاصلهٔ بین مکیدن خون و کشتن پشه به قدری کم باشد که بگویند خون انسان است، یا معلوم نباشد که می‌گویند خون پشه است یا انسان، آن خون نجس می‌باشد.

۷ ـ اسلام

مسأله ۲۱۲ـ اگر کافر به یگانگی خدا و نبوّت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شهادت بدهد ـ به هر لغتی که باشد ـ مسلمان می‌شود، و چنانچه قبلاً محکوم به نجاست بوده، بعد از مسلمان شدن بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است، ولی اگر موقع مسلمان شدن عین

نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۳ـ اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد، نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۱۴ـ اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است، و همچنین اگر بداند قلباً مسلمان نشده است ولی چیزی که منافی اظهار شهادتین باشد از او سر نزند.

۸ ـ تبعیّت

مسأله ۲۱۵ـ تبعیّت آن است که چیز نجسی به واسطهٔ پاک شدن چیز دیگر پاک شود.

مسأله ۲۱۶ـ اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آن جا رسیده پاک می‌شود، و پارچه و چیزی که معمولاً روی آن می‌گذارند اگر با آن نجس شده پاک می‌گردد، ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.

مسأله ۲۱۷ـ بچّهٔ کافر به تبعیّت در دو مورد پاک می‌شود:

۱ ـ کافری که مسلمان شود بچّهٔ او در پاکی تابع اوست، و همچنین اگر جدّ بچّه یا مادر یا جدّهٔ او مسلمان شود.

۲ ـ بچّهٔ کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد و پدر یا یکی از اجداد او همراهش نباشد.

و در این دو مورد پاکی بچّه به تبعیّت مشروط به این است که بچّه در صورت ممیّز بودن اظهار کفر ننماید.

مسأله ۲۱۸ـ تخته یا سنگی که روی آن میّت را غسل می‌دهند، و پارچه‌ای که با آن عورت میّت را می‌پوشانند، و دست کسی که او را غسل می‌دهد، تمام این چیزها که با میّت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل پاک می‌شود.

مسأله ۲۱۹ـ کسی که چیزی را آب می‌کشد، بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم که با آن چیز شسته شده پاک می‌شود.

مسأله ۲۲۰ـ اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازهٔ معمول فشار دهند تا آبی که با آن شسته شده جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است، و حکم آبی که از آن جدا می‌شود در مسألهٔ «۲۷» گذشت.

مسأله ۲۲۱ـ ظرف نجسی را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن روی آن ریخته‌اند، آب کمی که در آن می‌ماند پاک است، و حکم آبی که از او جدا می‌شود در مسألهٔ «۲۷» گذشت.

۹ـ بر طرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۲۲ـ اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون یا متنجّس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها بر طرف شود بدن آن حیوان پاک می‌شود، و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی، مثلاً اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود آب کشیدن توی دهان لازم نیست، ولی اگر دندان مصنوعی در دهان با خون دهان ملاقات کند بنابر احتیاط باید آن را آب کشید.

مسأله ۲۲۳ـ اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده آن غذا پاک است، و اگر خون به آن برسد بنابر احتیاط محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۲۴ـ مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می‌آید، و نیز جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر ملاقات با نجاست کند بنا بر احتیاط باید آب بکشد.

مسأله ۲۲۵ـ اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش خشک و مانند اینها بنشیند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد و خاک نجس از آنها بریزد، و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی‌شود.

۱۰ـ استبراء حیوان نجاستخوار

مسأله ۲۲۶ـ بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نجس است، و اگر بخواهند پاک شود باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدّتی نگذارند نجاست بخورد و بنابر احتیاط غذای پاک به آن بدهند که بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آن نگویند.

و بنابر احتیاط واجب در مورد شتر نجاستخوار چهل روز، و گاو بیست روز، و گوسفند ده روز، و مرغابی پنج روز، و مرغ خانگی سه روز، به دستور مذکور عمل کنند، و اگر بعد از این مدّت باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود، باید تا مدّتی که بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آنها نگویند، به دستور فوق عمل نمایند.

۱۱ـ غایب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۷ـ اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که در اختیار اوست مانند ظرف و فرش یقین به نجاستش پیدا شود و آن مسلمان غایب گردد، پاک است به شرط آن که انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، و بنابر احتیاط واجب مراعات این شروط معتبر است:

(اوّل) آن که آن مسلمان چیزی را که بدن یا لباسش را نجس کرده است نجس بداند، پس اگر مثلاً لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده ولی آن را نجس نداند، بعد از غایب شدن او نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

(دوم) آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است، و غیر مبالی به طهارت و نجاست نباشد.

(سوم) آن که انسان ببیند آن چیز را در کاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند، مثلاً ببیند با آن لباس نماز می‌خواند، یا در آن ظرف غذا می‌خورد.

(چهارم) آن که احتمال داده شود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز

انجام می‌دهد طهارت است، پس اگر مثلاً نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

(پنجم) آن که آن مسلمان بالغ باشد.

مسأله ۲۲۸ـ اگر انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو عادل یا یک عادل به پاک شدن آن خبر دهند، و همچنین اگر شخصی که مورد وثوق باشد به پاک شدن آن خبر دهد و ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نباشد آن چیز پاک است، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاک شده در صورتی که متّهم به بی‌مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد، و یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۹ـ کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان بگفتهٔ او اطمینان پیدا کند یا ثقه باشد و ظنّ برخلاف گفتهٔ او نباشد آن لباس پاک است، ولی اگر لباس در اختیار او باشد و متّهم به بی‌مبالاتی در طهارت و نجاست نباشد، حصول اطمینان لازم نیست.

مسأله ۲۳۰ـ اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین و اطمینان پیدا نمی‌کند، می‌تواند به آنچه که افراد متعارف در تطهیر عمل می‌کنند اکتفا نماید.

۱۲ـ رفتن خون متعارف

مسأله ۲۳۱ـ خونی که در جوف ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می‌ماند، اگر خون به مقدار متعارف خارج شده باشد ـ چنان که در مسألهٔ«۹۸» گذشت ـ پاک است.

مسأله ۲۳۲ـ حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت جاری نیست.

احکام ظرفها

مسأله ۲۳۳ـ ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده است، آشامیدن و

خوردن چیزی از آن در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کنند، و احتیاط مستحبّ آن است که چرم سگ و خوک و مردار را، اگر چه ظرف هم نباشد استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۴ـ خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره حرام است، و بنابر احتیاط واجب مطلق استعمال آنها هر چند زینت نمودن اطاق باشد، جایز نیست، ولی نگاه داشتن آنها مانعی ندارد، و ساختن ظرف طلا و نقره و اجرت گرفتن بر آن و خرید و فروش آنها جایز است، مگر برای زینت نمودن که محلّ اشکال است.

مسأله ۲۳۵ـ گیرهٔ استکان که از طلا یا نقره می‌سازند، اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد، و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۶ـ استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند اشکال ندارد، ولی ظرفی که نقره کاری شده از جای نقره کاری شدهٔ آن چیزی نخورند و نیاشامند.

مسأله ۲۳۷ـ اگر فلزّی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۸ـ اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است به قصد این که چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می‌باشد در ظرف دیگر بریزد، خوردن غذا از ظرف دوم، در صورتی که عرف آن را انتفاع از ظرف طلا و نقره نداند مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۹ـ استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا نقره باشد اشکال ندارد، و احتیاط مستحبّ آن است که عطردان و سرمه‌دان و تریاک‌دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسأله ۲۴۰ـ خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد، ولی زیاده بر این مقدار جایز نیست.

مسأله ۲۴۱ـ استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضـو

مسأله ۲۴۲ـ در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

مسأله ۲۴۳ـ درازای صورت که از بالای پیشانی ـ جایی که موی سر می‌روید ـ تا آخر چانه است باید شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد باید شسته شود، و برای آن که یقین کند این مقدار کاملاً شسته شده باید کمی از اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۴۴ـ اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را می‌شویند، او هم تا همان جا بشوید، و اگر دست و صورت هر دو بر خلاف متعارف ولی با هم متناسب هستند باید به کیفیّتی که در مسألهٔ قبل گذشت بشوید.

مسأله ۲۴۵ـ اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که مانع رسیدن آب به آنها است، چنانچه احتمال او عقلایی باشد، باید پیش از وضو رسیدگی کند که اگر هست بر طرف نماید.

مسأله ۲۴۶ـ اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و اگر پیدا نباشد شستن مو کافیست، و رساندن آب به‌زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۷ـ اگر شکّ کند پوست صورت از لای مو پیداست یا نه، باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۸ـ شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی باید یقین کند که از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده است، و کسی که نمی‌دانسته باید مقداری را بشوید که یقین به تحقّق واجب پیدا شود، اگر نداند در وضوهایی که گرفته آن مقدار را شسته یا نه، نمازی را که با آن وضو خوانده است و وقتش باقی است با وضوی جدید اعاده نماید، و نمازهایی که وقتش گذشته قضا کند.

مسأله ۲۴۹ـ باید دستها را از بالا به پایین شست، و اگر از پایین به بالا بشوید باطل است، و همچنین صورت را بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۲۵۰ـ اگر دست را تر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه تری دست به قدری باشد که به واسطهٔ کشیدن دست آب کمی بر آنها جاری شود، کافیست.

مسأله ۲۵۱ـ بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

مسأله ۲۵۲ـ برای آن که یقین کند آرنج را کاملاً شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۵۳ـ کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید، و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۵۴ـ شستن صورت و دستها در وضو، مرتبهٔ اوّل واجب و مرتبهٔ دوم مستحبّ و مرتبهٔ سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد، و این که کدام شستن اوّل یا دوم یا سوم است مربوط به این است که شستن عضو به قصد وضو باشد، مثلاً اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به مرتبهٔ سوم قصد شستن برای وضو نماید، اشکال ندارد و مرتبهٔ سوم شستن اوّل شمرده می‌شود، ولی اگر سه مرتبه آب به صورت بریزد و به هر یک قصد شستن برای وضو نماید مرتبهٔ سوم حرام است.

مسأله ۲۵۵ـ بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، و احتیاط واجب آن است که مسح با باطن کف دست راست باشد، و بنابر احتیاط مستحبّ مسح را از بالا به پایین انجام دهد.

مسأله ۲۵۶ـ یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد، و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافیست، و مستحبّ است که اندازهٔ مسح از پهنا به اندازهٔ پهنای سه انگشت بسته باشد، و بهتر است از درازا به اندازهٔ درازای یک انگشت باشد.

مسأله ۲۵۷ـ لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگر مثلاً شانه

کند به صورتش می‌ریزد یا به جاهای دیگر سر می‌رسد، باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید، و اگر موهایی را که به صورت می‌ریزد یا به جای دیگر سر می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند، چنین مسحی باطل است.

مسأله ۲۵۸ـ بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده است روی پاها را مسح کند، و اندازهٔ واجب آن از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا است، و احتیاط مستحبّ آن است که تا مفصل مسح نماید، و احتیاط واجب آن است که پای راست را مقدّم بر پای چپ بدارد، و همچنین پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

مسأله ۲۵۹ـ پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافیست، ولی افضل آن است که تمام روی پا را با تمام کف دست مسح نماید.

مسأله ۲۶۰ـ احتیاط واجب آن است که در مسح پا دست را بر سر انگشتها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد، یا آن که دست را بر برآمدگی روی پا یا مفصل گذاشته و تا سر انگشتها بکشد، نه آن که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۶۱ـ در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد، نه آن که دست را نگه دارد و سر یا پا را به آن بکشد، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۲ـ جای مسح باید خشک باشد، و اگر به قدری تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است، ولی اگر تری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود عرفاً بگویند فقط از تری کف دست است اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۳ـ اگر برای مسح رطوبتی در کف دست نمانده باشد، نمی‌تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از ریش خود که داخل در حدّ صورت است رطوبت بگیرد وبا آن مسح نماید، و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محلّ اشکال است.

مسأله ۲۶۴ـ اگر رطوبت کف دست فقط به اندازهٔ مسح سر باشد، سر را با همان رطوبت مسح کند، و برای مسح پاها از ریش خود که داخل در حدّ صورت است رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۶۵ـ مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر بـه واسـطهٔ سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جـوراب را بـیرون آورد، بنابر احتیاط واجب بر کفش و جوراب مسح نماید و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۲۶۶ـ اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح آن را آب بکشد، باید تیمّم کند.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲۶۷ـ وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دستها را به قصد وضو در آب فرو برد، ولی مسح با تری آن دست اشکـال دارد، بـنابرایـن اگـر دست چپ را ارتماسی شست، مقداری از آن را از طرف کف دست در آب فـرو نـبرد و بـا دست راست آن مقدار را بشوید، و بنابر احـتیاط واجب بـه بـیرون آوردن از آب وضـوی ارتماسی محقّق نمی‌شود.

مسأله ۲۶۸ـ در وضوی ارتماسی باید دستها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که دستها را در آب فرو می‌برد قصد وضو کند، باید دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد، و همچنین صورت را بنابر احتیاط واجب از طرف پیشانی در آب فرو برد.

مسأله ۲۶۹ـ اگر وضوی بعضی از اعضا را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد، اشکال ندارد.

دعایی که موقع وضوگرفتن مستحبّ است

مسأله ۲۷۰ـ کسی که وضو می‌گیرد مستحبّ است هنگام گرفتن آب با دست بگوید: «**بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِين**» و هنگام مـضمضه کردن بگوید: «**اَللّٰهُمَّ لَقِّنِي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَ أَطْلِقْ لِسانِي بِذِكْرِك**» و هنگام اسـتنشاق ـ یعنی آب در بینی کردن ـ بگوید: «**اَللّٰهُمَّ لاٰ تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشُمُّ رِيحَهٰا وَ رَوْحَهٰا وَ طِيْبَهٰا**» و هنگام شستن رو بگوید: «**اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَ لاٰ تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ**» و هنگام شستن دست راست بگـوید:

«**اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي كِتٰابِي بِيَمِينِي وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنٰانِ بِيَسٰارِي وَ حٰاسِبْنِي حِسٰاباً يَسِيراً**» و هنگام شستن دست چپ بگوید: «**اَللّٰهُمَّ لاٰ تُعْطِنِي كِتٰابِي بِشِمٰالِي وَ لاٰ مِنْ وَرٰاءِ ظَهْرِي وَ لاٰ تَجْعَلْهٰا مَغْلُولَةً اِلىٰ عُنُقِي وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعٰاتِ النِّيْرٰانِ**» و هنگامی که سر را مسح می‌کند بگوید: «**اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكٰاتِكَ وَ عَفْوِكَ**» و در هنگام مسح پا بگوید: «**اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرٰاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْاَقْدٰامُ وَ اجْعَلْ سَعْيِي فِي مٰا يُرْضِيكَ عَنِّي يٰا ذَا الْجَلاٰلِ وَ الْاِكْرٰامِ**» و مستحبّ است هرگاه وضو گرفت بگوید: «**اَشْهَدُ أَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوّٰابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ**».

شرایط صحّت وضو

شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است:

«**شرط اوّل**» آن که آب وضو پاک باشد.

«**شرط دوم**» آن که مطلق باشد.

مسأله ۲۷۱ـ وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲۷۲ـ اگر غیر از آب گل آلود مضاف آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمّم کند، و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود یا آب را صاف کند و وضو بگیرد.

«**شرط سوم**» آن که آب وضو مباح باشد، و بنابر احتیاط واجب فضایی که در آن وضو می‌گیرد نیز مباح باشد.

مسأله ۲۷۳ـ وضو با آب غصبی و با آبی که حجّت بر رضایت صاحب آن ندارد، حرام و باطل است، و اگر آب وضو در جای غصبی بریزد، چنانچه در غیر آن جا نتواند وضو بگیرد باید تیمّم کند، و اگر در غیر آن جا بتواند وضو بگیرد لازم است که در غیر آن جا وضو بگیرد، ولی چنانچه در این صورت معصیت کرد و همان جا

وضو گرفت، صحّت وضو محلّ اشکال است.

مسأله ۲۷۴ـ وضو گرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همهٔ مردم وقف کرده‌اند یا برای محصّلین همان مدرسه، جایز نیست، و اگر اطمینان به عمومیّت وقف حاصل شود ـ هر چند از وضو گرفتن مردم باشد ـ اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۵ـ کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همهٔ مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آن جا نماز می‌خوانند، نمی‌تواند از حوض آن مسجد وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی‌خواهند در آن جا نماز بخوانند از آن حوض وضو می‌گیرند، در صورتی که از وضو گرفتن آنها اطمینان به عمومیّت وقف حاصل شود، می‌تواند از آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۷۶ـ وضو گرفتن از حوض تیمچه‌ها و مسافرخانه‌ها و مانند اینها برای کسانی که ساکن آن جاها نیستند، در صورتی صحیح است که اطمینان به رضایت صاحبان آنها حاصل شود، هر چند اطمینان از وضو گرفتن کسانی که ساکن آن جاها نیستند حاصل شود.

مسأله ۲۷۷ـ وضو گرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است اشکال ندارد، ولی اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند یا این که انسان بداند که مالک راضی نیست، وضو گرفتن از آنها جایز نیست، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر مالک صغیر یا مجنون باشد یا آن نهرها در تصرّف غاصب باشند، و یا گمان داشته باشد که مالک راضی نیست، و امّا نهرها و قنواتی که از آبادی مانند دهات می‌گذرد وضو گرفتن و آشامیدن و مانند آن از آنها اشکال ندارد، اگر چه مالک صغیر یا مجنون باشد.

مسأله ۲۷۸ـ اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، وضوی او صحیح است، ولی کسی که خودش آب را غصب کرده، اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد، وضوی او باطل است، و در صورتی که توبه کرده باشد بطلان وضو محلّ اشکال است.

«**شرط چهارم**» آن که ظرف آب وضو مباح باشد.

«**شرط پنجم**» آن که ظرف آب وضو بنابر احتیاط واجب طلا و نقره نباشد و تفصیل این دو شرط در مسألهٔ بعدی ذکر می‌شود.

مسأله ۲۷۹ـ اگر آب وضو در ظرف غصبی است و غیر از آن آب دیگری ندارد، در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگری خالی نماید، لازم است خالی کرده و بعد وضو بگیرد، و چنانچه میسور نباشد باید تیمّم کند، و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن آب وضو بگیرد، و در هر دو صورت اگر معصیت کرد و آب را برداشت و بعد از برداشتن با آن وضو گرفت، وضویش صحیح است.

و با این کیفیّت اگر از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد وضوی او صحیح است، چه آب دیگری داشته باشد یا نداشته باشد، و اگر در ظرف غصبی وضوی ارتماسی گرفت وضوی او حرام و باطل است، چه آب دیگری داشته باشد یا نه، و امّا اگر در ظرف طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد جواز و صحّت آن محلّ اشکال است.

مسأله ۲۸۰ـ حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است، در صورتی که برداشتن آب در نظر عرف تصرّف در آن آجر یا سنگ نباشد، اشکالی ندارد، و در صورتی که تصرّف باشد، اگر آبی غیر از آن آب ندارد باید تیمّم کند، و اگر آبی غیر از آن آب دارد وظیفه‌اش وضو گرفتن با آن آب است، ولی در هر دو صورت اگر معصیت کرد و آب را برداشت وبعد از برداشتن وضو گرفت وضوی او صحیح است، و در هر دو صورت وضوی ارتماسی در فرض این که عرفاً تصرّف در آن مغصوب باشد باطل است.

مسأله ۲۸۱ـ اگر در صحن یکی از امامان یا امام‌زادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

«**شرط ششم**» آن که اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد، اگر چه آن طهارت به شستن به آب وضو ـ در صورتی که آب معتصم باشد ـ حاصل شود، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود، مانند آب باران و کرّ و جاری.

مسأله ۲۸۲ـ اگر پیش از تمام شدن وضو جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸۳ـ اگر غیر از اعضای وضو جایی از بدن نجس باشد، وضوی او صحیح است، ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحبّ آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۴ـ اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و بعد از وضو شکّ کند که پیش از وضو آن جا را آب کشیده یا نه، چنانچه هنگام وضو گرفتن ملتفت پاک و نجس بودن آن جا نبوده، وضوی او باطل است، و اگر می‌داند یا احتمال می‌دهد که ملتفت بوده وضوی او صحیح است، و در هر صورت جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ۲۸۵ـ اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید بعد از شستن اجزای سالم آن عضو با رعایت ترتیب ـبر طبق آنچه که در وضو مسألهٔ «۲۴۹» گذشت ـ موضع زخم یا بریدگی را در آب کرّ یا جاری فرو برد و قدری فشار دهد که خون بند بیاید و دست خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پایین به قصد شستن وضویی بکشد تا آب بر آن جاری شود، و بعد بقیّهٔ وضو را انجام دهد با مراعات این که مسح به آب کف دست واقع شود.

«**شرط هفتم**» آن که وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ۲۸۶ـ هرگاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمّم کند، ولی اگر برای وضو و تیمّم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ۲۸۷ـ کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمّم کند، اگر به قصد آن که وضو مستحبّ است، یا برای امر مستحبّی که وضو برای آن تشریع شده مثل خواندن قرآن وضو بگیرد، صحیح است، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز با وضو نباشد قصد وضو نداشته باشد، آن وضو باطل است.

«**شرط هشتم**» آن که به قصد قربت و با اخلاص وضو بگیرد، و مراد از قصد قربت این است که عمل را به قصد آنچه که آن را به خداوند متعال اضافه می‌دهد، مانند انجام فرمان خداوند و محبوبیت برای او انجام دهد.

مسأله ۲۸۸ـ لازم نیست نیّت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، بلکه اگر تمام افعال وضو را به داعی الهی به جا آورد، کفایت می‌کند.

«**شرط نهم**» آن که وضو را به ترتیبی که بیان شد به جا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید، و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است، و ـ بنابر احتیاط واجب ـ پای چپ را بعد از پای راست مسح کند.

«**شرط دهم**» آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۹ـ اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جایی را بشوید یا مسح کند رطوبت اعضای قبل خشک شده باشد وضو باطل است، و اگر فقط رطوبت جایی که قبل از محلّی است که می‌خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد، مثلاً موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده‌باشد و صورت تر باشد وضویش صحیح است.

مسأله ۲۹۰ـ اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد، ولی به واسطهٔ گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۱ـ راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دست‌ها چند قدم راه برود، و بعد سر و پا را مسح کند، وضوی او صحیح است.

«**شرط یازدهم**» آن که شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در شستن صورت و دست ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

مسأله ۲۹۲ـ کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد باید نایب بگیرد که او را وضو دهد، و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند و دادن مزد حرجی نباشد باید به او بدهد، ولی باید خود او نیّت وضو کند و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیّت نماید و با دست خود مسح کند، و اگر نمی‌تواند باید نایبش دست او را بگیرد و به جای او مسح بکشد، و اگر این هم ممکن نیست باید از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند.

مسأله ۲۹۳ـ هر کدام از کارهای وضو را که می تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

«**شرط دوازدهم**» آن که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۹۴ـ کسی که می ترسد که اگر وضو بگیرد مریض شود نباید وضو بگیرد، و کسی که می ترسد اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه می‌ماند، چنانچه آن عطش موجب مرضی بشود نباید وضو بگیرد، و اگر موجب مرضی نشود مخیّر است که وضو بگیرد یا تیمّم کند، و اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد، اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر، ضرر حرام نبوده وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵ـ اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

«**شرط سیزدهم**» آن که در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۹۶ـ اگر می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده ولی شکّ دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن را بر طرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۷ـ اگر زیر ناخنی که به اندازهٔ معمول بلند است چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را بر طرف کنند، و اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است بر طرف کنند.

مسأله ۲۹۸ـ اگر در صورت و دست ها و جلوی سر و روی پاها به واسطهٔ سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است، و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می چسبد و گاهی بلند می‌شود، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۹ـ اگر انسان شکّ کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آن که بعد از گل کاری شکّ کند گل به دست

او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده بر طرف شده، یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۳۰۰ـ اگر جایی را که باید شست یا مسح کرد چرک باشد ولی چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شکّ کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را بر طرف کند.

مسأله ۳۰۱ـ اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست، و بعد از وضو شکّ کند که در موقع وضو آب را به آن جا رسانده یا نه، چنانچه علم به غفلت در حال وضو نداشته باشد، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۲ـ اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد و انسان بعد از وضو شکّ کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو غفلت از این امر داشته باید دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۳ـ اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو ببیند و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، در صورتی که بداند غافل از آن مانع در حال وضو بوده باید دوباره وضو بگیرد، وگرنه وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۰۴ـ اگر بعد از وضو شکّ کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، چنانچه علم به غفلت از آن در حال وضو نداشته وضو صحیح است.

احکام وضو

مسأله ۳۰۵ـ کسی که در کارهای وضو و شرایط آن خیلی شکّ می‌کند، در صورتی که به حدّ وسواس برسد باید به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۳۰۶ـ اگر شکّ کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد، و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگری، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۷ـ کسی که شکّ دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸ـ کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده ـ مثلاً بول کرده ـ اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد، و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است در صورتی که علم نداشته باشد که در حال شروع به نماز غافل بوده، ولی برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۹ـ اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است به جهت طول مدّت خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده، باید جایی را که نشسته یا مسح نکرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شکّ کند باید به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۳۱۰ـ اگر بعد از نماز شکّ کند که وضو گرفته یا نه، در صورتی که علم به غفلت در حال شروع نماز نداشته باشد نمازش صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۱۱ـ اگر در بین نماز شکّ کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را به جا آورد.

مسأله ۳۱۲ـ اگر بعد از نماز بداند که وضوی او باطل شده ولی شکّ کند که بعد از نماز باطل شده یا قبل از آن، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۱۳ـ اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد، یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اوّل وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می‌کند، باید وضو و نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند انجام دهد، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب وضو و نماز است باید در وقتی که مهلت دارد فقط کارهای واجب وضو و نماز را به جا آورد و کارهای مستحبّ را ترک نماید.

مسأله ۳۱۴ـ اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کند و در بین نماز یک یا چند

دفعه بول یا غائط از او خارج می‌شود، اگر همان نماز را با یک وضو بخواند کفایت می‌کند هر چند احتیاط مستحبّ این است که هر وقت بول یا غائط از او خارج شد در فاصله‌ای که موالات بهم نخورد، وضو بگیرد و بقّیهٔ نماز را بخواند.

مسأله ۳۱۵ـ کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می‌شود یک وضو برای چندین نماز او کافیست، مگر این که مُحدِث به حدث دیگری گردد، و بهتر آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد، و برای به جا آوردن سجده و تشهّد فراموش شده و نماز احتیاط، وضوی دیگر لازم نیست.

مسأله ۳۱۶ـ کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می‌شود، لازم نیست بعد از وضو فوراً نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحبّ این است که بعد از وضو فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۱۷ـ کسی که بول یا غائط پی درپی از او خارج می‌شود بعد از وضو بنابر احتیاط مستحبّ از مسّ آنچه که مسّ آن بر مُحدِث حرام است اجتناب نماید.

مسأله ۳۱۸ـ کسی که بول او قطره قطره می‌ریزد، باید برای نماز به وسیلهٔ کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

و در صورتی که جمع ما بین ظهر و عصر یا مغرب و عشاء می‌کند، شستن بین دو نماز لازم نیست، و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید، و احتیاط واجب آن است که برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد، مگر در صورتی که موجب حرج باشد.

مسأله ۳۱۹ـ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد و موجب حرج نباشد باید به مقدار نماز از خارج شدن بول یا غائط جلوگیری نماید، و در صورتی که مرض او به آسانی معالجه شود باید خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۲۰ـ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده

قضا نماید، ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۲۱ـ اگر کسی مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفهٔ کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن بول یا غائط خودداری کنند عمل نماید.

چیزهایی که باید برای آنها طهارت از حدث داشت

مسأله ۳۲۲ـ برای شش چیز باید وضو گرفت:

(اوّل) برای نمازهای واجب غیر از نماز میّت، و برای نمازهای مستحبّ وضو شرط صحّت است.

(دوم) برای سجده و تشهّد فراموش شده و دو سجدهٔ سهوی که برای تشهّد فراموش شده بجا می‌آورد، و اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده ـ مثلاً بول کرده باشد ـ بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده کند، ولی برای سجدهٔ سهو در غیر موردی که ذکر شد واجب نیست وضو بگیرد.

(سوم) برای طواف واجب در حجّ یا عمره.

(چهارم) اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد.

(پنجم) اگر نذر کرده باشد که جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، در صورتی که آن نذر صحیح باشد، مانند بوسیدن قرآن.

(ششم) برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا برای بیرون آوردن آن از محلّی که بودن قرآن در آن محلّ موجب هتک است، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند، ولی چنانچه معطّل شدن به مقدار وضو بی‌احترامی به قرآن باشد، باید بدون این که وضو بگیرد قرآن را از آن محلّ بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله ۳۲۳ـ مسّ نمودن خط قرآن ـ یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن ـ برای کسی که وضو ندارد حرام است، و رساندن موی بدن به قرآن مانعی ندارد در صورتی که از توابع بشره شمرده نشود، و اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگری ترجمه

کنند مسّ آن در غیر اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال اشکال ندارد.

مسأله ۳۲۴ـ جلوگیری بچّه و دیوانه از مسّ خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مسّ نمودن آنان بی‌احترامی به قرآن باشد باید از آن جلوگیری کنند.

مسأله ۳۲۵ـ کسی که وضو ندارد ـ بنابر احتیاط واجب ـ نباید اسم ذات و اسماء صفات خداوند متعال را به هر زبانی که نوشته شده باشد مسّ نماید، و احتیاط مستحبّ آن‌است که اسماء مبارکهٔ چهارده معصوم علیهم‌السلام را هم بدون وضو مسّ ننماید.

مسأله ۳۲۶ـ اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو بگیرد یا غسل کند، صحیح است، و اگر نزدیک وقت نماز هم به قصد مهیّا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد، بلکه مستحبّ است.

مسأله ۳۲۷ـ کسی که یقین یا حجّت شرعیّه دارد که وقت داخل شده، اگر نیّت وضوی واجب کند و قصدش مقیّد به وجوب نباشد و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ۳۲۸ـ مستحبّ است انسان برای‌اموری که وضو هر چند شرط صحّت آنها نیست ولی در کمال آنها معتبر است وضو بگیرد، مانند مناسک حجّ به غیر از طواف واجب ونماز طواف ـ که وضو در آن دو شرط صحّت است ـ و همچنین برای نماز میّت و ادخال میّت در قبر و رفتن به مسجد و برای خواندن قرآن و نوشتن آن و برای خوابیدن، و نیز مستحبّ است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد.

و هرگاه برای یکی از این کارها وضو بگیرد می‌تواند هر کاری را که باید با وضو انجام داد به جا آورد، مثلاً می‌تواند با آن وضو نماز بخواند یا طواف واجب انجام دهد.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

مسأله ۳۲۹ـ هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

(اوّل و دوم) بول و غائط خارج از موضع طبیعی یا از غیر موضع طبیعی با اعتیاد، و همچنین خارج از غیر موضع طبیعی بدون اعتیاد بنابر احتیاط واجب.

و رطوبت مشتبه به بول قبل از استبراء از بول حکم بول را دارد.

(سوم) باد روده که از مخرج طبیعی غائط خارج می‌شود و از غیر آن به تفصیلی که در غائط گذشت در صورتی که بر آن یکی از دو اسم مخصوص گفته شود.

(چهارم) خواب، و وقتی محقّق می‌شود که گوش نشنود.

(پنجم) چیزهایی که عقل را از بین می‌برد مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی.

(ششم) استحاضهٔ زنان که تفصیل آن خواهد آمد.

(هفتم) جنابت.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند، و دوایی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند جبیره نامیده می‌شود.

مسأله ۳۳۰ـ اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب ضرر ندارد باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ۳۳۱ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دستهاست و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد، باید در شکستگی دست تر بر آن بکشد، و همچنین بنابر احتیاط واجب در زخم و دمل، و احتیاط مستحبّ آن است که بعد پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه هم بکشد، و اگر این مقدار هم ضرر دارد یا زخم و شکستگی نجس است و نمی‌شود آب کشید، در مورد زخم باید اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت از بالا به پایین بشوید و تیمّم لازم نیست، و احتیاط مستحبّ آن است که پارچهٔ پاکی روی زخم بگذارد و دست تر روی آن بکشد و تیمّم هم بنماید.

و امّا در شکستگی باید تیمّم نماید و بنابر احتیاط واجب وضو نیز گرفته و پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با دست تر بکشد.

مسأله ۳۳۲ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاهاست و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند ـ به این معنی که مثلاً زخم تمام محلّ مسح را گرفته باشد، یا آن که از مسح جاهای سالم نیز متمکّن نباشد ـ بنابر احتیاط واجب بین

وضو ـ به این ترتیب که پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند ـ و تیمّم جمع کند.

مسأله ۳۳۳ـ اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن مشقّت ندارد و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

مسأله ۳۳۴ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دستها باشد، چنانچه باز کردن یا ریختن آب روی آن ضرر و یا مشقّت دارد، باید مقداری را که ضرر و مشقّت ندارد از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

مسأله ۳۳۵ـ اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته پاک است، و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر و مشقّت ندارد، باید آب را به روی زخم با رعایت ترتیب ـ و در صورت بنابر احتیاط ـ برساند، ولی اگر جبیره در صورت باشد و رساندن آب با رعایت ترتیب ممکن نباشد بنابر احتیاط بین شستن و مسح با مراعات ترتیب جمع کند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد و ضرر و مشقّت نداشته باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو آب را به زخم برساند.

و در صورتی که رساندن آب به روی زخم ممکن نیست یا ضرر یا مشقّت دارد، یا زخم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید، یا ضرر یا مشقّت دارد، باید اطراف زخم را بشوید، و اگر جبیره پاک است روی آن را مسح کند، و اگر جبیره نجس است یا نمی‌شود روی آن را دست تر کشید، در صورتی که ممکن است پارچهٔ پاکی را روی آن بگذارد، و بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تیمّم و مسح بر آن پارچه ـ و حتّی الامکان پارچه را به گونه‌ای بگذارد که جزء جبیره حساب شود ـ و در صورتی که گذاشتن پارچه یا مسح بر آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب اطراف آن را به طوری که در وضو گذشت بشوید و تیمّم هم بنماید.

مسأله ۳۳۶ـ اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دستها یا تمام هر دو دست را گرفته باشد، احتیاط واجب آن است که جمع کند بین وضوی جبیره‌ای و تیمّم.

مسأله ۳۳۷ـ اگر جبیره تمام اعضای وضو را گرفته باشد، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضوی جبیره و تیمّم.

مسأله ۳۳۸ـ کسی که در کف دست و انگشتها جبیره دارد، و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۹ـ اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا که مسحش واجب است باز است، باید جاهایی که باز است روی پا را، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۴۰ـ اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید، و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند، و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۱ـ اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن بدون مشقّت ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب وضوی جبیره بگیرد و تیمّم هم بنماید، و اگر برداشتن زاید از معمول جبیره بدون مشقّت ممکن است، باید آن را بردارد، پس اگر زخم در صورت یا دستهاست آن قسمت را بشوید، و اگر در سر یا روی پاهاست و مسحش واجب است، آن را مسح کند و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۴۲ـ اگر در اعضای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست ولی به جهت دیگری آب برای آنها ضرر دارد باید تیمّم کند.

مسأله ۳۴۳ـ اگر جایی از اعضای وضو را رگ زده است و نمی‌تواند آن را از جهت ضرر بشوید، حکم آن حکم زخم و جراحت است که در مسائل قبل گذشت، و اگر برای جهت دیگری مثل بند نیامدن خون نمی‌تواند آن را بشوید باید تیمّم کند.

مسأله ۳۴۴ـ اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست یا موجب حرج است بنابر احتیاط واجب جمع کند بین وضو یا غسل جبیره‌ای و تیمّم.

مسأله ۳۴۵ـ در غیر غسل میّت از سایر اغسال، غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، و بنابر احتیاط واجب آن را ترتیبی به جا آورد، ولی اگر در بدن زخم یا دمل باشد ـ چه محلّ مجبور باشد و چه مکشوف ـ هرچند برای تخییر بین غسل و تیمّم

وجهی هست، امّا احتیاط واجب آن است که غسل کند، و اگر شکستگی باشد حکم آن و حکم موضع شکسته و زخم و دمل در غسل همان است که در صورت و دستها در وضو گذشت.

مسأله ۳۴۶ـ کسی که وظیفهٔ او تیمّم است اگر در بعضی از جاهای تیمّم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوی جبیره‌ای تیمّم جبیره‌ای نماید.

مسأله ۳۴۷ـ کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او بر طرف نمی‌شود، می‌تواند در اول وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او بر طرف شود بهتر آن است که صبر کند و چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به جا آورد، و در صورتی که اول وقت نماز خواند و تا آخر وقت عذرش بر طرف شد، باید وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۳۴۸ـ اگر انسان برای مرضی که در چشم اوست، موی چشم خود را بچسباند، یا از جهت درد چشم آب برای آن ضرر داشته باشد باید تیمّم نماید.

مسأله ۳۴۹ـ کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمّم است یا وضوی جبیره‌ای، باید احتیاط کند به جمع بین وضو و تیمّم.

مسأله ۳۵۰ـ نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده و تا آخر وقت عذرش مستمر بوده، صحیح است و می‌تواند با آن وضو نمازهای بعدی را در صورتی که در تمام وقت عذرش مستمر باشد به جا آورد، وهرگاه عذرش بر طرف شد برای نمازهای بعد بنابر احتیاط واجب وضو بگیرد.

غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت است: **(اوّل)** غسل جنابت، **(دوم)** غسل حیض، **(سوم)** غسل نفاس، **(چهارم)** غسل استحاضه، **(پنجم)** غسل مسّ میّت، **(ششم)** غسل میّت، **(هفتم)** غسلی که به واسطهٔ نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

مسأله ۳۵۱ـ به دو چیز انسان جنب می‌شود:

(اوّل) جماع.

(دوم) بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی‌شهوت، با اختیار باشد یا بی‌اختیار.

مسأله ۳۵۲ـ اگر رطوبتی از مرد خارج شود که نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی را دارد، و اگر هیچ یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد حکم منی را ندارد، ولی در مریض اگر با شهوت بیرون آید، هر چند با جستن و سستی بدن بیرون نیامده باشد، حکم منی را دارد، و امّا زن اگر از شهوت انزال کند غسل جنابت بر او واجب است.

مسأله ۳۵۳ـ اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه‌ای را که در مسألهٔ پیش گذشت داشته باشد و نداند نشانه‌های دیگر را داشته یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آن، وضو داشته به همان وضو اکتفا کند و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد.

مسأله ۳۵۴ـ مستحبّ است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

مسأله ۳۵۵ـ اگر انسان با زنی جماع کند و به اندازهٔ ختنه گاه یا بیشتر داخل شود چه در قُبُل باشد و چه در دُبُر هر دو جنب می‌شوند، اگر چه منی بیرون نیاید، و بنابر احتیاط واجب در جماع با مرد جمع کند بین غسل و وضو در صورتی که قبلاً وضو نداشته باشد وگرنه غسل کفایت می‌کند، و در حکم مذکور فرقی نیست بین بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و قاصد و غیر قاصد.

مسأله ۳۵۶ـ اگر شکّ کند که به مقدار ختنه گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۷ـ اگر حیوانی را وطی کند ـ یعنی با او نزدیکی نماید ـ و منی از او بیرون آید

غسل تنها کافی‌است، و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از وطی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۵۸ـ اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شکّ کند که منی از او بیرون آمده یا نه غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۹ـ کسی که نمی تواند غسل کند ولی تیمّم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می تواند با زن خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۶۰ـ اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند، ونمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده، اگر در وقت است اعاده کند، و اگر بعد از وقت است قضا نماید، و امّا نمازهایی را که احتمال می‌دهد پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده، اعاده و قضاء ندارد.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳۶۱ـ پنج چیز بر جنب حرام است:

(اوّل) رساندن جایی از بدن خود به خط قرآن، یا به اسم مبارک ذات خداوند متعال ـ به هر لغتی که باشد ـ و سایر اسماء حسنیٰ و بنابر احتیاط مستحبّ اسمای انبیا و ائمه و حضرت زهرا علیها السلام را مسّ ننماید.

(دوم) رفتن در مسجدالحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

(سوم) توقّف در مساجد دیگر، ولی اگر از یک در مسجد داخل و از در دیگر خارج شود مانعی ندارد، و همچنین توقّف در حرم امامان علیهم السلام حرام است، و احتیاط واجب آن است که از رفتن در حرم ائمه علیهم السلام خودداری کند اگر چه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

(چهارم) گذاشتن چیزی در مسجد، و همچنین بنابر احتیاط واجب داخل شدن در مسجد برای برداشتن چیزی.

(پنجم) خواندن هر یک از آیات سجدهٔ واجب، و آن آیات در چهار سوره است:

«**اوّل**» سورهٔ سی و دوم قرآن (الم تنزیل)، «**دوم**» سورهٔ چهل و یکم (حم سجده ـ فصلت ـ)، «**سوم**» سورهٔ پنجاه و سوم (والنجم)، «**چهارم**» سورهٔ نود و ششم (اقرأ).

و بنابر احتیاط واجب از خواندن بقیّهٔ این چهار سوره، حتّی از خواندن ﴿ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾، بلکه بعض آن به قصد این سوره‌ها نیز خودداری کند.

چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۶۲ـ نُه چیز بر جنب مکروه است:

اوّل و دوم) خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا دستها را بشوید مکروه نیست.

(سوم) خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سجدهٔ واجب ندارد.

(چهارم) رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خط‌های قرآن.

(پنجم) همراه داشتن قرآن.

(ششم) خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد و یا به واسطهٔ نداشتن آب، بدل از غسل تیمّم کند، مکروه نیست.

(هفتم) خضاب کردن به حنا و مانند آن.

(هشتم) مالیدن روغن به بدن.

(نهم) جماع کردن، بعد از آن که محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۶۳ـ غسل جنابت به خودی خود مستحبّ است، و برای واجبات مشروط به طهارت واجب می‌شود، ولی برای نماز میّت و سجدهٔ سهو ـ مگر سجده سهو در مورد تشهّد فراموش شده ـ و سجدهٔ شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۶۴ـ لازم نیست در وقت غسل نیّت کند که غسل واجب یا مستحبّ می‌کند، بلکه اگر به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص غسل کند کافی است.

مسأله ۳۶۵ـ اگر یقین کند یا حجّت شرعیّه‌ای داشته باشد که وقت نماز داخل شده

و نیّت غسل واجب کند و قصدش مقیّد به وجوب نباشد، و بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۶۶ـ غسل را چه واجب و چه مستحبّ به دو قسم می‌شود انجام داد، ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳۶۷ـ در غسل ترتیبی باید به نیّت غسل، اوّل سر و گردن، بعد بدن را بشوید، و بنابر احتیاط واجب اوّل طرف راست و بعد طرف چپ بدن را بشوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی و یا به واسطهٔ ندانستن مسأله سر را بعد از بدن بشوید، کفایت می‌کند بدن را دوباره بشوید، واگر طرف راست را بعد از طرف چپ بشوید، بنابر احتیاط واجب طرف چپ را دوباره بشوید، و تحقّق غسل ترتیبی به حرکت دادن هر یک از سه عضو زیر آب به قصد غسل محلّ اشکال است.

مسأله ۳۶۸ـ بنابر احتیاط واجب نصف ناف و نصف عورت را باید با طرف راست بدن و نصف دیگر را با طرف چپ بشوید، و بهتر است تمام ناف و عورت با هر دو طرف شسته شود.

مسأله ۳۶۹ـ برای آن که یقین کند هر سه قسمت ـ یعنی سر و گردن و طرف راست و طرف چپ ـ را کاملاً غسل داده، باید هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید، بلکه احتیاط مستحبّ آن است که تمام طرف راست گردن را با طرف راست بدن، و تمام طرف چپ گردن را با طرف چپ بدن بشوید.

مسأله ۳۷۰ـ اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته و نداند آیا از سر یا طرف راست یا طرف چپ می‌باشد، شستن سر لازم نیست و باید جایی را که احتمال می‌دهد از طرف چپ نشسته بشوید، و بنابر احتیاط واجب جایی را که احتمال می‌دهد از طرف راست نشسته قبل از شستن طرف چپ بشوید.

مسأله ۳۷۱ـ اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافیست، و اگر از طرف راست باشد بعد از شستن آن مقدار

ـ بنابر احتیاط واجب ـ طرف چپ را بشوید، و اگر از سر و گردن باشد باید بعد از شستن آن مقدار بدن را بشوید، و بنابر احتیاط واجب، طرف راست را بر طرف چپ مقدّم بدارد.

مسأله ۳۷۲ـ کسی که پیش از تمام شدن غسل در شستن مقداری از طرف چپ شکّ کند، شستن همان مقدار کافیست، ولی اگر بعد از شستن مقداری از طرف چپ در شستن مقداری از طرف راست شکّ کند، بنابر احتیاط واجب آن مقدار را شسته و بعد از آن طرف چپ را هم بشوید، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شکّ کند و داخل در شستن قسمتهای دیگر بدن شده باشد، شکش غیر معتبر و غسلش صحیح است.

غسل ارتماسی

مسأله ۳۷۳ـ غسل ارتماسی به فرو بردن تمام بدن در آب محقّق می‌شود، و تحقّق غسل ارتماسی در صورتی که قسمتی از بدن در آب باشد به فرو بردن باقی بدن مورد اشکال است، و بنابراحتیاط واجب به گونه‌ای باشد که عرفاً صدق کند که بدن را دفعةً در آب فرو برده است.

مسأله ۳۷۴ـ در غسل ارتماسی، بنابر احتیاط باید هنگام فرو بردن اوّل جزء بدن در آب تا آخر جزء نیّت غسل داشته باشد.

مسأله ۳۷۵ـ اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده است ـ جای آن را بداند یا نداند ـ باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳۷۶ـ اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد ولی برای ارتماسی وقت دارد باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۷ـ کسی که برای حجّ یا عمره احرام بسته نمی‌تواند غسل ارتماسی کند، و حکم غسل ارتماسی شخص روزه‌دار در مسألهٔ «۱۶۲۵» ذکر شده است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۸ـ در غسل ارتماسی یا ترتیبی پاک بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست،

بلکه اگر به فرو رفتن در آب یا ریختن آب ـ در صورتی که آب معتصم باشد ـ به قصد غسل بدن پاک شود غسل صحیح است، و آب معتصم آبی است که به ملاقات با نجس نجس نشود، مانند آب باران و کرّ و جاری.

مسأله ۳۷۹ـ کسی که از حرام جنب شده غسل او با آب گرم اگر چه عرق کند صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که با آب سرد غسل کند.

مسأله ۳۸۰ـ اگر در غسل جایی از بدن نشسته بماند، چنانچه غسل ارتماسی باشد باطل است، و اگر ترتیبی باشد حکم آن در مسألهٔ «۳۷۱» گذشت، و در هر حال شستن آنچه که عرفاً باطن شمرده می‌شود ـ مثل توی گوش و بینی ـ واجب نیست.

مسأله ۳۸۱ـ جایی را که شکّ دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، چنانچه قبلاً از ظاهر بوده باید بشوید و اگر قبلاً از ظاهر نبوده شستن آن لازم نیست، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست ـ بنابر احتیاط واجب ـ بشوید.

مسأله ۳۸۲ـ اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن از ظاهر شمرده شود، باید آن را شست، و در غیر این صورت شستن آن لازم نیست، مگر در صورت شکّ در صدق ظاهر بر آن که در این صورت بنابر احتیاط لازم است.

مسأله ۳۸۳ـ چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید بر طرف نماید، و اگر پیش از یقین به بر طرف شدن آن، غسل ارتماسی نماید، باید دوباره غسل کند، و اگر غسل ترتیبی کرده است حکمش همان است که در مسألهٔ «۳۷۲» گذشت.

مسأله ۳۸۴ـ اگر موقع غسل شکّ کند چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۸۵ـ در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می‌شود بشوید، و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود، غسل صحیح است، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۸۶ـ تمام شرطهایی که برای صحیح بودن وضو گذشت، مثل پاک بودن آب و مباح بودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را

از بالا به پایین بشوید، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن هر قسمت فوراً قسمت دیگر را بشوید، پس اگر بعد از شستن سر و گردن صبر کند و بعد از مدّتی بدن را بشوید، یا بعد از طرف راست مدّتی صبر کند و بعد طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد، ولی کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازهٔ غسل و نماز می‌شود از او بیرون نیاید، باید فوراً غسل کند و بعد از آن هم فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۸۷ـ کسی که قصد دارد پول حمّامی را ندهد یا بدون این که بداند حمّامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد اگر چه بعد حمّامی را راضی کند غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۸ـ اگر حمّامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۹ـ اگر پولی را که خمس آن را نداده است به حمّامی بدهد، مرتکب حرام شده و غسل او باطل است.

مسأله ۳۹۰ـ اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند، و پیش از غسل شکّ کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمّامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است، مگر این که پیش از غسل حمّامی را راضی کند.

مسأله ۳۹۱ـ اگر شکّ کند که غسل کرده یا نه باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شکّ کند که غسل او درست بوده یا نه، در صورتی که احتمال بدهد که وقت غسل ملتفت بوده، غسلش صحیح است.

مسأله ۳۹۲ـ اگر در بین غسل حدث اصغر از او سر زند ـ مثلاً بول کند ـ بنابر احتیاط واجب غسل را تمام کند و اعاده نماید و وضو هم ضمیمه کند مگر این که از غسل ترتیبی به غسل ارتماسی عدول کند.

مسأله ۳۹۳ـ اگر از جهت تنگی وقت وظیفهٔ مکلَّف تیمّم بوده ولی به خیال این که به اندازهٔ غسل و نماز وقت دارد غسل کند، در صورتی که به قصد طهارت از جنابت یا قرائت قرآن مثلاً غسل نماید غسل او صحیح است، و اگر قصد کند برای خواندن آن نماز به نحوی که اگر امر به نماز نباشد قصد غسل نداشته باشد، آن غسل باطل است.

مسأله ۳۹۴ـ کسی که جنب شده و نماز خوانده اگر شکّ کند که غسل کرده یا نه،

چنانچه احتمال بدهد که وقت شروع به نماز ملتفت بوده، نماز او صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند، و در صورتی که بعد از نماز حدث اصغر از او صادر شده باشد باید وضو هم بگیرد، و نمازی را هم که خوانده اگر وقت باقی است اعاده کند، و اگر وقت باقی نیست قضا نماید.

مسأله ۳۹۵ـ کسی که چند غسل بر او واجب است، می‌تواند آنها را جدا جدا انجام دهد، ولی بعد از غسل اوّل برای بقیّه نیّت وجوب نکند، و همچنین می‌تواند به نیّت همهٔ آنها یک غسل به جا آورد، بلکه اگر یک غسل معیّن از آنها را قصد کند، از بقیّه کفایت می‌نماید.

مسأله ۳۹۶ـ اگر بر جایی از بدن آیهٔ قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، چنانچه بخواهد غسل ترتیبی به جا آورد باید آب را طوری به بدن برساند که مسّ آن نوشته نشود، و همچنین است اگر بخواهد وضوی ترتیبی بگیرد و بر بعض اعضای وضو آیهٔ قرآن باشد، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر اسم خداوند متعال باشد، و در غسل و وضو مراعات احتیاط نسبت به اسماء انبیا و ائمّه و حضرت زهرا علیها السلام مستحبّ است.

مسأله ۳۹۷ـ کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد، بلکه با غسلهای دیگر واجب غیر از غسل استحاضهٔ متوسّطه و با غسلهای مستحبّ که در مسألهٔ «۶۵۰» می‌آید، نیز می‌تواند بدون وضو نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که وضو هم بگیرد.

استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می‌گویند.

مسأله ۳۹۸ـ خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۹ـ استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره.

استحاضهٔ قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن با خود بر می‌دارد آلوده کند و در آن فرو نرود.

استحاضهٔ متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود اگر چه در یک گوشهٔ آن باشد، ولی از پنبه به دستمال و مانند آن که معمولاً زنها برای جلوگیری از خون می‌بندند نرسد.

استحاضهٔ کثیره آن است که خون پنبه را فراگرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۴۰۰ـ در استحاضهٔ قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد، و بنابر احتیاط واجب پنبه را عوض کند، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۴۰۱ـ در استحاضهٔ متوسّطه باید زن برای هر نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضهٔ قلیله را که در مسألهٔ پیش گذشت انجام دهد، و هرگاه این حالت قبل از نماز دیگر برایش پیش آید برای آن نماز غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضهٔ قلیله را انجام دهد.

و اگر عمداً یا از روی فراموشی قبل از نمازی که باید غسل نماید غسل نکند، قبل از نماز بعد غسل نماید، چه آن که خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۴۰۲ـ در استحاضهٔ کثیره علاوه بر آنچه که در استحاضهٔ متوسطه در مسألهٔ قبل گذشت، باید برای هر نماز ـ بنابر احتیاط واجب ـ دستمال را عوض کند یا آب بکشد، و لازم است یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء به جا آورد، و بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشاء فاصله نیندازد، و اگر فاصله انداخت باید برای نماز دوم ـ چه عصر باشد و چه عشاء ـ دوباره غسل کند، و در استحاضهٔ کثیره غسل از وضو کفایت می‌کند.

مسأله ۴۰۳ـ اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید، چنانچه زن برای آن خون وضو یا غسل به جا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو یا غسل به جا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

مسأله ۴۰۴ـ مستحاضهٔ متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند، هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است، ولی بهتر آن است که اوّل وضو بگیرد.

و امّا مستحاضهٔ کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد، باید قبل از غسل وضو بگیرد.

مسأله ۴۰۵ـ اگر استحاضهٔ قلیلهٔ زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۶ـ اگر استحاضهٔ قلیله یا متوسطهٔ زن بعد از نماز صبح کثیره شود، باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل، و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری به جا آورد، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۰۷ـ مستحاضهٔ کثیره یا متوسطه در صورتی که تا داخل شدن وقت نماز بر آن حالت باقی باشد، اگر پیش از داخل شدن وقت نماز برای نماز غسل کند، غسل او باطل است، ولی نزدیک اذان صبح جایز است به قصد رجاء غسل نماید و نماز شب را بخواند، و بنابر احتیاط بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده کند.

مسأله ۴۰۸ـ زن مستحاضه برای هر نمازی ـ غیر از نماز یومیّه که حکم آن گذشت ـ چه واجب باشد چه مستحبّ، و همچنین اگر بخواهد نماز یومیّه‌ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه ذکر شد انجام دهد، و مستحاضهٔ کثیره بنابر احتیاط وضو هم بگیرد، و اگر آن نماز را در وقت فریضهٔ یومیّه‌ای که برای آن غسل کرده بجا آورد، بنابر احتیاط واجب دوباره غسل کند، امّا برای خواندن نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده و دو سجدهٔ سهوی که برای تشهّد فراموش شده باید به جا آورد، در صورتی که آنها را بعد از نماز فوراً انجام دهد واجب نیست کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای سجدهٔ سهو نماز، انجام کارهای استحاضه لازم نیست.

مسأله ۴۰۹ـ زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اوّلی که می‌خواند باید کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای نمازهای بعد لازم نیست.

مسأله ۴۱۰ـ اگر زن نداند استحاضهٔ او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند یا باید بر وفق احتیاط عمل کند و یا این‌که خود را وارسی نماید، مثلاً مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد، و بعد از آن که فهمید استحاضهٔ او کدام یک از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضهٔ او تغییر نمی‌کند، پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی نماید.

مسأله ۴۱۱ـ زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفهٔ خود عمل کرده ـ مثلاً استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفهٔ استحاضهٔ قلیله عمل نموده ـ نماز او صحیح است، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده ـ مثل آن که استحاضهٔ او متوسطه بوده و به وظیفهٔ قلیله رفتار کرده ـ نماز او باطل است.

مسأله ۴۱۲ـ زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید و نداند استحاضهٔ او از چه قسم است، احتیاط واجب آن است که وظیفهٔ بیشتر را انجام دهد تا یقین کند که به تکلیف خود عمل کرده است، مثلاً اگر نمی‌داند استحاضهٔ او قلیله است یا متوسطه کارهای استحاضهٔ متوسطه را انجام دهد، و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره کارهای استحاضهٔ کثیره را انجام دهد و برای هر نماز وضو هم بگیرد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از سه قسم بوده باید به وظیفهٔ همان قسم رفتار نماید.

مسأله ۴۱۳ـ اگر خون استحاضه در اوّل ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید وضو یا غسلی را که زن داشته باطل نمی‌کند، و اگر بیرون بیاید ـ هر چند کم باشد ـ وضو و غسل را باطل می‌کند.

مسأله ۴۱۴ـ زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند، اگر چه بداند دوباره خون می‌آید با وضویی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ۴۱۵ـ زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده، خونی از او بیرون نیامده می‌تواند خواندن نماز را تا وقتی که می‌داند بر این حال باقی است تأخیر بیندازد.

مسأله ۴۱۶ـ اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز بکلّی پاک می‌شود، یا به اندازهٔ خواندن نماز خون بند می‌آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ۴۱۷ـ اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود، و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد به مقداری که وضو و غسل و نماز را به جا آورد بکلّی پاک می‌شود، باید نماز را تأخیر بیندازد و موقعی که بکلّی پاک شد دوباره وضو و غسل را به جا آورد و نماز را بخواند، و اگر وقت نماز تنگ شد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره به جا آورد، بلکه بنابر احتیاط واجب به جهت غسل و همچنین به جهت وضو تیمّم بنماید و نماز بخواند.

مسأله ۴۱۸ـ مستحاضهٔ کثیره و متوسطه وقتی که به کلّی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده، دیگر خون نیامده و به کلّی پاک شده، لازم نیست دوباره غسل نماید.

مسأله ۴۱۹ـ مستحاضهٔ قلیله و متوسطه و کثیره بعد از انجام وظیفه، باید نماز را تأخیر نیندازند، مگر در موردی که در مسألهٔ «۴۱۵» گذشت، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد، و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحبّ مثل قنوت و غیر آن را به جا آورد، و احتیاط مستحبّ آن است که اگر به مقدار اجزای واجب نماز پاک است، مستحبات را ترک کند.

مسأله ۴۲۰ـ زن مستحاضه اگر بین وظیفه‌ای که دارد ـ از وضو یا غسل ـ و نماز فاصله بیندازد، باید مطابق وظیفه‌اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود، مگر آن که بداند بر حالتی است که در مسألهٔ «۴۱۵» گذشت.

مسأله ۴۲۱ـ اگر خون استحاضهٔ زن جریان دارد و قطع نمی‌شود، چنانچه برای او ضرر ندارد، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون بیاید، باید دوباره غسل کند و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۴۲۲ـ اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است، ولی اگر در بین غسل، استحاضهٔ متوسطه کثیره شود، لازم است غسل را از سر بگیرد.

مسأله ۴۲۳ـ احتیاط مستحبّ آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است به مقداری که می تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ۴۲۴ـ روزهٔ زن مستحاضهٔ کثیره، در صورتی صحیح است که غسل‌هایی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ غسل نماز مغرب و عشاء شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد به جا آورد.

مسأله ۴۲۵ـ اگر بعد از نماز عصر مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند، روزهٔ او صحیح است.

مسأله ۴۲۶ـ اگر استحاضهٔ قلیلهٔ زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گذشت انجام دهد، و اگر استحاضهٔ متوسطه کثیره شود، باید کارهای استحاضهٔ کثیره را انجام دهد، و چنانچه برای استحاضهٔ متوسطه غسل کرده باشد فایده ندارد، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ۴۲۷ـ اگر در بین نماز، استحاضهٔ متوسطهٔ زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضهٔ کثیره غسل کند و کارهای دیگر آن را انجام دهد، و همان نماز را دو مرتبه بخواند، و بنابر احتیاط استحبابی قبل از غسل وضو بگیرد، و اگر برای غسل وقت ندارد، لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمّم کند، و اگر برای تیمّم نیز وقت ندارد بنابر احتیاط واجب نماز را به همان حال تمام کند، ولی باید در خارج وقت قضا نماید.

و همچنین اگر در بین نماز، استحاضهٔ قلیله متوسطه یا کثیره شود باید نماز را بشکند و وظایف مستحاضهٔ متوسطه یا کثیره را انجام دهد.

مسأله ۴۲۸ـ اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد قطع شده بوده، لازم است وظیفه‌ای را که داشته از وضو و غسل انجام دهد و نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۴۲۹ـ اگر استحاضهٔ کثیرهٔ زن متوسطه شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به جا آورد، مثلاً اگر پیش از نماز ظهر، استحاضهٔ کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند، و برای نماز عصر و

مغرب و عشاء وضو بگیرد، ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند، باید برای نماز مغرب غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشاء وقت داشته باشد، باید برای نماز عشاء غسل نماید.

مسأله ۴۳۰ـ اگر پیش از هر نماز خون مستحاضهٔ کثیره قطع شود و دوباره بیاید، در صورتی که زمان قطع شده وسعت برای غسل و نماز داشته باشد، در آن فاصله باید غسل کند و نماز بخواند، و اگر زمان قطع شده وسعت برای نماز با طهارت ندارد، همان یک غسل کفایت می‌کند، و اگر برای غسل و بعض نماز وسعت داشته باشد، احتیاط واجب آن است که در آن فاصله غسل کند و نماز بخواند.

مسأله ۴۳۱ـ اگر استحاضهٔ کثیره قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد، و نیز اگر استحاضهٔ متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل متوسطه، و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را به جا آورد.

مسأله ۴۳۲ـ اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می‌باشد ترک کند، نمازش باطل است.

مسأله ۴۳۳ـ مستحاضه‌ای که برای نماز وضو گرفته یا غسل کرده بنابر احتیاط نمی‌تواند در حال اختیار جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، و در حال اضطرار جایز است ولی بنابر احتیاط باید وضو بگیرد.

مسأله ۴۳۴ـ مستحاضه‌ای که غسل واجب خود را به جا آورده، رفتن او در مسجد و توقّف در آن و خواندن آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است، اگر چه وظایف دیگری را که برای نماز انجام می‌داد مثل عوض کردن پنبه و دستمال انجام نداده باشد، و اقوی این است که این کارها بدون غسل نیز جایز است، اگر چه احوط ترک است.

مسأله ۴۳۵ـ اگر زن در استحاضهٔ کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز، آیه‌ای را که سجدهٔ واجب دارد بخواند یا مسجد برود، یا شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند، احتیاط مستحبّ آن است که غسل نماید.

مسأله ۴۳۶ـ نماز آیات بر مستحاضه واجب است، و باید برای نماز آیات همهٔ کارهایی را که برای نماز یومیّه گذشت انجام دهد، و بنابر احتیاط در استحاضهٔ کثیره وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۳۷ـ هرگاه در وقت نماز یومیّه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم به جا آورد، باید برای هر یک از نماز یومیّه و آیات، وظایف مستحاضه را جداگانه انجام دهد.

مسأله ۴۳۸ـ زن مستحاضه نماز قضا را باید تأخیر بیندازد تا پاک شود، و در صورتی که وقت قضا تنگ باشد، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است، به جا آورد.

مسأله ۴۳۹ـ اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست، و شرعاً حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شکّ داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانهٔ آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود، و زن را در موقع دیدن خون حیض حائض می‌گویند.

مسأله ۴۴۰ـ خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم و رنگ آن سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسأله ۴۴۱ـ زن بعد از تمام شدن شصت سال یائسه می‌شود، و چنانچه خونی ببیند حیض نیست، و احتیاط واجب آن است که بعد از تمام شدن پنجاه سال تا تمام شدن شصت سال جمع کند بین احکام یائسه و غیر یائسه ـ چه قرشیّه باشد و چه غیر قرشیّه ـ بنابراین اگر در این فاصله با نشانه‌های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۲ـ خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال می‌بیند، حیض نیست.

مسأله ۴۴۳ـ زن آبستن و زنی که بچّه شیر می‌دهد ممکن است حیض ببیند، و فرقی بین زن آبستن و غیر او در احکام حیض نیست، ولی زن آبستن در صورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اوّل عادتش خونی ببیند که صفات حیض را دارد، احتیاط واجب آن است که بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

مسأله ۴۴۴ـ دختری که نمی‌داند نه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض نیست، و اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد حیض است، و شرعاً نُه سال او تمام شده است.

مسأله ۴۴۵ـ زنی که شکّ دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

مسأله ۴۴۶ـ مدّت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود.

مسأله ۴۴۷ـ باید سه روز اوّل حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند حیض نیست، هر چند احتیاط مستحبّ این است که در مانند صورت دوم، جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۴۸ـ ابتدای حیض لازم است خون بیرون بیاید، ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافیست، ولی بودن در رحم کافی نیست، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود به نحوی که در بین زنها متعارف است، باز هم حیض است.

مسأله ۴۴۹ـ لازم نیست شب اوّل و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوم و سوم خون قطع نشود، پس اگر از اذان صبح روز اوّل تا غروب روز سوم پشت سر هم خون بیاید و هیچ قطع نشود، بدون اشکال حیض است، و همچنین است اگر در وسطهای روز اوّل شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد، ولی اگر از طلوع آفتاب شروع شود تا غروب روز سوم، بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

مسأله ۴۵۰ـ اگر سه روز پشت سر هم با نشانه‌های حیض یا در روزهای عادت خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خونی که دارای نشانه‌های حیض است یا در

روزهای عادت است ببیند و روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود، روزهایی هم که در وسط پاک بوده حیض است.

مسأله ۴۵۱ـ اگر خونی ببیند که از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض در صورتی که صفات حیض را داشته یا در ایّام عادت باشد، باید آن را حیض قرار دهد و در غیر این صورت، اگر می‌داند حالت سابقه طهارت بوده یا جهل به حالت سابقه دارد، بنابر طهارت بگذارد، و اگر می‌داند حیض بوده، تا مقداری که مجموع خون حالت سابقه و خون مشکوک ممکن است شرعاً حیض باشد، بنابر حیض بگذارد.

مسأله ۴۵۲ـ اگر خونی ببیند که سه روز بر آن نگذشته و نداند خون دمل و زخم است یا حیض، و در ایّام عادت نباشد و صفات حیض را نداشته باشد، اگر حالت سابقه‌اش حیض است ـ به کیفیّتی که در مسألهٔ قبل گذشت ـ باید حیض قرار دهد، وگرنه باید عبادتهای خود را به جا آورد.

مسأله ۴۵۳ـ اگر خونی ببیند و شکّ کند که خون حیض است یا استحاضه، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ۴۵۴ـ اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند ـ یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد خون بکارت است، و اگر به همهٔ آن رسیده حیض می‌باشد ـ و یا احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال طاهره.

مسأله ۴۵۵ـ اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود، و بعد سه روز خون در عادت یا با نشانه‌های حیض ببیند، خون دوم حیض است، و خون اوّل اگر چه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ۴۵۶ـ چند چیز بر حائض حرام است:

(اوّل) عبادتهایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده شود ـ مراد

از حرمت در مورد این عبادات این است که جائز نیست آنها را به قصد أمر و مطلوبیّت شرعی به جا آورد ـ ولی به جا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمّم برای آنها لازم نیست ـ مانند نماز میّت ـ مانعی ندارد.

(دوم) تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گذشت.

(سوم) جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، و بنابر احتیاط واجب از وطی در دُبُر زن حائض اجتناب شود، و غیر از نزدیکی کردن با زن حائض سایر استمتاعات ـ مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن ـ مانعی ندارد.

مسأله ۴۵۷ـ جماع کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، بنابراین زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که بعد می‌آید روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی کند.

مسأله ۴۵۸ـ اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ در قسمت اوّل آن، هیجده نخود طلای مسکوک و در قسمت‌دوم ، نه نخود و در قسمت سوم، چهار نخود و نیم کفّاره بدهد، مثلاً زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اوّل و دوم با او جماع کند، هیجده نخود طلا و در شب و یا روز سوم و چهارم، نه نخود و در شب یا روز پنجم و ششم، چهار نخود و نیم بدهد، و کفّاره بر زن نیست.

مسأله ۴۵۹ـ بنابر احتیاط مستحبّ، برای وطی در دُبُر زن حائض، بر طبق مسألهٔ قبل کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۰ـ اگر طلای سکّه‌دار ممکن نباشد قیمت آن را بدهد، و اگر قیمت آن در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

مسأله ۴۶۱ـ اگر کسی هم در قسمت اوّل و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض، با زن خود جماع کند ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ هر سه کفّاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

مسأله ۴۶۲ـ اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند احتیاط مستحبّ آن است که برای هر جماع یک کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۳ـ اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده باید فوراً از او جدا شود، و اگر جدا نشود بنابر احتیاط مستحبّ کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۴ـ اگر مرد با زن حائض زنا کند، یا با زن حائض نامحرمی به گمان این که عیال خودش است جماع نماید، احتیاط مستحبّ آن است که کفّاره بدهد.

مسأله ۴۶۵ـ کسی که نمی تواند کفّاره بدهد، احتیاط مستحبّ آن است که به یک فقیر صدقه بدهد و اگر نتوانست استغفار کند.

مسأله ۴۶۶ـ کسی که از روی نادانی ـ در صورتی که جاهل قاصر باشد ـ یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفّاره ندارد، ولی در جاهل مقصّر محلّ اشکال است.

مسأله ۴۶۷ـ اگر به اعتقاد این که زن حائض است با او نزدیکی کند و بعد معلوم شود که حائض نبوده است، کفّاره ندارد.

مسأله ۴۶۸ـ طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در احکام طلاق خواهد آمد باطل است.

مسأله ۴۶۹ـ اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۴۷۰ـ اگر زن در بین نماز حائض شود، نماز او باطل است.

مسأله ۴۷۱ـ اگر زن در بین نماز شکّ کند که حائض شده یا نه، نماز او صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است.

مسأله ۴۷۲ـ بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمّم به جا آورده شود غسل کند، و دستور آن مثل غسل جنابت است، و احتیاط مستحبّ آن است که پیش از غسل وضو هم بگیرد.

مسأله ۴۷۳ـ بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، اگر چه غسل نکرده باشد طلاق او صحیح است، و شوهرش هم می تواند با او جماع کند، ولی احتیاط واجب این است که جماع بعد از شستن فرج باشد، و احتیاط مستحبّ آن است که پیش از غسل ـ خصوصاً در جایی که شدّت میل نباشد ـ از جماع با او خودداری نماید، امّا کارهای

دیگری که در وقت حیض بر زن حرام بوده ـ مانند توقّف در مسجد و مسّ خط قرآن ـ تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

مسأله ۴۷۴ـ اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه‌ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند، و احتیاط مستحبّ آن است که بدل از وضو تیمّم نماید، و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض غسل تیمّم نماید، و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمّم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسأله ۴۷۵ـ نمازهایی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد، و حکم نماز آیات در مسألهٔ «۱۵۱۴» خواهد آمد، و روزهٔ ماه رمضان را باید قضا نماید، ولی در روزهٔ واجب به نذر معیّن ـ یعنی نذر کرده باشد که روز معیّنی روزه بگیرد ـ اگر مصادف با ایّام حیض شود بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۴۷۶ـ هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فوراً نماز را بخواند، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر احتمال دهد.

مسأله ۴۷۷ـ اگر زن نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد و به اندازهٔ خواندن یک نماز واجد شرایط و فاقد موانع صحّت به حسب حال خودش بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر به مقدار نماز با طهارت از حدث هر چند با تیمّم وقت داشته باشد، اگر چه متمکّن از داشتن بعضی از شرایط، مانند ساتر و طهارت از خبث نباشد.

مسأله ۴۷۸ـ اگر زن در آخر وقت نماز از خون پاک شود، و به اندازهٔ غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند، و اگر نخواند باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۴۷۹ـ اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازهٔ غسل وقت ندارد ولی می‌تواند با تیمّم نماز را در وقت بخواند، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمّم بخواند، و در صورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست، امّا اگر از جهت دیگر تکلیفش تیمّم است ـ مثل آن که آب برایش ضرر دارد ـ واجب است تیمّم کند و آن نماز را بخواند، و در صورتی که نخواند واجب است قضا نماید.

مسأله ۴۸۰ـ اگر زن بعد از پاک شدن از حیض شکّ کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

مسأله ۴۸۱ـ اگر به خیال این که به اندازهٔ تهیّهٔ مقدمات نماز و خواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به جا آورد.

مسأله ۴۸۲ـ مستحبّ است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید و پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد، و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد تیمّم نماید و در جای پاکی رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و تسبیح و تهلیل و تحمید به مقدار نماز بشود.

مسأله ۴۸۳ـ خضاب کردن به حنا و مانند آن و رساندن جایی از بدن را به ما بین خطهای قرآن برای حائض مکروه است، و همراه داشتن قرآن، و خواندن قرآن برای او مانعی ندارد.

اقسام زنهای حائض

مسأله ۴۸۴ـ زنهای حائض بر شش قسمند:

(اوّل) صاحب عادت وقتیه و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند، و شمارهٔ روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم خون ببیند.

(دوم) صاحب عادت وقتیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند، ولی شمارهٔ روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود.

(سوم) صاحب عادت عددیه، و آن زنی است که شمارهٔ روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اوّل از پنجم تا دهم، و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند، و تحقّق عادت به دیدن خون در یک ماه دو مرتبه به یک اندازه محلّ اشکال است، مثل آن که اوّل ماه پنج روز و بعد از ده روز یا بیشتر پنج روز دیگر خون ببیند.

(چهارم) مضطربه، و آن زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معیّنی پیدا نکرده، یا عادتش بهم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

(پنجم) مبتدئه، و آن زنی است که دفعهٔ اوّل خون دیدن او است.

(ششم) ناسیه، و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هر کدام از اینها احکامی دارند که در مسائل آینده بیان می‌شود.

۱ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ۴۸۵ـ زنهایی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته‌اند:

(اوّل) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و در وقت معیّن هم پاک شود، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود، که عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند، و بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و در هر دو ماه همهٔ روزهایی که خون دیده و در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد، که عادت او به اندازهٔ تمام روزهایی است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند، مثل آن که اگر در ماه اوّل از روز اوّل ماه تا سوم خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آن که سه روز خون دید، کمتر از سه روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نُه روز شود، در این صورت همهٔ نُه روز حیض است و عادت این زن نُه روز می‌شود.

مسأله ۴۸۶ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت یا جلوتر خون ببیند ـ به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده ـ اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زن حائض گذشت عمل کند، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده ـ مثل این که پیش از سه روز پاک شود ـ باید عبادتهایی را که به جا

نیاورده قضا نماید، و همچنین است در صورتی که از اوّل ایّام عادت تأخیر بیفتد ولی خارج از عادت نباشد، و امّا خونی که خارج ایّام عادت ببیند و دارای نشانه‌های حیض نباشد، در صورتی که دو روز یا بیشتر از آخر ایّام عادت متأخر باشد حیض نیست و در کمتر از دو روز بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۴۸۷ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر همهٔ روزهای عادت و قبل از عادت ـ به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده و یا با نشانه‌های حیض ـ و بعد از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می‌باشد، و باید عبادتهایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به جا نیاورده قضا نماید.

و اگر همهٔ روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت به قدری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید.

و اگر همهٔ روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر زاید بر عادت نشانه‌های حیض را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب در زاید جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و اگر از ده روز بیشتر شود روزهای عادت حیض و مابقی استحاضه است.

مسأله ۴۸۸ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده یا دارای نشانه‌های حیض باشد و روی هم به مقدار عادت او شود حیض و روزهای قبل از آن را استحاضه قرار دهد.

و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، در صورتی که خون روزهای بعد از عادت نشانه‌های حیض را داشته باشد همه حیض است، و اگر نشانه‌های حیض را نداشته باشد، مجموع روزهای عادت و بعد از عادت را که به اندازهٔ عادت باشد حیض قرار دهد و در زاید بر آن تا ده روز ـ بنابر احتیاط واجب ـ جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و اگر بیشتر از ده روز شود، به مقدار عادت را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۸۹ـ زنی که عادت دارد، اگر بعد از آن که سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصلهٔ بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همهٔ روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آن که پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱ ـ آن که تمام خونی که دفعهٔ اوّل دیده در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد، در این صورت باید همهٔ خون اوّل را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد، و همچنین است اگر مقداری از خون اوّل را در عادت و مقداری از آن را قبل از عادت ـ در صورتی که به مقداری باشد که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده ـ ببیند و یا این که دارای نشانه‌های حیض باشد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲ ـ آن که خون اوّل در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم یا مقداری از آن به طوری که در صورت اوّل ذکر شد، در روزهای عادت باشد که باید همهٔ خون دوم را حیض، و خون اوّل را استحاضه قرار دهد.

۳ ـ آن که مقداری از خون اوّل و دوم در روزهای عادت باشد و خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد، در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نباشد همهٔ آنها حیض است، و مقداری از خون اوّل که پیش از روزهای عادت بوده ومقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است، مثلاً اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اوّل تا ششم خون ببیند و دو روز

پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است، و روز اوّل و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم استحاضه است.

۴ ـ آن که مقداری از خون اوّل و دوم در روزهای عادت باشد، ولی خون اوّل که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد، که باید در تمام دو خون جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و در پاکی وسط جمع کند بین تروک حائض و افعال طاهره.

مسأله ۴۹۰ـ زنی که عادت و قتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شمارهٔ روزهای حیضش خون ببیند، در صورتی که نشانه‌های حیض در آن باشد باید همان را حیض قرار دهد.

مسأله ۴۹۱ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند و از سه روز کمتر نباشد، ولی شمارهٔ روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن دوباره به شمارهٔ روزهای عادتی که داشته با نشانه‌های حیض خون ببیند، چنانچه مجموع این دو خون با پاکی بین آنها از ده روز بیشتر نشود، همه را حیض قرار دهد، و در صورتی که بیشتر شود خونی را که در عادت دیده حیض، و خون دیگر استحاضه است.

مسأله ۴۹۲ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده ـ اگر چه نشانه‌های حیض را نداشته باشد ـ حیض است و خونی که بعد از روزهای عادت دیده ـ اگر چه نشانه‌های حیض را داشته باشد ـ استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از اوّل ماه تا هفتم است، اگر از اوّل ماه تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اوّل آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می‌باشد.

۲ ـ صاحب عادت وقتیه

مسأله ۴۹۳ـ زنهایی که عادت وقتیه دارند، دو دسته‌اند:

(اوّل) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود، ولی شمارهٔ روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثل آن که دو

ماه پشت سر هم روز اوّل ماه خون ببیند، ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اوّل ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معیّن سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود و دو مرتبه خون ببیند، و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی در ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشد، مثل آن که در ماه اوّل هشت روز و در ماه دوم نُه روز باشد، که این زن هم باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۴ـ زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا جلوتر ـ به مقداری که عرفاً بگویند عادتش جلو افتاده ـ یا عقب تر از اوّل عادت ـ به مقداری که عرفاً بگویند عادتش را عقب انداخته ـ خون ببیند، اگر چه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید به احکامی که برای زنهای حائض ذکر شد عمل نماید، و اگر بعد بفهمد حیض نبوده، مثل آن که پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ۴۹۵ـ زنی که عادت وقتیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را به واسطهٔ نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید شمارهٔ عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که عادت آنها شش یا هفت روز نباشد، در مقدار تفاوت عادت آنها با شش یا هفت روز، جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه، ولی در صورتی می‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد که شمارهٔ روزهای حیض همهٔ آنان یک اندازه باشد، و اگر شمارهٔ روزهای حیض آنان یک اندازه نباشد ـ مثل آن که عادت بعضی پنج روز و عادت بعضی دیگر هفت روز باشد ـ نمی‌تواند عادت آنان را حیض خود قرار دهد.

مسأله ۴۹۶ـ زنی که عادت وقتیه دارد و شمارهٔ عادت خویشان خود را حیض قرار می‌دهد، باید روزی را که در هر ماه اوّل عادت او بوده اوّل حیض خود قرار دهد، مثلاً زنی که هر ماه روز اوّل ماه خون می‌دیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک

می‌شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش هفت روز باشد، باید هفت روز اوّل ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۴۹۷ـ زنی که باید شمارهٔ عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، چنانچه خویش نداشته باشد یا شمارهٔ عادت آنان مثل هم نباشد، ـ بنابر احتیاط واجب ـ در هر ماه از روزی که خون می‌بیند تا شش یا هفت روز را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۳ ـ صاحب عادت عددیه

مسأله ۴۹۸ـ زنهایی که عادت عددیه دارند دو دسته‌اند:

(اوّل) زنی که شمارهٔ روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد، ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود، مثلاً اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم، و ماه دوم از روز یازدهم تا پانزدهم خون حیض ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

(دوم) زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون در ماه اوّل با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود و شمارهٔ روزهای آن هم در دو ماه به یک اندازه باشد، تمام روزهایی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده عادت حیض او می‌شود.

و لازم نیست روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند، مثلاً اگر ماه اوّل از روز اوّل تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند، و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم هشت روز بشود، عادت او هشت روز می‌شود.

و اگر در یک ماه مثلاً هشت روز خون ببیند و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایّام خون با پاکی وسط هشت روز باشد، عادت او هشت روز خواهد بود.

مسأله ۴۹۹ـ زنی که عادت عددیه دارد، اگر با نشانه‌های حیض کمتر یا بیشتر از شمارهٔ

عادت خود خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند تمام آنها را حیض قرار دهد، و اگر از ده روز بیشتر شود چنانچه همهٔ خونهایی که دیده به صفات حیض باشد، باید از موقع دیدن خون به شمارهٔ روزهای عادتش حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد، و اگر همهٔ خونهایی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه داشته باشد، چنانچه روزهایی که خون نشانهٔ حیض دارد با شمارهٔ روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد، و اگر روزهایی که خون نشانهٔ حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است، فقط به اندازهٔ روزهای عادت را حیض و در زاید بر آن که نشانه‌های حیض داشته باشد وبیشتر از ده روز نباشد بنابر احتیاط جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

و اگر روزهایی که خون نشانهٔ حیض دارد از سه روز کمتر نبوده، ولی از روزهای عادت او کمتر است، باید آن روزها را حیض قرار دهد و در زاید بر آن تا مقدار عادت بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

۴ ـ مضطربه

مسأله ۵۰۰ـ مضطربه ـ یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معیّنی پیدا نکرده، یا عادتش بهم خورده و عادت دیگری پیدا نکرده ـ اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همهٔ خونهایی که دیده دارای نشانه‌های حیض باشد، چنانچه عادت خویشان او شش یا هفت روز است، همان را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

و اگر کمتر است ـ مثلاً پنج روز است ـ همان را حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شمارهٔ عادت آنان و شش یا هفت روز ـ که یک یا دو روز است ـ کارهایی که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را به جا آورد.

و اگر عادت خویشانش بیشتر از هفت روز ـ مثلاً نُه روز است ـ شش یا هفت روز را حیض قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شش یا هفت و عادت آنان ـ که دو روز یا سه روز است ـ کارهایی را که بر حائض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه ر ا به جا آورد.

مسأله ۵۰۱ـ مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه‌های حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهٔ آن حیض است، و اگر همهٔ آن را که نشانهٔ حیض دارد نشود حیض قرار دهد، مثل آن که پنج روز به نشانه‌های حیض و پنج روز به نشانه‌های استحاضه و پنج روز دوباره به نشانه‌های حیض ببیند، پس اگر آنچه به نشانه‌های حیض است، بشود هر یک را حیض قرار دهد ـ به این که هر یک کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد ـ باید در هر دو خون احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و آنچه در وسط است و به نشانه‌های حیض نیست استحاضه قرار دهد، و اگر فقط یکی از آنها را بشود حیض قرار داد، همان را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۵ ـ مبتدئه

مسأله ۵۰۲ـ مبتدئه ـ یعنی زنی که دفعهٔ اوّل خون دیدن اوست ـ اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همهٔ خونهایی که دیده دارای نشانه‌های حیض باشد، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد، و اگر خویشی نداشته یا عادت خویشانش مختلف باشد، بنابر احتیاط واجب سه روز را حیض قرار دهد، و در ماه اول تا ده روز و در ماههای بعد تا شش یا هفت روز جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۳ـ مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه داشته باشد، چنانچه خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همهٔ آن حیض است، ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانهٔ حیض دارد، دوباره خونی ببیند که آن هم نشانهٔ خون حیض داشته باشد، مثل آن که پنج روز خون سیاه و نُه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون وسط را استحاضه قرار دهد و در خون اوّل و آخر احتیاط کند به جمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه.

مسأله ۵۰۴ـ مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر آن نشانهٔ استحاضه داشته باشد، ولی خونی که نشانهٔ حیض دارد از سه روز کمتر باشد، همهٔ خونهایی که دیده استحاضه است.

۶ ـ ناسیه

مسأله ۵۰۵ـ ناسیه بر سه قسم است:

۱ ـ آن که فقط عادت عددیّه داشته و فراموش کرده، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد تمام آن حیض است، و اگر از ده روز بیشتر باشد تا مقداری که احتمال عادت می‌دهد باید حیض قرار دهد، و اگر آن مقدار کمتر از شش یا بیشتر از هفت روز باشد بنابر احتیاط واجب در تفاوت آن مقدار و شش یا هفت روز ـ که اختیار می‌کند ـ جمع کند بین تروک حائض و افعال مستحاضه.

۲ ـ آن که فقط عادت وقتیّه داشته و فراموش کرده، که در این صورت اگر خونی ببیند دارای صفات حیض و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد تمام آن حیض است، و اگر از ده روز بیشتر باشد اگر بداند بعض آن خون مصادف با عادت است باید در تمام آن خون جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، هر چند تمام یا بعض آن خون به صفات حیض نباشد، و همچنین در فرضی که نداند ولی احتمال تصادف آن را با ایّام عادت بدهد، و اگر احتمال تصادف ندهد در صورتی که بعض آن خون دارای صفات حیض و بعضی دارای صفات استحاضه باشد، آنچه دارای صفات حیض است اگر کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد حیض و باقی استحاضه است، و در صورتی که تمام آن خون دارای صفات حیض باشد یا آنچه صفات حیض دارد بیشتر از ده روز باشد، شش یا هفت روز آن را حیض قرار داده و باقی استحاضه است.

۳ ـ آن که عادت وقتیه و عددیه هر دو را داشته، و این سه صورت دارد:

۱ ـ آن که فقط وقت را فراموش کرده، و وظیفهٔ او همان است که در قسم دوم گذشت، مگر این که خون دارای صفات بوده و بداند مصادف با عادت نیست و از

ده روز بیشتر باشد، که در این صورت اگر عادت او شش یا هفت روز است همان را حیض قرار داده، و اگر کمتر یا بیشتر از آن است بنابر احتیاط واجب در تفاوت آن مقدار و شش یا هفت روز ـ که اختیار می‌کند ـ جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

۲ـ آن که فقط عدد را فراموش کرده، در این صورت آنچه در وقت دیده تا مقداری که یقین دارد از عادت کمتر نیست حیض است هر چند نشانه‌های حیض را نداشته باشد، و در زائد از آن اگر با نشانه‌های حیض بوده و با خون قبل بیشتر از ده روز نباشد همه حیض است، و اگر بیشتر از ده روز باشد، چنانچه مقداری که احتمال می‌دهد عادت به آن مقدار باشد کمتر از شش روز است، آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار می‌کند ـ جمع کند بین تروک حائض و اعمال مستحاضه، و اگر بیشتر از هفت روز است، تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار کند ـ حیض، و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد، همان احتیاط مراعات شود.

۳ـ آن که وقت و عدد هر دو را فراموش کرده، در این صورت اگر خونی که دیده با صفات بوده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده تمام آن حیض است، و اگر بیشتر باشد و بداند که با ایّام عادت مصادف نیست چنانچه مقداری که احتمال عادت می‌دهد شش یا هفت روز باشد آن را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد، و اگر کمتر از شش روز باشد آن مقدار را حیض و تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار می‌کند ـ احتیاط واجب مراعات وظایف حائض و مستحاضه است، و اگر بیشتر از هفت روز باشد تا روز ششم یا هفتم ـ که اختیار می‌کند ـ حیض، و از آنچه اختیار کرده تا آن مقدار که از ده روز نگذرد، همان احتیاط مراعات شود.

و اگر صفات خون مختلف باشد ـ یعنی بعضی به صفت حیض و بعضی به صفت استحاضه باشد ـ خونی را که به صفت حیض دیده و از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نبوده حیض، و خونی را که به صفت استحاضه دیده اگر بداند مصادف با عادت نبود، استحاضه است، و اگر احتمال تصادف آن را بدهد باید احتیاط کند به ترتیب آثار حیض و استحاضه.

مسائل متفرقهٔ حیض

مسأله ۵۰۶ـ مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض را داشته باشد، باید عبادت را ترک کنند، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده، باید عبادتهایی را که به جا نیاورده‌اند قضا نمایند، و اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید عبادت را به جا آورند، مگر ناسیه در صورتی که یقین به تحقّق عادت پیدا کند، که تا احتمال بقای عادت را می‌دهد باید عبادت را ترک کند.

مسأله ۵۰۷ـ زنی که در حیض عادت دارد ـ چه در وقت حیض عادت داشته باشد، چه در عدد حیض یا هم در وقت و هم در عدد آن ـ اگر دو ماه پشت سر هم بر خلاف عادت خود خونی ببیند، که وقت آن یا شمارهٔ روزهای آن یا هم وقت و هم شمارهٔ روزهای آن یکی باشد، عادتش بر می‌گردد به آنچه که در این دو ماه دیده است، مثلاً اگر از روز اوّل ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

مسأله ۵۰۸ـ مقصود از یک ماه گذشتن، سی روز از ابتدای خون دیدن است، نَه از روز اوّل ماه تا آخر ماه.

مسأله ۵۰۹ـ زنی که معمولاً ماهی یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند و هر دو خون نشانه‌های حیض را داشته‌باشد، چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۰ـ اگر سه روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانهٔ حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانهٔ استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته حیض قرار دهد.

مسأله ۵۱۱ـ اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگر چه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، نباید غسل کند.

مسأله ۵۱۲ـ اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید احتیاط کند یا قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد ـ و احتیاط مستحبّ این است که در حالی که ایستاده و شکم خود را به دیوار چسبانیده و پا را روی دیوار بلند کرده است این کار را انجام دهد ـ پس اگر پاک بود غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد، و اگر پاک نبود ـ اگر چه به آب زرد رنگی هم آلوده باشد ـ چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند، و اگر سر ده روز پاک شد یا خون او از ده روز گذشت، سر ده روز غسل نماید.

و اگر عادتش کمتر از ده روز است، در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سر ده روز پاک می‌شود نباید غسل کند، و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز می‌گذرد، واجب است یک روز عبادت را ترک کند، و بعد می‌تواند اعمال مستحاضه را به جا آورد، و احتیاط مستحبّ این است که تا روز دهم بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع کند، و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت مستمرّة الدم نبوده، و گرنه باید ایّام عادتش را حیض و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۱۳ـ اگر بعضی از روزها را حیض قرار دهد و عبادت نکند و بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای را که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید، و اگر به گمان این که حیض نیست عبادت کند و بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه گرفته باشد باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ۵۱۴ـ خونی که مادر بعد از ولادت بچّه ـ از جهت ولادت ـ می‌بیند اگر پیش از ده روز یا سر ده روز قطع شود، خون نفاس است، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ خونی که با اوّلین جزء بچّه بیرون بیاید، و زن را در حال نفاس، نفساء می‌گویند.

مسأله ۵۱۵ـ خونی که زن پیش از بیرون آمدن اوّلین جزء بچّه می‌بیند نفاس نیست.

مسأله ۵۱۶ـ لازم نیست که خلقت بچّه تمام باشد، بلکه اگر ناتمام نیز باشد ـ در

صورتی که عرفاً بگویند زاییده است ـ خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است، و در صورت شکّ در صدق زاییدن به نظر عرف، آن خون محکوم به احکام نفاس نیست.

مسأله ۵۱۷ـ ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمی‌شود.

مسأله ۵۱۸ـ هرگاه شکّ کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده بچّه است یا نه، لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست، هر چند احتیاط استحبابی وارسی کردن است.

مسأله ۵۱۹ـ رساندن جایی از بدن به خط قرآن و اسم مبارک ذات خداوند متعال و سایر اسماءِ حُسنی بر نفساء حرام‌است، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ سایر کارهایی که بر حائض حرام است، و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب می‌باشد.

مسأله ۵۲۰ـ طلاق دادن زنی که در حال نفاس است باطل است، و نزدیکی کردن با او حرام است، ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند کفّاره ندارد.

مسأله ۵۲۱ـ وقتی زن از خون نفاس پاک شد به طوری که در باطن فرج هم خون نباشد، باید غسل کند و عبادتهای خود را به جا آورد، و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم از ده روز تجاوز نکرده باشد، در صورتی که در حیض عادت داشته و روزهایی که در وسط پاک بوده در بین دو خونِ در ایّام عادت باشد، تمام آن دو خون و پاکی در وسط نفاس است، مثلاً اگر عادت او شش روز بوده و دو روز در وسط شش روز پاک بوده، تمام آن شش روز نفاس است، و در غیر این صورت روزهایی را که خون دیده نفاس و در روزهایی که پاک بوده بنابر احتیاط واجب جمع کند بین تروک نفساء و اعمال طاهره.

مسأله ۵۲۲ـ اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، بنابر احتیاط باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند، که اگر پاک است برای عبادتهای خود غسل کند.

مسأله ۵۲۳ـ اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد، به اندازهٔ روزهای عادت او نفاس و بقیّه استحاضه است، و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیّه استحاضه می‌باشد.

و احتیاط مستحبّ آن است که کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت، و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان کارهایی که بر نفساء حرام است ترک کند، و اعمال مستحاضه را به جا آورد.

مسأله ۵۲۴ـ زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند، باید به اندازهٔ روزهای عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن بنابر احتیاط واجب یک روز عبادت را ترک نماید، و در بقیّه تا ده روز مخیّر است احکام مستحاضه را جاری یا این که عبادت را ترک نماید.

و اگر خون از ده روز بگذرد، باید روزهای بعد از عادت را استحاضه قرار دهد و عبادتهایی که در آن روزها به جا نیاورده قضا نماید، مثلاً زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهد و روز هفتم بنابر احتیاط واجب نیز عبادت را ترک کند، و در روز هشتم و نهم و دهم مخیّر است بین این که عبادت را ترک کند یا کارهای استحاضه را به جا آورد، و اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، از روز بعد از عادت او استحاضه می‌باشد.

مسأله ۵۲۵ـ زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زاییدن تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون ببیند، به اندازهٔ روزهای عادت او نفاس است، و خونی که بعد از نفاس تا ده روز می‌بیند ـ اگر چه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد ـ استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن است، اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون دید، تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز ـ حتّی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می‌بیند ـ استحاضه می‌باشد، و بعد از گذشتن ده روز اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش باشد حیض است، چه نشانه‌های حیض را داشته یا نداشته باشد، و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد، و امّا اگر نه در روزهای عادتش باشد و نه نشانه‌های حیض را داشته باشد، استحاضه است.

مسأله ۵۲۶ـ زنی که در حیض عادت عددیه ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر پی درپی خون ببیند ده روز اوّل نفاس است و ده روز دوم استحاضه می‌باشد، و خونی

که بعد از آن می‌بیند اگر نشانهٔ حیض را داشته باشد یا در وقت عادتش باشد حیض، و اگر نداشته باشد آن هم استحاضه می‌باشد.

غسل مسّ میّت

مسأله ۵۲۷ـ اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مسّ کند ـ یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند ـ باید غسل مسّ میّت نماید، چه در خواب مسّ کند چه در بیداری، با اختیار مسّ کند یا بی‌اختیار، حتّی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میّت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده‌ای را مسّ کند، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۵۲۸ـ برای مسّ مُرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده غسل واجب نیست، اگر چه جایی را که سرد شده مسّ نماید.

مسأله ۵۲۹ـ اگر موی خود را به بدن میّت برساند، یا بدن خود را به موی میّت، یا موی خود را به موی میّت برساند، در صورتی که مو به قدری باشد که تابع بدن محسوب شود، بنابر احتیاط غسل واجب است.

مسأله ۵۳۰ـ برای مسّ بچّهٔ مرده حتّی بچّهٔ سقط شده‌ای که چهار ماه او تمام شده، غسل مسّ میّت واجب است، و برای مسّ بچّهٔ سقط شده‌ای که از چهار ماه کمتر دارد، غسل واجب نمی‌باشد، مگر این که روح دمیده شده باشد، بنابراین اگر بچّهٔ چهار ماهه‌ای مرده به دنیا بیاید و بدنش سرد شده باشد و با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کند، مادر او باید غسل مسّ میّت کند.

مسأله ۵۳۱ـ بچّه‌ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش به دنیا می‌آید، چنانچه با ظاهر بدن مادر تماس پیدا کرده باشد، بعد از بلوغ واجب است غسل مسّ میّت کند.

مسأله ۵۳۲ـ اگر انسان میّتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مسّ نماید، غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم تمام شود جایی از بدن او را مسّ کند، اگر چه غسل سوم آن جا تمام شده باشد، باید غسل مسّ میّت نماید.

مسأله ۵۳۳ـ اگر دیوانه یا بچّهٔ نابالغی میّت را مسّ کند، بعد از آن که آن دیوانه عاقل یا

بچّه بالغ شد باید غسل مسّ میّت نماید، و در صورتی که بچّه ممیّز باشد و غسل مسّ میّت نماید، غسلش صحیح است.

مسأله ۵۳۴ـ اگر از بدن مُرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آن که قسمت جدا شده را غسل دهند انسان آن را مسّ نماید، بنابر احتیاط باید غسل مسّ میّت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد، برای مسّ آن غسل واجب نیست، و امّا اگر از بدن زنده جدا شود هر چند دارای استخوان باشد، مسّ آن غسل ندارد.

مسأله ۵۳۵ـ برای مسّ استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده‌اند ـ چه از مرده جدا شده باشد و چه از زنده ـ غسل واجب نیست، و همچنین است برای مسّ دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

مسأله ۵۳۶ـ غسل مسّ میّت را باید مثل غسل جنابت انجام داد، و کسی که غسل مسّ میّت کرده اگر بخواهد نماز بخواند، وضو واجب نیست، هر چند احتیاط مستحبّ آن است که وضو هم بگیرد.

مسأله ۵۳۷ـ اگر چند میّت را مسّ کند یا یک میّت را چند بار مسّ نماید، یک غسل کافیست.

مسأله ۵۳۸ـ برای کسی که بعد از مسّ میّت غسل نکرده باشد، توقّف در مسجد و جماع و خواندن سوره‌هایی که سجدهٔ واجب دارد مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

مسأله ۵۳۹ـ مسلمانی را که محتضر است ـ یعنی در حال جان دادن می‌باشد ـ مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، بنابر احتیاط واجب در صورت امکان به پشت بخوابانند به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد، و اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نباشد، بنابر احتیاط مستحبّ تا اندازه‌ای که ممکن است به این دستور عمل کنند، و همچنین احتیاط مستحبّ آن است که در صورتی که خواباندن او به این

صورت به هیچ نحو ممکن نباشد، او را رو به قبله بنشانند، و اگر این هم ممکن نشد، او را به پهلوی راست یا به پهلوی چپ رو به قبله بخوابانند.

مسأله ۵۴۰ـ احتیاط واجب آن است که تا وقتی جنازه را بر نداشته‌اند، او را رو به قبله بخوابانند، و همچنین بنابر احتیاط مستحبّ هنگام غسل دادن، ولی بعد از آن که غسلش تمام شد مستحبّ است که او را مثل حالتی که بر او نماز می‌خوانند بخوابانند.

مسأله ۵۴۱ـ بنابر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است، و اگر ممکن باشد باید از خود محتضر اجازه بگیرند، و اگر ممکن نباشد یا اجازهٔ او معتبر نباشد بنابر احتیاط از ولیّ او اجازه بگیرند.

مسأله ۵۴۲ـ مستحبّ است شهادتین و اقرار به دوازده امام علیهم‌السلام و سایر عقاید حقّه را به کسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد، و همچنین مستحبّ است چیزهایی را که ذکر شد تا وقت مرگ تکرار کنند، و نیز دعای فرج را به محتضر تلقین نمایند.

مسأله ۵۴۳ـ مستحبّ است که این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الْكَثِيرَ مِنْ مَعٰاصِيكَ وَ اقْبَلْ مِنِّي اليَسِيرَ مِنْ طٰاعَتِكَ يا مَنْ يَقْبَلُ اليَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الكَثِيرِ ، اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الكَثِيرَ ، اِنَّكَ اَنْتَ العَفُوُّ الغَفُورُ ، اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِي فَاِنَّكَ رَحِيمٌ**».

مسأله ۵۴۴ـ مستحبّ است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسأله ۵۴۵ـ مستحبّ است که بر بالین محتضر سورهٔ مبارکهٔ یٰسٓ و صافات و احزاب و آیة الکرسی و آیهٔ پنجاه و چهارم از سورهٔ اعراف و سه آیهٔ آخر سورهٔ بقره، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۴۶ـ تنها گذاشتن محتضر مکروه است، و همچنین گذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و حرف زدن زیاد و گریه کردن و تنها گذاشتن زنها نزد او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۴۷ـ بعد از مرگ مستحبّ است چشمها و لبها و چانهٔ میّت را ببندند، و دست و پای او را دراز کنند، و پارچه‌ای روی او بیندازند و مؤمنین را برای تشییع جنازهٔ او خبر کنند، و اگر شب مرده است در جایی که مرده چراغ روشن کنند، و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود، و نیز اگر میّت زن باردار و بچّه در شکم او زنده باشد، باید به قدری دفن را عقب بیندازند که شکم او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و شکم را برای غسل بدوزند، و بهتر آن است که برای بیرون آوردن طفل پهلوی چپ او را بشکافند.

احکام غسل و کفن و نماز و دفن میّت

مسأله ۵۴۸ـ غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن مسلمان بر هر مکلّفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند.

مسأله ۵۴۹ـ اگر کسی مشغول کارهای میّت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۵۰ـ اگر انسان یقین کند یا حجّت شرعیّه داشته باشد که دیگری مشغول کارهای میّت شده، واجب نیست به کارهای میّت اقدام کند، ولی اگر شکّ یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسأله ۵۵۱ـ اگر کسی بداند غسل یا حنوط یا کفن یا نماز یا دفن میّت را باطل انجام داده‌اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شکّ دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ۵۵۲ـ برای غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن میّت، باید از ولیّ او اجازه گرفت.

مسأله ۵۵۳ـ ولیّ زن شوهر اوست، و در غیر زن مردهایی که از میّت ارث می‌برند مقدّم بر زنهای ایشانند، و تقدّم، تابع تقدّم در میراث است.

ولی در صورتی که اقرب در رحم با اولی به میراث جمع شوند ـ مثل این که پدر پدر میّت با نوهٔ پسر او باشند ـ احتیاط واجب آن است که اولی به میراث از اقرب در رحم اذن بگیرد.

مسأله ۵۵۴ـ اگر کسی بگوید من ولیّ میّت هستم، یا ولیّ میّت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میّت را انجام دهم، یا بگوید راجع به امور تجهیز میّت من وصیّ او می‌باشم، چنانچه به حرف او اطمینان باشد، یا میّت در تصرّف او باشد، یا این که دو نفر عادل، یا یک نفر ثقه که ظنّ برخلاف قول او نباشد، به گفتهٔ او شهادت دهند باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۵۵۵ـ اگر میّت برای غسل و کفن و دفن و نماز خود غیر از ولیّ کس دیگری را معیّن کند ولایت این امور با اوست، و احتیاط مستحبّ آن است که از ولیّ هم اجازه بگیرد، و کسی که میّت ولایت این امور را به او واگذار کرده می‌تواند در حال حیات موصی ردّ کند، و اگر قبول کرد باید بآن عمل نماید ولی اگر در حال حیات موصی ردّ نکرد، و یا ردّ او به موصی نرسید، احتیاط واجب آن است که به آن عمل نماید.

کیفیّت غسل میّت

مسأله ۵۵۶ـ واجب است میّت را سه غسل بدهند:

(اوّل) با آبی که با سدر مخلوط باشد.

(دوم) با آبی که با کافور مخلوط باشد.

(سوم) با آب خالص.

مسأله ۵۵۷ـ سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند، و به اندازه‌ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۵۸ـ اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط مستحبّ مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۵۹ـ اگر کسی در حال احرام حجّ یا عمره بمیرد نباید او را با آب کافور غسل دهند، و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند، مگر این که در احرام حجّ بوده و سعی را تمام نموده باشد که در این صورت باید با آب کافور غسلش دهند.

مسأله ۵۶۰ـ اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد ـ مثل آن که غصبی باشد ـ باید به جای هر کدام که ممکن نیست ـ بنابر احتیاط واجب ـ میّت را با آب خالص به قصد بدلیت از آنچه که ممکن نیست غسل داده و تیمّم نیز به همین قصد بدهند.

مسأله ۵۶۱ـ کسی که میّت را غسل می‌دهد باید مسلمان دوازده امامی و عاقل و بالغ باشد، و مسائل غسل را هر چند به تعلیم دیگری در اثنای غسل بداند.

مسأله ۵۶۲ـ کسی که میّت را غسل می‌دهد باید قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و اخلاص داشته باشد، و استمرار همین داعی تا آخر غسل سوم کفایت می‌کند.

مسأله ۵۶۳ـ غسل دادن بچّهٔ مسلمان اگر چه از زنا باشد واجب است، و غسل و حنوط و کفن و دفن کافر و اولاد او جایز نیست، و کسی که از بچّگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان مسلمان باشد، یا از جهت دیگری محکوم به اسلام باشد، باید او را غسل داد، وگرنه غسل دادن او جایز نمی‌باشد.

مسأله ۵۶۴ـ بچّهٔ سقط شده اگر چهار ماه یا بیشتر داشته باشد، باید او را غسل بدهند، و اگر چهار ماه ندارد و روح در او دمیده نشده است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ۵۶۵ـ غسل دادن مرد زن را و زن مرد را جایز نیست و باطل است، ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل بدهد و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل بدهد، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که زن شوهر خود و شوهر زن خود را غسل ندهد.

مسأله ۵۶۶ـ مرد می‌تواند دختر بچّه‌ای را که ممیّزه نشده غسل دهد و زن هم می‌تواند پسر بچّه‌ای را که ممیّز نشده غسل دهد، هر چند احتیاط مؤکّد آن است که پسر بچّه و دختر بچّه‌ای که بیش از سه سال دارند، اوّلی را مرد و دومی را زن غسل بدهد.

مسأله ۵۶۷ـ اگر برای غسل دادن میّتی که مرد است مرد پیدا نشود، زنانی که با او نسبت دارند و محرمند ـ مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله ـ یا به واسطهٔ ازدواج یا شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند او را غسل بدهند، و نیز اگر برای غسل میّت زن، زن دیگری نباشد، مردهایی که با او نسبت دارند و محرمند یا به واسطهٔ ازدواج یا

شیر خوردن با او محرم شده‌اند، می‌توانند او را غسل دهند، و بنابر احتیاط واجب در صورت وجود مماثل نوبت به محرم نمی‌رسد، و غسل دادن از زیر لباس واجب نیست، هر چند احوط است، ولی باید به عورت نظر نکند، و بنابر احتیاط عورت را بپوشاند.

مسأله ۵۶۸ـ اگر میّت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جایز است که غیر از عورت جاهای دیگر میّت برهنه باشد.

مسأله ۵۶۹ـ نگاه کردن به عورت میّت در غیر زن و شوهر حرام است، و کسی که او را غسل می‌دهد، اگر نگاه کند معصیت کرده ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ۵۷۰ـ اگر جایی از بدن میّت نجس باشد باید به کیفیّتی که در مسألهٔ «۳۷۸» گذشت تطهیر شود، و بهتر آن است که هر عضوی قبل از غسل آن عضو بلکه تمام بدن میّت پیش از شروع به غسل، از نجاسات دیگر تطهیر شود.

مسأله ۵۷۱ـ غسل میّت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است میّت را غسل ارتماسی ندهند، و در غسل ترتیبی هم باید طرف راست را بر طرف چپ مقدم بدارند و مخیّرند بین این که آب را روی بدن بریزند، یا بدن را در آب فرو برند.

مسأله ۵۷۲ـ کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافیست.

مسأله ۵۷۳ـ مزد گرفتن برای غسل دادن میّت جایز نیست، و اگر کسی برای گرفتن مزد میّت را غسل دهد، آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای مقدّمات غیر لازمه جایز است.

مسأله ۵۷۴ـ اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید عوض هر غسل میّت را یک تیمّم بدهند، و بنابر احتیاط واجب یک تیمّم دیگر هم، عوض هر سه غسل بدهند، و اگر کسی که تیمّم می‌دهد، در یکی از سه تیمّم قصد ما فی‌الذمّه نماید ـ یعنی نیّت کند که این تیمّم برای آنچه به آن واقعاً مکلّف هستم انجام می‌دهم ـ تیمّم چهارم لازم نیست.

مسأله ۵۷۵ـ کسی که میّت را تیمّم می‌دهد، باید دست خود را بر زمین بزند و به صورت

و پشت دستهای میّت بکشد، و اگر ممکن باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ با دست میّت هم او را تیمّم بدهد.

احکام کفن میّت

مسأله ۵۷۶ـ میّت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سر تاسری می‌گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۷۷ـ مقدار واجب از لنگ و پیراهن، آن اندازه‌ای است که عرفاً بر آن لنگ و پیراهن گفته شود، ولی احتیاط واجب آن است که لنگ از ناف تا زانو اطراف بدن را بپوشاند، و افضل آن است که از سینه تا روی پا برسد، و پیراهن باید از سرشانه و ـ بنابر احتیاط واجب ـ تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند، و افضل آن است که تا روی پا برسد.

و درازای سر تاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ۵۷۸ـ اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسألهٔ قبل گذشت از سهم آنان بردارند اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ۵۷۹ـ اگر کسی وصیّت کرده باشد آن اندازه‌ای را که از کفن افضل است از ثلث مال او بر دارند، یا وصیّت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند ولی مصرف آن را معیّن نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معیّن کرده باشد، می‌توانند مقدار افضل کفن را از ثلث مال او بردارند.

مسأله ۵۸۰ـ اگر میّت وصیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند بر طبق آنچه که در مسألهٔ «۵۷۸» ذکر شد، عمل نمایند.

مسأله ۵۸۱ـ کفن زن بر شوهر است اگر چه زن از خود مال داشته باشد، و همچنین اگر زن را ـ چنانچه در احکام طلاق خواهد آمد ـ طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عدّه بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد، و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد،

ولیّ شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد، بنابر احتیاط واجب کفن زن ناشزه و منقطعه بر شوهر است.

مسأله ۵۸۲ـ کفن میّت بر خویشان او واجب نیست، و بنابر احتیاط واجب در صورتی که میّت مال نداشته باشد، کفن را باید کسی بدهد که مخارج میّت در حال زندگی بر او واجب بوده است.

مسأله ۵۸۳ـ واجب است که مجموع سه پارچهٔ کفن طوری باشد که بدن میّت از زیر آنها پیدا نباشد، بلکه ـ بنابر احتیاط واجب ـ هر یک از سه پارچهٔ کفن به قدری نازک نباشد که بدن میّت از زیر آن پیدا باشد.

مسأله ۵۸۴ـ کفن کردن با چیز غصبی ـ اگر چه چیز دیگری هم پیدا نشود ـ جایز نیست، و چنانچه کفن میّت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد، باید از تنش بیرون آورند اگر چه او را دفن کرده باشند، و کفن کردن با پوست مردار نجس در حال اختیار جایز نیست، بلکه در حال اضطرار هم محلّ اشکال است، و همچنین کفن کردن با پوست مردار پاک در حال اختیار مشکل است.

مسأله ۵۸۵ـ کفن کردن میّت با چیز نجس ـ و در نجاستی که مورد عفو در نماز است بنابر احتیاط ـ و با پارچهٔ ابریشمی خالص، و مخلوطی که خلیط بیشتر از ابریشم نباشد، و ـ بنابر احتیاط واجب ـ با پارچه‌ای که با طلا بافته شده جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۶ـ کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام گوشت تهیّه شده ـ بنابر احتیاط واجب ـ در حال اختیار جایز نیست، و همچنین است کفن کردن با پوست حیوان حلال گوشتی که به دستور شرع کشته شده، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ۵۸۷ـ اگر کفن میّت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود، چنانچه شستن یا بریدن آن به نحوی که کفن ضایع نشود ممکن باشد، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن

آن ممکن نیست، ولی عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند، و این حکم در نجاستی که در نماز مورد عفو است مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۵۸۸ـ کسی که برای حجّ یا عمره احرام بسته، اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۹ـ مستحبّ است انسان، کفن خود را تهیّه کند، و هرگاه به آن نظر کند مأجور است.

احکام حنوط

مسأله ۵۹۰ـ بعد از غسل واجب است میّت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند، و بنابر احتیاط مستحبّ مقداری کافور هم بر این مواضع بگذارند، و مستحبّ است به سر بینی میّت نیز کافور بمالند، و باید کافور ساییده و تازه باشد، و اگر به واسطهٔ کهنه بودن عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

مسأله ۵۹۱ـ احتیاط مستحبّ آن است که اوّل کافور را به پیشانی میّت بمالند، ولی در جاهای دیگر ترتیب نیست.

مسأله ۵۹۲ـ مخیّرند که میّت را پیش از کفن کردن، یا در بین کفن کردن و یا بعد از آن حنوط نمایند.

مسأله ۵۹۳ـ کسی که برای حجّ یا عمره احرام بسته است، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست، ولی اگر در احرام حجّ بعد از تمام کردن سعی بمیرد، حنوط کردن او واجب است.

مسأله ۵۹۴ـ زنی که شوهرش مرده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده، چنانچه بمیرد حنوط کردن او واجب است.

مسأله ۵۹۵ـ احتیاط واجب آن است که میّت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند، و نیز اینها را با کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۹۶ـ مستحبّ است قدری تربت حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام را، با کافور مخلوط

کنند، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی‌احترامی می‌شود نرسانند، و نیز باید تربت به‌قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۹۷ـ اگر کافور پیدا نشود یا فقط به اندازهٔ غسل باشد، حنوط لازم نیست، و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همهٔ هفت عضو نرسد، بنابر احتیاط مستحبّ اوّل به پیشانی، و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۹۸ـ مستحبّ است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میّت بگذارند.

احکام نماز میّت

مسأله ۵۹۹ـ نماز خواندن بر میّت مسلمان، و همچنین بچّه‌ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

مسأله ۶۰۰ـ نماز خواندن بر بچّه‌ای که شش سال او تمام نشده رجاءً اشکال ندارد، ولی نماز خواندن بر بچّه‌ای که مرده به دنیا آمده مشروع نیست.

مسأله ۶۰۱ـ نماز میّت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها یا در بین اینها بخوانند ـ اگر چه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد ـ کافی نیست.

مسأله ۶۰۲ـ کسی که می‌خواهد نماز میّت بخواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد، و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی هم باشد، برای نمازش اشکال ندارد.

و احتیاط مستحبّ آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر لازم است رعایت نماید، ولی ـ بنابر احتیاط واجب ـ از آنچه برخلاف معهود بین متشرّعه در کیفیّت نماز میّت است، اجتناب شود.

مسأله ۶۰۳ـ کسی که بر میّت نماز می‌خواند باید رو به قبله باشد، و واجب است میّت را مقابل او به پشت بخوابانند به طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۶۰۴ـ احتیاط مستحبّ آن است که مکان نمازگزار غصبی نباشد، ولی باید از جای میّت زیاد پست‌تر یا بلندتر نباشد، و اگر پستی و بلندی زیاد نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۵ـ نمازگزار باید از میّت دور نباشد، ولی کسی که نماز میّت را به جماعت می‌خواند، اگر از میّت دور باشد، چنانچه صف‌ها به یکدیگر متّصل باشند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۶ـ نمازگزار باید مقابل میّت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میّت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میّت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۷ـ بین میّت و نمازگزار باید پرده و یا دیوار یا چیزی مانند اینها نباشد، ولی اگر میّت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۶۰۸ـ در وقت خواندن نماز باید عورت میّت پوشیده باشد، و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۶۰۹ـ کسی که نماز میّت را می‌خواند باید مؤمن باشد، و نماز غیر بالغ هر چند صحیح است، ولی مُجزِی از نماز بالغین نیست، و باید ایستاده و با قصد قربت و اخلاص بخواند، و در موقع نیّت میّت را معیّن کند، مثلاً نیّت کند: نماز می‌خوانم بر این میّت قربةً الی الله.

مسأله ۶۱۰ـ اگر کسی نباشد که بتواند نماز میّت را ایستاده بخواند، می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۶۱۱ـ اگر میّت وصیّت کرده باشد که شخص معیّنی بر او نماز بخواند، احتیاط مستحبّ آن است که آن شخص از ولیّ میّت اجازه بگیرد، و ولیّ میّت هم اجازه بدهد.

مسأله ۶۱۲ـ جایز است بر میّت چند مرتبه نماز بخوانند.

مسأله ۶۱۳ـ اگر میّت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، تا وقتی که جسد او از هم نپاشیده واجب است با شرطهایی که برای نماز میّت ذکر شد به قبرش نماز بخوانند، و همچنین در صورتی که نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است.

دستور نماز میّت

مسأله ۶۱۴ـ نماز میّت پنج تکبیر دارد، و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافیست: بعد از نیّت و گفتن تکبیر اوّل بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ**» و بعد از تکبیر دوم بگوید: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و اٰلِ مُحَمَّدٍ**» و بعد از

تکبیر سوم بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ**» و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ**» و اگر زن است بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَيِّتِ**» و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً بَيْنَ يَدَيِ السّٰاعَةِ**».

و بعد از تکبیر دوم بگوید: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ بٰارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مٰا صَلَّيْتَ وَ بٰارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلىٰ اِبْرٰاهِيمَ وَ اٰلِ اِبْرٰاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ صَلِّ عَلىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيٰاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ جَمِيعِ عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِينَ**».

و بعد از تکبیر سوم بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمٰاتِ الْأَحْيٰاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوٰاتِ تٰابِعْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرٰاتِ اِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوٰاتِ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**».

و بعد از تکبیر چهارم اگر میّت مرد است بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذٰا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَ اَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّٰا لاٰ نَعْلَمُ مِنْهُ اِلاَّ خَيْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّٰا اَللّٰهُمَّ اِنْ كٰانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي اِحْسٰانِهِ وَ اِنْ كٰانَ مُسِيئاً فَتَجٰاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِياَعْلٰى عِلِّيِينَ وَاخْلُفْ عَلىٰ اَهْلِهِ فِيالْغٰابِرِينَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِينَ**».

و بعد تکبیر پنجم را بگوید، ولی اگر میّت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ اَمَتُكَ وَ ابْنَةُ عَبْدِكَ وَ ابْنَةُ اَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَ اَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اَللّٰهُمَّ اِنّٰا لاٰ نَعْلَمُ مِنْهٰا اِلاَّ خَيْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٰا مِنّٰا، اَللّٰهُمَّ اِنْ كٰانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي اِحْسٰانِهٰا وَ اِنْ كٰانَتْ مَسِيئَةً فَتَجٰاوَزْ عَنْهٰا وَ اغْفِرْ لَهٰا، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا عِنْدَكَ فِي اَعْلىٰ عِلِّيِينَ وَ اخْلُفْ عَلىٰ اَهْلِهٰا فِي الْغٰابِرِينَ وَ ارْحَمْهٰا بِرَحْمَتِكَ يٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِينَ**».

مسأله ۶۱۵ـ باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۶۱۶ـ کسی که نماز میّت را به جماعت می‌خواند باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند اگر چه مأموم باشد.

مستحبّات نماز میّت

مسأله ۶۱۷ـ چند چیز در نماز میّت مستحبّ است:

(اوّل) کسی که نماز میّت می‌خواند با وضو یا غسل یا تیمّم باشد، و احتیاط واجب آن است که در صورتی تیمّم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میّت نرسد.

(دوم) اگر میّت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادیٰ بر او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد، و اگر میّت زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

(سوم) پا برهنه نماز بخواند.

(چهارم) در هر تکبیر دستها را بلند کند.

(پنجم) فاصلهٔ او با میّت به قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

(ششم) نماز میّت را به جماعت بخواند.

(هفتم) امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او می‌خوانند آهسته بخوانند.

(هشتم) در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد پشت سر امام بایستد.

(نهم) نمازگزار برای میّت و مؤمنین زیاد دعا کند.

(دهم) نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میّت بیشتر به آن جا می‌روند.

(یازدهم) زن حائض اگر نماز میّت را به جماعت می‌خواند در صفی تنها بایستد.

مسأله ۶۱۸ـ خواندن نماز میّت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ۶۱۹ـ واجب است میّت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را

بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ۶۲۰ـ اگر دفن میّت در زمین ممکن نباشد، باید به جای دفن او را در بنا یا تابوتی که غرض از دفن بر آن مترتب است بگذارند.

مسأله ۶۲۱ـ میّت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ۶۲۲ـ اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند، وگرنه باید در کشتی غسلش بدهند، و حنوط و کفن کنند، و پس از خواندن نماز میّت او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند، و احتیاط واجب آن است که تا ممکن است مراعات استقبال قبله بکنند.

و اگر ممکن نشد، چیز سنگینی به پایش ببندند و به دریا بیندازند، و اگر ممکن است او را در جایی بیندازند که فوراً طعمهٔ حیوانات نشود.

مسأله ۶۲۳ـ اگر بترسند که دشمن قبر میّت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببُرد، چنانچه ممکن باشد، باید به طوری که در مسألهٔ قبل گذشت او را به دریا بیندازند.

مسأله ۶۲۴ـ مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میّت در صورتی که لازم باشد از اصل مال میّت برداشته می‌شود.

مسأله ۶۲۵ـ اگر زن کافره بمیرد و بچّه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچّه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچّه به طرف قبله باشد، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر روح به بدن او داخل نشده باشد.

مسأله ۶۲۶ـ دفن مسلمان در قبرستان کفّار، و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ۶۲۷ـ دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد ـ مانند جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند ـ جایز نیست.

مسأله ۶۲۸ـ دفن میّت در جای غصبی و در زمینی که برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست.

مسأله ۶۲۹ـ دفن میّت در قبر مردهٔ دیگر، در صورتی که مستلزم تصرّف در حقّ غیر، یا نبش قبر میّتی که از بین نرفته، یا هتک میّت باشد جایز نیست، و در غیر این صورتها، چنانچه آن قبر کهنه شده و میّت اوّلی از بین رفته یا قبر نبش شده باشد اشکالی ندارد.

مسأله ۶۳۰ـ چیزی که از میّت جدا می‌شود، اگر قطعه‌ای از بدن او باشد، باید با او دفن شود و اگر مو و ناخن و دندانش باشد، بنابر احتیاط واجب باید با او دفن شود، و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود مستحبّ است.

مسأله ۶۳۱ـ اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید در چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ۶۳۲ـ اگر بچّه در رحم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسانترین راه او را بیرون آورند، و چنانچه ناچار شوند او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید به وسیلهٔ شوهرش اگر اهل فنّ است، وگرنه زنی که اهل فنّ باشد، او را بیرون بیاورند، و در صورت نبود زنی که اهل فنّ باشد، مرد محرمی که اهل فنّ باشد، و اگر آن هم ممکن نشد، مرد نامحرمی که اهل فنّ باشد، و در صورتی که آن هم پیدا نشد، کسی که اهل فنّ نباشد با رعایت ترتیب مذکور می‌تواند بچّه را بیرون آورد.

مسأله ۶۳۳ـ هرگاه مادر بمیرد و بچّه در شکمش زنده باشد، اگر چه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیلهٔ کسانی که در مسألهٔ پیش بیان شد با رعایت ترتیب، شکم او را از هر قسمتی که به سلامت بچّه نزدیک‌تر است بشکافند و بچّه را بیرون آورند و برای غسل دادن دوباره بدوزند.

مستحبّات دفن

مسأله ۶۳۴ـ مستحبّ است قبر را به اندازهٔ قدّ انسان متوسّط گود کنند، و میّت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند، مگر آن که قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد، مثل آن که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحهٔ اهل قبور بیشتر به آن جا بروند.

و نیز مستحبّ است جنازه را در چند ذرعی قبر زمین بگذارند، و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند، و اگر میّت مرد است در دفعهٔ سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد، و در دفعهٔ چهارم از طرف سر وارد قبر کنند، و اگر زن است در دفعهٔ سوم طرف قبلهٔ قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند، و در موقع وارد کردن پارچه‌ای روی قبر بگیرند.

و نیز مستحبّ است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر نمایند، و دعاهایی که دستور داده شده پیش از دفن و موقع دفن بخوانند، و بعد از آن که میّت را در لحد گذاشتند گره‌های کفن را باز کنند، و صورت میّت را روی خاک بگذارند، و بالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میّت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میّت به پشت برنگردد و پیش از آن که لحد را بپوشانند، کسی دست راست را به شانهٔ راست میّت بزند و دست چپ را به قوّت بر شانهٔ چپ میّت بگذارد و دهان را نزدیک گوش او ببرد و به شدّت حرکتش دهد و سه مرتبه بگوید: «**اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فلان بن فلان**» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید مثلاً اگر اسم او محمّد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگوید: «**اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ**» پس از آن بگوید:

«**هَلْ اَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذِي فٰارَقْتَنٰا عَلَیْهِ مِنْ شَهٰادَةِ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِیكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً ﷺ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیِّینَ وَ خٰاتَمُ الْمُرْسَلِینَ وَ اَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ اِمٰامٌ افْتَرَضَ اللّٰهُ طٰاعَتَهُ عَلَی الْعٰالَمِینَ وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَ الْقٰائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِیَّ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِینَ وَ حُجَجُ اللّٰهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ وَ أَئِمَّتُكَ أَئِمَّةُ هُدیً اَبْرٰارٌ یا فُلاٰنَ بْنَ فُلاٰن**» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: «**اِذٰا اَتٰاكَ الْمَلَكٰانِ الْمُقَرَّبٰانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالیٰ وَ سَئَلاٰكَ عَنْ رَبِّكَ وَ عَنْ نَبِیِّكَ وَ عَنْ دِینِكَ وَ عَنْ كِتٰابِكَ وَ عَنْ قِبْلَتِكَ وَ عَنْ اَئِمَّتِكَ فَلاٰ تَخَفْ وَ لاٰ تَحْزَنْ وَ قُلْ فِي جَوٰابِهِمٰا: اَللّٰهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ ﷺ نَبِیِّي وَ الْاِسْلاٰمُ دِینِي وَ الْقُرْآنُ كِتٰابِي وَ الْكَعْبَةُ**

قِبْلَتِي وَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي‌طَالِبٍ اِمَامِي وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُجْتَبىٰ اِمَامِي وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّهِيدُ بِكَرْبَلاٰ اِمَامِي وَ عَلِيُّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ اِمَامِي وَ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ اِمَامِي وَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ اِمَامِي وَ مُوسَى الْكَاظِمُ اِمَامِي وَ عَلِيُّ الرِّضَا اِمَامِي وَ مُحَمَّدٌ الْجَوَادُ اِمَامِي وَ عَلِيُّ الْهَادِي اِمَامِي وَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ اِمَامِي وَ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ اِمَامِي هَؤُلاَءِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَئِمَّتِي وَ سَادَتِي وَ قَادَتِي وَ شُفَعَائِي بِهِمْ اَتَوَلّٰى وَ مِنْ اَعْدَائِهِمْ اَتَبَرَّءُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، ثُمَّ اعْلَمْ يَا فُلاٰنَ بْنَ فُلاٰنٍ» و به جای فلان بن فلان اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: **«اَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ نِعْمَ الرَّبُّ وَ اَنَّ مُحَمَّداً ﷺ نِعْمَ الرَّسُولُ وَ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي‌طَالِبٍ وَ اَوْلاٰدَهُ الْمَعْصُومِينَ الْاَئِمَّةَ الْاِثْنَي عَشَرَ نِعْمَ الْاَئِمَّةُ وَ اَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤَالَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ الْبَعْثَ حَقٌّ وَ النُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ تَطَايُرَ الْكُتُبِ حَقٌّ وَ اَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاٰ رَيْبَ فِيهَا وَ اَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»** پس بگوید: **«اَفَهِمْتَ يَافُلاٰنُ»** و به جای فلان اسم میّت را بگوید و پس از آن بگوید:

«ثَبَّتَكَ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَ هَدَاكَ اللّٰهُ اِلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عَرَّفَ اللّٰهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَوْلِيَائِكَ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ» پس بگوید: **«اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ اصْعَدْ بِرُوحِهِ اِلَيْكَ وَ لَقِّهِ مِنْكَ بُرْهَاناً اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ»**.

مسأله ۶۳۵ـ مستحبّ است کسی که میّت را در قبر می‌گذارد با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پای میّت از قبر بیرون بیاید.

و مستحبّ است وقتی از قبر بیرون آمد بگوید: **«اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اَللّٰهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي اَعْلىٰ عِلِّيِينَ وَ اخْلُفْ عَلىٰ عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ (وَ عِنْدَكَ نَحْتَسِبُهُ) يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»**.

و مستحبّ است غیر از خویشان میّت، کسانی که حاضرند با پشت دست خاک بر قبر بریزند، و اگر میّت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ۶۳۶ـ مستحبّ است قبر را مربّع یا مربّع مستطیل بسازند و به اندازهٔ چهار

انگشت از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سورهٔ مبارکهٔ اِنّٰا اَنْزَلْنٰاه بخوانند و برای میّت طلب آمرزش کنند و دعاهائی را که وارد شده بخوانند، مانند این دعا: **«اَللّٰهُمَّ جٰافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ اصْعَدْ (صَعِّدْ) رُوْحَهُ اِلىٰ اَرْوٰاحِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عِلِّيِينَ وَ اَلْحِقْهُ بِالصّٰالِحِينَ»**.

مسأله ۶۳۷ـ پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند مستحبّ است ولیّ میّت یا کسی که از طرف ولیّ اجازه دارد دعاهایی را که دستور داده شده به میّت تلقین کند.

مسأله ۶۳۸ـ بعد از دفن میّت مستحبّ است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند، ولی اگر مدّتی گذشته که به واسطهٔ سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می‌آید، ترک آن بهتر است، و نیز مستحبّ است تا سه روز برای اهل خانهٔ میّت غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان مکروه است.

مسأله ۶۳۹ـ مستحبّ است انسان در مرگ خویشان مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند، و هر وقت میّت را یاد می‌کند ﴿ **اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَيْهِ رٰاجِعُونَ** ﴾ بگوید و برای میّت قرآن بخواند، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد.

مسأله ۶۴۰ـ خراشیدن صورت وبدن و به‌خود لطمه‌زدن در مرگ کسی، در صورتی که ضرر معتنا بهی داشته باشد جایز نیست، هر چند در غیر این صورت هم احتیاط واجب ترک آن است.

مسأله ۶۴۱ـ بنابر احتیاط واجب پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر جایز نیست، ولی در مصیبت پدر و برادر مانعی ندارد.

مسأله ۶۴۲ـ اگر زن در عزای میّت صورت خود را بخراشد و خونین کند، یا موی خود را بکند ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا بپوشاند، و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ۶۴۳ـ احتیاط مستحبّ آن است که در گریهٔ بر میّت صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ۶۴۴ـ مستحبّ است در شب اوّل قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میّت بخوانند، و دستور آن این است که در رکعت اوّل بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ انّا انزلناه را بخوانند، و بعد از سلام نماز بگویند: ﴿ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوٰابَهٰا اِلیٰ قَبْرِ فُلاٰنٍ** ﴾ و به جای کلمهٔ فلان اسم میّت را بگویند.

مسأله ۶۴۵ـ نماز وحشت را در هر موقع از شب اوّل قبر می‌شود خواند ولی بهتر است در اوّل شب بعد از نماز عشاء خوانده شود.

مسأله ۶۴۶ـ اگر بخواهند میّت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگری دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اوّل قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ۶۴۷ـ نبش قبر مسلمان ـ یعنی شکافتن قبر او ـ اگر چه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و استخوانهایش خاک شده باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۶۴۸ـ نبش قبر امامزاده‌ها و شهداء و علماء و همچنین در غیر این موارد از مواردی که مستلزم هتک باشد اگر چه سالها بر آن گذشته باشد حرام است.

مسأله ۶۴۹ـ شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

(اوّل) آن که میّت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند.

(دوم) آن که کفن یا چیز دیگری که با میّت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند.

و همچنین است اگر چیزی از مال خود میّت که به ورثهٔ او رسیده با او دفن شده باشد و ورثهٔ او راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند مگر در صورتی که آن چیز مال کمی باشد، که در این صورت نبش قبر محلّ اشکال است.

(سوم) آن که شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میّت بی‌غسل یـا بـی‌کفن دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر از دستور شرع کفن شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

(چهارم) آن که برای ثابت شدن حقّی که اهم از حرمت میّت است، بخواهند بـدن میّت را ببینند.

(پنجم) آن که میّت را در جایی که بی‌احترامی به اوست، مثل قبرستان کفّار یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند، دفن کرده باشند.

(ششم) آن که برای یک مطلب شرعی که اهمّیت آن از شکافتن قبر بیشتر است قبر را بشکافند، مثلاً بخواهند بچّه زنده‌ای را از شکم زن بـارداری کـه دفـنش کـرده‌انـد بیرون آورند.

(هفتم) آن که بترسند درنده‌ای بدن میّت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یـا دشـمن بیرون آورد.

(هشتم) آن که قسمتی از بدن میّت را که با او دفن نشده بخواهند دفـن کـنند، ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن مـیّت دیده نشود.

غسلهای مستحبّ

مسأله ۶۵۰ـ در شرع مقدّس اسلام غسل‌هایی مستحبّ است و از آن جمله است:

۱ ـ غسل جمعه، و وقت آن بـعد از اذان صـبح است، تـا ظـهر، و بـهتر آن است که نزدیک ظهر به جا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر است که بدون نیّت ادا و قضا تا غروب به جا آورد، و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحبّ است از صبح شنبه تا غروب قضای آن را به جا آورد، و کسی که می‌دانـد در روز جـمعه آب پـیدا نخواهد کرد می‌تواند روز پنجشنبه غسل را رجاءً انجام دهد.

و مستحبّ است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مِنَ**

التَّوّابِيْنَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ المُتَطَهِّرِينَ»

۲ ـ غسل شب اوّل و هفدهم و نوزدهم و بیست ویکم و بیست وسوم و بیست وچهارم ماه رمضان.

۳ ـ غسل روز عید فطر و عید قربان و وقت آن از اذان صبح است تا غروب، هر چند احوط آن است که از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورد، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به جا آورد.

۴ ـ غسل شب عید فطر و وقت آن بعد از غروب است، و احتیاط واجب آن است که در بقیّهٔ شب تا اذان صبح به قصد رجاء به جا آورد.

۵ ـ غسل روز هشتم و نهم ذی‌الحجّة، و در روز نهم احوط آن است که آن را وقت زوال به جا آورد.

۶ ـ غسل برای قضای نماز آیات کسی که در موقع گرفتن خورشید نماز آیات را عمداً نخوانده در صورتی که تمام خورشید گرفته باشد.

۷ ـ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میّتی که غسل داده‌اند رسانده باشد.

۸ ـ غسل احرام.

۹ ـ غسل دخول حرم خدا.

۱۰ ـ غسل دخول مکّه.

۱۱ ـ غسل زیارت خانهٔ کعبه.

۱۲ ـ غسل دخول کعبه.

۱۳ ـ غسل برای نحر و ذبح و حلق.

۱۴ ـ غسل داخل شدن مدینهٔ منوّره.

۱۵ ـ غسل داخل شدن حرم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (و حدّ آن ما بین دو کوه به نام عائر و وعیر است).

۱۶ ـ غسل وداع قبر مطهّر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

۱۷ ـ غسل برای مباهله با خصم.

۱۸ ـ غسل دادن بچّه‌ای که تازه به دنیا آمده.

۱۹ ـ غسل برای استخاره.

۲۰ ـ غسل برای استسقاء.

۲۱ ـ غسل در وقت احتراق قرص آفتاب در کسوف کلّی.

۲۲ ـ غسل زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام از نزدیک.

۲۳ ـ غسل توبه از فسق و کفر.

مسأله ۶۵۱ـ فقها در بیان اغسال مستحبّه اغسال زیادی ذکر فرموده‌اند که از جملهٔ آنها این چند غسل است:

۱ ـ غسل تمام شبهای طاق ماه رمضان، و غسل تمام شبهای دههٔ آخر آن، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

۲ ـ غسل روز بیست و چهارم ذی الحجّة.

۳ ـ غسل روز عید نوروز، و پانزدهم شعبان، و نهم و هفدهم ربیع الاوّل، و روز بیست و پنجم ذی القعده.

۴ ـ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده باشد.

۵ ـ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۶ ـ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و او را دیده باشد، ولی اگر اتّفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد، یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحبّ نیست.

۷ ـ غسل برای دخول مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

۸ ـ غسل برای زیارت معصومین علیهم‌السلام از دور یا نزدیک.

۹ ـ غسل روز عید غدیر.

ولی احوط این است که این غسلها را به قصد رجاء به جا آورند.

مسأله ۶۵۲ـ انسان با غسلهای مستحبّی که در مسألهٔ «۶۵۰» ذکر شد، می تواند کاری که مانند نماز وضو لازم دارد انجام دهد، و امّا غسلهایی که رجاءً به جا آورده می‌شود از وضو کفایت نمی‌کند.

مسأله ۶۵۳ـ اگر چند غسل بر کسی مستحبّ باشد، و به نیّت همه یک غسل به جا آورد کافیست.

تیمّـم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

اوّل از موارد تیمّم

(اوّل) آن که تهیّهٔ آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

مسأله ۶۵۴ـ اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیّهٔ آب وضو و غسل به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود، و اگر در بیابان باشد در زمینی که پست و بلند است به اندازهٔ پرتاب یک تیر که در زمان قدیم با کمان پـرتاب مـی‌کردند، و در زمین هموار به اندازهٔ پرتاپ دو تیر جستجو کند، و بنابر احتیاط واجب جستجو در تمام دایره‌ای باشد که مرکزش مبدأ طلب و شعاعش به اندازهٔ پرتاب تیر باشد.

مسأله ۶۵۵ـ اگر بعضی از اطراف هموار و بعضی دیگر پست و بلند باشد در طرف هموار به اندازهٔ پرتاب دو تیر و در طرفی که پست و بلند است به اندازهٔ پرتاب یک تیر به نحو مذکور در مسألهٔ قبل جستجو کند.

مسأله ۶۵۶ـ در هر طرفی که یقین یا حجّت شرعیّه دارد آب نیست، در آن طـرف جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۵۷ـ کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیّهٔ آب وقت دارد، اگر یقین یا حجّت شرعیّه دارد در محلّی دورتر از مقداری که باید جستجو کـند آب هست، در صورتی که حرج و ضرر نیست باید برای تهیّهٔ آب برود، و اگر گمان دارد آب هست هر چند گمان او قوی باشد، تا به حدّ اطمینان نرسیده رفتن لازم نیست ولی احوط است.

مسأله ۶۵۸ـ لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می تواند کسی را که به گفتهٔ او اطمینان دارد بفرستد، و همچنین اگر آن شخص ثقه باشد و ظنّ بر خلاف قول او نباشد، اگر چه از گفتهٔ او اطمینان پیدا نشود، و در هر دو صورت رفتن یک نفر از طرف چند نفر کفایت می‌کند.

مسأله ۶۵۹ـ اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل، یا در قافله آب هست، باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین یا اطمینان پیدا کند و یا از پیدا کردن آن ناامید شود.

مسأله ۶۶۰ـ اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند، و تا وقت نماز همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد که در آن محلّ آبی پیدا شده، احتیاط واجب آن است که به جستجوی قبل از وقت نماز اکتفا نکند، مگر این که نزد یک دخول وقت باشد که درک فضیلت اوّل وقت بشود.

مسأله ۶۶۱ـ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که در آن محلّ آبی پیدا شده احتیاط واجب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ۶۶۲ـ اگر وقت نماز تنگ باشد یا از دزد و درنده بر جان خود یا مالی که مورد اعتنا بحسب حال اوست بترسد یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که تحمّل آن حرجی باشد، جستجو لازم نیست.

مسأله ۶۶۳ـ اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده ولی نمازش با تیمّم صحیح است، هر چند بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، و بنابر احتیاط مستحبّ قضای نماز را هم به جا آورد.

مسأله ۶۶۴ـ کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، چنانچه وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۶۶۵ـ اگر بعد از جستجو آب پیدا نکند و با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، در صورتی که وقت باقی باشد، باید وضو گرفته و نماز را دوباره به جا آورد، و در غیر این صورت نماز او صحیح است.

مسأله ۶۶۶ـ کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته، باید نماز را اعاده نماید، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا لازم نیست.

مسأله ۶۶۷ـ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند یا حجّت شرعیّه‌ای ـ مانند اطمینان و غیر آن ـ داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّهٔ آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه‌دارد و برایش حرج و ضرر نباشد،نباید آن را باطل نماید، ولی می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند اگر چه بداند که از غسل متمکّن نخواهد شد.

مسأله ۶۶۸ـ اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد و بداند یا حجّت شرعیّه‌ای داشته باشد که اگر وضوی خود را باطل کند تهیّهٔ آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند بدون ضرر و حرج وضوی خود را نگه دارد احتیاط مستحبّ این است که آن را باطل نکند.

مسأله ۶۶۹ـ کسی که فقط به مقدار وضو یا غسل آب دارد و می‌داند یا حجّت شرعیّه‌ای دارد که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد ریختن آن جایز نیست، و احتیاط مستحبّ این است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ۶۷۰ـ کسی که می‌داند یا حجّت شرعیّه‌ای دارد که آب پیدا نمی‌کند، بعد از داخل شدن وقت نماز بدون ضرر و حرج جایز نیست وضوی خود را باطل کند یا آبی که دارد بریزد، ولی نمازش با تیمّم صحیح است اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که قضای آن نماز را بخواند.

دوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۱ـ اگر به واسطهٔ ناتوانی یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد باید تیمّم کند، و همچنین است اگر تهیّه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقّت داشته باشد که تحمّلش برای شخص میسّر نباشد.

مسأله ۶۷۲ـ اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگر چه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیّه کند، و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیّهٔ آنها به

قدری پول می‌خواهد که در صورت پرداخت آن به عسر و حرج می‌افتد، واجب نیست تهیّه نماید.

مسأله ۶۷۳ـ اگر ناچار شود که برای تهیّهٔ آب قرض کند، باید قرض نماید، ولی کسی که می‌داند یا اطمینان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، جایز نیست قرض کند.

مسأله ۶۷۴ـ اگر کندن چاه حرجی نباشد باید برای تهیّهٔ آب چاه بکند.

مسأله ۶۷۵ـ اگر کسی مقداری آب بی‌منّت به او ببخشد، باید قبول کند.

سوم از موارد تیمّم

مسأله ۶۷۶ـ اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد، یا بترسد که مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدّت کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمّم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۷۷ـ لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه همین اندازه که بترسد آب برای او ضرر دارد و آن ترس در نظر مردم به جا باشد، باید تیمّم کند.

مسأله ۶۷۸ـ کسی که مبتلا به درد چشم است و آب برای او ضرر دارد، باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۷۹ـ اگر به واسطهٔ یقین یا خوف ضرر تیمّم کند وپیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمّم او باطل است، و اگر بعد از نماز بفهمد و وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت باقی نباشد قضا واجب نیست.

مسأله ۶۸۰ـ اگر کسی یقین یا اطمینان پیدا کند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد، و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، در صورتی که ضرر به حدّی باشد که اقدام بر آن حرام است، وضو و غسل باطل است.

چهارم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۱ـ هرگاه بترسد که در صورت صرف آب در وضو یا غسل، گرفتار بعضی از مشکلات ذیل می‌شود، باید تیمّم نماید:

۱ ـ آن که خودش فعلاً یا بعد به تشنگی که باعث تلف یـا مـرضش مـی‌شود، یـا تحمّلش بر او حرجی است مبتلا شود.

۲ ـ آن که بر کسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳ ـ آن که بر انسان یا حیوانی که تلف یا بیماری یا بی‌تابی آنها بر او حرجی بـاشد بترسد، و یا در تلف آن حیوان ضرر معتنابه به حسب حال او باشد.

مسأله ۶۸۲ـ اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند و نـجاست آب بـرای آنـها ثـابت است و از آشامیدن آب نجس احتراز دارند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد، و با تیمّم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای طفل یا حیوان بخواهد باید آب نجس را به آن بدهد، و با آب پاک وضو یا غسل را انجام دهد.

پنجم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۳ـ کسی که بدن یا لباسش نجس است و مقداری آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمّم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمّم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۴ـ اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثل آن که آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن آب و ظرف دیگری نـدارد باید به جای وضو و غسل تیمّم کند.

هفتم از موارد تیمّم

مسأله ۶۸۵ـ هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، تمام نماز

یا مقداری از آن در خارج وقت واقع می‌شود، باید تیمّم کند، مگر این که وقت وضو یا غسل به اندازهٔ تیمّم باشد که در این صورت باید وضو بگیرد یا غسل کند.

مسأله ۶۸۶ـ اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد معصیت کرده، ولی نماز او با تیمّم صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که قضای آن نماز را هم با وضو یا غسل بخواند.

مسأله ۶۸۷ـ کسی که شکّ دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، وقت برای نماز او می‌ماند یا نه باید تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۸ـ کسی که به واسطهٔ تنگی وقت تیمّم کرده و بعد از نماز با این که می‌توانسته وضو بگیرد ولی تا از دست دادن آب وضو نگرفته، در صورتی که وظیفه‌اش تیمّم باشد، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم نماید.

مسأله ۶۸۹ـ کسی که آب دارد اگر به واسطهٔ تنگی وقت با تیمّم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه‌اش تیمّم باشد، احتیاط مستحبّ آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمّم کند.

مسأله ۶۹۰ـ اگر انسان به قدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، و نماز را بدون کارهای مستحبّی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبّی آن به جا آورد، بلکه اگر به اندازهٔ سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمّم به آنها صحیح است

مسأله ۶۹۱ـ تیمّم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ و هر چه در عرف او را از اجزای زمین می‌دانند صحیح است، ولی احتیاط مستحبّ آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمّم نکند، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمّم نماید.

مسأله ۶۹۲ـ تیمّم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است، و بنابر احتیاط مستحبّ در

حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته تیمّم ننماید، و امّا بر مثل سنگ فیروزه و عقیق و مانند اینها تیمّم جایز نیست.

مسأله ۶۹۳ـ اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ حتّی سنگ گچ و سنگ آهک پیدا نشود، باید به گرد و غباری که در فرش و لباس و مانند اینها است تیمّم نماید، و چنانچه گرد هم پیدا نشود باید به گل تیمّم کند، و اگر گل هم پیدا نشود احتیاط مستحبّ آن است که نماز را بدون تیمّم بخواند ولی واجب است بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۶۹۴ـ اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن، خاک تهیّه کند، تیمّم به گرد باطل است، و اگر بتواند گل را خشک کند و از آن خاک تهیّه نماید، تیمّم به گل باطل است.

مسأله ۶۹۵ـ کسی که آب ندارد، اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید، و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمّم با آن صحیح است ندارد، احتیاط مستحبّ آن است که با برف یا یخ، اعضای وضو یا غسل را نمناک کند و نماز را بخواند، ولی باید نمازی را که خوانده قضا کند.

مسأله ۶۹۶ـ اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمّم به آن باطل است مخلوط شود، نمی تواند به آن تیمّم کند، ولی اگر آن چیز به قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمّم به آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ۶۹۷ـ اگر چیزی ندارد که بر آن تیمّم کند، چنانچه ممکن است و حرجی نیست، باید به خریدن و مانند آن تهیّه نماید.

مسأله ۶۹۸ـ تیمّم به دیوار گلی صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمّم نکند.

مسأله ۶۹۹ـ چیزی که بر آن تیمّم می کند باید پاک باشد، و اگر چیز پاکی که تیمّم به آن صحیح است ندارد، بنابر احتیاط مستحبّ به همان چیز نجس تیمّم نماید و نماز بخواند، و باید بعد قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۷۰۰ـ اگر یقین داشته باشد که تیمّم به چیزی صحیح است و به آن تیمّم نماید، بعد بفهمد تیمّم با آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ۷۰۱ـ چیزی که بر آن تیمّم می کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد، پس اگر

بر خاک غصبی تیمّم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی‌اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمّم کند، تیمّم او باطل است، و امّا غصب نبودن مکان تیمّم کننده در صحّت تیمّم معتبر نمی‌باشد.

مسأله ۷۰۲ـ تیمّم در فضای غصبی ـ مثل این که در ملک خود دست ها را به زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دست ها را به پیشانی بکشد ـ بنابر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۳ـ تیمّم به چیز غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است هر چند نداند غصب است، باطل است و همچنین در فضای غصبی بنابر احتیاط واجب.

و در صورت فراموشی یا غفلت از غصب صحیح است، مگر آن که خودش غاصب بوده و از غصب توبه نکرده باشد که تیمّمش بر چیز غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است باطل، و اگر توبه کرده باشد بنابر احتیاط باطل است.

مسأله ۷۰۴ـ کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آن هر دو غصبی است، باید با تیمّم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۵ـ بنابر احتیاط واجب چیزی که بر آن تیمّم می‌کند، در صورت امکان باید گردی داشته باشد که بدست بماند و بعد از زدن دست بر آن، مستحبّ است دست را بتکاند.

مسأله ۷۰۶ـ تیمّم به زمین گود و خاک جادّه و زمین شوره زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است، و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تیمّم بدل از وضو یا غسل

مسأله ۷۰۷ـ در تیمّم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است:

(اوّل) نیّت.

(دوم) زدن کف دو دست بر چیزی که تیمّم بر آن صحیح است، و بنابر احتیاط واجب کف دو دست را با هم بزنند.

(سوم) کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی، و احتیاط واجب آن است که دست ها روی ابروها هم کشیده شود.

(چهارم) کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست، و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

مسأله ۷۰۸ـ احتیاط مستحبّ آن است که تیمّم را چه بدل از وضو باشد و چه بدل از غسل به این ترتیب به جا آورد: یک مرتبه دست ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دستها بکشد، و یک مرتبهٔ دیگر به زمین بزند و پشت دستها را مسح نماید.

احکام تیمّم

مسأله ۷۰۹ـ اگر مختصری هم از پیشانی و پشت دستها را مسح نکند، تیمّم باطل است، چه عمداً مسح نکند یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دستها مسح شده کافیست.

مسأله ۷۱۰ـ برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده باید مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

مسأله ۷۱۱ـ پیشانی و پشت دستها را باید از بالا به پایین مسح نماید و کارهای آن را باید پشت سر هم به جا آورد، و اگر بین آنها به قدری فاصله دهد که نگویند تیمّم می‌کند باطل است.

مسأله ۷۱۲ـ در موقع نیّت باید معیّن کند که تیمّم او بدل از غسل است یا بدل از وضو، و اگر بدل از غسل باشد، باید آن غسل را معیّن نماید، و تعیین به نحو اجمال هم ـ مثل این که نیّت کند این تیمّم بدل از آن چیزی است که اوّل بر او واجب شده یا دوم ـ کفایت می‌کند.

و چنانچه یک تیمّم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفهٔ فعلی خود را انجام دهد، اگر چه در تشخیص اشتباه کند تیمّمش صحیح است.

مسأله ۷۱۳ـ در تیمّم در صورت تمکّن ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ باید پیشانی و کف دستها و پشت دستها پاک باشد.

مسأله ۷۱۴ـ انسان باید برای تیمّم انگشتر را از دست بیرون آورد، و اگر در پیشانی یا پشت دستها یا کف دستها مانعی باشد ـ مثل آن که چیزی به آنها چسبیده باشد ـ باید بر طرف نماید.

مسأله ۷۱۵ـ اگر پیشانی یا پشت دستها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی‌تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد، و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، بنابر احتیاط واجب دست را با همان پارچه به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و بـه پـیشانی و پشت دسـتها بکشد، و به پشت دستها هم تیمّم کند.

مسأله ۷۱۶ـ اگر پیشانی و پشت دستها مو داشته باشد اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

مسأله ۷۱۷ـ اگر احتمال دهد که در پیشانی یا کف دستها یا پشت دستها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست، بلکه اگر ثقه‌ای هم خبر دهد به عدم آن، کفایت می‌کند در صورتی که ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نباشد.

مسأله ۷۱۸ـ اگر وظیفهٔ او تیمّم است و نمی‌تواند تیمّم کند ـ حتّی به گذاشتن دست بر خاک ـ باید کمک بگیرد، و اگر با کمک هم نمی‌تواند تیمّم کند، باید نایب بگیرد، و کسی که نایب می‌شود باید او را با دست خود او تیمّم دهد، و اگر ممکن نباشد باید نایب دست خود را به چیزی که تیمّم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دستهای او بکشد، و باید خود او نیّت تیمم کند، و بنابر احتیاط واجب نایب هم نیّت کند.

مسأله ۷۱۹ـ اگر در بین تیمّم شکّ کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، چنانچه از محلّ آن گذشته به شکّ خود اعتنا نکند، و اگر نگذشته باید آن قسمت را به جا آورد.

مسأله ۷۲۰ـ اگر بعد از مسح دست چپ شکّ کند که درست تیمّم کرده یا نـه، در صورتی که احتمال بدهد که حال عمل ملتفت بوده، تیمّم او صحیح است، و چنانچه شکّ او در مسح دست چپ باشد، لازم است او را مسح کند، مگر آن که در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شـده بـاشد، و اگـر شکّ در صحّت مسح دست چپ باشد، تیمّم او صحیح است.

مسأله ۷۲۱ـ کسی که وظیفه‌اش تیمّم است نمی‌تواند پیش از وقت نماز برای آن نماز تیمّم کند، ولی اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبّی تیمّم کند و تا وقت نماز عذر او

باقی باشد، در صورتی که از زوال عذر تا آخر وقت مأیوس باشد، می‌تواند با همان تیمّم نماز بخواند، و در غیر این صورت محلّ اشکال است.

مسأله ۷۲۲ـ کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت، در وسعت وقت می‌تواند با تیمّم نماز بخواند، ولی اگر مأیوس نباشد باید صبر کند، اگر عذر بر طرف شد با وضو یا غسل نماز بخواند، وگرنه در تنگی وقت با تیمّم نماز را به جا آورد.

مسأله ۷۲۳ـ کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر یقین یا اطمینان دارد که عذرش بر طرف می‌شود، نمی‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمّم بخواند، وگـرنه می‌تواند، ولی اگر بعد عذرش بر طرف شد باید دوباره آنها را با وضو یا غسل به جا آورد.

مسأله ۷۲۴ـ کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، نافله‌هایی را که وقت معیّن دارد در صورتی که مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت، می‌تواند با تیمّم بخواند، و اگر مأیوس نباشد، احتیاط واجب آن است که آنها را در آخر وقتشان به جا آورد.

مسأله ۷۲۵ـ کسی که وظیفه‌اش ـ بنابر احتیاط واجب ـ جمع بین غسل جبیره‌ای و تیمّم است، اگر بعد از غسل و تیمّم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند ـ مثل آن که بول کند ـ برای نمازهای بعد بدل از غسل ـ احتیاطاً ـ تیمّم کند و وضو هم بگیرد، و چنانچه حدث پیش از نماز باشد، برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمّم نماید.

مسأله ۷۲۶ـ اگر به واسطهٔ نداشتن آب یا عذر دیگری تیمّم کند، بعد از بر طرف شدن عذر تیمّم او باطل می‌شود.

مسأله ۷۲۷ـ چیزهایی که وضو را باطل می‌کند تیمّم بدل از وضو را هم باطل می‌کند، و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمّم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

مسأله ۷۲۸ـ کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب بـاشد، در صورتی که یکی از آنها غسل جنابت باشد یک تیمّم بدل از غسل جنابت برای هـمه کفایت می‌کند، و اگر غیر از غسل جنابت باشد، باید بدل هر یک از آنها یک تیمّم بنماید.

مسأله ۷۲۹ـ کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمّم نماید، و کسی کـه نـمی‌توانـد وضـو بگـیرد، اگـر بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمّم نماید.

مسأله ۷۳۰ـ اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد، ولی اگر بدل از غسلهای دیگر تیمّم کند، باید وضو بگیرد، و اگر نتواند وضو بگیرد، باید تیمّم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۳۱ـ اگر بدل از غسل جنابت تیمّم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید بدل از غسل تیمّم نماید، و احتیاط مستحبّ آن است که وضو نیز بگیرد، و همچنین است حکم تیمّم بدل از غسل حدث اکبر غیر از جنابت ـ مانند حیض و نفاس و مسّ میّت ـ بجز این که وضو هم باید بگیرد.

مسأله ۷۳۲ـ کسی که باید برای انجام عملی ـ مثل خواندن نماز ـ بدل از وضو و بدل از غسل تیمّم کند، تیمّم سومی به قصد این که بتواند آن عمل را انجام بدهد لازم نیست، ولی اگر در تیمّم اوّل نیّت بدل از وضو یا نیّت بدل از غسل نماید و تیمّم دوم را به قصد ما فی الذمّه انجام بدهد، مطابق با احتیاط است.

مسأله ۷۳۳ـ کسی که وظیفه‌اش تیمّم است، اگر برای کاری تیمّم کند، تا تیمّم و عذر او باقی است کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد می‌تواند به جا آورد، ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میّت یا خوابیدن، تیمّم کرده، فقط کارهایی را که برای آن تیمّم نموده می‌تواند انجام دهد.

مسأله ۷۳۴ـ در چند مورد بهتر است نمازهایی را که انسان با تیمّم خوانده قضا نماید:

(اوّل) آن که از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

(دوم) آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده است.

(سوم) آن که تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و با تیمّم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد.

(چهارم) آن که عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمّم نماز خوانده است.

(پنجم) آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمّم نماز خوانده است.

«احکام نماز»

قبل از ورود در احکام نماز اشاره به دو نکته لازم است:

(اوّل) اهمیت نماز: در قرآن مجید نزدیک به صد مورد از نماز گفتگو شده، و اشاره به دو مورد آن کافیست:

۱ ـ بعد از آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه‌السلام را به مقام نبوّت و رسالت و خلّت اختیار نمود و به کلمات آزمایش و مبتلا کرد و آن حضرت کلمات را اتمام نمود، به مقام امامت نایل شد، و آن قدر عظمت مقام امامت ـ بعد از آن همهٔ مقامات ـ در نظرش جلوه کرد که ﴿ **قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي** ﴾ (گفت و از برای فرزندان من هم؟) جواب شنید: ﴿ **لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ** ﴾ (پیمان من به ظالمین نمی‌رسد)، و در عظمت نماز همین اندازه بس که آن کس که خداوند متعال برای او مقام امامت را خواست و او برای ذریّه‌اش مسألت کرد ـ بعد از طیّ تمام مقامات ـ در جوار خانه خدا از خداوند متعال خواست: ﴿ **رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلٰوةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي** ﴾ (پروردگارا مرا اقامه کننده نماز قرار بده و ذریّهٔ مرا).

و همچنین بعد از آن که ذرّیهٔ خود را در نزد بیت مسکن داد، گفت ﴿ **رَبَّنا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ** ﴾ پروردگار ما هر آینه من از ذریّهٔ خودم مسکن دادم به بیابان بدون زرع نزد خانهٔ محترم

تو، پروردگارا برای این که اقامهٔ نماز بنمایند.

۲ـ در قرآن مجید یک سوره به نام مؤمنون است، و در آن مؤمنان به خصوصیّاتی معرّفی شده‌اند، و اوّل خصوصیّتی که به آن ابتدا شده این است که: ﴿ **اَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ** ﴾ (آنان که همانا در نمازشان خاشعند) و آخر خصوصیّتی هم که به آن ختم می‌شود ﴿ **وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ** ﴾ (و آن چنان کسانی که همانها بر نمازهایشان محافظت دارند).

پس افتتاح ایمان و ختم ایمان به نماز است، و ثمرهٔ آن هم این آیه است: ﴿ **أُولٰئِكَ هُمُ الْوٰارِثُونَ * اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوسَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ** ﴾

و از سنّت همین اندازه بس است که از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: بعد از معرفت خدا چیزی را افضل از این صلوات پنجگانه نمی‌دانم، و عدم علم از آن حضرت، علم به عدم است، و این روایت بیان کلام خداست، و خداوند متعال هم در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿ **ذٰلِكَ الْكِتٰابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ** ﴾ بعد از ایمان به غیب اقامهٔ نماز ذکر شده است.

و در عظمت نماز همین اندازه کفایت می‌کند که جامع تر از نماز بین عبادات عبادتی یافت نمی‌شود، زیرا این عبادتی است مشتمل بر عبادت فعلی و بر عبادت قولی، و عبادت فعلی آن شامل افعال عبادی از رکوع و سجود و قیام و قعود است، و عبادت قولی آن شامل قرائت و ذکر و جامع جمیع معارف الهیّه از تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل که ارکان اربعهٔ معارف حضرت حقّ سبحانه و تعالی است، و مشتمل است بر تمام عبادات ملائکهٔ مقرّبین، که عدّه‌ای از آنها عبادتشان در قیام است و عدّه‌ای در قعود و جمعی در رکوع و جمعی در سجود.

و عناوینی که برای نماز در روایات وارد شده زیاد است که از آن جمله است: «**رَأْسُ الدّينِ، وَ اٰخِرُ وَصٰايَا الْاَنْبِيٰاءِ، وَ اَحَبُّ الْاَعْمٰالِ، وَ خَيْرُ الْاَعْمٰالِ، وَ قِوٰامُ الْاِسْلاٰمِ، وَ اِسْتِقْبٰالُ الرَّحْمٰنِ، مِنْهٰاجُ الْاَنْبِيٰاءِ، وَ بِهِ يَبْلُغُ الْعَبْدُ اِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيٰا**».

(دوم) انسان مواظب باشد که به عجله و شتاب زدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجّه باشد که با چه کسی سخن

می‌گوید و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم ناچیز ببیند.

و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، ندادن خمس و زکاة و بلکه هر معصیتی را ترک کند.

و همچنین سزاوار است کارهایی را که ثواب نماز را کم می‌کند به جا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و کارهایی را که ثواب نماز را زیاد می‌کند به جا آورد، مثلاً انگشتر عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است:

(اوّل) نماز یومیّه که از آنهاست نماز جمعه.

(دوم) نماز آیات.

(سوم) نماز میّت، بنابر این که اطلاق نماز بر آن به نحو حقیقت باشد هر چند در هر صورت واجب است.

(چهارم) نماز طواف واجب خانهٔ کعبه.

(پنجم) نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است.

(ششم) نمازی که به واسطهٔ اجاره و نذر و قسم و عهد و شرط در ضمن عقد واجب می‌شود.

نمازهای واجب یومیّه

نمازهای واجب یومیّه غیر از جمعه پنج است، ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت، صبح دو رکعت.

مسأله ۷۳۵ـ در سفر و خوف باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که در محلّ خود ذکر می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۳۶ـ اگر چوب یا چیزی مانند آن را ـ که شاخص می‌گویند ـ راست در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می‌آید، سایهٔ آن به طرف مغرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود و در شهرهای ما، در اوّل ظهر شرعی به آخرین درجهٔ کمی می‌رسد، و ظهر که گذشت سایهٔ آن به طرف مشرق بر می‌گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می‌رود سایه زیادتر می‌شود.

بنابراین وقتی سایه به آخرین درجهٔ کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی شهرها که گاهی موقع ظهر سایه بکلّی از بین می‌رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می‌شود ظهر شده است.

مسأله ۷۳۷ـ وقت نماز ظهر و عصر ما بین زوال تا غروب آفتاب است، ولی چنانچه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر این که از آخر وقت بیش از به جا آوردن یک نماز وقت نباشد که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، باید نماز عصر را بخواند و بعد از آن نماز ظهر را قضا کند، و اگر کسی پیش از این وقت سهواً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است، و احتیاط واجب آن است که آن را نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد ما فی الذمّه به جا آورد.

مسأله ۷۳۸ـ اگر پیش از خواندن نماز ظهر سهواً مشغول نماز عصر شود، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیّت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه تا آخر نماز می‌خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آن که نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

مسأله ۷۳۹ـ نماز جمعه با امام معصوم علیه‌السلام یا منصوب از قبل آن حضرت واجب تعیینی است، و در زمان غیبت مکلّف مخیّر است که نماز ظهر بخواند یا ـ با اجتماع شرایط ـ نماز جمعه بخواند، و احوط نماز ظهر است و افضل نماز جمعه است.

مسأله ۷۴۰ـ وقت نماز جمعه مضیّق است، و بنابر احتیاط واجب از اوّل ظهر شرعی ـ پس از احراز آن به یقین یا اطمینان و غیر اینها از امارات دخول وقت ـ تأخیر نیندازد.

وقت نماز مغرب و عشاء

مسأله ۷۴۱ـ احتیاط واجب آن است که نماز مغرب را از پنهان شدن قرص خورشید تأخیر بیندازند، تا سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد.

مسأله ۷۴۲ـ وقت نماز مغرب و عشاء برای مختار تا نیمهٔ شب امتداد دارد، و امّا برای مضطر به جهت خواب یا فراموشی یا حیض یا غیر اینها تا طلوع فجر صادق امتداد دارد، و چون نماز عشاء را در صورت تذکّر باید بعد از نماز مغرب خواند، در صورتی که با التفات قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است، مگر این که از وقت بیش از مقدار ادای نماز عشاء نمانده باشد، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

مسأله ۷۴۳ـ اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را بعد از آن به جا آورد.

مسأله ۷۴۴ـ اگر پیش از خواندن نماز مغرب سهواً مشغول نماز عشاء شود، و در بین نماز ملتفت شود که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است، باید نماز را بهم زند و بعد از خواندن نماز مغرب نماز عشاء را به جا آورد.

مسأله ۷۴۵ـ آخر وقت نماز عشاء برای مختار نصف شب است، و بنابر احتیاط واجب شب را از اوّل غروب تا اذان صبح حساب کند نه تا اوّل آفتاب.

مسأله ۷۴۶ـ اگر عمداً نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخواند، احوط آن است که تا قبل از اذان صبح بدون این که نیّت ادا و قضا کند آن نماز را به جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۴۷ـ نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اوّل گویند، و موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم و اوّل وقت نماز صبح است، و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب طلوع می‌کند.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۴۸ـ موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل یا شخصی که مورد وثوق باشد و ظنّ بر خلاف قول او نباشد، به داخل شدن وقت خبر دهند، یا کسی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد برای اعلام دخول وقت اذان بگوید.

مسأله ۷۴۹ـ اگر به واسطهٔ عذرهای عمومی ـ مانند ابر یا غبار ـ یا عذرهای شخصی ـ مانند نابینایی و یا بودن در زندان ـ نتواند اوّل وقت به داخل شدن وقت یقین یا حجّت شرعیّه‌ای پیدا کند، باید نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا حجّت شرعیّه‌ای پیدا کند که وقت داخل شده است.

مسأله ۷۵۰ـ اگر به یکی از راه‌های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است، و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده است.

و اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده بود، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۱ـ اگر انسان ملتفت نباشد که باید با ثابت شدن دخول وقت مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده، نمازش باطل است.

مسأله ۷۵۲ـ اگر یقین یا اطمینان کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز شکّ کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است، ولی اگر در بین نماز یقین یا اطمینان داشته باشد که وقت داخل شده و شکّ کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۵۳ـ اگر وقت نماز به قدری تنگ است که به واسطهٔ به جا آوردن بعضی از کارهای مستحبّ نماز مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید آن مستحبّ را به جا نیاورد، مثلاً اگر به واسطهٔ خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود، باید قنوت را نخواند.

مسأله ۷۵۴ـ کسی که به اندازهٔ خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، نماز او ادا است، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۵۵ـ کسی که مسافر نیست، اگر تا غروب آفتاب به اندازهٔ خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر هر دو را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید فقط نماز عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند، و همچنین کسی که معذور نیست اگر تا نصف شب به اندازهٔ خواندن پنج رکعت وقت دارد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عشاء را بخواند و بعد مغرب را، و احتیاط واجب آن است که مغرب را به نیّت ما فی الذمّه بدون قصد ادا و قضا به جا آورد.

مسأله ۷۵۶ـ کسی که مسافر است، اگر تا غروب آفتاب به اندازهٔ خواندن سه رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعد نماز ظهر را قضا کند، و همچنین مسافری که معذور نیست اگر تا نصف شب به اندازهٔ خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و اگر به آن اندازه هم وقت ندارد، ولی می تواند با خواندن نماز عشاء، یک رکعت از مغرب را قبل از نصف شب درک کند باید اوّل عشاء را بخواند و بعد مغرب را فوراً به جا آورد، و اگر کمتر از این وقت دارد باید عشاء را بخواند و بعد مغرب را به جا آورد، و احتیاط واجب آن است که آن را به قصد ما فی الذمّه بدون قصد ادا و قضا بخواند، و چنانچه بعد از خواندن عشاء معلوم شود که از وقت به مقدار یک رکعت یا

بیشتر به نصف شب مانده است، نماز مغرب اداست و باید فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۷۵۷ـ مستحبّ است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند، و راجع به آن خیلی سفارش شده است، و هر چه به اوّل وقت نزدیک‌تر باشد بهتر است، مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثل آن که صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

مسأله ۷۵۸ـ هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اوّل وقت نماز بخواند ناچار است با تیمّم نماز بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می‌تواند در اوّل وقت نماز بخواند، ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می‌رود باید صبر کند تا عذرش بر طرف شود، و چنانچه عذر او بر طرف نشد در آخر وقت نماز بخواند، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند واجبات نماز را انجام دهد، بلکه اگر برای مستحبّات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت وقت دارد، می‌تواند تیمّم کند و نماز را با آن مستحبّات به جا آورد.

و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمّم، اگر آن عذر تقیّه باشد جایز است اوّل وقت نماز بخواند و اعاده لازم نیست هر چند در اثنای وقت عذرش بر طرف شود، و در غیر تقیّه اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد، جایز است اوّل وقت نماز بخواند، ولی چنانچه در اثنای وقت عذرش بر طرف گردد، لازم است اعاده نماید.

مسأله ۷۵۹ـ کسی که مسائل نماز و شکّیات و سهویّات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید و مبتلا به مخالفت تکلیف الزامی یا احتیاط لازم شود، بنابر احتیاط باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام می‌کند، می‌تواند در اوّل وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید، نماز او صحیح است، و اگر پیش آید جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی باید بعد از نماز مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند، و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

مسأله ۷۶۰ـ اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می‌کند، در صورتی که ممکن است باید اوّل دین خود را بدهد، بعد نماز بخواند، و همچنین

است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به جا آورد پیش آمد کند، مثل آن که ببیند مسجد نجس است، باید اوّل مسجد را تطهیر کند بعد نماز بخواند، و چنانچه در هر دو صورت اوّل نماز بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۶۱ـ انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند، و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است.

مسأله ۷۶۲ـ اگر به نیّت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیّت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند، و همین طور است در نماز مغرب و عشاء.

مسأله ۷۶۳ـ اگر در بین نماز عصر شکّ کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نیّت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز آفتاب غروب می‌کند و برای یک رکعت هم وقت باقی نیست، باید به نیّت نماز عصر نماز را تمام کند، و بنا بگذارد که نماز ظهر را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۴ـ اگر در بین نماز عصر یقین یا اطمینان کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیّت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه قبل از آن که عملی انجام داده باشد یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده باید بقیّهٔ نماز را به نیّت نماز عصر بخواند و نمازش صحیح است، و همچنین در صورتی که آنچه را انجام داده رکن نباشد، ولی در این صورت باید قرائت و ذکری را که به قصد نماز ظهر آورده بوده دوباره به قصد نماز عصر بیاورد، و احتیاط مستحبّ آن است که در این دو صورت نماز را به نیّت عصر تمام کند و دوباره اعاده نماید، و اگر آنچه را آورده رکعت یا رکوع یا دو سجده باشد باید نماز عصر را اعاده نماید.

مسأله ۷۶۵ـ اگر در نماز عشاء پیش از رکوع رکعت چهارم شکّ کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز به مقدار یک

رکعت هم وقت برای نماز عشاء باقی نمی‌ماند، باید به نیّت عشاء نماز را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده، و اگر به مقدار یک رکعت یا بیشتر وقت دارد، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند، بعد نماز عشاء را بخواند.

مسأله ۷۶۶ـ اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شکّ کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، در وسعت وقت نمازش باطل است، و باید نماز مغرب و عشاء را بخواند، و همچنین است اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد، و چنانچه وقت کمتر از این است نماز عشاء صحیح و باید آن را تمام کند و بنا بگذارد که نماز مغرب را به جا آورده است.

مسأله ۷۶۷ـ اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیّت را به آن نماز برگرداند، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیّت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷۶۸ـ برگرداندن نیّت از نماز قضا به نماز ادا، و از نماز مستحبّ به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۶۹ـ اگر وقت نماز ادا وسعت داشته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز نیّت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیّت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می‌تواند نیّت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد.

نمازهای مستحبّ

مسأله ۷۷۰ـ نمازهای مستحبّی زیاد است، و آنها را نافله گویند، و بین نمازهای مستحبّی به خواندن نافله‌های شبانه روزی بیشتر سفارش شده، و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت می‌باشند، که هشت رکعت آن نافلهٔ ظهر، و هشت رکعت نافلهٔ عصر، و چهار رکعت نافلهٔ مغرب، و دو رکعت نافلهٔ عشاء، و یازده رکعت نافلهٔ شب، و دو رکعت نافلهٔ صبح می‌باشد، و چون دو رکعت نافلهٔ عشاء را بنابر احتیاط واجب باید نشسته خواند، یک رکعت حساب می‌شود.

و در روز جمعه بر شانزده رکعت نافلهٔ ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود، و بنابر مشهور بهتر آن است که شش رکعت آن وقت انبساط خورشید، و شش رکعت وقت ارتفاع خورشید، و شش رکعت قبل از زوال، و دو رکعت وقت زوال خوانده شود.

مسأله ۷۷۱ـ از یازده رکعت نافلهٔ شب، هشت رکعت آن باید به نیّت نافلهٔ شب، و دو رکعت آن به نیّت نماز شفع، و یک رکعت آن به نیّت نماز وتر خوانده شود، و دستور کامل نافلهٔ شب در کتابهای دعا ذکر شده است.

مسأله ۷۷۲ـ نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافلهٔ نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلاً کسی که می‌خواهد نافلهٔ ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند، و اگر می‌خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

مسأله ۷۷۳ـ نافلهٔ ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و خواندن نافلهٔ عشاء به قصد رجاء مانعی ندارد.

وقت نافله‌های یومیّه

مسأله ۷۷۴ـ نافلهٔ نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود و وقت آن از اوّل ظهر است، و بنابر احتیاط واجب انتهاء آن موقعی است که آن مقدار از سایهٔ شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود به اندازهٔ دو هفتم آن شود، مثلاً اگر درازای شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود به دو وجب رسید، بنابر احتیاط آخر وقت نافلهٔ ظهر است.

مسأله ۷۷۵ـ نافلهٔ نماز عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود، و وقت آن بنابر احتیاط واجب تا موقعی است که آن مقدار از سایهٔ شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود به چهار هفتم آن برسد، و چنانچه بخواهد نافلهٔ ظهر یا نافلهٔ عصر را بعد از وقت آنها بخواند، احتیاط واجب آن است که نافلهٔ ظهر را بعد از نماز ظهر، و نافلهٔ عصر را بعد از نماز عصر بخواند، و نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۶ـ وقت نافلهٔ نماز مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است، و تا آخر وقت

نماز مغرب امتداد دارد، و احتیاط مستحبّ آن است که تا سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب پیدا می‌شود از بین نرفته بخواند، و اگر بعد از زوال آن خواند، نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۷۷۷ـ وقت نافلهٔ نماز عشاء بعد از تمام شدن نماز عشاء تا نصف شب است، و بهتر است بعد از نماز عشاء بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۷۸ـ وقت نافلهٔ نماز صبح بنابر احتیاط واجب بعد از فجر اوّل است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود، و بعد از پیدا شدن سرخی طرف مشرق اگر خواست بخواند، بعد از نماز صبح بخواند، و نیّت ادا و قضا نکند، و کسی که نماز شب می‌خواند می‌تواند بعد از نافلهٔ شب بلافاصله نافلهٔ صبح را بخواند.

مسأله ۷۷۹ـ وقت نماز شب بنابر مشهور از نصف شب است تا اذان صبح، ولی بعید نیست که وقت آن مابین اوّل شب تا اذان صبح باشد، و بعد از نصف شب تا اذان صبح وقت فضیلت آن باشد، و افضل آن است که در ثلث آخر شب خوانده شود.

مسأله ۷۸۰ـ بنابر مشهور که وقت نافلهٔ شب از نصف شب است، مسافر و کسی که برای او سخت است نافلهٔ شب را بعد از نصف شب بخواند می‌تواند آن را در اوّل شب بخواند، هر چند بعید نیست که برای غیر آن دو هم جایز باشد چنانچه در مسألهٔ قبل گذشت.

نماز غفیله

مسأله ۷۸۱ـ نماز غفیله، از نمازهای مستحبّی مشهور است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می‌شود.

و در رکعت اوّل آن بعد از حمد باید به جای سوره این آیه را بخوانند:

﴿ وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنٰادٰى فِي الظُّلُمٰاتِ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ سُبْحٰانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِينَ فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ نَجَّيْنٰاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴾

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا اِلاّٰ هُوَ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ

اِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْاَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ اِلاّٰ فِي کِتٰابٍ مُبِینٍ﴾

و در قنوت آن بگویند: «**اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُكَ بِمَفٰاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِي لاٰ یَعْلَمُهٰا اِلاّٰ اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَفْعَلَ بِی کَذٰا وَ کَذٰا ...**» و به جای کلمهٔ کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند، و بعد بگویند: «**اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَ الْقٰادِرُ عَلٰی طَلِبَتِي تَعْلَمُ حٰاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلاٰمُ لَمّٰا قَضَیْتَهٰا لِي**»

احکام قبله

مسأله ۷۸۲ـ مکانی که خانهٔ کعبه در آن می‌باشد، قبله است و باید رو به آن نماز خواند، ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافیست، و همچنین است کارهای دیگری ـ مانند سر بریدن حیوانات ـ که باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷۸۳ـ کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد، و احتیاط مستحبّ آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۴ـ کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید در موقع نماز صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۵ـ کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر ممکن نیست، باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر این را هم نتواند، باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷۸۶ـ نماز احتیاط و سجده و تشّهد فراموش شده و سجدهٔ سهوی که برای تشهّد فراموش شده به جا آورده می‌شود باید رو به قبله باشد، و در غیر این مورد ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ سجدهٔ سهو را نیز رو به قبله به جا آورد.

مسأله ۷۸۷ـ نماز مستحبّی را در حال استقرار بر زمین، باید رو به قبله خواند، ولی در حال راه رفتن و سواری لازم نیست رو به قبله باشد، هر چند به نذر واجب شده باشد.

مسأله ۷۸۸ـ کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید

تا یقین یا اطمینان به قبله پیدا کند، یا دو عادل یا کسی که مورد وثوق است و ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نیست به قبله خبر دهد، و همچنین می‌تواند به قبلهٔ بلد مسلمین در نمازشان و قبورشان عمل کند، و اگر اینها نبود باید در شناسایی قبله کوشش کند و به گمانی که از راه‌های دیگر پیدا می‌شود عمل نماید، هر چند آن گمان از گفتهٔ کافر یا فاسقی که به واسطهٔ قواعد علمی قبله را می‌شناسد حاصل شود.

مسأله ۷۸۹ـ کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی تری پیدا کند، نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید، مثلاً اگر میهمان از گفتهٔ صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی تری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۹۰ـ اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد، یا با این که کوشش کرده گمانش به طرفی نمی‌رود، نماز خواندن به یک طرف کفایت می‌کند، و احتیاط مستحبّ آن است که در وسعت وقت چهار نماز به چهار طرف بخواند.

مسأله ۷۹۱ـ اگر یقین یا چیزی که در حکم یقین است یا گمان پیدا شود که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۹۲ـ کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، احتیاط مستحبّ آن است که نماز اوّل را به آن چند طرف بخواند بعد نماز دوم را شروع کند.

مسأله ۷۹۳ـ کسی که یقین یا آنچه در حکم یقین است به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببُرد، در صورتی که می‌تواند تأخیر بیندازد تا قبله را پیدا کند، بنابر احتیاط واجب تأخیر بیندازد، و اگر نتواند یا تأخیر برای او حرجی است، می‌تواند به گمان عمل نماید، و اگر گمان ممکن نیست، چنانچه کشتن آن حیوان ضرورت دارد ـ مثل آن که اگر تأخیر بیندازد می‌میرد ـ به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۹۴ـ مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نمی‌بیند عورتین خود را

بپوشاند، و احتیاط مستحبّ آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۵ـ زن باید در موقع نماز تمام بدن حتّی سر و مو را بپوشاند، و احتیاط مستحبّ آن است که کف پاها را هم بپوشاند، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دستها تا مچ و روی پاها تا مچ پا لازم نیست، امّا برای آن که اطمینان کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۹۶ـ موقعی که انسان قضای سجده و تشهّد فراموش شده و سجدهٔ سهوی که برای قضای تشهّد فراموش شده به جا می‌آورد، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند، و احتیاط مستحبّ آن است که در موقع به جا آوردن سجدهٔ سهو در غیر این مورد نیز خود را بپوشاند.

مسأله ۷۹۷ـ اگر انسان عمداً یا از روی ندانستن ـ در صورتی که در یاد گرفتن مسألهٔ کوتاهی کرده باشد ـ در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است.

مسأله ۷۹۸ـ اگر شخص در بین نماز بفهمد که عورت او پیداست، باید فوراً آن را بپوشاند، و بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره اعاده نماید، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است، و همچنین است اگر در اثنای نماز بفهمد که قبلاً عورتش پیدا بوده، در صورتی که فعلاً پوشیده باشد.

مسأله ۷۹۹ـ اگر لباس در حال ایستادن عورت را می‌پوشاند ولی ممکن است در حال دیگر ـ مثلاً در حال رکوع یا سجود ـ نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می‌شود به وسیله‌ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحبّ آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۸۰۰ـ انسان می‌تواند در حال نماز خود را با علف و برگ درختان بپوشاند، ولی احتیاط مستحبّ آن است که وقتی خود را با اینها بپوشاند که چیز دیگر نداشته باشد.

مسأله ۸۰۱ـ اگر چیزی غیر از گل ندارد که عورت خود را با آن بپوشاند، بنابر احتیاط واجب بین نماز اختیاری با پوشاندن عورت به گل و نماز اضطراری عریان جمع کند.

مسأله ۸۰۲ـ اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد

که تا آخر وقت پیدا می‌کند، احتیاط مستحبّ آن است که نماز خود را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند، و می‌تواند هم نماز خود را بخواند، و اگر تا آخر وقت چیزی پیدا نکرد نماز او صحیح است، و اگر پیدا کرد اعاده کند.

مسأله ۸۰۳ـ کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن عورت خود حتّی گل و لجن نداشته باشد، در صورتی که ناظر محترم عورت او را نمی‌بیند، ایستاده نماز بخواند و بنابر احتیاط واجب دست را بر عورت خود بگذارد، و باید رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد، و بنابر احتیاط واجب اشارهٔ سجود را بیشتر نماید.

و اگر به گونه‌ای است که ناظر محترم او را می‌بیند، باید نشسته نماز بخواند و رکوع و سجود را با اشاره به جا آورد، و بنابر احتیاط واجب اشارهٔ سجود را بیشتر نماید.

شرایط لباس نمازگزار

مسأله ۸۰۴ـ لباس نمازگزار شش شرط دارد:

(اوّل) آن که پاک باشد.

(دوم) آن که مباح باشد.

(سوم) آن که از اجزاء مردار نباشد.

(چهارم) آن که از حیوان حرام گوشت نباشد.

(پنجم و ششم) آن که اگر نمازگزار مرد است لباس او ابریشم خالص و طلاباف نباشد، و تفصیل اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

«شرط اوّل»

مسأله ۸۰۵ـ لباس نمازگزار باید پاک باشد، و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۶ـ کسی که از روی تقصیر نمی‌داند با بدن یا لباس نجس نماز باطل است، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۷ـ اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله، نجس بودن چیز نجسی را نداند ـ مثل آن که نداند عرق کافر غیر کتابی نجس است ـ و با آن نماز بخواند، در صورتی که جاهل مقصّر باشد، نمازش باطل است.

مسأله ۸۰۸ـ اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نمازش صحیح است، و بنابر احتیاط مستحبّ اگر در وقت بفهمد اعاده کند.

مسأله ۸۰۹ـ اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۸۱۰ـ کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباسش نجس شود، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن یا لباس او نجس است و شکّ کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را بهم نمی‌زند باید در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد، ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض کند یا بیرون آورد نماز بهم می‌خورد، یا اگر لباس را بیرون آورد عورتش برهنه می‌ماند، نمازش باطل بوده، و باید دوباره با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

مسأله ۸۱۱ـ کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند بفهمد که نجس شده، یا بفهمد که لباس او نجس است و شکّ کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس مقدور است و نماز را بهم نمی‌زند، باید لباس را آب بکشد، یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، امّا اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند، احتیاط واجب آن است که با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

مسأله ۸۱۲ـ کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس

شود، و پیش از آن که چیزی از نماز را با نجاست بخواند ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شکّ کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی‌زند، بدن را آب بکشد، و اگر نماز را بهم می‌زند، باید با همان حال نماز را تمام کند و نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۳ـ کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شکّ دارد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر نجاست سابقهٔ آن ندارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ۸۱۴ـ اگر لباس را آب بکشد و یقین یا آنچه در حکم یقین است بر پاکی آن پیدا شود و با آن نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۵ـ اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۶ـ اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس اوست، خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۷ـ اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است، ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است، مگر این که طوری باشد که به غسل نمودن، بدن هم پاک شود ـ مثل این که با آب معتصم غسل کند، یعنی آبی که به ملاقات با نجس نجس نشود، مانند آب کرّ و جاری ـ و نیز اگر جایی از اعضای وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد، و پیش از آن که آن جا را آب بکشد وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد، مگر این که طوری باشد که به وضو گرفتن، اعضای وضو نیز پاک شود، مثل این که با آب معتصم وضو بگیرد.

مسأله ۸۱۸ـ کسی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازهٔ آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، بنابر احتیاط باید بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند، مگر این که نجاست بدن کمتر از نجاست لباس باشد، یا نجاست بدن یک مرتبه شستن و نجاست لباس دو مرتبه شستن لازم داشته باشد، که در این دو صورت لازم است تطهیر لباس را مقدّم بدارد.

مسأله ۸۱۹ـ کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۰ـ کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدامیک آنها است، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند، باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است با یکی از آن دو نماز بخواند، و بعد از وقت با لباس دیگر یا لباس پاک نماز را به جا آورد.

«شرط دوم»

مسأله ۸۲۱ـ لباس نمازگزار که به آن ستر عورت می‌شود باید مباح باشد، و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، یا این که در یادگرفتن حرمت پوشیدن لباس غصبی کوتاهی کرده، اگر عمداً به آن عورت خود را بپوشاند و نماز بخواند، نمازش باطل است، ولی چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی‌پوشاند و همچنین چیزهایی که فعلاً نمازگزار آنها را نپوشیده، مانند دستمال بزرگ، یا لنگی که در جیب گذاشته شده ـ اگر چه بشود عورت را با آنها پوشانید ـ در صورتی که به حرکات نمازگزار حرکت نکند، غصبی بودن آنها موجب بطلان نماز نمی‌شود، هر چند احتیاط در ترک است، ولی اگر به حرکات نمازگزار حرکت کند نماز با آن محل اشکال است و همچنین است چیزهایی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی به آنها ستر عورت نکرده است.

مسأله ۸۲۲ـ کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی‌داند ستر عورت با آن نماز را باطل می‌کند، اگر عمداً با آن در حال نماز عورت خود را بپوشاند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۳ـ اگر نداند که لباس او غصبی است و با آن ستر عورت کند و نماز بخواند، نمازش صحیح است، و همچنین در صورتی که فراموش کند و خود غاصب نباشد، و امّا اگر غاصب فراموش کند که غصب کرده و با لباس غصبی ستر عورت کند و نماز بخواند، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است، و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محلّ اشکال است.

مسأله ۸۲۴ـ اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می‌تواند فوراً یا بدون این که موالات ـ یعنی پی درپی بودن نماز ـ بهم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد، باید آن را بیرون آورد، و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، یا نمی‌تواند لباس غصبی را فوراً بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی درپی بودن نماز بهم می‌خورد، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد باید نماز را بشکند، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند، و اگر به این مقدار هم وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان ـ که در مسألهٔ«۸۰۳» گذشت ـ نماز را تمام نماید.

مسأله ۸۲۵ـ اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی هر چند ساتر عورت باشد، نماز بخواند، یا مثلاً برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۲۶ـ اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد، حکم نماز خواندن در آن لباس حکم نماز خواندن در لباس غصبی است.

«شرط سوم»

مسأله ۸۲۷ـ لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد ـ یعنی اگر رگش را ببُرند خون از آن جستن می‌کند ـ نباشد، بلکه اگر از حیوان مرده‌ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد لباس تهیّه کند، بنابر احتیاط واجب با آن نماز نخواند.

مسأله ۸۲۸ـ هرگاه چیزی از مردار ـ مانند گوشت و پوست آن که روح داشته ـ همراه نمازگزار باشد، اگر چه لباس او نباشد، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

مسأله ۸۲۹ـ اگر چیزی از مردار حلال گوشت ـ مانند مو و پشم که روح ندارد ـ همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیّه کرده‌اند نماز بخواند، نمازش صحیح است.

«شرط چهارم»

مسأله ۸۳۰ـ لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد، و اگر مویی از آن هم بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۱ـ اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت ـ مانند گربه ـ بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد نماز باطل است، و اگر خشک شده و عین آن بر طرف شده باشد، نماز صحیح است.

مسأله ۸۳۲ـ اگر مو و عرق و آب دهان یا بینی کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

مسأله ۸۳۳ـ اگر شکّ داشته باشد که لباس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت ـ چه در مملکت اسلامی تهیّه شده باشد، چه در غیر آن ـ نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۳۴ـ نماز خواندن با صدف و آنچه از آن ساخته می‌شود، مانند تکمهٔ صدفی جایز است.

مسأله ۸۳۵ـ پوشیدن خز خالص در نماز اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که با پوست سنجاب نماز نخواند.

مسأله ۸۳۶ـ اگر با لباسی که نمی‌داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، اعاده بر او لازم نیست، هر چند احتیاط مستحبّ آن است که اعاده نماید، و همچنین در صورتی که جاهل قاصر به حکم باشد.

«شرط پنجم»

مسأله ۸۳۷ـ پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام، و نماز با آن باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۸ـ پوشیدن طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به گردن و بستن ساعت مچی طلا به دست و عینک طلا گذاشتن و انگشتر طلا به دست کردن و مانند اینها بر مرد حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۳۹ـ اگر مردی نداند یا فراموش کند که مثلاً انگشتر یا لباس او از طلا است، یا شکّ داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

«شرط ششم»

مسأله ۸۴۰ـ لباس مرد نمازگزار باید ابریشم خالص نباشد، و همچنین است بنابر احتیاط واجب مثل عرقچین و بند شلوار، و در غیر نماز هم پوشیدن لباسی که ابریشم خالص باشد برای مردان حرام است.

مسأله ۸۴۱ـ اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن بر مرد حرام، و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۴۲ـ لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، پوشیدن آن جایز و نماز خواندن در آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۳ـ دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد، و نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۸۴۴ـ پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۴۵ـ پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا باف در حال ناچاری مانعی ندارد، و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری تا آخر وقت غیر از اینها ندارد، می‌تواند با این لباسها نماز بخواند.

مسأله ۸۴۶ـ اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از اجزاء مردار تهیّه شده، لباس دیگری تا آخر وقت ندارد، و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان در مسألهٔ «۸۰۳» ذکر شد، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۷ـ اگر غیر از لباسی که از اجزاء حیوان حرام گوشت تهیّه شده لباس دیگری تا آخر وقت ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می‌تواند با

همان لباس نماز بخواند، و اگر ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز را به جا آورد.

مسأله ۸۴۸ـ اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلاباف لباس دیگری تا آخر وقت نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید به دستوری که برای برهنگان ذکر شد، نماز بخواند.

مسأله ۸۴۹ـ اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به کرایه یا خریداری باشد تهیّه نماید، ولی اگر تهیّهٔ آن به قدری پول لازم دارد که نسبت به دارایی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را به مصرف لباس برساند به حال او ضرر دارد، تهیّهٔ آن لازم نیست، و می‌تواند به دستوری که برای برهنگان ذکر شد نماز بخواند، یا تحمّل ضرر کند و با ساتر نماز بخواند.

مسأله ۸۵۰ـ کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او حرجی نباشد باید قبول کند، بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او حرجی نیست، باید از کسی که لباس دارد طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۵۱ـ پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست، در صورتی که موجب هتک حرمت او، یا موجب شهرت و انگشت نما شدنش بشود حرام است، و اگر با آن در نماز ستر عورت کند بعید نیست که حکمش حکم لباس غصبی باشد که در مسألهٔ «۸۲۱» گذشت.

مسأله ۸۵۲ـ اگر مرد لباس زنانه و زن لباس مردانه بپوشد، در صورتی که زیّ ـ پوشش ـ خود قرار دهد، بنابر احتیاط حرام است، و ستر عورت با آن در نماز بنابر احتیاط موجب بطلان است.

مسأله ۸۵۳ـ کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، نماز در آن جایز نیست، و همچنین اگر تشکش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد و به خود بپیچد، و اگر نجس باشد یا ابریشم یا طلاباف و نمازگزار مرد باشد، بنابر احتیاط واجب در آن نماز نخواند.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۵۴ـ در سه صورت که تفصیل آنها خواهد آمد، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است.

(اوّل) آن که به واسطهٔ زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

(دوم) آن که بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم به خون آلوده باشد، و اندازهٔ درهم ـ از جهت عفو خونِ کمتر از آن در نماز ـ تقریباً به مقدار بند سرانگشت سبّابه (شهادت) می‌باشد.

(سوم) آن که ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است، و آن صورت این است که متنجّس از لباسهای کوچک باشد مانند جوراب و عرقچین.

و احکام این چهار صورت به تفصیل در مسائل بعد می‌آید.

مسأله ۸۵۵ـ اگر در بدن یا لباس نمازگزار خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای نوع مردم مشقّت داشته باشد، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، می‌تواند با آن خون نماز بخواند، و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۵۶ـ اگر خون بریدگی و زخمی که بزودی خوب می‌شود و شستن آن برای نوع مردم آسان است در بدن یا لباس نمازگزار باشد و کمتر از درهم نباشد و با آن نماز بخواند، نماز او باطل است.

مسأله ۸۵۷ـ اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند، ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده می‌شود، به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۵۸ـ اگر از بواسیری که دانه‌های آن بیرون نباشد یا زخمی که توی دهان و بینی

و مانند اینها است خونی به بدن یا لباس برسد، ظاهر این است که می تواند با آن نماز بخواند، و امّا خون بواسیری که دانه‌های آن بیرون است بدون اشکال نماز خواندن با آن جایز است.

مسأله ۸۵۹ـ کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی ببیند که به مقدار درهم یا بیشتر از آن است و نداند از زخم است یا خون دیگر، جایز نیست با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۶۰ـ اگر چند زخم در بدن باشد و به طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد، ولی اگر به قدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد باید برای نماز بدن و لباس را از خون آن در صورتی که از یک درهم کمتر نباشد آب بکشد.

مسأله ۸۶۱ـ اگر سر سوزنی خون حیض یا سگ یا خوک یا کافر غیر کتابی یا مردار یا حیوان حرام گوشت در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است، و بنابر احتیاط واجب خون نفاس و استحاضه نیز چنین است، ولی خونهای دیگر مثل خون بدن انسانی که نجس العین نیست، یا خون حیوان حلال گوشت، اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۲ـ خونی که به لباس بی‌آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می‌شود، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود، باید هر کدام را یک خون جداگانه حساب کند، پس اگر خونی که پشت و روی لباس است روی هم از یک درهم کمتر باشد، نماز با آن صحیح، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۳ـ اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد، یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

مسأله ۸۶۴ـ اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد که اطراف را آلوده کند، نماز با آن باطل است، اگر چه خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازهٔ

درهم نباشد، ولی اگر رطوبت فقط بـه خـون بـرسد و اطـراف را آلوده نکـند، نـماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۵ـ اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطهٔ رسیدن با رطوبت به خون نجس شود، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی‌شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸۶۶ـ اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد ـ مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد ـ در صورتی که به بدن یا لباس برسد، نماز خواندن با آن جایز نیست.

مسأله ۸۶۷ـ اگر لباسهای کوچک نمازگزار، مثل عرقچین و جوراب که نمی‌شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه سایر موانع لباس نمازگزار در آن نباشد ـ مثل این که از مردار یا نجس العین یا حیوان حرام گوشت باشد ـ نماز بـا آن صـحیح است، و نیز اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸۶۸ـ چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جـایز است هـمراه نمازگزار باشد.

مسأله ۸۶۹ـ اگر می‌داند خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است، ولی احتمال می‌دهد که از خونهایی باشد که مورد عفو نیست، جایز است که با آن خـون نماز بخواند و شستن برای نماز لازم نیست.

مسأله ۸۷۰ـ اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد، و نداند که از خونهایی است که مورد عفو نیست و نماز بخواند و بعد معلوم شود که از آنها بوده، اعادهٔ نماز لازم نیست، و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده، در این صورت نیز اعاده لازم نیست.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحبّ است

مسأله ۸۷۱ـ چند چیز در لباس نمازگزار مستحبّ است، و از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا و لباس سفید و پـاکـیزه‌ترین لبـاسها، و اسـتعمال بـوی خوش، و دست کردن انگشتر عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۷۲ـ چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و لباس شرابخوار و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند، و نیز باز بودن تکمه‌های لباس، و احتیاط واجب آن است که در لباس و انگشتری که نقش صورت دارد نماز نخواند.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

«شرط اوّل»

آن که مباح باشد.

مسأله ۸۷۳ـ کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند، اگر چه روی فرش یا پتو و مانند اینها باشد، در صورتی که مواضع سجودش غصبی باشد، نمازش باطل است، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در روی تخت و مانند آن، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمهٔ غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۷۴ـ نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون رضایت مالک منفعت باطل است، مثلاً در خانهٔ اجاره‌ای، اگر صاحب خانه یا دیگری بدون رضایت کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است.

و همچنین اگر میّت وصیّت کرده باشد که ثلث مال او را به مصرفی برسانند تا وقتی ثلث را جدا نکنند، نمی‌شود در ملک او نماز خواند، و امّا جایی که دیگری در آن حقّی دارد اگر نماز خواندن مزاحم با سلطنت صاحب حقّ باشد ـ مانند نماز خواندن در زمینی که کسی سنگ چینی کرده ـ بدون رضایت او نماز باطل است، و در غیر این صورت مانعی ندارد، مانند ملکی که در گرو شخصی است که نماز خواندن در آن

ملک با رضایت گرو دهنده مانعی ندارد، هر چند گرو کننده راضی به نماز خواندن در آن ملک نباشد.

مسأله ۸۷۵ـ کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۸۷۶ـ اگر در جایی که نمی‌داند غصبی است نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد محلّ سجده‌اش غصبی بوده نمازش باطل است، امّا اگر در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده اگر فراموش کند و در آن جا نماز بخواند، در صورتی که از غصب توبه نکرده باشد نماز او باطل است و اگر توبه کرده باشد بطلان نماز محلّ اشکال است.

مسأله ۸۷۷ـ نماز خواندن در جایی که مواضع سجود غصبی باشد و بداند غصبی است باطل است، هر چند عالم به بطلان نماز نباشد.

مسأله ۸۷۸ـ کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد و بر آن حیوان یا زین سجده کند، نماز او باطل است، و همچنین است اگر بخواهد بر آن حیوان نماز مستحبّی بخواند، ولی اگر نعل آن غصبی باشد بطلان نماز محلّ اشکال است.

مسأله ۸۷۹ـ کسی که در ملکی با دیگری شریک است، تا سهم او جدا نشده، بدون رضایت شریکش نمی‌تواند در آن ملک تصرّف کند و نماز بخواند.

مسأله ۸۸۰ـ اگر با عین پولی که خمس آن را نداده ملکی بخرد، تصرّف او در آن ملک حرام، و نمازش در آن باطل است.

مسأله ۸۸۱ـ اگر صاحب ملک اجازهٔ نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است، و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که راضی است نماز او صحیح است.

مسأله ۸۸۲ـ تصرّف در ملک میّتی که خمس یا زکات بدهکار است، در صورتی که ترکه زاید بر خمس و زکات نباشد، حرام و نماز در آن باطل است، ولی اگر بدهی او را

بدهند یا با قبول حاکم شرع ضامن شوند که ادا نمایند، تصرّف و نماز در ملک او با اجازهٔ ورثه اشکال ندارد.

مسأله ۸۸۳ـ تصرّف در ملک میّتی که به مردم بدهکار است، در صورتی که آن ملک زاید بر بدهکاری میّت نباشد، بدون رضایت طلبکار حرام، و نماز در آن باطل است، ولی اگر ضامن شوند که قرضهای او را بپردازند و طلبکار هم قبول کند، با اجازهٔ ورثه تصرّف جایز و نماز هم صحیح است.

مسأله ۸۸۴ـ اگر میّت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثهٔ او صغیر یا دیوانه یا غایب باشند، تصرّف در ملک او بدون اجازهٔ ولیّ آنها حرام و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۸۵ـ نماز خواندن در ملک دیگری در صورتی جایز است که یقین یا حجّت شرعیّه‌ای بر رضایت مالک داشته باشد، و همچنین است اگر اذن در تصرّفی بدهد که عرفاً از اذن در آن تصرّف ،اذن در نماز خواندن هم فهمیده شود، مثل این که به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند و بخوابد، که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

مسأله ۸۸۶ـ نماز خواندن در زمین بسیار وسیع، به تفصیلی که در مسألهٔ «۲۷۷» گذشت، منوط به اجازهٔ مالک نیست.

«شرط دوم»

مسأله ۸۸۷ـ در نماز واجب مکان نمازگزار نباید حرکتی داشته باشد که مانع از آرامش بدن نمازگزار و انجام واجبات نماز اختیاری باشد، و اگر به واسطهٔ تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جایی که چنین حرکتی دارد ـ مانند اتومبیل و کشتی و ترن ـ نماز بخواند، به قدری که ممکن است باید آرامش بدن و قبله را رعایت نماید، و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند، به طرف قبله برگردد.

مسأله ۸۸۸ـ نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها، هنگامی که ایستاده‌اند مانعی ندارد.

مسأله ۸۸۹ـ روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که مانع از آرامش بدن است، نماز باطل است.

«شرط سوم»

مسأله ۸۹۰ـ باید در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد می تواند نماز را تمام کند، و نماز خواندن در جایی که به واسطهٔ باد و باران و زیادی جمعیّت و مانند اینها، اطمینان دارد که نمی تواند آن را تمام کند،باطل است، اگر چه اتّفاقاً نماز را تمام کند.

مسأله ۸۹۱ـ اگر در جایی که ماندن در آن حرام است ـ مثلاً زیر سقفی که نزدیک است خراب شود ـ نماز بخواند، اگر چه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۸۹۲ـ نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن ملازم با هتک آن است، و هتک آن هم حرام است ـ مثل جایی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده ـ جایز نیست و بنابر احتیاط باطل است.

«شرط چهارم»

جای نمازگزار سقفش به اندازه‌ای که نتواند در آنجا راست بایستد کوتاه نباشد، و همچنین به اندازه‌ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد، کوچک نباشد.

مسأله ۸۹۳ـ اگر ناچار شود که در جایی نماز بخواند که به کلّی از ایستادن تمکّن ندارد، باید نشسته نماز بخواند، و اگر از رکوع و سجود تمکّن ندارد، برای آنها با سر اشاره نماید.

مسأله ۸۹۴ـ نماز خواندن جلوتر از قبر پیغمبر و ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام در صورتی که هتک باشد حرام و باطل است، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب، ولی اگر در نماز چیزی مانند دیوار بین او و قبر مطهّر باشد، اشکال ندارد، و فاصله شدن صندوق شریف و ضریح و پارچه‌ای که روی آن افتاده کافی نیست.

«شرط پنجم»

مسأله ۸۹۵ـ آن که مکان نمازگزار اگر نجس هست به طوری تر نباشد که نجاستی که موجب بطلان نماز است به بدن یا لباس او برسد، ولی جایی که پیشانی را برای سجده

بر آن می‌گذارد باید پاک باشد، و اگر نجس باشد، در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحبّ آن است که مکان نمازگزار اصلاً نجس نباشد.

«شرط ششم»

باید بین مرد و زن در حال نماز، حداقلّ مقدار یک وجب فاصله باشد، ولی نماز خواندن در فاصلهٔ کمتر از ده ذراع در غیر شهر مکّه مکروه است.

مسأله ۸۹۶ـ اگر زن برابر مرد یا جلوتر در کمتر از فاصله‌ای که ذکر شد بایستد و با هم وارد نماز شوند، باید نماز را دوباره بخوانند، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که یکی زودتر از دیگری به نماز بایستد.

مسأله ۸۹۷ـ اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده‌اند، یا زن جلوتر ایستاده و نماز می‌خوانند، دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، نماز هر دو اشکال ندارد، اگر چه بین آنها کمتر از فاصله‌ای که قبلاً ذکر شد، باشد.

«شرط هفتم»

باید جای پیشانی نمازگزار از جای سر انگشتان پای او و بنابر احتیاط واجب از جای زانوهای او، بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر یا بلندتر نباشد، و تفصیل آن در احکام سجده خواهد آمد.

مسأله ۸۹۸ـ بودن زن و مرد نامحرم در جایی که کسی در آن جا نیست و کسی هم نمی‌تواند وارد شود در صورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند، جایز نیست، و احتیاط مستحبّ آن است که در آن جا نماز نخوانند.

مسأله ۸۹۹ـ نماز خواندن در جایی که تار می‌زنند، یا مانند آن را استعمال می‌کنند باطل نیست، ولی گوش دادن به آنها حرام است، و همچنین است بودن در آنجا مگر برای کسی که بودنش برای جلوگیری از آن عمل باشد.

مسأله ۹۰۰ـ خواندن نماز واجب در حال اختیار بر بام خانهٔ کعبه جایز نیست، و احتیاط مستحبّ آن است که در داخل خانه هم نخواند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۹۰۱ـ خواندن نماز مستحبّ در خانهٔ کعبه اشکال ندارد، بلکه مستحبّ است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخواند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحبّ است

مسأله ۹۰۲ـ در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همهٔ مسجدها مسجد الحرام است، و بعد از آن مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و بعد از آن مسجد کوفه، و بعد از آن مسجد بیت المقدّس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محلّه، و بعد از آن مسجد بازار است.

مسأله ۹۰۳ـ برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در پستوی خانه و اتاق عقب بهتر است.

مسأله ۹۰۴ـ نماز خواندن در حرم امامان علیهم السلام مستحبّ است، بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که نماز در حرم مطهّر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سیّدالشّهداء علیه السلام افضل از مسجد است.

مسأله ۹۰۵ـ زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحبّ است، و همسایهٔ مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۹۰۶ـ مستحبّ است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود غذا نخورد، و در کارها با او مشورت نکند، و همسایهٔ او نشود، و از او زن نگیرد، و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۹۰۷ـ نماز خواندن در چند جا مکروه است، و از آن جمله است:

(۱) حمام، (۲) زمین نمکزار، (۳) مقابل انسان، (۴) مقابل دری که باز است، (۵) در جادّه و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد، وگرنه مزاحمت حرام است، (۶) مقابل آتش و چراغ، (۷) در آشپزخانه و هر جا که کورهٔ آتش باشد، (۸) مقابل چاه و چاله‌ای که محلّ بول باشد، (۹) روبروی عکس و مجسّمهٔ چیزی که روح دارد، مگر آن که روی آن پرده بکشند، (۱۰) در اطاقی که جنب در آن

باشد، (۱۱)در جایی که صورت جاندار باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد، (۱۲) مقابل قبر، (۱۳)روی قبر، (۱۴)بین دو قبر، (۱۵)در قبرستان.

مسأله ۹۰۸ـ کسی که در محلّ عبور مردم نماز می‌خواند، یا کسی روبروی اوست، مستحبّ است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافیست.

احکام مسجد

مسأله ۹۰۹ـ نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است، و هر کس بفهمد که نجس شده است باید فوراً آن را تطهیر کند، و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، و اگر نجس شود نجاستش را بر طرف کنند.

مسأله ۹۱۰ـ اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی باید به کسی که می‌تواند تطهیر کند و احتمال دهد که تطهیر می‌کند اطّلاع دهد.

مسأله ۹۱۱ـ اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آن جا را بکنند یا خراب نمایند، در صورتی که خرابی کلی نبوده و مستلزم ضرر وقف نباشد، و پر کردن جایی که کنده‌اند و ساختن جایی که خراب کرده‌اند واجب نیست، ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن به جای اوّلش بگذارند.

مسأله ۹۱۲ـ اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند، نجس کردن آن ـ بنابر احتیاط ـ حرام است، و تطهیر آن واجب نیست، ولی نجس کردن مسجدی که خراب شده ـ هر چند در آن نماز نخوانند ـ جایز نیست و تطهیر آن لازم است.

مسأله ۹۱۳ـ نجس کردن حرم امامان علیهم‌السلام حرام است، و اگر نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی‌احترامی باشد تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحبّ آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۹۱۴ـ نجس کردن حصیر مسجد حرام است، و کسی که آن را نجس کرده بنابر

احتیاط باید تطهیر کند، و بر غیر او احتیاط مستحبّ آن است که تطهیر نماید، مگر این که نجاست آن بی‌احترامی به مسجد باشد، که در این صورت باید تطهیر شود.

مسأله ۹۱۵ـ بردن عین نجس و متنجس در مسجد، اگر بی‌احترامی به مسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط مستحبّ آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند.

مسأله ۹۱۶ـ اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

مسأله ۹۱۷ـ زینت کردن مسجد به طلا و صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد، بنابر احتیاط واجب جایز نیست، و نقاشی چیزهایی که روح ندارد، مثل گل و بوته مکروه است.

مسأله ۹۱۸ـ اگر مسجد خراب هم شود نمی‌توانند آن را بفروشند، یا داخل ملک و جادّه نمایند.

مسأله ۹۱۹ـ فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است، و اگر مسجد خراب شود باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد، آنچه را که از اجزای مسجد شمرده نشود و وقف بر مسجد باشد، می‌توانند با اذن ولیّ شرعی بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد، وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند، و اگر آن هم ممکن نشد، در سایر وجوه برّ و خیر صرف نمایند.

مسأله ۹۲۰ـ ساختن مسجد و تعمیر آن مستحبّ است، و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده ـ برای احتیاج مردم به نماز ـ خراب کنند و بزرگتر بسازند.

مسأله ۹۲۱ـ تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحبّ است، و کسی که می‌خواهد مسجد برود مستحبّ است خود را خوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به

مسجد اوّل پای راست، و موقع بیرون آمدن اوّل پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحبّ است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

مسأله ۹۲۲ـ وقتی انسان وارد مسجد می‌شود مستحبّ است دو رکعت نماز به قصد تحیّت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحبّ دیگری هم بخواند کافیست.

مسأله ۹۲۳ـ خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا، و مشغول صنعت شدن، و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است، و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد، و گمشده‌ای را طلب کند، و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد، بلکه مستحبّ است.

مسأله ۹۲۴ـ راه دادن بچّه و دیوانه به مسجد مکروه است، و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند، مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۲۵ـ برای مرد و زن مستحبّ است پیش از نمازهای واجب یومیّه اذان و اقامه بگویند، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحبّ مشروع نیست، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان، در صورتی که به جماعت خوانده شود مستحبّ است سه مرتبه ندا داده شود «**الصَّلاة**» و در غیر این دو مانند نماز آیات ـ در صورت جماعت ـ رجاءً گفته شود.

مسأله ۹۲۶ـ مستحبّ است بچّه‌ای که به دنیا می‌آید، در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه بگویند، و بهتر آن است که روز اوّل ولادت باشد.

مسأله ۹۲۷ـ اذان هیجده جمله است:

«**اَللّٰهُ اَکْبَرُ**» چهار مرتبه «**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ، اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاٰةِ، حَیَّ عَلَی الْفَلاٰحِ، حَیَّ عَلَی خَیْرِ العَمَلِ، اَللّٰهُ اَکْبَرُ، لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ**» هر یک دو مرتبه.

و اقامه هفده جمله است:

یعنی دو مرتبه «**اَللّٰهُ اَکْبَرُ**» از اوّل اذان، و یک مرتبه «**لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ**» از آخر آن کم می‌شود،

و بعد از گفتن «**حَيَّ عَلَى خَيْرِ العَمَلِ**» باید دو مرتبه «**قَدْ قٰامَتِ الصَّلاٰةُ**» اضافه نمود.

مسأله ۹۲۸ـ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ جزء اذان و اقامه نیست، ولی چون ولایت آن حضرت مکمّل دین است، شهادت به آن در هر حال و از جمله بعد از «**اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ**» از أفضل قُربات است.

ترجمهٔ اذان و اقامه

«**اَللّٰهُ اَكْبَرُ**» یعنی اللّٰه بزرگتر از آن است که وصف شود «**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ**» یعنی شهادت می‌دهم که نیست خدایی ـ معبودی ـ به غیر از اللّٰه «**اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ**» یعنی شهادت می‌دهم که حضرت محمّد بن عبد الله ﷺ فرستادهٔ خداست «**حَيَّ عَلَى الصَّلاٰةِ**» یعنی بشتاب برای نماز «**حَيَّ عَلَى الْفَلاٰحِ**» یعنی بشتاب برای رستگاری «**حَيَّ عَلَى خَيْرِ العَمَلِ**» یعنی بشتاب برای بهترین کارها «**قَدْ قٰامَتِ الصَّلاٰةُ**» یعنی به تحقیق که نماز بر پا شد (**لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ**) یعنی نیست معبودی مگر الله.

مسأله ۹۲۹ـ بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود، و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۳۰ـ اگر در اذان و اقامه صدا در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود ـ یعنی به طور آوازخوانی که در مجلس لهو معمول است اذان و اقامه را بگوید ـ حرام است، و اگر غنا نشود مکروه است.

مسأله ۹۳۱ـ در دو نماز اذان مشروع نیست:

(اوّل) نماز عصر روز عرفه ـ که روز نهم ذی حجّه است ـ در عرفات.

(دوم) نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام باشد، و در این دو نماز در صورتی اذان مشروع نیست که با نماز قبلی هیچ فاصله نشود، یا بین آنها کمی فاصله شود که عرفاً بگویند دو نماز را با هم خوانده است.

مسأله ۹۳۲ـ اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۳ـ اگر برای خواندن نماز جماعت به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صفها به هم نخورده و جمعیّت متفرّق نشده با شرایطی که در مسألهٔ بعد می‌آید، نمی‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۳۴ـ در جایی که عدّه‌ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنها تازه تمام شده و صفها به هم نخورده است، اگر انسان بخواهد فُرادی یا با جماعت دیگری که بر پا می‌شود نماز بخواند، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط می‌شود. (و این سقوط به نحو عزیمت است یعنی نباید اذان و اقامه بگوید.)

(اوّل) آن که نماز جماعت در مسجد باشد، پس اگر در مسجد نباشد اذان و اقامه ساقط نیست.

(دوم) آن که برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

(سوم) آن که نماز جماعت باطل نباشد.

(چهارم) آن که نماز او و نماز جماعت در یک مکان باشد، پس اگر مثلاً نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد بر بام مسجد نماز بخواند، اذان و اقامه ساقط نیست.

(پنجم) آن که نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشند.

(ششم) آن که وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد، مثلاً هر دو نماز ظهر یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نماز جماعت نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند، یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد.

مسأله ۹۳۵ـ اگر در شرط سوم از شرطهایی که در مسألهٔ پیش ذکر شد شکّ کند، یعنی شکّ کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در به هم خوردن صفها یا تحقّق بقیّهٔ شرایط شکّ کند، چنانچه حالت سابقه معلوم باشد، باید بر طبق حالت سابقه عمل کند، مثلاً اگر در اثر تاریکی شب، شکّ کند که آیا صفوف متفرّق شده یا نه، بنا بگذارد بر این که متفرّق نشده و اذان و اقامه را نگوید، و اگر شکّ کند که آیا برای آن جماعت اذان و اقامه گفته شده یا نه، بنا بگذارد بر این که گفته نشده، و اذان و اقامه را استحباباً بگوید، و در صورتی که حالت سابقه معلوم نیست اذان و اقامه را رجاءً بگوید.

مسأله ۹۳۶ـ کسی که اذان دیگری را می‌شنود مستحبّ است هر قسمتی را که می‌شنود بگوید، و امّا نسبت به اقامه، از «**حَيَّ عَلَى الصَّلاٰةِ**» تا «**قَدْ قٰامَتِ الصَّلاٰةُ**» را رجاءً بگوید، و مستحبّ است بقیّه را به قصد ذکر بگوید.

مسأله ۹۳۷ـ کسی که اذان و اقامهٔ دیگری را شنیده باشد ـ چه با او گفته باشد یا نه ـ در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

مسأله ۹۳۸ـ اگر مرد اذان زن را بشنود، اذان از او ساقط نمی‌شود، چه شنیدن با قصد لذّت باشد و چه بدون قصد لذّت.

مسأله ۹۳۹ـ اذان و اقامهٔ نماز جماعت را باید مرد بگوید، ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

مسأله ۹۴۰ـ اقامه باید بعد از اذان گفته شود، و اگر قبل از اذان گفته شود صحیح نیست، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث (با وضو یا غسل یا تیمّم) باشد.

مسأله ۹۴۱ـ اگر جمله‌های اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلاً «**حَيَّ عَلَى الفَلاٰحِ**» را پیش از «**حَيَّ عَلَى الصَّلاٰةِ**» بگوید، باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۴۲ـ باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بین آنها به‌قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحبّ است دوباره اذان و اقامه را بگوید، و نیز اگر بین اذان و اقامه و بین نماز به قدری فاصله دهد که اذان و اقامهٔ آن‌نماز حساب نشود، مستحبّ‌است دوباره برای آن نماز اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۴۳ـ اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، یا مثلاً ترجمهٔ آنها را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۹۴۴ـ اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود، و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است.

مسأله ۹۴۵ـ اگر پیش از گفتن اقامه شکّ کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شکّ کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۴۶ـ اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آن که قسمتی را بگوید شکّ کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شکّ کرده بگوید، ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شکّ کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۴۷ـ مستحبّ است انسان در موقع اذان گفتن رو به قبله بایستد ـ و این استحباب در تشهّد اذان مؤکّد است ـ و با وضو یا غسل باشد، و دو انگشت را در دو گوش بگذارد، و صدا را بلند نماید و بکشد، و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد، وبین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۴۸ـ مستحبّ است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد، و آن را از اذان آهسته‌تر بگوید، و جمله‌های آن را به هم نچسباند، ولی به اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد، بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۴۹ـ مستحبّ‌است بین اذان واقامه فاصله بیندازد به نشستن، یا دو رکعت نماز، یا تکلّم، یا تسبیح، ولی حرف زدن بین اذان و اقامهٔ نماز صبح مکروه است.

مسأله ۹۵۰ـ مستحبّ است کسی را که برای گفتن اذان اعلامی معیّن می‌کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است: **(اوّل)** نیّت، **(دوم)** قیام یعنی ایستادن، **(سوم)** تکبیرة الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اوّل نماز، **(چهارم)** رکوع، **(پنجم)** سجود، **(ششم)** قرائت، **(هفتم)** ذکر، **(هشتم)** تشهّد، **(نهم)** سلام، **(دهم)** ترتیب، **(یازدهم)** موالات یعنی پی در پی بودن اجزای نماز.

مسأله ۹۵۱ـ بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را به جا نیاورد، عمداً باشد یا اشتباهاً، نماز باطل می‌شود، و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر اشتباهاً کم گردد نماز باطل نمی‌شود.

و رکن نماز پنج چیز است: **(اوّل)** نیّت، **(دوم)** تکبیرة الاحرام، **(سوم)** قیام متّصل به رکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع، **(چهارم)** رکوع، **(پنجم)** دو سجده از یک رکعت.

و امّا نسبت به زیادی در صورتی که عمدی باشد مطلقاً نماز باطل می‌شود ـ و بطلان نماز به زیادی عمدی تکبیرة الاحرام از جاهل قاصر محلّ اشکال است ـ و در صورتی که از روی اشتباه باشد، اگر زیادی در رکوع یا در دو سجدهٔ از یک رکعت باشد، نماز باطل است وگرنه باطل نیست.

نیّت

مسأله ۹۵۲ـ انسان باید نماز را به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت و با اخلاص به جا آورد، و لازم نیست نیّت را از قلب خود بگذراند، یا بر زبان جاری کند، مثل آن که بگوید:(چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم برای انجام فرمان خداوند) بلکه در نماز احتیاط جایز نیست به زبان بگوید.

مسأله ۹۵۳ـ اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیّت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معیّن نکند ظهر است یا عصر ـ نه تفصیلاً و نه اجمالاً ـ نماز او باطل است، و مقصود از نیّت اجمالی این است که مثلاً نسبت به نماز ظهر قصد کند که آنچه اوّل بر من واجب شده به جا می‌آورم.

و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می‌خواند در نیّت ـ اگر چه اجمالاً ـ معیّن کند، مثلاً نسبت به قضای نماز ظهر، نیّت کند آنچه را که اوّل به ذمّهٔ من آمده به جا می‌آورم.

مسأله ۹۵۴ـ انسان باید از اوّل تا آخر نماز به نیّت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز به طوری غافل شود که اگر بپرسند چه می‌کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۵۵ـ انسان باید فقط برای خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند، نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد یا خدا و مردم هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۵۶ـ اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا به جا آورد نمازش باطل است، بلکه اگر نماز را برای خدا به جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای

مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اوّل وقت، یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است، و بنابر احتیاط واجب اگر مستحبّاتی را که ظرف آنها نماز است ـ مثل قنوت ـ برای غیر خدا به جا آورد، نمازش باطل است.

تکبیرة الاحرام

مسأله ۹۵۷ـ گفتن «**اَللّٰهُ اَکْبَر**» در اوّل هر نماز واجب و رکن است، و باید حروف «**اَللّٰهُ**» و حروف «**اَکْبَر**» و دو کلمهٔ «**اَللّٰهُ اَکْبَر**» را پشت سر هم بگوید، و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود، و اگر به عربی غلط بگوید، یا ترجمهٔ آن را بگوید، باطل است.

مسأله ۹۵۸ـ احتیاط واجب آن است که تکبیرة الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خواند، مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند، نچسباند.

مسأله ۹۵۹ـ احتیاط مستحبّ آن است که «**اَللّٰهُ اَکْبَر**» را به چیزی که بعد آن می‌خواند، مثلاً به «**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ**» نچسباند، و اگر خواست وصل کند، باید «راء» «**اَکْبَرُ**» را پیش ـ یعنی ضمّه ـ بدهد.

مسأله ۹۶۰ـ موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد تکبیرة الاحرام را بگوید، باطل است.

مسأله ۹۶۱ـ تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش بشنود، و اگر به واسطهٔ سنگینی یا کری گوش یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۶۲ـ کسی که لال است، یا زبان او مرضی دارد که نمی‌تواند «**اَللّٰهُ اَکْبَر**» را درست بگوید، باید به هر طوری که می‌تواند بگوید، و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید، باید در قلب خود بگذراند و برای تکبیر زبانش را حرکت دهد، و به انگشت هم به آن اشاره کند.

مسأله ۹۶۳ـ مستحبّ است قبل از تکبیرة الاحرام بگوید: «**یٰا مُحْسِنُ قَدْ اَتٰاکَ الْمُسِیئُ وَ قَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجٰاوَزَ عَنِ الْمُسِیئِ، اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ اَنَا الْمُسِیئُ فَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ**

مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَجَاوَزْ عَنْ قَبِيحِ مٰا تَعْلَمُ مِنِّي» یعنی ای خدایی که احسان کننده‌ای، بندهٔ بدکردار به درگاه تو آمده و تو امر کرده‌ای به نیکوکار که از بدکردار بگذرد، تو نیکوکاری و من بدکردار، پس به حقّ محمّد و آل محمّد رحمت خود را برمحمّد وآل‌محمّد بفرست،واز زشتیهایی‌که می‌دانی از من سرزده بگذر.

مسأله ۹۶۴ـ مستحبّ است موقع گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

مسأله ۹۶۵ـ اگر شکّ کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده، به شکّ خود اعتنا نکند، و اگر مشغول نشده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹۶۶ـ اگر بعد از گفتن تکبیرة الاحرام شکّ کند که آن را صحیح گفته یا نه، به شکّ خود اعتنا نکند، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه، و احتیاط مستحبّ آن است که نماز را تمام کند و بعد اعاده نماید.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹۶۷ـ قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام، و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متّصل به رکوع می‌گویند رکن است، ولی قیام در غیر این دو مانند قیام موقع خواندن حمد و سوره، و قیام بعد از رکوع رکن نیست، و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۶۸ـ واجب است پیش از گفتن تکبیرة الاحرام و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

مسأله ۹۶۹ـ اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود، و اگر بدون این که بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متّصل به رکوع را به جا نیاورده، نماز او باطل است.

مسأله ۹۷۰ـ موقعی که برای تکبیرة الاحرام یا قرائت ایستاده است، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود، و بنابر احتیاط واجب در حال اختیار به جایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد، یا در حال خم شدن برای رکوع پاها را حرکت دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۱ـ اگر در قیام واجب برای تکبیرة الاحرام و قرائت از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا به طرفی خم شود، یا به جایی تکیه کند، اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۲ـ احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۷۳ـ کسی که می‌تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر آن صدق نکند، نمازش باطل است، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر به صورت ایستادن معمولی نباشد.

مسأله ۹۷۴ـ موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است، باید بدنش آرام باشد، و موقعی که می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید.

مسأله ۹۷۵ـ اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبّی بگوید ذکر و نماز هر دو صحیح است، ولی اذکار مستحبهٔ نماز را اگر به قصد آنچه در نماز وارد شده بگوید، بنابر احتیاط باید بدن آرام باشد، اگر چه با آرام نبودن بدن نماز صحیح است، ولی (**بِحَوْلِ اللّٰهِ وَ قُوَّتِهِ اَقُومُ وَ اَقْعُدُ**) را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۷۶ـ حرکت دادن دست و انگشتان در موقع قرائت و ذکرهای واجب اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۷۷ـ اگر موقع خواندن حمد و سوره یا خواندن تسبیحات اربعه بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، بنابر احتیاط مستحبّ بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۷۸ـ کسی که در بین نماز از ایستادن عاجز شود و عجزش تا آخر وقت باقی نباشد، باید نماز را در حال قدرت ایستاده بخواند، و در صورتی که عجزش تا آخر وقت باقی باشد، باید بقیّهٔ نماز را نشسته بخواند، و همچنین اگر از نشستن هم عاجز شود، باید خوابیده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند، و حکم اذکار مستحبه در این مسأله و مسائل بعد در مسألهٔ«۹۷۵» گذشت.

مسأله ۹۷۹ـ تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که موقع

ایستادن بدنش حرکت می‌کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را کج کند، یا خم شود، یا پاها را بیشتر از معمول گشاد بگذارد به گونه‌ای که در این سه صورت ایستادن صدق کند، باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۸۰ـ تا انسان می‌تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند، و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طور که می‌تواند بنشیند، و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند، باید به طوری که در احکام قبله گذشت، به پهلوی راست بخوابد، و اگر نمی‌تواند، به پهلوی چپ بخوابد، و اگر آن هم ممکن نیست به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۸۱ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره یا تسبیحات بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود، و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به جا آورد.

مسأله ۹۸۲ـ کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری را که می‌تواند، نشسته بخواند، و نیز اگر می‌تواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید قرائت و اذکار واجبه را نخواند.

مسأله ۹۸۳ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید قرائت و اذکار واجبهٔ نماز را نخواند.

مسأله ۹۸۴ـ کسی که می‌تواند بایستد، اگر بترسد که به واسطهٔ ایستادن مریض شود، یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند، و اگر از نشستن هم بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۸۵ـ اگر انسان احتمال بدهد که تا آخر وقت می‌تواند ایستاده نماز بخواند، بهتر است نماز را تأخیر بیندازد، پس اگر نتوانست بایستد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را به جا آورد، و همچنین کسی که در اوّل وقت به پهلو یا خوابیده می‌تواند نماز بخواند بهتر است نماز را تأخیر بیندازد، و در آخر وقت مطابق وظیفه

رفتار نماید، و در صورتی که اوّل وقت نماز را خوانده و آخر وقت برایش قدرت بر ایستادن یا نشستن پیدا شد، باید نماز را دوباره به صورتی که قدرت پیدا کرده به جا آورد.

مسأله ۹۸۶ـ مستحبّ است در حال ایستادن فقرات پشت و گردن را راست نگهدارد، و شانه‌ها را پایین بیندازد، و دستها را روی رانها بگذارد، و انگشتها را به هم بچسباند، و جای سجده را نگاه کند، و سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، و با خضوع و خشوع باشد، و پاها را پس و پیش نگذارد، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹۸۷ـ در رکعت اوّل و دوم نمازهای واجب یومیّه، انسان باید اوّل حمد و بعد از آن یک سورهٔ تمام بخواند، و در نماز سورهٔ والضّحی و الم نشرح، و همچنین سورهٔ فیل و لأیلاف، یک سوره حساب می‌شود.

مسأله ۹۸۸ـ اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند، و از مریض و کسی که در حاجتی عجله دارد سوره ساقط است، و اگر خواند نباید به قصد جزئیّت نماز بخواند، بلکه می‌تواند به قصد قرائت قرآن بخواند.

مسأله ۹۸۹ـ اگر عمداً سوره را پیش از حمد به قصد جزئیّت بخواند نمازش باطل است، و اگر اشتباهاً بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اوّل بخواند.

مسأله ۹۹۰ـ اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۱ـ اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند، و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند، و نیز اگر خم

شود و پیش از آن که به رکوع برسد بفهمد حمد و سوره، یا سورهٔ تنها، یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۹۹۲ـ اگر در نماز واجب یکی از چهار سوره‌ای را که آیهٔ سجده دارد و در مسألهٔ «۳۶۱» گذشت، عمداً بخواند، واجب است بعد از قرائت آیهٔ سجده سجدهٔ تلاوت را به جا آورد، و در این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و اعاده نماید، و همچنین است اگر معصیت کرد و به جا نیاورد.

مسأله ۹۹۳ـ اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجدهٔ واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیهٔ سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سورهٔ دیگر بخواند، و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده بفهمد، احتیاطاً به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند، و سورهٔ دیگری هم به قصد قربت مطلقه ـ یعنی اگر وظیفه‌اش سورهٔ دیگری است این همان باشد وگرنه به عنوان قرائت قرآن باشد ـ بخواند، و بعد از نماز باید سجدهٔ آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۴ـ اگر در نماز آیهٔ سجده را گوش دهد، نمازش صحیح است، و به قصد سجدهٔ تلاوت اشاره کند، و بنابر احتیاط مستحبّ بعد از نماز به نحو متعارف هم سجدهٔ آن را به جا آورد.

مسأله ۹۹۵ـ در نماز مستحبّی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به واسطهٔ نذر کردن و مانند آن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبّی، مثل نماز وحشت که سورهٔ مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۹۶ـ در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه، مستحبّ است در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ جمعه، و در رکعت دوم بعد از حمد سورهٔ منافقون را بخواند، و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط مستحبّ نمی‌تواند آن را رها کند و سورهٔ دیگر بخواند.

مسأله ۹۹۷ـ اگر بعد از حمد مشغول خواندن سورهٔ **(قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ)** یا سورهٔ **(قُلْ یٰا أَیُّهَا الکٰافِرُونَ)** شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سورهٔ دیگر بخواند، ولی در نماز جمعه

و نماز ظهر روز جمعه، اگر از روی فراموشی به جای سورهٔ جمعه و منافقون، یکی از آن دو سوره را بخواند، می تواند آن را رها کند و سورهٔ جمعه و منافقون را بخواند، و احتیاط مستحبّ این است که بعد از تجاوز نصف رها ننماید.

مسأله ۹۹۸ـ اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه عمداً سورهٔ **(قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ)** یا سورهٔ **(قُلْ یٰا أَیُّهَا الکٰافِرُونَ)** را بخواند، اگر چه به نصف آن نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی تواند آن را رها کند و سورهٔ جمعه و منافقون را بخواند.

مسأله ۹۹۹ـ اگر در نماز غیر سورهٔ **(قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ)** و **(قُلْ یٰا أَیُّهَا الکٰافِرُونَ)** سورهٔ دیگری بخواند تا از نصف تجاوز نکرده می تواند رها کند و سورهٔ دیگر بخواند، و بنابر احتیاط واجب بعد از تجاوز از نصف تا دو ثلث رها نکند، و پس از اینکه به دو ثلث رسید رها کردن آن و عدول به سورهٔ دیگر جایز نیست.

مسأله ۱۰۰۰ـ اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری ـ مثلاً به واسطهٔ تنگی وقت، یا جهت دیگر ـ نشود آن را تمام نماید، می تواند آن سوره را رها کند و سورهٔ دیگر بخواند اگر چه از دو ثلث گذشته باشد، یا سوره‌ای را که می خوانده **(قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ)** یا **(قُلْ یٰا أَیُّهَا الکٰافِرُونَ)** باشد.

مسأله ۱۰۰۱ـ بر مرد واجب است حمد و سورهٔ نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند بخواند، و بر مرد و زن واجب است حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۰۲ـ مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشاء مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتّی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۱۰۰۳ـ زن می تواند حمد و سورهٔ نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، و اگر نامحرم صدایش را بشنود ـ بنابر احتیاط واجب ـ آهسته بخواند، ولی در صورتی که شنواندن بر زن حرام باشد ـ مثل این که قرائت را با خضوع در قول و صدای ظریف بخواند و نامحرم بشنود ـ جایز نیست بلند بخواند، و اگر خواند نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۴ـ اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند، یا در جایی که باید آهسته بخواند عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است، ولی اگر از روی

فراموشی یا ندانستن مسأله باشد صحیح است، و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۰۵ـ اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند ـ مثل این که آنها را با فریاد بخواند ـ نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۰۶ـ انسان باید نماز را یاد بگیرد که صحیح به جا آورد، و کسی که به هیچ وجه نمی‌تواند صحیح آن را یاد بگیرد، باید به هر طور که می‌تواند بخواند، و احتیاط مستحبّ آن است که آنچه را که امام از مأموم تحمّل می‌کند، اگر نتواند یاد بگیرد، نماز را به جماعت به جا آورد.

مسأله ۱۰۰۷ـ کسی که حمد و سوره و چیزهای دیگر نماز را به خوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد باید یاد بگیرد، و اگر وقت تنگ است، در صورتی که ممکن باشد باید نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۱۰۰۸ـ مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبات نماز جایز است و احتیاط واجب آن است که برای یاد دادن واجبات نماز مزد نگیرد.

مسأله ۱۰۰۹ـ اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند و مقصّر باشد، یا عمداً آن را نگوید، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، مثلاً به جای (ض)، (ظ) بگوید، یا جایی که باید بدون زیر و زبر خوانده شود، زیر و زبر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۱۰ـ اگر انسان کلمه‌ای را صحیح بداند، و در نماز همان طور بخواند، و بعد بفهمد غلط خوانده، در صورتی که در اعتقاد به صحّت قاصر بوده، نمازش صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که دوباره نماز را بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، و در صورتی که مقصّر بوده باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۰۱۱ـ اگر نداند مثلاً کلمه‌ای به (س) است یا به (ص) باید یاد بگیرد، و چنانچه دو جور یا بیشتر بخواند، در صورتی که قصد جزئیّت داشته باشد به آنچه که صحیح است و به غیر آن هم عرفاً ذکر غلط یا قرآن غلط گفته شود ـ مثل آن که در (**اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ**) مستقیم را یک مرتبه با (س) و یک مرتبه با (ص) بخواند ـ نمازش

صحیح است، و در صورتی که کلام آدمی گفته شود، نمازش باطل است، و همچنین است اگر مثلاً زیر و زبر کلمه‌ای را نداند، ولی اگر در آخر کلمه‌ای باشد که وقف بر آن جایز است و همیشه وقف کند یا وصل به سکون نماید، یاد گرفتن حرکت آخر آن کلمه واجب نیست، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۱۲ـ اگر در کلمه‌ای واو باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه پیش داشته باشد، و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد، مثل کلمهٔ **(سُوْء)** و همچنین اگر در کلمه‌ای الف باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه زبر داشته باشد و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد، مثل **(جَآءَ)** و نیز اگر در کلمه‌ای یاء باشد و حرف پیش از یاء در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از یاء در آن کلمه همزه باشد مثل **(جِیْٓءَ)** بنابر احتیاط مستحبّ این سه حرف را با مدّ ـ یعنی با کشیدن ـ بخواند.

و اگر بعد از این حروف ـ واو و الف و یاء ـ به جای همزه حرفی باشد که ساکن است ـ یعنی زیر و زبر و پیش ندارد ـ باید این سه حرف را مدّ بدهد، مثلاً در **(وَ لاَ الضَّآلِّینَ)** که بعد از الف حرف لام ساکن است، باید الف آن را با مدّ بخواند، و چنانچه به دستوری که در این صورت بیان شد رفتار نکند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۱۳ـ احتیاط واجب آن است که در نماز وقف به حرکت ننماید، و معنای وقف به حرکت آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را بگوید و بین آن کلمه و کلمهٔ بعدش فاصله دهد، مثلاً بگوید: **(الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ)** و میم **(الرَّحِیمِ)** را زیر بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید: **(مٰالِكِ یَوْمِ الدِّینِ)**.

و احتیاط مستحبّ آن است که وصل به سکون ننماید، و معنای وصل به سکون آن است که زیر یا زبر یا پیش آخر کلمه‌ای را نگوید، و آن کلمه را به کلمهٔ بعد بچسباند، مثل آن که بگوید: **(الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ)** و میم **(الرَّحِیمِ)** را زیر ندهد، و بدون فاصله **(مٰالِكِ یَوْمِ الدِّینِ)** را بگوید.

مسأله ۱۰۱۴ـ در رکعت سوم و چهارم نماز می‌تواند فقط یک حمد بخواند، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید، یعنی یک مرتبه بگوید: **(سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ)** و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید، و می‌تواند در یک رکعت حمد

و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید، و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۱۰۱۵ـ در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید.

مسأله ۱۰۱۶ـ بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۱۰۱۷ـ اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید (**بِسْمِ اللّٰهِ**) آن را هم آهسته بخواند.

مسأله ۱۰۱۸ـ کسی که نمی تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند ولی می تواند حمد را درست بخواند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۱۰۱۹ـ اگر در دو رکعت اوّل نماز به خیال این که دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند، و اگر در رکوع یا بعد از آن بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۰ـ اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال این که در دو رکعت اوّل است حمد بخواند، یا در دو رکعت اوّل نماز با این که گمان می کرده در دو رکعت آخر است حمد بخواند ـ چه پیش از رکوع بفهمد و چه بعد از آن ـ نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۱ـ اگر در رکعت سوم یا چهارم می خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۲۲ـ کسی که عادت دارد در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر بدون قصد ـ حتّی قصد انجام آنچه که بر او واجب است ـ مشغول خواندن حمد شود، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۳ـ در رکعت سوم و چهارم مستحبّ است بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلاً بگوید: (**اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ**) یا بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی**».

و اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع ـ اگر چه مشغول گفتن استغفار یا بعد از فراغ از آن باشد ـ شکّ کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۴ـ اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شکّ کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شکّ خود اعتنا نکند، و اگر پیش از رسیدن به حدّ رکـوع شکّ کند، لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۲۵ـ هرگاه بعد از فراغ از آیه‌ای شکّ کند که آیه یا کلمه‌ای از آن را درست گفته یا نه، به شکّ خود اعتنا نکند، چه داخل در غیر آن شده یا نشده باشد، و اگر قبل از فراغ از آیه شکّ کند که کلمه‌ای از آیه را درست گفته یا نه، باید به شکّ خود اعتنا کند و دوباره آن کلمه و ما بعد آن را به طور صحیح بگوید، اگر چه به تکرار ما قبل آن کلمه باشد، و در هر دو صورت تکرار آن آیه یا کلمه و ما بعد آن برای احراز صحّت اشکال ندارد تا به حدّ وسواس نرسد، که در این صورت دوباره گفتن حرام است، ولی بطلان نماز محلّ اشکال است، و احتیاط واجب این است که نمازش را تمام کرده و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۲۶ـ مستحبّ است در رکعت اوّل پیش از خواندن حمد بگوید: (**اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰانِ الرَّجِيمِ**) و در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر (**بِسْمِ اللّٰهِ**) را بلند بگوید، و حمد و سوره را شمرده بخواند، و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیهٔ بعد نچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد، و اگـر نـماز را بـه جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادیٰ می‌خواند بعد از آن کـه حمد خودش تمام شد بگوید: (**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ**) و بعد از خواندن سورهٔ (**قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**) یک یا دو یا سه مرتبه (**كَذٰلِكَ اللّٰهُ رَبِّي**) یا سه مرتبه (**كَذٰلِكَ اللّٰهُ رَبُّنٰا**) بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۲۷ـ مستحبّ است در تمام نمازها در رکعت اوّل، سورهٔ (**اِنّٰا اَنْزَلْنٰاهُ**) و در رکعت دوم سورهٔ (**قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**) را بخواند.

مسأله ۱۰۲۸ـ مکروه است انسان در تمام نمازهای یک شبانه روز، سورهٔ (**قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**) را نخواند.

مسأله ۱۰۲۹ـ خواندن سورهٔ (**قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**) به یک نفس مکروه است.

مسأله ۱۰۳۰ـ سوره‌ای را که در رکعت اوّل خوانده مکروه است در رکعت دوم بخواند، ولی اگر سورهٔ (**قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**) را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۳۱ـ در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه‌ای خم شود که سر انگشتها به زانو برسد، و این عمل را رکوع می‌گویند، و احوط آن است که بتواند دست را به زانو بگذارد.

مسأله ۱۰۳۲ـ اگر به اندازهٔ رکوع خم شود ولی سر انگشتها را به زانو نگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۳۳ـ هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به جا آورد، مثلاً به چپ یا راست خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد صحیح نیست.

مسأله ۱۰۳۴ـ خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر ـ مثلاً برای کشتن جانوری ـ خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود، و به واسطهٔ این عمل رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۳۵ـ کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد، یا زانوی او پایین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازهٔ متعارف خم شود.

مسأله ۱۰۳۶ـ کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد، و احوط آن است که به قدری خم شود که اگر ایستاده رکوع می‌کرد به همان مقدار خم می‌شد.

مسأله ۱۰۳۷ـ در حال اختیار واجب است در رکوع سه مرتبه (**سُبْحٰانَ اللّٰهِ**) یا یک مرتبه (**سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ**) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید، و احتیاط مستحبّ آن است که تسبیح را به صورتی که بیان شد بر ذکر دیگر مقدم بدارد، و در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک (**سُبْحٰانَ اللّٰهِ**) کافیست.

مسأله ۱۰۳۸ـ ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، و مستحبّ است آن را (**سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ**) سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۳۹ـ در رکوع باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و در ذکر مستحبّ هم اگر آن را به قصد ذکری که برای رکوع دستور داده‌اند بگوید، بنابر احتیاط واجب

آرام بودن بدن لازم است، و اگر به قصد مطلق ذکر بگوید لازم نیست.

مسأله ۱۰۴۰ـ اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می‌گوید بی‌اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، باید بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد ضرری ندارد.

مسأله ۱۰۴۱ـ اگر پیش از آن که به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد، که نمازش از جهت این زیاده باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۴۲ـ اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب عمداً سر از رکوع بر دارد، نمازش باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد، که از این جهت نمازش باطل نمی‌شود، و اگر سهواً سر بر دارد، چنانچه پیش از آن که از حال رکوع خارج شود یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید، و اگر بعد از آن که از حال رکوع خارج شد یادش بیاید، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۴۳ـ در موارد ضرورت جایز است به یک (**سُبْحانَ اللّٰهِ**) در ذکر رکوع اکتفا کند، و احتیاط مستحبّ آن است که دو (**سُبْحانَ اللّٰهِ**) دیگر را در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۱۰۴۴ـ اگر به واسطهٔ مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نمازش صحیح است، ولی باید پیش از آن که از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را بگوید.

مسأله ۱۰۴۵ـ هرگاه نتواند به اندازهٔ رکوع شرعی ـ که در مسألهٔ «۱۰۳۱» گذشت ـ خم شود باید به چیزی تکیه دهد و رکوع شرعی را به جا آورد، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند رکوع شرعی را به جا آورد، در صورتی که متمکّن از رکوع عرفی است، بنابر احتیاط واجب باید رکوع عرفی را به جا آورد، و به سر هم در حال قیام اشاره به رکوع بنماید، و اگر نتواند به اندازهٔ رکوع عرفی هم خم شود، یا هیچ نتواند خم شود، بنابر احتیاط واجب موقع رکوع بنشیند و نشسته رکوع کند، و نماز دیگری هم بخواند و برای رکوع آن در حال ایستادن با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۴۶ـ کسی که وظیفه‌اش این است که برای رکوع با سر اشاره کند، اگر نتواند با

سر اشاره کند باید به نیّت رکوع چشمها را، هم بگذارد، و ذکر آن را بگوید، و به نیّت برخاستن از رکوع چشمها را باز کند، و اگر از این هم عاجز است باید در قلب خود نیّت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۴۷ـ کسی که نمی تواند ایستاده یا نشسته رکوع کند حتّی به مقدار عرفی آن، و فقط می تواند در حالی که نشسته است کمی خم شود، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید، و در صورتی که خم شدنش در حال نشستن به حدی باشد که رکوع عرفی برای نشسته صدق کند، احتیاط واجب این است که نماز دیگری هم بخواند، و موقع رکوع آن بنشیند و به همان اندازه خم شود.

مسأله ۱۰۴۸ـ اگر بعد از رسیدن به حدّ رکوع سر بردارد و دو مرتبه به اندازهٔ رکوع خم شود، نمازش باطل است، و اگر بعد از آن که به اندازهٔ رکوع خم شد به قدری خم شود که از اندازهٔ رکوع بگذرد و دوباره به رکوع بر گردد، در صورتی که به همان حالت خمیدگی برگردد تا به حدّ رکوع برسد، نمازش باطل نیست.

مسأله ۱۰۴۹ـ بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد، و بعد از آن که بدن آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمداً پیش از ایستادن یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده رود نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۰ـ اگر رکوع را فراموش کند، و پیش از آن که به سجده برسد یادش بیاید، باید بایستد بعد به رکوع رود، و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع بر گردد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۱ـ اگر بعد از آن که پیشانی به زمین رسید یادش بیاید که رکوع نکرده، باید برگردد و رکوع را بعد از ایستادن به جا آورد و نمازش صحیح است، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو برای زیادی سجده به جا آورد، و احتیاط مستحبّ آن است که دوباره نماز را اعاده نماید، و اگر در سجدهٔ دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۲ـ مستحبّ است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید، و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را صاف نگهدارد، و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از آن

صلوات بفرستد، و بعد از آن که از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید: (**سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**).

مسأله ۱۰۵۳ـ مستحبّ است در رکوع زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند، و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

مسأله ۱۰۵۴ـ نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحبّ، بعد از رکوع دو سجده کند، یعنی پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد، و در سجدهٔ نماز واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۵ـ دو سجده روی هم یک رکن است، و اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی در یک رکعت هر دو را ترک کند، یا دو سجدهٔ دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۵۶ـ اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می‌شود، و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند حکم آن خواهد آمد.

مسأله ۱۰۵۷ـ اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۵۸ـ در حال اختیار واجب است در سجده سه مرتبه (**سُبْحٰانَ اللّٰهِ**) یا یک مرتبه (**سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْأَعْلٰى وَ بِحَمْدِهِ**) یا هر ذکری که به این مقدار باشد بگوید، و احتیاط مستحبّ آن است که تسبیح را بر مطلق ذکر مقدّم بدارد، و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، و مستحبّ است (**سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْأَعْلٰى وَ بِحَمْدِهِ**) را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

مسأله ۱۰۵۹ـ در سجود باید به مقدار ذکر واجب بدن آرام باشد، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در موقع گفتن ذکر مستحبّ، در صورتی که آن را به قصد ذکر در سجده بگوید.

مسأله ۱۰۶۰ـ اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد، عمداً ذکر سجده را بگوید، یا پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بر دارد، نماز باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد، که در این صورت در هر دو فرض، نماز صحیح است.

مسأله ۱۰۶۱ـ اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره در حال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۲ـ اگر بعد از آن که سر از سجده برداشت بفهمد پیش از آن که ذکر سجده تمام شود سر بر داشته، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۶۳ـ اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بر دارد، در صورتی که جاهل قاصر نباشد نماز باطل می‌شود، ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر پیشانی جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۶۴ـ اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده سهواً پیشانی را از زمین بر دارد، نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد، و باید آن را یک سجده حساب کند، ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بر دارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۶۵ـ بعد از تمام شدن ذکر سجدهٔ اوّل باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۶۶ـ جای پیشانی نمازگزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر یا پست‌تر از چهار انگشت بسته نباشد، و بنابر احتیاط واجب از جای زانوهای او هم بلندتر یا پست‌تر از این مقدار نباشد.

مسأله ۱۰۶۷ـ در زمین سراشیب که شیب آن درست معلوم نیست، اگر جای پیشانی از جای سر انگشتهای پای او و زانوهایش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست‌تر باشد، بنابر احتیاط نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۶۸ـ اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای انگشتهای پای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، چنانچه بلندی آن به قدری است که نمی‌گویند در

حال سجده است، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلند نیست یا بلندیش بـه انـدازهٔ چهار انگشت بسته یا کمتر است بگذارد، و اگر بلندی آن به قدری است که می‌گویند در حال سجده است، باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که بلندیش به انـدازهٔ چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نـیست، بـنابر احتیاط واجب باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۶۹ـ باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند، چیزی فاصله نباشد، پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۰ـ در سجده باید دو کف دست را به زمین بگذارد، و در حال ناچاری باید پشت دست را بر زمین بگذارد، و اگر پشت دست هم ممکن نـباشد ـ بـنابر احـتیاط واجب ـ مچ دست را به زمین بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند، تا آرنج هر جا را که می‌تواند به زمین بگذارد، و اگر آن هم ممکن نیست بازو را بگذارد.

مسأله ۱۰۷۱ـ در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را به زمین بگذارد، هر چند احتیاط مستحبّ این است که سر دو انگشت بزرگ را به زمین بگذارد، و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطهٔ بلند بودن ناخن، شست به زمین نرسد نماز باطل است، و کسی که به واسطهٔ ندانسـتن مسأله نـمازهای خـود را ایـن طـور خوانده، اگر مقصّر است باید دوباره بخواند، و اگر قاصر است نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۷۲ـ کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیّهٔ آن را به زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده یا اگر مانده خیلی کوتاه است، احتیاط واجب آن است که بقیّهٔ انگشتان را به زمین بگذارد، و اگر هیچ انگشت ندارد، باید هر مقدار که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۳ـ اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند، یا پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که بیان شد به زمـین بـرسد، بـنابر احـتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷۴ـ مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً

مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷۵ـ اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانچه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست باید آنچه را که سجده بر آن صحیح است گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر آن بگذارد، و احتیاط مستحبّ آن است که آن گودال در زمین باشد.

مسأله ۱۰۷۶ـ اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فراگرفته باشد، بنابر احتیاط واجب به یکی از دو طرف پیشانی و چانه ـ اگر چه به تکرار نماز باشد ـ سجده کند، و اگر ممکن نیست فقط به چانه، و اگر به چانه هم ممکن نیست باید برای سجده اشاره کند.

مسأله ۱۰۷۷ـ کسی که نمی تواند پیشانی را به زمین برساند باید به قدری که می تواند خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۷۸ـ اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است روی آن بگذارد، لازم است که مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید، و در صورتی که خودش نتواند، دیگری بلند کند و او بر آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۷۹ـ کسی که هیچ نمی تواند سجده نماید، باید برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نتواند باید با چشمها اشاره نماید، و اگر با چشمها هم نمی تواند اشاره کند، باید در قلب نیّت سجده کند و ذکر آن را بگوید.

مسأله ۱۰۸۰ـ اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد، و این یک سجده حساب می شود، چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه، و اگر نتواند سر را نگه دارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب شدن محلّ اشکال است، اگر چه یک سجده یقیناً آورده شده، پس اگر ذکر نگفته باشد، بنابر احتیاط واجب به قصد آنچه به او امر دارد ـ اعمّ از واجب و مستحبّ ـ ذکر بگوید.

مسأله ۱۰۸۱ـ جایی که انسان باید تقیّه کند، می تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح می‌باشد طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۲ـ اگر روی تشک پر یا چیز دیگری که استقرار بر آن حاصل نمی‌شود سجده کند باطل است.

مسأله ۱۰۸۳ـ اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او حرجی نیست، باید سجده و تشهّد را به طور معمول به جا آورد، و اگر حرجی باشد در حالی که ایستاده برای سجده با سر اشاره کند و تشهّد را ایستاده بخواند، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۸۴ـ در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد ـ مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشاء ـ بنابر احتیاط مستحبّ بعد از سجدهٔ دوم قدری بی‌حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰۸۵ـ سجده باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می‌روید ـ مانند چوب و برگ درخت ـ باشد و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی، مانند گندم و جو و پنبه، و چیزهایی که زمین و رویدنی از زمین بر آنها صدق نمی‌کند، مانند طلا و نقره و قیر و زفت و امثال اینها صحیح نیست، و همچنین است بنابر احتیاط واجب سجده بر سنگهای گرانبها مانند زمرّد و فیروزه.

مسأله ۱۰۸۶ـ سجده بر برگ مَوْ تا وقتی که معمولاً خوردنی است جایز نیست.

مسأله ۱۰۸۷ـ سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است، مثل علف و کاه صحیح است.

مسأله ۱۰۸۸ـ سجده بر گُلهایی که خوراکی نیستند صحیح است، و امّا دواهای خوراکی که از زمین می‌روید چنانچه خود آنها خوردنی باشد سجده بر آنها صحیح نیست،

و بنابر احتیاط مستحبّ بر دواهایی که می‌جوشانند یا دَمْ می‌کنند و از آب آنها استفاده می‌کنند، سجده نکند.

مسأله ۱۰۸۹ـ سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از جاها معمول است و در جاهای دیگر معمول نیست، و نیز سجده بر میوهٔ نارس صحیح نیست.

مسأله ۱۰۹۰ـ سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزهٔ گلی و مانند اینها سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۱ـ اگر کاغذ را از چیزی که سجده بر آن صحیح است ـ مثلاً از کاه ـ ساخته باشند، می‌شود بر آن سجده کرد، ولی سجده بر کاغذی که از پنبه و مانند آن ساخته شده باشد محلّ اشکال است.

مسأله ۱۰۹۲ـ برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام می‌باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۹۳ـ اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطهٔ سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کند، باید به لباسش سجده کند به شرط آن که از حریر و ابریشم نباشد، و احوط این است که لباسی که از پنبه و کتان است بر غیر آن مانند لباسی که از پشم و کرک است مقدّم بدارد.

و اگر لباس میسر نشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ بر فیروزه و عقیق و امثال اینها و بر کاغذی که از پنبه ساخته‌اند سجده کند، و اگر آن هم فراهم نشد، بر کاغذی که از ابریشم و حریر ساخته‌اند سجده کند، و اگر آن هم میسّر نشد، بر هر چیز دیگری که در حال اختیار سجده بر آن جایز نیست سجده نماید، ولی احتیاط مستحبّ آن است که تا سجده بر پشت دست ممکن است، بر غیر آن از چیزهایی که سجده بر آنها جایز نیست سجده نکند، و اگر پشت دست هم میسّر نشد، تا پنبه و کتان و قیر و زفت فراهم می‌شود، بر چیز دیگر سجده نکند.

مسأله ۱۰۹۴ـ سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد باطل است.

مسأله ۱۰۹۵ـ اگر در سجدهٔ اوّل مهر به پیشانی بچسبد، باید برای سجدهٔ دوّم مهر را بر دارد.

مسأله ۱۰۹۶ـ اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود، و چیزی که

سجده‌بر آن صحیح‌است نداشته باشد، چنانچه وقت‌وسعت دارد بایدنماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است باید به ترتیبی که در مسألهٔ«۱۰۹۳» گذشت، عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۷ـ هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، چنانچه وقت نماز وسعت دارد و ممکن است بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید پیشانی را از روی آن بر داشته و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر ممکن نیست نماز را از سر گیرد، و چنانچه وقت تنگ است به ترتیبی که در مسألهٔ «۱۰۹۳» گذشت عمل نماید.

مسأله ۱۰۹۸ـ اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، باید بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر این کار در دو سجده از یک رکعت اتّفاق افتاد نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۹۹ـ سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد، و بعضی از مردم که مقابل قبر امامان علیهم‌السلام پیشانی را بر زمین می‌گذارند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد اشکال ندارد، وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

مسأله ۱۱۰۰ـ در سجده چند چیز مستحبّ است:

۱ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آن که سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آن که کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ـ موقعی که می‌خواهد به سجده برود، مرد اوّل دستها را، و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

۳ـ بینی را به مُهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد

۴ـ در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد، و این دعا را بخواند:
«یا خَیْرَ الْمَسْؤُلِینَ وَ یا خَیْرَ الْمُعْطِینَ اُرْزُقْنِي وَ ارْزُقْ عِیالِي مِنْ فَضْلِكَ الْواسِعِ فَاِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ».

(یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند، و ای بهترین عطا کنندگان، از فضل فراگیر خودت به من و عیال من روزی بده، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی)

۶ـ بعد از سجده بر ران چپ بنشیند، و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ـ بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ـ بعد از سجدهٔ اوّل بدنش که آرام گرفت **«اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ»** بگوید.

۹ـ سجده را طول بدهد، و در موقع نشستن دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ـ برای رفتن به سجدهٔ دوم، در حال آرامی بدن **«اَللّٰهُ اَکْبَرُ»** بگوید.

۱۱ـ در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲ـ در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ـ مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند، و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند، و اعضای بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۱۰۱ـ قرآن خواندن در سجده مکروه است، و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند، و اگر در اثر فوت کردن حرفی از دهان عمداً بیرون آید، حکم آن در مبطلات نماز (ششم) ذکر شده است.

و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

سجدهٔ واجب قرآن

مسأله ۱۱۰۲ـ در هر یک از چهار سورهٔ (والنجم) و (اقرأ) (الم تنزیل) (حم سجده ـ فصلت ـ) یک آیهٔ سجده است که اگر انسان بخواند یا گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند، و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده نماید، مگر در حال نماز باشد، که در این صورت باید به دستوری که در مسألهٔ «۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴»

گذشت عمل کند، و امّا اگر بدون اختیار آیهٔ سجده را بشنود، احتیاط مستحبّ این است که سجده کند.

مسأله ۱۱۰۳ـ اگر انسان موقعی که آیهٔ سجده را گوش می‌دهد خودش نیز بخواند باید دو سجده کند.

مسأله ۱۱۰۴ـ در غیر نماز، اگر در حال سجده آیهٔ سجده را بخواند یا گوش دهد، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۱۰۵ـ اگر انسان از بچّهٔ غیر ممیّز که خوب و بد را نمی‌فهمد، یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، یا مثلاً از گرامافون یا نوار ضبط صوت آیهٔ سجده را استماع کند، سجده واجب نیست، ولی اگر شخصی در ایستگاه رادیو آیهٔ سجده را به قصد این که از قرآن است بخواند و انسان به وسیلهٔ رادیو گوش دهد، سجده واجب است.

مسأله ۱۱۰۶ـ در سجدهٔ واجب قرآن باید جای انسان غصبی نباشد، و بنابر احتیاط واجب جای پیشانی او از جای سر انگشتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد، و لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد، و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد در لباس او شرط نیست.

مسأله ۱۱۰۷ـ در سجدهٔ واجب قرآن باید پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است گذاشته، و بنابر احتیاط واجب جاهای دیگر بدن را که در سجدهٔ نماز ذکر شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۱۰۸ـ هرگاه در سجدهٔ واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده بر زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست، و گفتن ذکر مستحبّ است، و بهتر این است که بگوید: «**لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ حَقّاً حَقّاً لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ اِیْماناً وَ تَصدِیْقاً، لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ عُبُودِیَّةً وَ رِقّاً، سَجَدْتُ لَكَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لاٰ مُسْتَنْكِفاً وَ لاٰ مُسْتَكْبِراً بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِیلٌ ضَعِیفٌ خائِفٌ مُسْتَجِیرٌ**».

تشهّد

مسأله ۱۱۰۹ـ در رکعت دوم تمام نمازهای واجب و مستحبّ، و رکعت سوم نماز مغرب، و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشاء باید انسان بعد از سجدهٔ دوم تشهّد

بخواند، یعنی بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ**» و احتیاط واجب آن است که به غیر کیفیت ذکر شده نگوید، و در نماز وتر هم تشهّد لازم است، و در نمازهای واجب باید بعد از سجدهٔ دوم بنشیند، و در حال آرام بودن بدن تشهّد را بخواند، ولی نشستن و آرام بودن بدن در نمازهای مستحبّ واجب نیست.

مسأله ۱۱۱۰ـ کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۱۱۱ـ اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده، باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایستد، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند.

و بنابر احتیاط مستحبّ بعد از نماز، برای ایستادن بی جا دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام نماز ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ تشهّد را قضا کند، و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۱۲ـ مستحبّ است در حال تشهّد بر ران چپ بنشیند، و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد، و پیش از تشهّد بگوید: «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ**» یا بگوید: «**بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ خَيْرُ الْأَسْمٰاءِ لِلّٰهِ**» و نیز مستحبّ است دستها را بر رانها بگذارد، و انگشتها را به یکدیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند، و بعد از صلوات در تشهّد اوّل بگوید: «**وَ تَقَبَّلْ شَفٰاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ**».

مسأله ۱۱۱۳ـ مستحبّ است زنها در وقت خواندن تشهّد رانها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۱۱۴ـ بعد از تشهّد رکعت آخر نماز مستحبّ است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ**» و بعد از آن باید بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَيْنٰا وَ عَلٰى عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِينَ**» یا بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ**» و مستحبّ

است که به جملهٔ «**اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ**» جملهٔ «**وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ**» را اضافه نماید، و در صورتی که «**اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلٰی عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحِینَ**» را اوّل بگوید مستحبّ است که بعد از آن «**اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ**» را هم بگوید.

مسأله ۱۱۱۵ـ اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند ـ مثل پشت به قبله کردن ـ انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۶ـ اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند ـ مثل پشت به قبله کردن ـ انجام داده باشد، نمازش باطل است، و اگر موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، ولی کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند انجام نداده است، بنابر احتیاط نمازش باطل است.

ترتیب

مسأله ۱۱۱۷ـ اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، نماز باطل می‌شود، مثل آن که سوره را پیش از حمد بخواند، مگر این که به هم خوردن ترتیب در غیر دو رکن باشد و آن شخص هم جاهل قاصر باشد، که در این صورت نماز صحیح است.

مسأله ۱۱۱۸ـ اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلاً پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۱۹ـ اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به جا آورد، مثلاً پیش از آن که دو سجده کند تشهّد بخواند، باید رکن را به جا آورد، و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۰ـ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به جا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱ـ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به جا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، باید

آنچه را فراموش کرده به جا آورد، و بعد از آن، چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۲۲ـ اگر سجدهٔ اوّل را به خیال این که سجدهٔ دوم است، یا سجدهٔ دوم را به خیال این که سجدهٔ اوّل است به جا آورد، نماز صحیح است، و سجدهٔ اوّل او سجدهٔ اوّل، و سجدهٔ دوم او سجدهٔ دوم حساب می‌شود.

موالات

مسأله ۱۱۲۳ـ انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهّد را پشت سر هم به جا آورد و بین آنها به اندازه‌ای فاصله نیندازد که صورت نماز بهم بخورد، و همچنین چیزهایی را که در نماز می‌خواند، به طوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۲۴ـ اگر در نماز عمداً بین حرفها یا کلمات به قدری فاصله بیندازد که صورت کلمه یا ترکیب کلمات به هم بخورد، نمازش باطل است، مگر این که جاهل قاصر باشد و آن فاصله به قدری باشد که صورت نماز از بین نرود و در تکبیرة الاحرام هم نباشد.

و اگر سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد، و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود و در تکبیرة الاحرام نباشد، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرفها یا کلمات را دوباره به طور معمول بخواند، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید، و اگر مشغول رکن بعد شده باشد نمازش صحیح است، و اگر رکنی بعد از آن نباشد مانند تشهّد آخر، چنانچه قبل از سلام ملتفت بشود، باید آن قسمت و ما بعد آن را دوباره بخواند، و اگر بعد از سلام ملتفت شود نمازش صحیح است.

و امّا اگر بین حروف یا کلمات سلام، به قدری فاصله انداخت که موالات فوت شد وظیفه‌اش همان است که در فراموشی سلام در مسألهٔ «۱۱۱۵ و ۱۱۱۶» گذشت.

مسأله ۱۱۲۵ـ طول دادن رکوع و سجود، و خواندن سوره‌های بزرگ موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

مسأله ۱۱۲۶ـ در تمام نمازهای واجب و مستحبّ، بعد از قرائت و قبل از رکوع رکعت دوم مستحبّ است قنوت بخواند، و در نماز شفع احوط آن است که به رجاء مطلوبیت بخواند، و در نماز وتر با آن که یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحبّ است.

و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد، و نماز آیات پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اوّل پنج قنوت، و در رکعت دوم چهار قنوت دارد، و احتیاط واجب آن است که قنوت‌ها در نماز عید فطر و قربان ترک نشود.

مسأله ۱۱۲۷ـ مستحبّ است در قنوت دستها را مقابل صورت، و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد، و غیر شست انگشتهای دیگر را به هم بچسباند، و به کف دستها نگاه کند.

مسأله ۱۱۲۸ـ در قنوت هر چه بر زبان بیاید از دعا و مناجات و ذکر، اگر چه یک «**سُبْحٰانَ اللّٰهِ**» باشد کافیست، و بهتر است بگوید: «**لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ، لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ العَلِیُّ الْعَظِیمُ، سُبْحٰانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَ مٰا فِیْهِنَّ وَ مٰا بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرشِ الْعَظِیْمِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ**».

مسأله ۱۱۲۹ـ مستحبّ است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مکروه است.

مسأله ۱۱۳۰ـ اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آن که به اندازهٔ رکوع خم شود یادش بیاید، مستحبّ است بایستد و بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحبّ است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید، مستحبّ است بعد از سلام آن را قضا نماید.

ترجمهٔ نماز

قریب به این مضامین است:

۱ـ ترجمهٔ سورهٔ حمد

﴿ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ : «**بِسْمِ اللّٰهِ**» یعنی ابتدا می‌کنم به نام ذاتی که جامع جمیع کمالات، و از هر گونه نقص منزّه است و عقل در آن متحیّر است.

«**الرَّحْمٰنِ**» رحمتش واسع و بی‌نهایت است، و در دنیا شامل مؤمن و کافر می‌شود.

«**الرَّحِيمِ**» رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است و در آخرت مختص به مؤمنین است.

﴿ **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ** ﴾ یعنی ثنا مخصوص الله است، که پرورش دهندهٔ جهانیان است.

﴿ **اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ معنای آن گذشت.

﴿ **مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** ﴾ یعنی دارنده و حکمران روز جزا است.

﴿ **اِيّٰاكَ نَعبُدُ وَاِيّٰاكَ نَسْتَعِينُ** ﴾ یعنی فقط تو را پرستش می‌کنم و فقط از تو کمک می‌خواهم.

﴿ **اِهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ** ﴾ یعنی راهنمایی کن ما را به راه راست.

﴿ **صِرٰاطَ الَّذِينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** ﴾ یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای ـ که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران و شهدا و صدّیقین و بندگان شایستهٔ خداوندند ـ

﴿ **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّآلِّينَ** ﴾ یعنی نه راه کسانی که بر آن ها غضب شده، و نه راه آن کسانی که گمراه‌اند.

۲ـ ترجمهٔ سورهٔ قل هو الله احد

﴿ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ معنای آن گذشت.

﴿ **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** ﴾ یعنی بگو ای محمّد ﷺ که او خدایی است یگانه.

﴿ **اَللّٰهُ الصَّمَدُ** ﴾ یعنی خدایی که از تمام موجودات بی‌نیاز و همه به او نیازمندند.

﴿ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ ﴾ یعنی فرزند ندارد و فرزند کسی نیست.
﴿ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ ﴾ یعنی هیچ کسی همتای او نیست.

۳ـ ترجمهٔ ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحبّ است

«سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، و من مشغول ستایش او هستم.

«سُبْحٰانَ رَبِّيَ الْاَعْلىٰ وَ بِحَمْدِهِ» یعنی پروردگار من از همهٔ موجودات بالاتر می‌باشد و از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، و من مشغول ستایش او هستم.

«سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» یعنی خدا بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می‌کند.

«اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ» یعنی طلب آمرزش می‌کنم از خداوندی که پروردگار من است، و من به طرف او بازگشت می‌نمایم.

«بِحَوْلِ اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ» یعنی به یاری الله و قوّت او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

۴ـ ترجمهٔ قنوت

«لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ» یعنی نیست خدایی مگر الله که صاحب حلم و کرم است.

«لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ العَلِيُّ الْعَظِيمُ» یعنی نیست خدایی مگر الله که بلند مرتبه و بزرگ است.

«سُبْحٰانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ» یعنی پاک و منزّه است الله که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است.

«وَ مٰا فِيهِنَّ وَ مٰا بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست، و پروردگار عرش بزرگ است.

«وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ» یعنی حمد و ثنا مخصوص الله است که پرورش دهندهٔ تمام جهانیان است.

۵ـ ترجمهٔ تسبیحات اربعه

«**سُبْحانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ**» یعنی الله پاک و منزّه است، و ثنا مخصوص اوست، و نیست خدایی ـ معبودی ـ مگر الله، و بزرگ‌تر است از این که وصف شود.

۶ـ ترجمهٔ تشهّد و سلام

«**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِیکَ لَهُ**» یعنی ستایش مخصوص الله است، شهادت می‌دهم که نیست خدایی ـ معبودی ـ مگر الله که یگانه است و شریک ندارد.

«**وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ**» یعنی و شهادت می‌دهم که محمّد ﷺ بندهٔ او و فرستادهٔ اوست.

«**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ**» یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمّد و آل محمّد.

«**وَ تَقَبَّلْ شَفٰاعَتَهُ وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ**» یعنی و قبول کن شفاعت پیغمبر را و درجهٔ او را بلند کن.

«**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**» یعنی درود و سلام بر تو ای پیغمبر، و رحمت و برکات الله بر تو باد.

«**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْنٰا وَ عَلیٰ عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِینَ**» یعنی درود و سلام الله بر ما نمازگزاران و تمام بندگان شایستهٔ او.

«**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**» یعنی درود و سلام و رحمت و برکات الله بر شما باد. (و مقصود از کلمهٔ «شما» مراد واقعی از این کلمه باشد، هر چند به حسب مستفاد از بعض روایات دو ملک راست و چپ و مؤمنین می‌باشد.)

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۳۱ـ مستحبّ است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن

ذکر و دعا و قرآن شود، و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمّم او باطل شود رو به قبله تعقیب را بخواند، و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتابهای دعا دستور داده‌اند بخواند، و از تعقیبهایی که خیلی به آن سفارش شده است تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که به این ترتیب گفته شود: سی و چهار مرتبه «**اَللّٰهُ اَکْبَرُ**» بعد از آن سی و سه مرتبه «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ**» بعد از آن سی و سه مرتبه «**سُبْحٰانَ اللّٰهِ**».

مسأله ۱۱۳۲ـ مستحبّ است بعد از نماز سجدهٔ شکر نماید، و همین قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافیست، ولی بهتر است صد مرتبه، یا سه مرتبه، یا یک مرتبه «**شُکْراً لِلّٰهِ**» یا «**عَفْواً**» بگوید، و نیز مستحبّ است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلایی از او دور می‌شود سجدهٔ شکر به جا آورد.

صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

مسأله ۱۱۳۳ـ هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را مانند محمّد و احمد، یا لقب و کنیهٔ آن جناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد مستحبّ است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۳۴ـ موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مستحبّ است صلوات را هم بنویسند، و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۳۵ـ دوازده چیز نماز را باطل می‌کند، و آنها را مبطلات می‌گویند:

(اوّل) آن که در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد که ساترش غصبی است.

(دوم) آن که در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلاً بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون

آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یـا غـائط از او خـارج شـود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو گذشت رفتار نماید، نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی کـه بـه دسـتور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۶ـ کسی که بی‌اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۳۷ـ اگر بداند به اختیار خودش خوابیده، و شکّ کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۳۸ـ اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شکّ کند که در سجدهٔ آخر نماز است یا در سجدهٔ شکر، باید آن نماز را دوباره بخواند.

(سوم) (از مبطلات نماز) آن است که دستها را به قصد این که جزء نماز باشد روی هم بگذارد، مگر این که جاهل قـاصرباشد،و هـمچنین ـ بـنابر احـتیاط واجب ـ در صورتی که به قصد عبودیّت به جا آورد، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۳۹ـ هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیّه یا برای کار دیگر ـ مثل خاراندن دست و مانند آن ـ دستها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

(چهارم) (از مبطلات نماز) آن است که بعد از خواندن حمد ـ در صورتی که قصد دعا نکند و یا به قصد این که جزء نماز باشد ـ آمـین بگـوید، بـلکه گـفتن آن بـعد از خواندن حمد به قصد دعا هم محلّ اشکال است، ولی اگر جاهل قـاصر بـاشد و یـا اشتباهاً و یا از روی تقیّه بگوید، نمازش اشکال ندارد.

(پنجم) (از مبطلات نماز) آن است که عمداً پشت به قبله کند، یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

و امّا در صورت سهو اگر به طرف راست یا چپ نرسد نماز او صحیح است، و اگر برسد و متذکّر شود، در صورتی که وقت ـ هر چند به مقدار یک رکعت ـ باقی مانده

اعاده نماید، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکّر شود قضا ندارد، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۱۴۰ـ اگر عمداً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله یا بیشتر باشد نمازش باطل است، ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله برگردانده نمازش باطل نمی‌شود، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است ولی به حدّ راست یا چپ قبله نرسیده باشد، در این صورت چنانچه رو گرداندن عمدی باشد نماز باطل است، و اگر سهوی باشد نماز صحیح است، و اگر سهواً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله باشد و متذکّر شود، در صورتی که وقت ـ هر چند به مقدار یک رکعت ـ باقی مانده بنابر احتیاط واجب اعاده نماید، و اگر به این اندازه باقی نمانده یا بعد وقت متذکّر شود قضا ندارد، ولی اگر سهواً پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

(ششم) (از مبطلات نماز) آن است که عمداً تکلّم کند به لفظی که از دو حرف کمتر نباشد و مفید معنایی باشد، چه قصد افادهٔ آن معنی را داشته باشد یا نه، مگر این که جاهل قاصر باشد، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر دو حرف یا بیشتر داشته باشد و مفید معنی نباشد، و در هر صورت اگر سهواً بگوید نمازش اشکال ندارد و باید سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۱۴۱ـ اگر کلمه‌ای بگوید که یک حرف دارد، چنانچه آن کلمه معنی داشته باشد ـ مثل (قِ) که در زبان عرب به معنای این است که نگهداری کن ـ در صورتی که قصد معنای آن بکند، نماز باطل می‌شود، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که معنای آن را بداند، هر چند قصد معنی نکند، و یا مفهم معنی نباشد.

مسأله ۱۱۴۲ـ سرفه کردن و آروغ زدن در نماز اشکال ندارد، و ناله کردن عمدی، نماز را باطل می‌کند، مگر این که جاهل قاصر باشد.

مسأله ۱۱۴۳ـ اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید ـ مثلاً به قصد ذکر بگوید: «**اَللّٰهُ اَکْبَرُ**» ـ و در موقع گفتن آن صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال ندارد، ولی چنانچه به قصد این که چیزی به کسی بفهماند بگوید، یا به قصد ذکر و فهماندن با هم

بگوید، نماز باطل می‌شود، مگر این که جاهل قاصر و در غیر تکبیرة الاحرام باشد، و اگر به قصد ذکر بگوید، امّا آنچه او را بر این قصد وادار کرده فهماندن چیزی به غیر باشد، نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۱۴۴ـ خواندن قرآن به قصد قرآنیّت ـ نه قصد جزئیّت ـ در نماز، به غیر از چهار آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارد و نیز دعا کردن در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط مستحبّ آن است که به غیر عربی دعا نکند.

مسأله ۱۱۴۵ـ اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً بدون قصد جزئیّت یا به جهت احتیاط چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد، ولی اگر از روی وسواس چند مرتبه بگوید حرام است، امّا بطلان نماز محلّ اشکال است.

مسأله ۱۱۴۶ـ در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، باید همان طور که او سلام کرده جواب دهد، مثلاً اگر گفته (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) در جواب بگوید: (سَلامٌ عَلَیْکُمْ)، مگر در جواب (عَلَیْکُمْ السَلامْ)، که بنابر احتیاط واجب باید بگوید (سَلامٌ عَلَیْکُمْ).

مسأله ۱۱۴۷ـ انسان باید جواب سلام را ـ در نماز یا غیر آن ـ فوراً طوری بگوید که عرفاً جواب آن سلام باشد، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد نباید جواب بدهد، و اگر در غیر نماز باشد جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۴۸ـ باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، یا سلام داده و تند رد شود، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافیست.

مسأله ۱۱۴۹ـ باید نمازگزار جواب سلام را به قصد تحیّت بگوید، هر چند در نظر گرفتن دعا هم مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۵۰ـ اگر زن یا مرد نامحرم یا بچّهٔ ممیّز ـ یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد ـ به نمازگزار سلام کند، باید جواب او را بدهد، ولی اگر زن در سلام بگوید: (سَلامٌ عَلَیْک)، بنابر احتیاط واجب باید نمازگزار بگوید: (سَلامٌ عَلَیْک)، و کاف را زیر و زبر ندهد.

مسأله ۱۱۵۱ـ اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد، اگر چه معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۵۲ـ اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند به طوری که سلام حساب شود، جواب او واجب و بنابر احتیاط باید به طور صحیح باشد، ولی اگر به طوری باشد که سلام حساب نشود جواب او جایز نیست.

مسأله ۱۱۵۳ـ جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند واجب نیست، و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان بنابر احتیاط واجب است، و در جواب اکتفا کند به کلمهٔ (سَلام) یا کلمهٔ (عَلَیْک) هر چند احوط آن است که به کلمهٔ (عَلَیْک) جواب بگوید.

مسأله ۱۱۵۴ـ اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همهٔ آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنها جواب دهد کافیست.

مسأله ۱۱۵۵ـ اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته، جواب دهد، جواب سلام او از دیگران ساقط نمی‌شود.

مسأله ۱۱۵۶ـ اگر به عدّه‌ای سلام کند، و کسی که بین آنها مشغول نماز است شکّ کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد، و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته، ولی دیگری جواب سلام را بدهد، امّا اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۵۷ـ سلام کردن مستحبّ است، و در اخبار سفارش شده است که سواره به پیاده، و ایستاده به نشسته، و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

مسأله ۱۱۵۸ـ اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بنا بر احتیاط باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۵۹ـ در غیر نماز، مستحبّ است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلاً اگر کسی گفت (سَلامٌ عَلَیْکُمْ) در جواب بگوید (سَلامٌ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰه).

(هفتم) (از مبطلات نماز) خندهٔ با صدا و عمدی است، مگر این که جاهل قاصر باشد، و چنانچه عمداً بی‌صدا یا سهواً با صدا بخندد، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۰ـ اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالتش تغییر کند مثلاً رنگش سرخ

شود لازم نیست نمازش را دوباره بخواند، مگر آن که مانع دیگری پیدا شود، مثل آن که از صورت نمازگزار خارج شود.

(هشتم) (از مبطلات نماز) بنابر احتیاط واجب آن است که برای کار دنیا عمداً گریه کند، مگر این که جاهل قاصر باشد، و اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند از بهترین اعمال است.

(نهم) (از مبطلات نماز) کاری است که صورت نماز را به هم بزند به طوری که عرفاً نگویند نماز می‌خواند ـ مثل به هوا پریدن و مانند آن ـ عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره کردن به دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۶۱ـ اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۶۲ـ اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدّتی ساکت شود، و در اثر آن شکّ کند که صورت نماز به هم خورده یا نه، باید نمازش را اعاده کند، هر چند احتیاط مستحبّ این است که نماز را تمام کرده و دوباره بخواند.

(دهم) (از مبطلات نماز) خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند ـ عمداً باشد یا از روی فراموشی ـ نمازش باطل می‌شود، امّا اگر طوری باشد که بگویند نماز می‌خواند، چنانچه عمداً باشد، نماز بنابر احتیاط باطل می‌شود، ولی اگر جاهل قاصر یا از روی فراموشی باشد، نمازش اشکال ندارد.

و کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صبح، نماز و تر بخواند، و تشنه باشد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب رو به روی او در دو یا سه قدمی باشد می‌تواند در بین نماز آب بیاشامد، امّا باید کاری که نماز را باطل می‌کند، مثل روگرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۶۳ـ اگر در بین نماز، غذایی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

(یازدهم) (از مبطلات نماز) شکّ در رکعتهای نماز دو رکعتی ـ مانند نماز صبح

و نماز مسافر ـ یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است، در صورتی که نماز گزار در حال شکّ باقی بماند.

(دوازدهم) (از مبطلات نماز) آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم یا زیاد نماید، مگر این که جاهل قاصر باشد، و اگر رکوع یا دو سجدهٔ از یک رکعت را عمداً یا سهواً زیاد کند، نمازش باطل می‌شود، ولی زیاد کردن تکبیرة الاحرام سهواً مبطل نماز نیست، و بطلان نماز به زیادی عمدی آن از جاهل قاصر محلّ اشکال است.

مسأله ۱۱۶۴ـ اگر بعد از نماز شکّ کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۶۵ـ مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند، به طوری که نگویند روی خود را از قبله گردانده، وگرنه نماز باطل است چنانکه گذشت.

و نیز مکروه است در نماز چشمها را، هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند، و با ریش و دست خود بازی کند، و انگشتها را داخل هم نماید، و آب دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند.

و همچنین مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد مکروه می‌باشد.

مسأله ۱۱۶۶ـ موقعی که انسان خوابش می‌آید، و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط مکروه است نماز بخواند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد، و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱۶۷ـ شکستن نماز واجب از روی اختیار حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد.

مسأله ۱۱۶۸ـ اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند.

مسأله ۱۱۶۹ـ اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد، و اگر بدون شکستن نماز دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، و بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۷۰ـ اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند، و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی‌زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیّهٔ نماز را بخواند، و اگر نماز را به هم می‌زند، در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز جایز نیست، مگر آن که نجس بودن مسجد موجب هتک مسجد باشد، که در این صورت باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیرنماید و بعد نماز را بخواند، و همچنین اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد.

مسأله ۱۱۷۱ـ کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند، هر چند معصیت کرده ولی نمازش صحیح است، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۷۲ـ اگر پیش از آن که به اندازهٔ رکوع خم شود یادش بیاید که اذان و اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحبّ است برای گفتن آنها نماز را بشکند، و همچنین است اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده.

شکّیات

شکّیات نماز بیست و سه قسم است: هشت قسم آن شکهایی است که نماز را باطل می‌کند هر چند بطلان در بعضی از آنها مبنی بر احتیاط است، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد، و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل کننده

مسأله ۱۱۷۳ـ شکهایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:

(اوّل) شکّ در شمارهٔ رکعتهای نماز دو رکعتی واجب، مثل نماز صبح و نماز مسافر، ولی شکّ در شمارهٔ رکعتهای نماز مستحبّ و نماز احتیاط نماز را باطل نمی‌کند.

(دوم) شکّ در شمارهٔ رکعتهای نماز سه رکعتی.

(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی شکّ کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

(چهارم) آن که در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجدهٔ دوم شکّ کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

(پنجم) شکّ در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

(ششم) شکّ بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج، ولی در این شکّ ـ بنابر احتیاط واجب ـ بنا را بر دو بگذارد و نماز را تمام کند، و اعاده نماید.

(هفتم) شکّ بین سه و شش، و سه و بیشتر از شش، ولی در این شکّ ـ بنابر احتیاط واجب ـ بنا را بر سه بگذارد و نماز را تمام کند، و اعاده نماید.

(هشتم) شکّ بین چهار و شش، و چهار و بیشتر از شش که احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و اعاده نماید.

مسأله ۱۱۷۴ـ اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، باید به قدری فکر کند که آن شکّ مستقر شود، و بعد از آن می‌تواند نماز را به هم بزند، و بهتر آن است که به قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد.

شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۷۵ـ شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

(اوّل) شکّ در چیزی که محلّ به جا آوردن آن گذشته است، مثل آن که در رکوع شکّ کند که حمد را خوانده یا نه.

(دوم) شکّ بعد از سلام نماز.

(سوم) شکّ بعد از گذشتن وقت نماز.

(چهارم) شکّ کثیرالشّک، یعنی کسی که زیاد شکّ می‌کند.

(پنجم) شکّ امام در شمارهٔ رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شمارهٔ آنها را بداند، و همچنین شکّ مأموم در صورتی که امام شمارهٔ رکعتهای نماز را بداند.

(ششم) شکّ در نمازهای مستحبّی و نماز احتیاط.

۱ ـ شکّ در چیزی که محلّ آن گذشته است

مسأله ۱۱۷۶ـ اگر در بین نماز شکّ کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه ـ مثلاً شکّ کند که حمد خوانده یا نه ـ چنانچه مشغول کاری که بعد از آن واجب است نشده، باید آنچه را که در انجام آن شکّ کرده به جا آورد، و اگر به کاری که بعد از آن است مشغول شده ـ مثلاً در حال خواندن سوره شکّ کند که حمد را خوانده یا نه ـ به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۷ـ اگر در بین خواندن آیه‌ای شکّ کند که آیهٔ پیش را خوانده یا نه، یا وقتی که آخر آیه را می‌خواند شکّ کند که اوّل آن را خوانده یا نه، باید به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۸ـ اگر بعد از رکوع یا سجود شکّ کند که کارهای واجب آن، مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه باید به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۹ـ اگر در حالی که به سجده می‌رود شکّ کند که رکوع کرده یا نه بنابر احتیاط واجب برگردد و بایستد و رکوع را به جا آورد و نماز را تمام کند و دوباره بخواند، و اگر شکّ کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، باید برگردد و بایستد و بعد به سجده رفته و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۱۸۰ـ اگر در حال برخاستن شکّ کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه، باید برگردد و به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۱ـ کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند شکّ کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه، باید به شکّ خود

اعتنا نکند، و اگر پیش از آن که مشغول حمد یا تسبیحات شود شکّ کند که سجده یا تشهّد را به جا آورده یا نه، چنانچه نداند آن حالت ـ مثلاً نشستن ـ آیا نشستن بدل از قیام است یا نه، باید برگردد و مشکوک را به جا آورد، و اگر بداند که بدل از قیام است، چنانچه شکّ در تشهّد باشد بنابر احتیاط واجب آن را به قصد قربت مطلقه ـ اعمّ از وجوب و استحباب ـ بیاورد و نمازش صحیح است، و اگر شکّ در سجده است، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۱۸۲ـ اگر شکّ کند که یکی از رکنهای نماز را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به جا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهّد شکّ کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به جا آورد، و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به جا آورده، در صورتی که آن رکن رکوع یا دو سجده باشد نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۳ـ اگر شکّ کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده باید آن را به جا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شکّ کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند، و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به جا آورده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۴ـ اگر شکّ کند که رکنی را به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باید به شکّ خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن تشهّد است اگر شکّ کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، باید به شکّ خود اعتنا نکند، و اگر یادش بیاید که آن رکن را به جا نیاورده، در صورتی که تکبیرة الاحرام باشد، نمازش باطل است، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر پیش از رکوع رکعتِ بعد یادش بیاید که دو سجده را به جا نیاورده، باید به جا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۸۵ـ اگر شکّ کند عملی را که رکن نیست به جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده باید به شکّ خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شکّ کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شکّ خود اعتنا

نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلاً در قنوت یادش بیاید که سوره را نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۶ـ اگر شکّ کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنانچه مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطهٔ انجام کاری که صورت نماز را به هم می‌زند از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شکّ خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شکّ کند باید سلام را بگوید اگر چه مشغول تعقیب باشد، و اگر شکّ کند که سلام را درست گفته یا نه در هر صورت به شکّ خود اعتنا نکند.

۲ ـ شکّ بعد از سلام

مسأله ۱۱۸۷ـ اگر بعد از سلام نماز شکّ کند که نمازش صحیح بوده یا نه ـ مثلاً شکّ کند رکوع کرده یا نه ـ یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شکّ کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شکّ خود اعتنا نکند، و مشهور فرموده‌اند: «اگر هر دو طرف شکّ او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شکّ کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.» ولی این حکم محلّ اشکال است، و احتیاط واجب آن است که یک رکعت دیگر بخواند و بعد از سلام نماز دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و نماز را هم اعاده نماید.

۳ ـ شکّ بعد از وقت

مسأله ۱۱۸۸ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز شکّ کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش از گذشتن وقت شکّ کند که نماز خوانده یا نه، اگر چه گمان کند که خوانده است باید آن نماز را بخواند.

مسأله ۱۱۸۹ـ اگر بعد از گذشتن وقت شکّ کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۰ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیّت ظهر خوانده یا به نیّت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیّت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱۹۱ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشاء بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشاء را بخواند.

۴ ـ شکّ کثیرالشّک

مسأله ۱۱۹۲ـ کثیرالشّک کسی است که عرفاً بگویند زیاد شکّ می‌کند، و کسی که حال او به نحوی باشد که لااقل در هر سه نماز پشت سر هم یک مرتبه شکّ کند مصداق کثیرالشّک است، و چنانچه زیاد شکّ کردن از غضب یا ترس یا پریشانی حواس نباشد، به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۳ـ کثیرالشّک اگر در به جا آوردن چیزی از اجزاء یا شرایط نماز شکّ کند، باید بنا بگذارد که آن را به جا آورده، مثلاً اگر شکّ کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر در به جا آوردن چیزی شکّ کند که نماز را باطل می‌کند ـ مثل این که شکّ کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت ـ بنا را بر صحّت بگذارد.

مسأله ۱۱۹۴ـ کسی که در یک چیز نماز زیاد شکّ می‌کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شکّ کند باید به دستور آن شکّ عمل نماید، مثلاً کسی که زیاد شکّ می‌کند سجده کرده یا نه، اگر در به جا آوردن رکوع شکّ کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به جا آورد، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۵ـ کسی که در نماز مخصوصی ـ مثلاً در نماز ظهر ـ زیاد شکّ می‌کند، اگر در نماز دیگر ـ مثلاً در نماز عصر ـ شکّ کند، باید به دستور شکّ رفتار نماید.

مسأله ۱۱۹۶ـ کسی که فقط وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند زیاد شکّ می‌کند، اگر در غیر آن جا نماز بخواند و شکّی برای او پیش آید، باید به دستور شکّ عمل نماید.

مسأله ۱۱۹۷ـ اگر انسان شکّ کند که کثیرالشّک شده یا نه، باید به دستور شکّ عمل

نماید، و کثیرالشّک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته، باید به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۹۸ـ کسی که زیاد شکّ می‌کند، اگر شکّ کند رکنی را به جا آورده یا نه و اعتنا نکند، بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، در صورتی که تکبیرة الاحرام باشد، نمازش باطل است، چه داخل رکن بعد شده باشد یا نشده باشد، و در غیر آن چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آن را به جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلاً اگر شکّ کند که رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجدهٔ دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید برگردد و رکوع کند، و اگر در سجدهٔ دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹۹ـ کسی که زیاد شکّ می‌کند، اگر شکّ کند چیزی را که رکن نیست به جا آورده یا نه و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آن را به جا نیاورده، چنانچه از محلّ به جا آوردن آن نگذشته، باید آن را به جا آورد، و اگر از محلّ آن گذشته نمازش صحیح است، مثلاً اگر شکّ کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که آن را نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید نمازش صحیح است.

۵ـ شکّ امام و مأموم

مسأله ۱۲۰۰ـ اگر امام جماعت در شمارهٔ رکعتهای نماز شکّ کند، مثلاً شکّ کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که مثلاً چهار رکعت خوانده، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند و نماز احتیاط ندارد، و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است و مأموم در شمارهٔ رکعتهای نماز شکّ کند، باید به شکّ خود اعتنا ننماید.

۶ـ شکّ در نماز مستحبّی

مسأله ۱۲۰۱ـ اگر در شمارهٔ رکعتهای نماز مستحبّی شکّ کند، چنانچه طرف بیشتر

شکّ نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافلهٔ صبح شکّ کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است، و اگر طرف بیشتر شکّ نماز را باطل نمی‌کند ـ مثلاً شکّ کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت ـ به هر طرف شکّ عمل کند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۲ـ کم شدن رکن نافله را باطل می‌کند، ولی زیاد شدن رکن در آن اشکال ندارد، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن کار را انجام دهد، و دوباره آن رکن را به جا آورد، مثلاً اگر در بین رکوع یادش بیاید که سورهٔ حمد را نخوانده، باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۲۰۳ـ اگر در یکی از کارهای نافله شکّ کند ـ خواه رکن باشد یا غیر رکن ـ چنانچه محلّ آن نگذشته باید به جا آورد، و اگر محلّ آن گذشته به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۰۴ـ اگر در نماز مستحبّی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود، نمازش صحیح است، و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید به همان گمان عمل کند، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می‌رود، باید یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۲۰۵ـ اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجدهٔ سهو واجب می‌شود، یا یک سجده یا تشهّد را فراموش نماید و بعد از سلام یادش بیاید، سجدهٔ سهو و قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۲۰۶ـ اگر شکّ کند که نماز مستحبّی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیّار علیه‌السلام وقت معیّن نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است، و همچنین است اگر مثل نافلهٔ یومیّه وقت معیّن داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شکّ کند که آن را به جا آورده یا نه، ولی اگر بعد از گذشتن وقت شکّ کند که خوانده است یا نه، به شکّ خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

مسأله ۱۲۰۷ـ در نُه صورت، اگر در شمارهٔ رکعتهای نماز چهار رکعتی شکّ کند، باید

فکر نماید، و بنابر احتیاط واجب تأخیر نیندازد، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شکّ پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند، وگرنه به دستورهایی که بیان می‌شود عمل نماید، و آن نُه صورت از این قرار است:

(اوّل) آن که بعد از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوم شکّ کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، که باید بنا بگذارد سه رکعت خوانده است و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد.

(دوم) شکّ بین دو و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوم، که هر چند برای تخییر بین از سر گرفتن نماز و بنابر چهار گذاشتن و آوردن نماز احتیاط وجهی هست، ولی احتیاط واجب آن است که بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

(سوم) شکّ بین دو و سه و چهار بعد از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

(چهارم) شکّ بین چهار و پنج بعد از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوم، که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

ولی اگر بعد از سجدهٔ اوّل، یا پیش از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوم یکی از این چهار شکّ برای او پیش آید نمازش باطل است.

(پنجم) شکّ بین سه و چهار که در هر جای نماز باشد باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بنابر مشهور بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد، ولی احتیاط واجب آن است که دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(ششم) شکّ بین چهار و پنج در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد، و بنا بر مشهور بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته به جا آورد، ولی احتیاط واجب آن است که دو رکعت نماز نشسته را اختیار کند.

(هفتم) شکّ بین سه و پنج در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام دهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به جا آورد، چنانکه در صورت دوم گذشت.

(هشتم) شکّ بین سه و چهار و پنج در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و بعد از سلام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته به جا آورد.

(نهم) شکّ بین پنج و شش در حالی که ایستاده است، که باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

و نیز بنابر احتیاط مستحبّ، دو سجدهٔ سهو برای ایستادن بیجا در این چهار صورت به جا آورد.

مسأله ۱۲۰۸ـ اگر یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید، نباید نماز را بشکند، بلکه به دستوری که برای آن شکّ هست عمل نماید، و چنانچه به دستور شکّ عمل نکند، پس اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند ـ مثل روگرداندن از قبله ـ نماز را از سر گیرد، نماز دومش هم باطل است، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مشغول نماز شود، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۰۹ـ اگر یکی از شکهایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند باید نماز احتیاط را بخواند و نماز را از سر نگیرد، و اگر نماز احتیاط را نخواند، در صورتی که پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر بگیرد، نماز دومش هم باطل است، و اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مشغول نماز شده، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۰ـ وقتی یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید و بداند اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیدا می‌شود، جایز نیست با حالت شکّ نماز را ادامه دهد، مثلاً اگر در حال ایستادن شکّ کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف یقین یا گمان پیدا می‌کند، جایز نیست با این حال رکوع نماید.

مسأله ۱۲۱۱ـ وقتی یکی از شکهای صحیح برای انسان پیش آید ـ چنانچه گذشت ـ بنابر احتیاط واجب فوراً فکر کند، و اگر چیزهایی که به واسطهٔ آنها ممکن است یقین

یا گمان به یک طرف شکّ پیدا شود از بین نمی‌رود، چنانچه کمی فکر کردن را تأخیر بیندازد اشکال ندارد، مثلاً اگر در سجده شکّ کند می‌تواند تا بعد از سجده فکر کردن را تأخیر بیندازد.

مسأله ۱۲۱۲ـ اگر اوّل به یک طرف گمان داشته باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شکّ عمل نماید، و اگر اوّل دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفهٔ اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و به وظیفه عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۳ـ کسی که نمی‌داند به یک طرف گمان دارد، یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شکّ عمل کند، و احتیاط مستحبّ آن است که اگر شکّ از شکوک صحیحه و مورد نماز احتیاط است و گمانی که احتمال می‌دهد بر اکثر است، نماز را بر طبق آن گمان تمام کند و نماز احتیاط بخواند، و اگر بر اقل است یا شکّ از شکوک صحیحه نیست، بر طبق گمان نماز را تمام کند و اعاده نماید.

مسأله ۱۲۱۴ـ اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته، که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۲۱۵ـ اگر موقعی که تشهّد می‌خواند، یا بعد از ایستادن شکّ کند که دو سجده را به جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتّفاق بیفتد صحیح می‌باشد برای او پیش آید ـ مثلاً شکّ کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت ـ چنانچه به دستور آن شکّ عمل کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۱۶ـ اگر پیش از آن که مشغول تشهّد شود، یا پیش از ایستادن ـ در رکعتی که تشهّد ندارد ـ شکّ کند که یک یا دو سجده را به جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است برایش پیش آید، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۱۷ـ اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج شکّ کند و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش به جا نیاورده، نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۱۸ـ اگر شکّ او از بین برود و شکّ دیگری برایش پیش آید، مثلاً اوّل شکّ کند

که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شکّ کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شکّ دوم عمل نماید.

مسأله ۱۲۱۹ـ اگر بعد از نماز شکّ کند که در حال نماز مثلاً بین دو و چهار شکّ کرده یا بین سه و چهار، می‌تواند دست از نماز بر دارد و بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند ـ مثل پشت به قبله کردن و تکلّم عمدی ـ نمازش را دوباره بخواند، هر چند احتیاط مستحبّ آن است که به دستور هر دو شکّ عمل کند و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۰ـ اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکّی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده، و اگر از شکهای صحیح بوده نداند کدام قسم آن بوده است، می‌تواند دست از نماز بر داشته، و کاری که نماز را باطل می‌کند انجام دهد، و نمازش را دوباره بخواند، و احتیاط مستحبّ آن است که به وظایف مقرّره در شکوک صحیحه عمل کند، و بعد نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۲۱ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر شکی کند که باید برای آن، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته به جا آورد، و اگر شکی کند که باید برای آن، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۲ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند ـ که حکم آن در مسألهٔ پیش بیان شد ـ نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۳ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفهٔ کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

نماز احتیاط

مسأله ۱۲۲۴ـ کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فوراً نیّت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده تشهّد بخواند و

سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بـر او واجب است، بـعد از دو سـجده یک رکعت دیگر مثل رکعت اوّل به جا آورد، و بعد از تشهّد سلام دهد.

مسأله ۱۲۲۵ـ نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید آن را آهسته بخواند و نیّت آن را به زبان نیاورد، و بنابر احتیاط واجب «بسم الله» آن را هم آهسته بگوید.

مسأله ۱۲۲۶ـ اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده، نماز احتیاط مورد ندارد، و اگر در بین نماز احتیاط بـفهمد، لازم نـیست آن را تـمام نماید، و می تواند آن را به قصد نافله دو رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۲۲۷ـ اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می کند انجام نداده، باید آنچه را از نماز نخوانده بخواند و برای سلام بیجا ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سجدهٔ سهو بنماید، و همچنین برای هر موجب دیگری که پیش آمده باشد، و اگر کاری که نماز را باطل می کند انـجام داده ـ مثلاً پشت به قبله کرده ـ باید نماز را دوباره به جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸ـ اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شکّ بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخوانـد بـعد بـفهمد نـماز را دو رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۹ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شکّ بین دو و چهار دو رکعت نماز احتیاط بخواند بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۰ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می کند انجام داده ـ مثلاً پشت به قبله کرده ـ باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را بـاطل مـی کند انجام نداده، بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را ضمیمه نماید و نماز را تمام کند، و برای هر یک از سلام در اصل نماز و نماز احتیاط و هر موجب دیگری که پیش آمده باشد، دو سجدهٔ سهو به جا آورد و نماز را هم اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۱ـ اگر بین دو و سه و چهار شکّ کند و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط

ایستاده یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۳۲ـ اگر بین سه و چهار شکّ کند و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌خواند، قبل از رکوع اوّل یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، آنچه را خوانده به حساب نیاورد، و بنابر احتیاط واجب بایستد و کسری نماز را تمام کند، و دو سجدهٔ سهو برای زیادی سلام، و دو سجدهٔ دیگر برای زیادی تشهّد ـ اگر آورده باشد ـ به جا آورد و نماز را دوباره بخواند، و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۳ـ اگر بین دو و سه و چهار شکّ کند، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند پیش از رکوع دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، بنابر احتیاط واجب بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند، و دو سجدهٔ سهو برای زیادی سلام و دو سجدهٔ دیگر برای زیادی تشهّد ـ اگر آورده باشد ـ به جا آورد و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۴ـ اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام نماید، مثل آن که در شکّ بین سه و چهار موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می‌خواند یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی‌تواند دو رکعت نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند، و بنابر احتیاط واجب کسری نمازش را تمام کند، و دو سجدهٔ سهو برای زیادی سلام و دو سجدهٔ سهو دیگر برای زیادی تشهّد ـ اگر آورده باشد ـ به جا آورد و نماز را اعاده نماید، در صورتی که قبل از رکوع اوّل یادش بیاید، و در غیر این صورت نمازش باطل است.

مسأله ۱۲۳۵ـ اگر شکّ کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته به شکّ خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد، در صورتی که بین شکّ و نماز زیاد طول نکشیده و کاری که منافی با نماز است ـ مثل رو برگرداندن از قبله ـ انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، یا بین نماز و شکّ او زیاد طول کشیده، بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده نماید.

مسأله ۱۲۳۶ـ اگر در نماز احتیاط به جای یک رکعت دو رکعت بخواند یا رکنی را زیاد کند، نماز احتیاط باطل می‌شود، و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۳۷ـ موقعی که مشغول نماز احتیاط است، اگر در یکی از کارهای آن شکّ کند، چنانچه محلّ آن نگذشته باید به جا آورد، و اگر محلّش گذشته باید به شکّ خود اعتنا نکند، مثلاً اگر شکّ کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته باید به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۳۸ـ اگر در شمارهٔ رکعتهای نماز احتیاط شکّ کند، چنانچه طرف بیشتر شکّ نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، و اگر طرف بیشتر شکّ نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلاً موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شکّ کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شکّ نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شکّ کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شکّ نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۳۹ـ اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجدهٔ سهو ندارد، مگر آنچه که در مسألهٔ «۱۲۴۱» می‌آید.

مسأله ۱۲۴۰ـ اگر بعد از سلام نماز احتیاط شکّ کند که یکی از اجزاء یا شرایط آن را به جا آورده یا نه، به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۴۱ـ اگر در نماز احتیاط، تشهّد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد، باید بعد از سلام نماز، اگر تشهّد را فراموش کرده، بنابر احتیاط مستحبّ آن را قضا نماید، و باید دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر سجده را فراموش کرده، باید آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۲ـ اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهّد یا دو سجدهٔ سهو بر او واجب شود، باید اوّل نماز احتیاط را به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳ـ حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است، مثلاً اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده، بنا

می‌گذارد که دو رکعت است، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند، و امّا نسبت به افعال، گمان حکم شکّ را دارد، پس اگر گمان دارد رکوع کرده، در صورتی که داخل سجده نشده است، باید آن را به جا آورد، و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنانچه در سوره داخل شده باشد، اعتنا به گمان ننماید و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۴۴ـ حکم شکّ و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیّه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شکّ کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شکّ او در نماز دو رکعتی است نمازش باطل می‌شود، و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت خوانده است، بر طبق گمان خود نماز را تمام می‌نماید.

سجدهٔ سهو

مسأله ۱۲۴۵ـ برای پنج چیز بعد از سلام نماز، باید دو سجدهٔ سهو به دستوری که می‌آید به جا آورد.

(اوّل) آن که در بین نماز سهواً حرف بزند.

(دوم) آن که تشهّد را فراموش کند.

(سوم) آن که در نماز چهار رکعتی بعد از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوم، شکّ کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، و همچنین در شکّ بین پنج و شش در حال ایستادن، چنانچه در صورت چهارم و نهم مسألهٔ «۱۲۰۷» گذشت.

(چهارم) آن که بنابر احتیاط واجب جایی که نباید سلام نماز را بدهد ـ مثلاً در رکعت اوّل ـ سهواً سلام بدهد.

(پنجم) آن که بنابر احتیاط واجب یک سجده را فراموش کند، و همچنین برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند.

و احتیاط مستحبّ آن است که برای ایستادن در جایی که باید بنشیند، یا نشستن در جایی که باید بایستد دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۶ـ اگر انسان اشتباهاً یا به خیال این که نمازش تمام شده حرف بزند، باید دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۷ـ برای صدایی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می‌شود سجدهٔ سهو واجب نیست، ولی اگر مثلاً سهواً آخ یا آه بگوید، باید سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۴۸ـ اگر چیزی را که سهواً غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای آن غلط سجدهٔ سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۴۹ـ اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و تمام آنها عرفاً یک مرتبه حساب شود، دو سجدهٔ سهو بعد از سلام نماز کافیست.

مسأله ۱۲۵۰ـ اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید، احتیاط واجب آن است که بعد از نماز دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۱ـ اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید سهواً بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْنٰا وَ عَلیٰ عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِینَ**» یا بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**» بنابر احتیاط واجب باید دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و همچنین اگر اشتباهاً مقداری از این دو سلام را بگوید، ولی اگر اشتباهاً بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**» احتیاط مستحبّ آن است که دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۲ـ اگر در جایی که نباید سلام دهد اشتباهاً هر سه سلام را بگوید، دو سجدهٔ سهو کافیست.

مسأله ۱۲۵۳ـ اگر یک سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و به جا آورد و بعد از نماز بنابر احتیاط مستحبّ برای ایستادن بیجا دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۴ـ اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده از رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز سجده را قضا نماید، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که تشهّد را از رکعت پیش فراموش کرده، بنابر احتیاط مستحبّ تشهّد را قضا نماید، و باید دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵ـ اگر سجدهٔ سهو را بعد از سلام نماز عمداً به جا نیاورد، معصیت کرده، و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنانچه سهواً به جا نیاورد، هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۵۶ـ اگر شکّ دارد که سجدهٔ سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست به جا آورد.

مسأله ۱۲۵۷ـ کسی که شکّ دارد مثلاً دو سجدهٔ سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده بنماید کافیست.

مسأله ۱۲۵۸ـ اگر بداند یکی از دو سجدهٔ سهو را به جا نیاورده، و تدارک ممکن نباشد، باید دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر بداند سهواً سه سجده کرده، احتیاط واجب آن است که دوباره دو سجدهٔ سهو بنماید.

دستور سجدهٔ سهو

مسأله ۱۲۵۹ـ دستور سجدهٔ سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیّت سجدهٔ سهو کند، و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد، و احتیاط واجب آن‌است که سایر مواضع سجده را هم بر زمین بگذارد و این ذکر را بگوید:

«**بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ، اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاٰتُهُ**» و بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گذشت بگوید، و بنشیند و بعد از تشهّد سلام دهد، و احتیاط واجب آن است که تشهّد به نحو متعارف باشد و در سلام بگوید: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ**».

قضای سجده و تشهّد فراموش شده

مسأله ۱۲۶۰ـ سجده و تشهّدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز قضای آن را به جا می‌آورد، و همچنین دو سجدهٔ سهوی که برای تشهّد فراموش شده باید بجا آورد، باید تمام شرایط نماز، مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۶۱ـ اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلاً یک سجده از رکعت اوّل و یک

سجده از رکعت دوم فراموش نماید، باید بعد از نماز هر دو سجده را قضا کند، و احتیاط واجب آن است که برای هر یک از آن دو دو سجده سهو بعد از قضای هر دو به جا آورد و لازم نیست معیّن کند که قضای کدام یک از آنها است، و همچنین سجدهٔ سهو برای کدام یک از آنهاست.

مسأله ۱۲۶۲ـ اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند، واجب است قضای سجده را به جا آورد و بنابر احتیاط مستحبّ تشهّد را قضا نماید، و احتیاط واجب آن است که قضای سجده را بر قضای تشهّد مقدّم بدارد، و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ برای سجدهٔ فراموش شده.

مسأله ۱۲۶۳ـ اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید، لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

مسأله ۱۲۶۴ـ اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتّفاق بیفتد، نماز باطل می‌شود ـ مثلاً پشت به قبله نماید ـ احتیاط واجب آن است که بعد از قضای سجده نماز را اعاده کند، و همچنین در دو سجدهٔ سهوی که برای قضای تشهّد می‌آورد.

مسأله ۱۲۶۵ـ اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده یا تشهّد را از رکعت آخر فراموش کرده، چنانچه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل روگرداندن از قبله ـ انجام نداده، باید برگشته و نماز را تمام نموده، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو برای سلام بیجا به جا آورد، و همچنین دو سجدهٔ سهو دیگر، در صورتی که یک سجده را فراموش کرده و قبل از سلام تشهّد به جا آورده باشد.

مسأله ۱۲۶۶ـ اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که برای آن، سجدهٔ سهو واجب می‌شود ـ مثل آن که سهواً حرف بزند ـ باید سجده را قضا کند، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو برای تکلّم سهوی و دو سجدهٔ سهو دیگر هم برای سجدهٔ فراموش شده به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۷ـ اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشّهد رکعت دوم را، باید سجده را قضا نماید و دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۸ـ اگر شکّ دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا نماید یا سجدهٔ سهو به جا آورد.

مسأله ۱۲۶۹ـ اگر بداند سجده یا تشهّد را فراموش کرده، و شکّ کند که پیش از رکوع رکعت بعد یادش آمده و آن را به جا آورده، یا یادش نیامده، اگر سجده است باید آن را قضا نماید، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بجا آورد، و اگر تشهّد است باید دو سجدهٔ سهو بجا آورد.

مسأله ۱۲۷۰ـ کسی که باید سجده را قضا نماید، اگر برای کار دیگری هم سجدهٔ سهو بر او واجب شود، بنابر احتیاط واجب بعد از نماز، اوّل سجده را قضا نماید و بعد سجدهٔ سهو را به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۱ـ اگر شکّ دارد که بعد از نماز قضای سجده را به جا آورده یا نه، چنانچه شکّ بعد از وقت نماز باشد، بنابر احتیاط واجب سجده را قضا کند، و چنانچه شکّ در وقت است باید به جا آورد.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

مسأله ۱۲۷۲ـ هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند، اگر چه یک حرف آن باشد نماز باطل است.

مسأله ۱۲۷۳ـ اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله از روی تقصیر، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، نماز باطل است، ولی جاهل قاصر یا کسی که از روی فراموشی واجبات غیر رکنی نماز را کم یا زیاد کند، نماز صحیح است. (و حکم واجب رکنی در مسألهٔ «۹۵۱» گذشت)

و اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله، حمد و سورهٔ نماز صبح و مغرب و عشاء را آهسته بخواند، یا حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر و عشاء را چهار رکعتی بخواند، هر چند ندانستن او از روی تقصیر باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۷۴ـ اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون

وضو یا غسل مشغول نماز شده، نمازش باطل است، و باید دوباره با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۷۵ـ اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده نمازش باطل است، و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را به جا آورد و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز برای آنچه زیاد کرده از قرائت یا تسبیحات ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و همچنین بنابر احتیاط مستحبّ دو سجدهٔ سهو برای ایستادن بیجا.

مسأله ۱۲۷۶ـ اگر پیش از گفتن «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْنٰا** ...» و یا «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکُمْ** ...» یادش بیاید که دو سجدهٔ رکعت آخر را به جا نیاورده، باید دو سجده را به جا آورد، و دوباره تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد، و برای زیادی تشهّد بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بنماید.

مسأله ۱۲۷۷ـ اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به جا آورد.

مسأله ۱۲۷۸ـ اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد، نماز را باطل می‌کند ـ مثلاً پشت به قبله کرده ـ نمازش باطل است، و اگر چنین کاری انجام نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده به جا آورد، و برای سلام زیادی ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سجدهٔ سهو بنماید، و همچنین دو سجدهٔ سهو دیگر اگر تشهّد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۷۹ـ هرگاه بعد از سلام عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتّفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند ـ مثلاً پشت به قبله نماید ـ و بعد یادش بیاید که دو سجدهٔ آخر را به جا نیاورده، نمازش باطل است، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند یادش بیاید، باید دو سجده‌ای را که فراموش کرده به جا آورد، و دوباره تشهّد بخواند و سلام دهد، و بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو برای سلام بیجا به جا آورد و همچنین دو سجدهٔ سهو دیگر اگر تشهّد زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۲۸۰ـ اگر بفهمد تمام نماز را پیش از وقت خوانده، باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، و اگر بعضی از نماز را پیش از وقت خوانده، حکمش در مسألهٔ «۷۵۱» بیان شده است، و اگر بفهمد نماز را رو به قبله نخوانده، در صورتی که منحرف به ما بین راست و چپ باشد نمازش صحیح است، و در غیر این صورت، اگر پیش از گذشتن وقت بفهمد باید اعاده کند، و اگر بعد از آن بفهمد قضا ندارد، ولی اگر پشت به قبله کرده باشد بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

و در هر صورت اگر به جهت ندانستن حکم شرعی به غیر قبله نماز بخواند، نمازش باطل است.

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشاء را با هشت شرط شکسته به جا آورد، یعنی دو رکعت بخواند.

شرط اوّل: آن که سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد، و فرسخ شرعی تقریباً کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

مسأله ۱۲۸۱ـ کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است، چنانچه رفتن و همچنین برگشتنش کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند، بنابراین اگر ـ مثلاً ـ رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ یا به عکس باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۲ـ اگر رفتن چهار فرسخ و برگشتن چهار فرسخ باشد، اگر چه روزی که می‌رود همان روز یا شب آن بر نگردد، باید نماز را شکسته بخواند و روزه را نگیرد، و احتیاط مستحبّ آن است که تمام نیز بخواند.

مسأله ۱۲۸۳ـ اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، باید نماز را تمام بخواند، و چنانچه شکّ کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، تحقیق کردن برایش لازم نیست، و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۴ـ اگر یک عادل خبر دهد یا شخصی که مورد وثوق است خبر دهد و ظنّ بر خلاف گفتهٔ او نباشد که سفر انسان هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۵ـ کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به جا آورد، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۸۶ـ کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شکّ دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد باید نماز را شکسته بخواند، و اگر تمام خوانده باشد، چنانچه در وقت فهمید که هشت فرسخ است، باید دوباره شکسته بخواند، و اگر بعد از وقت فهمید لازم نیست دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۸۷ـ اگر در بین دو محلّی که فاصلهٔ آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۸ـ اگر محلّی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ، و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آن جا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۹ـ اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد باید از خانه‌های آخر شهر حساب کند.

شرط دوم: آن که از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند و بعد از رسیدن به آن جا قصد کند به جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ می‌شود، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ به محلّی که در آن جا قاطع سفر محقّق نشود برود ـ مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد ـ و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا محلّی که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰ـ کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است ـ مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند ـ باید

نماز را تمام بخواند، ولی در برگشتن، چنانچه تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ به محلّی که در آن جا قاطع سفر محقّق نشود برود ـ مثل آن که قصد ماندن ده روز در آن جا نداشته باشد ـ و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۱ـ مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۲ـ کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی به حدّ ترخّص رسید ـ که در شرط هشتم معنای آن بیان شده ـ باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفاً نگویند مسافر است ـ مانند ده متر و بیست متر ـ باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۳ـ کسی که در سفر در اختیار دیگری است ـ مانند خدمتگذاری که با آقای خود مسافرت می‌کند ـ چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر نداند باید تمام بخواند، و لازم نیست از او بپرسد، و اگر هم از او بپرسد لازم نیست جواب بگوید.

مسأله ۱۲۹۴ـ کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد، حتّی اگر مردّد باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۵ـ کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر اطمینان ندارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا نمی‌شود، باید نماز را تمام بخواند، هر چند عدم اطمینان او از این جهت باشد که احتمال می‌دهد مانعی برای سفر او پیش آید، ولی اگر اطمینان داشته باشد که از او جدا نمی‌شود، احتمال موانعی که مورد انتظار نیست، اثر ندارد و باید شکسته بخواند.

شرط سوم: آن که در بین راه از قصد خود بر نگردد، پس اگر پیش از رسیدن بـه چهار فرسخ از قصد خود بر گردد، یا مردّد شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۶ـ اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همان جا بماند، یا بعد از ده روز بر گردد، یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷ـ اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که برگردد در صورتی که قاطع سفر ـ مثل قصد ماندن ده روز در آن محلّ ـ برایش پیش نیامده باشد، باید نماز را شکسته بخواند به شرط این که برگشتن هم کمتر از چهار فرسخ نباشد.

مسأله ۱۲۹۸ـ اگر برای طیّ مسافتی که هشت فرسخ است حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محلّ اوّلی که حرکت کرده تـا جایی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۹ـ کسی که برای رفتن به محلّی که هشت فرسخ است سفر می‌کند، اگر بعد از آن که چهار فرسخ رفت، مردّد شود که بقیّهٔ هشت فرسخ را برود یا بدون این که ده روز در جایی بماند به محلّ خود برگردد، باید نماز را شکسته بخواند چه در موقعی که مردّد است راه برود یا نرود، و چه آن که بعد تصمیم بگیرد که بقیّهٔ راه را برود یا برگردد.

مسأله ۱۳۰۰ـ اگر بعد از آن که چهار فرسخ برود مردّد شود که بقیّهٔ هشت فرسخ را برود، یا این که به محلّ خود برگردد ولی احتمال این را بدهد که در محلّ تـردید یـا جای دیگر ده روز توقّف نماید، اگرچه تصمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز بقیّهٔ راه را برود، در این صورت باید نماز را تمام بخواند.

و اگر تصمیمش بعد از تردید این باشد که هشت فرسخ دیگر برود، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، از وقتی شروع به رفتن نماید نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۱ـ اگر پیش از آن که چهار فرسخ برود مردّد شود که بقیّهٔ راه را برود یا نه، و بعد تصمیم بگیرد که بقیّهٔ راه را برود، چنانچه باقی ماندهٔ سفر او هشت فرسخ باشد، یا آن که بخواهد چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد، از وقتی که شـروع بـه رفتن نماید نماز را باید شکسته بخواند.

شرط چهارم: آن که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن بـه هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلّی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲ـ کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد یا نه، یا ده روز در محلّی قصد اقامت می‌نماید یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۳ـ کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلّی بماند، و نیز کسی که مردّد است از وطنش بگذرد یا ده روز در محلّی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر باقی ماندهٔ راه هشت فرسخ باشد یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و بدون این که سر چهار فرسخ قاطع سفر برایش پیش آید برگردد و برگشتن هم چهار فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم: آن که برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی ـ مانند دزدی یا اعانت ظالم در ظلمش یا ضرر رساندن به مسلمانی ـ سفر کند، یا خود سفر حـرام باشد ـ مثل آن که قسم شرعی خورده باشد که به سفر نرود، یا برای او ضرری داشته باشد که تحمّل آن ضرر حرام باشد ـ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۴ـ سفری که واجب نیست اگر موجب اذیّت پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۳۰۵ـ کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد ـ مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد ـ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۰۶ـ اگر برای آن که کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید، نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر سفرش برای ترک واجب نباشد، هر چند در سفر ترک واجب کند نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۷ـ اگر سفر او حرام نباشد ولی در زمین غصبی مسافرت کند، یا حیوان

سواری یا مرکب دیگری که سوار است غصبی باشد، بنابر احتیاط واجب باید نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند، مگر این که سفر او بر آن مرکب برای فرار از ردّ آن به مالک باشد، که در این صورت باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۸ـ کسی که با ظالم مسافرت می‌کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم در ظلمش، یا موجب جلال و شوکت و تقویت حکم ظالم شود، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰۹ـ اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، سفر او حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۰ـ اگر برای لهو و خوش گذرانی به شکار رود، سفرش در رفتن حرام و نمازش تمام است، و در برگشتن اگر هشت فرسخ باشد و برای شکار لهوی نباشد شکسته است، و چنانچه برای تهیّهٔ معاش به شکار رود، نمازش شکسته است، و همچنین است اگر برای تجارت به شکار برود، و احتیاط مستحبّ آن است که نمازش را شکسته و تمام بخواند، و روزه را بگیرد و قضا نماید.

مسأله ۱۳۱۱ـ کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر بر می‌گردد، اگر برگشتنش به تنهایی هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و احتیاط مستحبّ آن است که در صورتی که توبه نکرده، هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲ـ کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقی ماندهٔ راه هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد و بخواهد برود و چهار فرسخ هم برگردد، باید از وقتی که شروع به سیر و رفتن می‌کندنماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۳ـ کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیّهٔ راه را برای معصیت برود، باید نماز را بعد از آن که شروع به سیر و رفتن کرد تمام بخواند، و نمازهایی را که شکسته خوانده، در صورتی که مقدار گذشته مسافت بوده صحیح است، وگرنه بنابر احتیاط واجب در وقت اعاده و در خارج وقت قضا نماید.

شرط ششم: آن که از کسانی نباشد که خانه به دوشند، مانند صحرانشینهایی که در بیابانها گردش می‌کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و احشامشان پیدا کنند می‌مانند، و بعد از چندی به جای دیگر می‌روند، و چنین کسانی که خانه و لوازم زندگیشان هر جا بروند با خودشان هست، باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۳۱۴ـ اگر یکی از صحرانشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتش سفر کند، اگر چادر و لوازم زندگیش همراهش باشد، نمازش تمام است، وگرنه نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱۵ـ اگر صحرانشین برای زیارت یا حجّ یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم: آن که شغل او مسافرت نباشد، بنابراین شتردار و راننده و کشتیبان و مانند اینها، اگر چه برای بردن اثاثیهٔ منزل خود مسافرت کنند، باید نماز را تمام بخوانند، و مدار بر این است که عرفاً بگویند شغلش سفر است، مثلاً بگویند کار او رانندگی یا ساربانی است.

و همچنین باید شغل او هم در سفر نباشد، مانند کسی که اقامتش در جایی است و کارش ـ از قبیل تجارت و تدریس و طبابت ـ در جای دیگری است به طوری که اکثر ایّام یا روز در میان ـ مثلاً ـ برای انجام کار سفر می‌کند.

مسأله ۱۳۱۶ـ کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری مانند زیارت یا حجّ مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر مثلاً راننده اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۷ـ حمله دار ـ مثل کسی که برای رساندن حاجی‌ها به مکّه مسافرت می‌کند ـ چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر شغلش مسافرت نباشد و مدّت سفر او هم کم باشد ـ مانند آن که سفرش مثلاً با هواپیما باشد ـ باید شکسته بخواند، ولی اگر مدت سفر او زیاد باشد احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۸ـ کسی که شغل او حمله داری است و مثلاً حاجی‌ها را از راه دور به مکّه می‌برد، چنانچه تمام سال یا قسمت عمدهٔ سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۹ـ کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است ـ مثل راننده‌ای که فقط تابستان یا زمستان اتومبیل خود را کرایه می‌دهد ـ باید در آن سفری که کار اوست در آن قسمت از سال نماز را تمام بخواند، و احتیاط مستحبّ آن است که هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۰ـ راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند، چنانچه اتّفاقاً سفر شرعی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۱ـ چارواداری که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند ـ چه از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته باشد یا بدون قصد بماند ـ باید در سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود نماز را شکسته بخواند، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر است یا شغلشان در سفر است، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۲ـ چارواداری که شغلش مسافرت است، اگر در غیر وطن خود ده روز یا بیشتر بماند، چنانچه از اوّل قصد ماندن ده روز داشته باشد، در سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود باید نماز را شکسته بخواند، ولی کسان دیگری که شغلشان سفر یا شغلشان در سفر است، احتیاط واجب آن است که در آن سفر جمع کنند بین شکسته و تمام.

مسأله ۱۳۲۳ـ کسی که شغلش مسافرت است، اگر شکّ کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۴ـ کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۵ـ کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرتهای پی در پی می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند، مگر در صورتی که سفر او بیشتر از بودن در وطنش باشد.

مسأله ۱۳۲۶ـ کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد باید در مسافرت نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم: آن که به حدّ ترخّص برسد، یعنی از وطنش به قدری دور شود که

اذان شهر را نشنود، و وقتی اهل شهر را نبیند یقیناً به حدّ ترخّص رسیده است، ولی باید مانعی نباشد، و امّا در غیر وطن همین که از محلّ اقامت یا محلّی که سی روز در آن جا به طور تردید مانده خارج شود نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۷ـ مسافری که به وطنش بر می‌گردد، وقتی صدای اذان آن را بشنود باید نماز را تمام بخواند، ولی مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند، مادامی که به آن محلّ نرسیده نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۲۸ـ هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود، یا به قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند، کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می‌کند برای آن که یقین کند به حدّ ترخّص ـ که در شرط هشتم معنی آن گذشت ـ رسیده است، باید به اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، اهلش از آن جا دیده نمی‌شد، و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد، باید برای حصول یقین به حدّ ترخّص ملاحظهٔ معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۲۹ـ اگر از محلّی مسافرت کند که اهل ندارد، وقتی به جایی برسد که اگر آن محلّ اهل داشت از آن جا دیده نمی‌شد، یقیناً به حدّ ترخّص رسیده، و خواندن نماز شکسته بی‌اشکال است.

مسأله ۱۳۳۰ـ اگر به قدری دور شود که نداند صدایی را که می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر بفهمد اذان می‌گویند و کلمات آن را تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۱ـ اگر به قدری دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود ولی اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می‌گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۲ـ اگر به جایی برسد که اذان شهر را که معمولاً در جای بلند می‌گویند نشنود ولی اذانی را که در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۳ـ اگر گوش او یا صدای اذان غیر معمولی باشد، در محلّی باید نماز را شکسته بخواند که گوش متوسّط صدای اذان معمولی را نشنود.

مسأله ۱۳۳۴ـ اگر موقعی که سفر می‌رود شکّ کند به حدّ ترخّص رسیده یا نه، باید نماز

را تمام بخواند، و مسافری که به وطن بر می‌گردد اگر شکّ کند که به حدّ ترخّص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند، مگر این که هنگام رفتن بداند که وقت برگشتن به همین شکّ مبتلا می‌شود، یا در برگشتن در همان محلّ مبتلا به همان شکّ بشود، که در این دو صورت باید احتیاط کند به این که در رفتن و برگشتن نماز را از آن محلّ تأخیر بیندازد تا یقین کند که از حدّ ترخّص گذشته، و یا هم شکسته بخواند و هم تمام، چه رفتن و برگشتن هر دو در وقت باشد، یا در برگشتن وقت نماز اوّل گذشته باشد.

مسأله ۱۳۳۵ـ مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، وقتی به حدّ ترخّص رسید باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۶ـ مسافری که در بین مسافرت به وطنش رسیده، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آن جا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی که به حدّ ترخّص برسد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۷ـ محلّی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده وطن اوست، ولی اگر در آن جا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، اختیار کردن برای زندگی معتبر نیست، بلکه تا اعراض نکرده وطن اوست.

مسأله ۱۳۳۸ـ اگر قصد دارد در محلّی که وطن اصلیش نیست مدّتی بماند و بعد به جای دیگر برود، آن جا وطن او حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۳۹ـ جایی را که انسان محلّ زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آن جا وطن اوست در آن جا زندگی می‌کند، که اگر مسافرتی برای او پیش آید دوباره به همان جا بر می‌گردد ـ اگر چه قصد نداشته باشد که همیشه در آن جا بماند ـ وطن او نیست، ولی احکام وطن بر آن جاری می‌شود.

مسأله ۱۳۴۰ـ کسی که در دو محلّ زندگی می‌کند ـ مثلاً شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند ـ هر دو محلّ وطن اوست، و همچنین اگر بیشتر از دو محلّ برای زندگی خود اختیار کرده باشد، به طوری که عرفاً گفته شود آن جا محلّ و مسکن دائمی اوست.

مسأله ۱۳۴۱ـ کسی که در محلّی مالک منزلی باشد که شش ماه متّصل را قصد ماندن در آن جا داشته و این مدّت را مانده باشد، ولی فعلاً صرف نظر کرده، احکام وطن بر آن

جاری نیست، هر چند احتیاط مؤکّد آن است که هر وقت به آن جا برسد هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۲ـ اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آن جا صرف نظر کرده، حکم وطن بر آن جاری نیست.

مسأله ۱۳۴۳ـ مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در محلّی بماند، یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلّی می‌ماند، در آن محلّ باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۴۴ـ مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند از اوّل روز اوّل ـ که بنابر احتیاط واجب از طلوع فجر صادق است ـ تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند، و همچنین اگر قصدش این باشد که مثلاً از ظهر روز اوّل تا ظهر روز یازدهم بماند.

مسأله ۱۳۴۵ـ مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک جا بماند، پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه یا در تهران و شمیران ـ در صورتی که مردم آنها را دو محلّ می‌دانند ـ بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۶ـ مسافری که می‌خواهد ده روز در محلّی بماند، اگر از اوّل قصد داشته باشد که در بین ده روز به اطراف آن جا ـ که به قدر حدّ ترخّص تا کمتر از چهار فرسخ دور باشد ـ برود، در صورتی که مدّت رفت‌وآمدش به اندازه‌ای باشد که در نظر عرف با اقامت ده روز او در آن محلّ منافات نداشته باشد ـ مانند یک یا دو ساعت ـ باید نماز را تمام بخواند، و اگر مدّت بیشتر از این باشد، در صورتی که تمام روز یا شب باشد نمازش شکسته است، و در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را هم تمام و هم شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۷ـ مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلّی بماند ـ مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند ده روز بماند ـ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۸ـ کسی که تصمیم دارد ده روز در محلّی بماند، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی پیدا شود و احتمال او عقلایی باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۴۹ـ اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند، بلکه اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند تا آخر ماه بماند، در صورتی که آخر ماه معلوم باشد چه روزی است ـ مثلاً معلوم باشد روز جمعه است ـ ولی مسافر نداند که روز اوّل قصدش پنجشنبه است تا مدّت اقامتش نه روز باشد، یا چهارشنبه تا ده روز باشد، در این صورت نیز اگر بعد معلوم شود که روز اوّل قصدش چهارشنبه بوده، نمازش تمام است، و در غیر این صورت باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۵۰ـ اگر مسافری قصد کند ده روز در محلّی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود که در آن جا بماند یا به جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن منصرف شود یا مردّد شود، تا وقتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

و مراد از نماز چهار رکعتی در این مسأله و مسائل بعد چهار رکعت ادائی است.

مسأله ۱۳۵۱ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آن جا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، تا وقتی که در آن جا هست روزه‌هایش صحیح است و باید نمازهای خود را تمام بخواند، و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، بنابر احتیاط واجب روزهٔ آن روز را تمام کند و قضا نماید، و نمازهای خود را باید شکسته بخواند، و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد، و اگر بعد از غروب و قبل از خواندن یک نماز چهار رکعتی منصرف شود، روزهٔ آن روزش صحیح است.

مسأله ۱۳۵۲ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر از ماندن منصرف شود و پیش از آن که از قصد ماندن برگردد، یا بعد از آن شکّ کند که یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۳ـ اگر مسافر به نیّت این که نماز را شکسته بخواند مشغول نماز شود، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۵۴ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر در بین نماز اوّل چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید و بقیّهٔ نمازهای خود را شکسته بخواند، و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد، که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده ـ بنابر احتیاط واجب ـ دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر به رکوع رفته باشد نمازش باطل است، و باید آن را شکسته اعاده نماید، و تا وقتی که در آن جا هست نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۵ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آن جا بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۵۶ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، باید روزهٔ واجب را بگیرد، و می‌تواند روزهٔ مستحبّی را هم به جا آورد، و نافلهٔ نماز ظهر و عصر و عشاء را هم بخواند.

مسأله ۱۳۵۷ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی، یا بعد از ماندن ده روز ـ اگر چه یک نماز تمام هم نخوانده باشد ـ بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اوّل خود ده روز یا کمتر بماند، از وقتی که می‌رود تا وقتی که بر می‌گردد و بعد از برگشتن، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر برگشتن به محلّ اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیّه باشد، لازم است موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۸ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آن جا بماند، در رفتن و در محلّی که قصد ماندن ده روز دارد، باید نمازهای خود را تمام بخواند، ولی اگر محلّی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند، و چنانچه نخواهد ده روز در آن محلّ بماند، باید مدّتی را که در آن جا می‌ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۹ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود، چنانچه مردّد باشد که به محلّ اوّل برگردد یا نه، یا به کلّی از برگشتن به آن جا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز در آن جا بماند یا نه، یا آن که از ده روز ماندن در آن جا و مسافرت از آن جا غافل باشد، باید از وقتی که می‌رود تا وقتی که بر می‌گردد و بعد از برگشتن نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۰ـ اگر به خیال این که رفقایش می‌خواهند ده روز در محلّی بمانند قصد کند که ده روز در آن جا بماند، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند ـ اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود ـ تا مدّتی که در آن جا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۱ـ اگر مسافر اتّفاقاً سی روز در محلّی بماند که در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگر چه مقدار کمی در آن جا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۲ـ مسافری که می‌خواهد نُه روز یا کمتر در محلّی بماند، اگر بعد از آن که نُه روز یا کمتر در آن جا ماند، بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند، و همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۶۳ـ مسافر بعد از سی روز در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرّقهٔ نماز مسافر

مسأله ۱۳۶۴ـ مسافر در شهر مکّهٔ قدیم ـ که از عقبهٔ مدنیین است تا ذی طوی ـ و مدینهٔ زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شهر کوفه و حرم حضرت سیّد الشهداء علیه السلام مخیّر است نمازش را شکسته یا تمام بخواند، و تمام افضل است، هر چند احوط آن است که در خارج از مسجد الحرام و مسجد النبیّ صلی الله علیه و آله حتّی ملحقات آن دو مسجد بعد از زمان

ائمّه علیهم‌السلام، و خارج مسجد کوفه، و دورتر از اطراف ضریح مقدّس، نماز را تمام نخواند.

مسأله ۱۳۶۵ـ کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار جایی که در مسألهٔ پیش بیان شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است، و اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید باید اعاده کند، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۶۶ـ کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر سهواً تمام بخواند، چنانچه در اثنای وقت ملتفت شود نمازش باطل است، و اگر بعد از وقت ملتفت شود قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۶۷ـ مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳۶۸ـ مسافری که می‌داند باید نمازش را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیّات آن را نداند ـ مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند ـ چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد، باید اعاده کند، و در صورتی که اعاده نکرد بعد از وقت باید قضا کند، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا ندارد.

مسأله ۱۳۶۹ـ مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر به گمان این که سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، در صورتی که در وقت بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند، و اگر بعد از وقت بفهمد قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۷۰ـ اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید باید شکسته اعاده کند، و اگر اعاده نکرد باید قضا کند، و اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا بر او نیست.

مسأله ۱۳۷۱ـ کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به جا آورد نمازش باطل است، ولی مسافری که قصد ماندن ده روز در جایی داشته باشد، و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته بخواند، احتیاط واجب آن است که نماز را تمام اعاده نماید.

مسأله ۱۳۷۲ـ اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر

است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده، بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر به رکوع رکعت سوم رفته نمازش باطل است، و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، نماز را از سر شکسته بخواند، و اگر به مقدار یک رکعت هم وقت باقی نباشد، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۳ـ اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیّت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوم مسأله را بفهمد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر قرائت یا تسبیح زیاد کرده، بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو به جا آورد، و اگر در رکوع ملتفت شود نمازش باطل است، و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد نماز را شکسته بخواند، و اگر به مقدار یک رکعت هم وقت باقی نباشد، نماز را شکسته قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۴ـ مسافری که باید نماز را تمام بخواند، اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله به نیّت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود، و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

مسأله ۱۳۷۵ـ مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، باید نماز را تمام بخواند، و کسی که مسافر نیست، اگر در اوّل وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۷۶ـ اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند، نماز ظهر یا عصر یا عشاء او قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به جا آورد و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید، اگر چه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۷ـ مستحبّ است نمازگزار بعد از هر نمازی سی مرتبه بگوید: (**سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ**) و برای مسافر در تعقیب نمازهای شکسته مستحبّ مؤکّد است.

نماز قضا

مسأله ۱۳۷۸ـ کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده باید قضای آن را به جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده، یا به واسطهٔ مستی یا بی‌هوشی که به اختیار او بوده نماز نخوانده باشد، و نمازهایی را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد، چه نمازهای یومیّه باشد چه غیر آن، ولی در نماز آیات برای زلزله و رعد و برق بنابر احتیاط واجب بدون نیّت ادا و قضا بجا آورد.

مسأله ۱۳۷۹ـ اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۰ـ کسی که نماز قضا دارد باید در خواندن آن کوتاهی نکند، ولی واجب نیست فوراً آن را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۱ـ کسی که نماز قضا دارد می‌تواند نماز مستحبّی بخواند.

مسأله ۱۳۸۲ـ اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد، یا نمازهایی را که خوانده صحیح نبوده، احتیاط مستحبّ آن است که قضای آنها را به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۳ـ در قضای نمازهای یومیّه ترتیب لازم نیست، مگر در نمازهایی که در ادای آنها ترتیب هست، مثل نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشاء از یک روز، اگر چه احتیاط مستحبّ در غیر اینها نیز مراعات ترتیب است.

مسأله ۱۳۸۴ـ اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیّه مانند نماز آیات را بخواند، یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز یومیّه و چند نماز غیر یومیّه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

مسأله ۱۳۸۵ـ اگر ترتیب نمازهایی را که نخوانده فراموش کند، احتیاط مستحبّ آن است که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است، مثلاً اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی‌داند کدام اوّل قضا شده، اوّل یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند، یا اوّل یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب، و دوباره نماز ظهر را

بخواند تا یقین کند هر کدام را که اوّل قضا شده اوّل خوانده است.

مسأله ۱۳۸۶ـ اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر، یا دو نماز ظهر، یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی‌داند کدام اوّل قضا شده است، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیّت این که اوّلی قضای نماز روز اوّل و دومی قضای نماز روز دوم باشد، در حاصل شدن ترتیب کافیست.

مسأله ۱۳۸۷ـ اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء، یا یک نماز عصر و یک نماز عشاء از او قضا شود و نداند کدام اوّل قضا شده است، احتیاط مستحبّ آن است که طوری آنها را بخواند که ترتیب حاصل شود، و برای یقین به حصول ترتیب ـ مثلاً اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشاء از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی‌داند ـ می‌تواند اوّل یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز عشاء و دوباره یک نماز ظهر بخواند، یا اوّل یک نماز عشاء بعد یک نماز ظهر و دوباره یک نماز عشاء بخواند.

مسأله ۱۳۸۸ـ کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی‌داند نماز ظهر است یا نماز عصر، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیّت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافیست، و همچنین است اگر نداند نمازی که نخوانده ظهر است یا عشاء، و در این صورت نسبت به جهر و اخفات مخیّر می‌باشد.

مسأله ۱۳۸۹ـ کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی‌داند اوّلی آنها کدام است، چنانچه نُه نماز به ترتیب بخواند ـ مثلاً از نماز صبح شروع کند و بعد از آن که ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند ـ یقین به ترتیب حاصل نموده است، و اگر شش نماز پشت سر هم از او قضا شده و اوّلی آنها را نمی‌داند، برای یقین به حصول ترتیب ده نماز به ترتیب قضا کند، و همین طور برای هر یک نمازی که به نمازهای قضای او اضافه می‌شود، در صورتی که پشت سر هم قضا شده باشد، یک نماز بر مقداری که گفته شد اضافه نماید تا یقین به حصول ترتیب پیدا شود.

مسأله ۱۳۹۰ـ کسی که می‌داند نمازهای پنجگانهٔ او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی‌داند، بهتر این است که نماز پنج شبانه روز را بخواند، و اگر شش

نماز از شش روز از او قضا شده نماز شش شبانه روز را بخواند، و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود، یک شبانه روز بیشتر بخواند، و به این کیفیّت یقین پیدا می‌کند که به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است.

مثلاً اگر هفت نماز از هفت روز نخوانده باشد، نماز هفت شبانه روز را قضا نماید، و کفایت می‌کند برای هر روزی، اگر در حضر و آن چه در حکم آن است فوت شده باشد، یک نماز دو رکعتی و یک نماز سه رکعتی و یک نماز چهار رکعتی مردّد بین ظهر و عصر و عشاء به جا آورد، و اگر در سفر فوت شده باشد، یک نماز دو رکعتی مردّد بین صبح و ظهر و عصر و عشاء و یک نماز سه رکعتی به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۱ـ کسی که مثلاً چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شمارهٔ آنها را نمی‌داند یا فراموش کرده ـ مثلاً نمی‌داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده ـ چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافیست، ولی احتیاط مستحبّ این است که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است، مخصوصاً در صورتی که یقین به مقدار داشته و بعد از آن مقدار را فراموش کرده باشد.

مسأله ۱۳۹۲ـ کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، احتیاط مستحبّ این است که ـ در صورت امکان ـ اوّل آن را بخواند، بعد مشغول نماز آن روز شود، و نیز اگر از روزهای پیش نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، مستحبّ است که ـ در صورت امکان ـ نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند، و در هر دو صورت اگر وقت فضیلت نماز یومیّه فوت می‌شود بهتر آن است که نماز یومیّه را مقدّم بدارد.

مسأله ۱۳۹۳ـ اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیّت را به نماز قضا برگرداند، احتیاط مستحبّ این است که نیّت نماز قضا کند، مثلاً اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آن روز قضا شده، در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، نیّت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند بعد ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی‌تواند نیّت را به

نماز قضا برگرداند ـ مثل آن که در رکوع رکعت سوم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیّت نماز صبح کند، یک رکوع که رکن است زیاد می‌شود ـ نباید نیّت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳۹۴ـ اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد یا نمی‌خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحبّ است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند، و احتیاط مستحبّ این است که بعد از خواندن قضای نمازهای سابق، دوباره نماز قضایی را که در آن روز پیش از نماز ادا خوانده به جا آورد.

مسأله ۱۳۹۵ـ تا انسان زنده است اگر چه از قضای نمازهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳۹۶ـ نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند، مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۳۹۷ـ مستحبّ است بچّهٔ ممیّز را ـ یعنی بچّه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد ـ به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند، بلکه مستحبّ است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

مسأله ۱۳۹۸ـ اگر پدر نمازهای واجب خود را به جا نیاورده باشد، و می‌توانسته است قضا کند ـ و بنابر احتیاط ـ هر چند از روی نافرمانی ترک کرده باشد، یا صحیح به جا نیاورده باشد، بر پسر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش به جا آورد، یا برای او اجیر بگیرد، و قضای نمازهای مادر بر او واجب نیست هر چند احوط است.

مسأله ۱۳۹۹ـ اگر پسر بزرگتر شکّ دارد که پدرش نماز قضا داشته است یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۴۰۰ـ اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شکّ کند که به جا آورده یا نه، بنابر احتیاط واجب قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۱ـ اگر معلوم نباشد که پسر بزرگتر کدام است، قضای نماز پدر بر هیچکدام از پسرها واجب نیست، ولی احتیاط مستحبّ آن است که به نحو وجوب کفائی به جا آورند یا نماز را بین خودشان قسمت کنند یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۴۰۲ـ اگر میّت وصیّت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند، بعد از آن که اجیر نماز او را به طور صحیح به جا آورد، از پسر بزرگتر ساقط می‌شود.

مسأله ۱۴۰۳ـ اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز پدر و مادر را بخواند، باید به تکلیف خود عمل کند، مثلاً قضای نماز صبح و مغرب وعشاء مادرش را باید بلندبخواند.

مسأله ۱۴۰۴ـ کسی که خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند، هر کدام را اوّل به جا آورد صحیح است.

مسأله ۱۴۰۵ـ اگر پسر بزرگتر موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز پدر را قضا نماید.

مسأله ۱۴۰۶ـ اگر پسر بزرگتر پیش از آن که نماز پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

مسأله ۱۴۰۷ـ مستحبّ است نمازهای واجب، خصوصاً نمازهای یومیّه را با جماعت بخوانند، و در نماز صبح و عشاء، و برای همسایهٔ مسجد، و کسی که صدای اذان را می‌شنود بیشتر سفارش شده است، و همچنین به حسب بعضی از روایات در نماز مغرب.

مسأله ۱۴۰۸ـ نماز با جماعت افضل است از نماز فرادیٰ به بیست و چهار درجه و برابر است با بیست و پنج نماز، و در بعضی از روایات قریب به این مضمون وارد شده است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به مسجدی برود به طلب نماز جماعت، برای او به هر قدمی هفتاد هزار حسنه است، و مثل آن از درجات، پس اگر بمیرد و او

بر این حال باشد خداوند موکّل می‌کند بر او هفتاد هزار ملک را که به قبر او بروند و بشارت به او بدهند و در تنهایی قبر مونس او باشند و استغفار کنند برای او تا روزی که مبعوث می‌شود.

مسأله ۱۴۰۹ـ حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست، و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۴۱۰ـ مستحبّ است انسان صبر کند که نماز را با جماعت بخواند، و نماز جماعت از نماز اوّل وقت که فرادیٰ خوانده شود بهتر است تا وقتی که وقت فضیلت فوت نشود، و نیز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادایی که آن را طول بدهند افضل است.

مسأله ۱۴۱۱ـ وقتی که جماعت بر پا می‌شود مستحبّ است کسی که نمازش را فرادیٰ خوانده دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد که نماز اوّلش باطل بوده، نماز دوم او کافیست.

مسأله ۱۴۱۲ـ اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که با جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، چنانچه احتمال فساد آن نماز را ندهد جایز نیست، مگر این که در نماز دوم امام باشد و در مأمومین کسی باشد که نماز واجب را نخوانده باشد، که در این صورت اعاده مستحبّ است.

مسأله ۱۴۱۳ـ کسی که در نماز به حدّی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می‌شود و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند از وسواس راحت می‌شود، باید نماز را با جماعت بخواند، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که موجب بطلان نمازش نشود.

مسأله ۱۴۱۴ـ اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کنند که نماز را با جماعت بخواند، در صورتی که ترک آن موجب ایذاء آنها شود، مخالفت آنها حرام است.

مسأله ۱۴۱۵ـ نماز مستحبّ را نمی‌شود با جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می‌خوانند، و نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحبّ شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان حضور امام علیه‌السلام واجب بوده و به واسطهٔ غایب شدن ایشان مستحبّ می‌باشد.

مسأله ۱۴۱۶ـ موقعی که امام جماعت نماز یومیّه می‌خواند، هر کدام از نمازهای یومیّه را می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۱۷ـ اگر امام جماعت قضای نماز یومیّهٔ خود یا شخص دیگری را می‌خواند، در صورتی که فوت نماز یقینی باشد می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر احتیاطاً قضا می‌کند، اقتدا به او جایز نیست، مگر در صورتی که نماز مأموم نیز احتیاطی باشد و منشأ احتیاط هر دو یکی باشد.

مسأله ۱۴۱۸ـ اگر انسان نداند نمازی را که کسی می‌خواند نماز واجب یومیّه است یا نماز مستحبّ، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۱۹ـ در صحّت جماعت شرط است که بین امام و مأموم، و همچنین بین مأموم و مأموم دیگر که واسطهٔ بین مأموم و امام است حایلی نباشد که مانع از دیدن شود، مانند پرده یا دیوار و امثال اینها، پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن بین امام و مأموم یا بین مأموم و مأموم دیگر که واسطهٔ اتّصال است چنین حایلی باشد، جماعت باطل است، و زن از این حکم مستثنی است، چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۴۲۰ـ اگر به واسطهٔ درازی صف اوّل، کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند امام را نبینند، می‌توانند اقتدا کنند، و نیز اگر به واسطهٔ درازی یکی از صفهای دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند صف جلوی خود را نبینند، می‌توانند اقتدا نمایند.

مسأله ۱۴۲۱ـ اگر صفهای جماعت تا در مسجد برسد، کسی که مقابل در پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و همچنین نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح می‌باشد، بلکه نماز کسانی که در دو طرف ایستاده‌اند و اتصال به جماعت دارند، نیز صحیح است.

مسأله ۱۴۲۲ـ کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطهٔ مأموم دیگر به امام متّصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۳ـ جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر به مقدار کمی مانند کمتر از یک وجب بلندتر باشد، اشکال ندارد، و نیز اگر زمین سراشیب باشد و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن زمین مسطّح بگویند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۲۴ـ اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر به قدری بلندتر باشد که صدق جماعت مشکوک باشد، نمی‌تواند قصد جماعت کند.

مسأله ۱۴۲۵ـ اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، یک نفر که نمازش باطل است یا بچّهٔ ممیّزی که ندانند نماز او صحیح است فاصله شود، در صورتی که از جهت مأموم دیگر اتّصال به جماعت نباشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی‌شود اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۲۶ـ بعد از تکبیر امام، اگر صف جلو آمادهٔ نماز و تکبیر گفتن باشد، کسی که در صف بعد ایستاده می‌تواند تکبیر بگوید، ولی احتیاط مستحبّ آن است که صبر کند تا کسی یا کسانی که از صف جلو واسطهٔ اتّصال او هستند تکبیر بگویند.

مسأله ۱۴۲۷ـ اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است در صفهای بعد نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می‌تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۲۸ـ هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگرچه خود امام ملتفت نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۴۲۹ـ اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، و یا کافر بوده، و یا به جهتی نمازش باطل بوده ـ مثلاً بی‌وضو نماز خوانده ـ نمازش صحیح است در صورتی که کاری که نماز فرادیٰ را اگرچه سهواً باطل می‌کند ـ مثل زیاد کردن رکوع ـ انجام نداده باشد.

مسأله ۱۴۳۰ـ اگر در بین نماز شکّ کند که اقتدا کرده یا نه باید نماز را فرادیٰ تمام نماید، مگر این که از جهت قراینی اطمینان کند که نیّت جماعت کرده است.

مسأله ۱۴۳۱ـ عدول از جماعت به فرادیٰ در حال تشهّد قبل از سلام امام در صورتی که از اوّل قصد عدول نداشته اشکال ندارد، و همچنین است قبل از تشهّد در صورتی که معذور باشد، و در غیر این دو صورت محلّ اشکال است، چه از اوّل نیت عدول داشته باشد یا در اثناء قصد عدول کند، ولی اگر به وظیفهٔ منفرد عمل کرده نمازش صحیح است، و همچنین اگر بعد از گذشتن محلّ قرائت عدول کرده و از اوّل قصد انفراد نداشته نمازش از جهت ترک قرائت صحیح است.

مسأله ۱۴۳۲ـ اگر مأموم پیش از تمام شدن حمد و سورهٔ امام نیّت فرادیٰ نماید، واجب

است حمد و سوره را بخواند، هر چند مقداری از آن را امام خوانده باشد، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر بعد از حمد و سورهٔ امام ـ پیش از رکوع ـ نیّت فرادیٰ کند.

مسأله ۱۴۳۳ـ اگر در بین نماز جماعت نیّت فرادیٰ نماید، نمی‌تواند دوباره نیّت جماعت کند، ولی اگر مردّد شود که نیّت فرادیٰ کند یا نه، هر چند بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، جماعت او محلّ اشکال است.

مسأله ۱۴۳۴ـ اگر شکّ کند که در بین نماز نیّت فرادیٰ کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیّت فرادیٰ نکرده است.

مسأله ۱۴۳۵ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگر چه ذکر امام تمام شده باشد نماز و جماعتش صحیح است، و یک رکعت حساب می‌شود، امّا اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۶ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و شکّ کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۳۷ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند، و پیش از آن که به اندازهٔ رکوع خم شود امام سر از رکوع بردارد، باید با امام به سجده برود و رکعت بعد امام را رکعت اوّل خود قرار دهد، و بنابر احتیاط واجب بعد از متابعت امام بایستد، و تکبیر را به قصد قربت مطلقه ـ اعمّ از تکبیرة الاحرام و ذکر ـ بگوید.

مسأله ۱۴۳۸ـ اگر اوّل نماز یا اثنای حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آن که به رکوع رود امام سر از رکوع بردارد، در صورتی که در تأخیر معذور باشد، نماز و جماعت او صحیح است.

مسأله ۱۴۳۹ـ اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهّد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیّت اقتدا و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند و تشهّد را بنابر احتیاط واجب به نیّت قربت مطلقه ـ اعمّ از وجوب و شهادت مستحبّ ـ با امام بخواند، ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آن که دوباره نیّت کند و تکبیر بگوید حمد و سوره را بخواند، و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

مسأله ۱۴۴۰ـ مأموم نباید جلوتر از امام بایستد، و بنابر احتیاط واجب اگر مأموم یک مرد باشد در طرف راست امام بایستد، و لازم نیست عقب‌تر از امام باشد، مگر در صورتی که قد او بلندتر از امام باشد، که بنابر احتیاط واجب باید طوری بایستد که در رکوع و سجود جلوتر از امام نباشد، و اگر مأموم متعدد باشد، حکم آن در مسألهٔ «۱۴۸۸» بیان شده است.

مسأله ۱۴۴۱ـ اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام، یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن به واسطهٔ او به امام متّصل شده است پرده و مانند آن فاصله باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۴۲ـ اگر بعد از شروع به نماز جماعت بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطهٔ او متّصل به امام است پرده یا چیز دیگری حایل شود، جماعت باطل و نمازش فرادیٰ می‌شود، و باید به وظیفهٔ منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۴۳ـ اقویٰ آن است که بین جای سجدهٔ مأموم و جای ایستادن امام بیش از اندازه‌ای که به یک قدم بلند طی می‌شود فاصله نباشد، و همچنین است اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متّصل باشد، و احتیاط مستحبّ آن است که جای سجدهٔ مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۴ـ اگر مأموم به واسطهٔ کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متّصل باشد، و از جلو به امام متّصل نباشد، بنابر احتیاط واجب باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده بیشتر از اندازه‌ای که به یک قدم بلند طی می‌شود فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱۴۴۵ـ اگر در نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و مأمومی که جلوی او ایستاده بیشتر از اندازه‌ای که به یک قدم بلند طی می‌شود فاصله پیدا شود جماعت باطل، و نماز را فرادیٰ بخواند، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر بین مأموم و مأمومی که از طرف راست یا چپ واسطهٔ اتصال است این فاصله پیدا بشود.

مسأله ۱۴۴۶ـ اگر نماز همهٔ کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، چنانچه فاصلهٔ بین کسانی که در صف بعد هستند با کسانی که در صف جلوتر از کسانی که نمازشان

تمام شده، کمتر یا به اندازه‌ای که به یک قدم بلند طی می‌شود باشد و فوراً صفی که نمازشان تمام شده برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند، جماعت صف بعد صحیح است، و اگر فاصله بیشتر از این حدّ باشد، جماعت صف بعد باطل و نماز آنها فرادیٰ می‌شود.

مسأله ۱۴۴۷ـ اگر در رکعت دوم اقتدا کند، حمد و سوره از او ساقط است و قبل از امام نباید به رکوع برود و قبل از تشهّد امام هم نباید برخیزد، و می‌تواند قنوت و تشهّد را با امام بخواند، و احتیاط واجب آن است که موقع تشهّد امام، انگشتان دست و سینهٔ پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد ـ بنابر احتیاط واجب ـ قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۸ـ اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسید ـ بنابر احتیاط واجب ـ قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۴۹ـ اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد، و مأموم بداند ـ بلکه چنانچه احتمال هم بدهد ـ که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۵۰ـ اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر در رکوع به امام نرسد ـ بنابر احتیاط واجب ـ قصد انفراد کند.

مسأله ۱۴۵۱ـ کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی‌رسد، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش صحیح است و باید به وظیفهٔ منفرد عمل نماید.

مسأله ۱۴۵۲ـ کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد، احتیاط واجب آن است که سوره را شروع کند یا اگر شروع کرده تمام نماید،

ولی اگر موجب آن شود که به رکوع امام نرسد، چنانچه شروع کرده تمام ننماید.

مسأله ۱۴۵۳ـ کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد، جماعتش صحیح است.

مسأله ۱۴۵۴ـ اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است، می‌تواند اقتدا کند، ولی بنابر احتیاط واجب حمد و سوره را به قصد اعمّ از جزئیّت نماز و قرائت قرآن بخواند، اگر چه بعد بفهمد که امام در رکعت اوّل یا دوم بوده است.

مسأله ۱۴۵۵ـ اگر به خیال این که امام در رکعت اوّل یا دوم است، حمد و سوره را نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد باید حمد و سوره را بخواند، و اگر وقت ندارد فقط حمد را بخواند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر به مقدار حمد هم وقت ندارد، بنابر احتیاط واجب قصد انفراد نماید.

مسأله ۱۴۵۶ـ اگر به خیال این که امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوم بوده، نمازش صحیح است، و اگر در بین حمد و سوره بفهمد باید بقیّه را نخواند.

مسأله ۱۴۵۷ـ اگر موقعی که مشغول نماز مستحبّی است جماعت برپا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحبّ است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود، بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اوّل برسد، مستحبّ است به همین دستور رفتار نماید.

مسأله ۱۴۵۸ـ اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است، جماعت برپا شود، چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحبّ است به نیّت نماز مستحبّی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱۴۵۹ـ اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد، لازم نیست نیّت فرادیٰ کند.

مسأله ۱۴۶۰ـ کسی که یک رکعت از امام عقب مانده، وقتی امام تشهّد رکعت آخر را

می‌خواند اگر قصد انفراد نکند، بنابر احتیاط واجب انگشتان دست و سینهٔ پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگه دارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد، و اگر در همان جا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد، ولی چنانچه از اوّل قصد انفراد داشته محلّ اشکال است.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱۴۶۱ـ امام جماعت باید بالغ و عاقل و شیعهٔ دوازده امامی و عادل و حلال زاده باشد و قرائت نمازش صحیح باشد در صورتی که اقتدا در دو رکعت اوّل و دوم باشد و قرائت مأموم هم صحیح باشد، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر این صورت، و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم باید مرد باشد، و امامت زن برای زن در غیر نماز میّت کراهت دارد، و در نماز میّت در صورتی که سزاوارتر از او به میّت نباشد، کراهت ندارد، و اقتدا کردن بچّهٔ ممیّز که خوب و بد را می‌فهمد به بچّهٔ ممیّز دیگر مانعی ندارد، و ترتیب آثار جماعت خالی از وجه نیست ولی احوط عدم ترتیب است.

مسأله ۱۴۶۲ـ امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شکّ کند که به عدالت خود باقی است یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۳ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند، و کسی که نشسته نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۴ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند، و همچنین کسی که خوابیده به کسی که خوابیده می‌تواند اقتدا کند، و کسی که نشسته به کسی که ایستاده می‌تواند اقتدا کند، ولی کسی که خوابیده به کسی که نشسته نمی‌تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۴۶۵ـ اگر امام جماعت به واسطهٔ عذری با لباس نجس یا با تیمّم یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۴۶۶ـ اگر امام مرضی دارد که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری

کند، می‌شود به او اقتدا کرد، و نیز زنی که مستحاضه نیست می‌تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱۴۶۷ـ نماز جماعت خواندن با امامی که مرض خوره یا پیسی دارد مکروه است، و به کسی که حدّ شرعی بر او جاری شده اقتدا جایز نیست.

احکام جماعت

مسأله ۱۴۶۸ـ موقعی که مأموم نیّت می‌کند باید امام را معیّن نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیّت کند اقتدا می‌کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۶۹ـ مأموم باید غیر از حمد و سوره، همهٔ چیزهای نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اوّل یا دوم مأموم رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۰ـ اگر مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز صبح و مغرب و عشاء، صدای حمد و سورهٔ امام را بشنود، اگر چه کلمات را تشخیص ندهد باید حمد و سوره را نخواند، و اگر صدای امام را نشنود مستحبّ است حمد و سوره را بخواند، ولی قصد جزئیّت نماز نکند، و باید آهسته بخواند، و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۱ـ اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سورهٔ امام را بشنود، می‌تواند آنچه را نمی‌شنود بخواند، ولی احتیاط مستحبّ آن است که حمد و سوره را نخواند.

مسأله ۱۴۷۲ـ اگر مأموم سهواً حمد و سوره را بخواند، یا خیال کند صدایی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۳ـ اگر شکّ کند که صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند که صدای امام است یا صدای کس دیگر، می‌تواند حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۷۴ـ مأموم در رکعت اوّل و دوم نماز ظهر و عصر نباید حمد و سوره را بخواند، و مستحبّ است به جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱۴۷۵ـ مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط واجب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱۴۷۶ـ اگر مأموم سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است، بلکه اگر عمداً هم پیش از امام سلام دهد در صورتی که از اوّل قصد عدول نداشته، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۴۷۷ـ اگر مأموم غیر از تکبیرة الاحرام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید، اشکال ندارد، ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می‌گوید، احتیاط مستحبّ آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱۴۷۸ـ مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن را مانند رکوع و سجود با امام یا کمی بعد از امام به جا آورد، و اگر عمداً پیش از امام یا مدّتی بعد از امام انجام دهد، جماعتش باطل می‌شود، ولی اگر به وظیفهٔ منفرد عمل نموده نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۷۹ـ اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد، و در این صورت زیاد شدن رکوع نماز را باطل نمی‌کند، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آن که به رکوع امام برسد امام سر بردارد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۰ـ اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد، و چنانچه در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد، برای زیاد شدن دو سجده نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۴۸۱ـ کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته، هرگاه به سجده برگردد و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است، ولی اگر در هر دو سجده این اتّفاق بیفتد، نمازش باطل است.

مسأله ۱۴۸۲ـ اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد، و سهواً یا به خیال این که به امام نمی‌رسد به رکوع یا سجده نرود، جماعت و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۸۳ـ اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال این که سجدهٔ اوّل امام است، به قصد این که با امام سجده کند، به سجده رود و بفهمد سجدهٔ دوم امام بوده، سجدهٔ دوم او حساب می‌شود، و اگر به خیال این که سجدهٔ دوم امام است به سجده رود و بفهمد سجدهٔ اوّل امام بوده، باید به قصد این که با امام سجده

کند تمام کند، و دوباره با امام به سجده رود، و در هر دو صورت احتیاط مستحبّ آن است که بعد از تمام کردن نماز به جماعت دوباره هم بخواند.

مسأله ۱۴۸۴ـ اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد به مقداری از قرائت امام می‌رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود نماز و جماعتش صحیح است، و اگر عمداً برنگردد، صحّت نمازش محلّ اشکال است.

مسأله ۱۴۸۵ـ اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، اگر به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به رکوع رود، جماعت و نمازش صحیح است، و اگر صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح و جماعتش محلّ اشکال است.

مسأله ۱۴۸۶ـ اگر سهواً پیش از امام به سجده رود و به قصد متابعت امام سر بردارد و با امام به سجده رود، جماعت و نمازش صحیح است، و اگر صبر کند تا امام به او برسد نمازش صحیح و جماعتش محلّ اشکال است.

مسأله ۱۴۸۷ـ اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهّد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود، مأموم نباید قنوت و تشهّد را بخواند، ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود یا پیش از امام قیام کند، بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهّد امام تمام شود و بقیّهٔ نماز را با او بخواند.

وظیفهٔ امام و مأموم در نماز جماعت

مسأله ۱۴۸۸ـ بنابر احتیاط واجب، اگر مأموم یک مرد باشد طرف راست امام بایستد، و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند، مرد طرف راست امام بایستد و بقیّه پشت سر امام، و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند، مردها پشت سر امام و زنها پشت سر مردها بایستند، و اگر یک یا چند زن باشد پشت سر امام بایستد، و در صورتی که یک زن باشد، مستحبّ است پشت‌سر در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده‌اش محاذی زانو یا قدم امام باشد.

مسأله ۱۴۸۹ـ اگر امام و مأموم هر دو زن باشند، احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

چیزهایی که در نماز جماعت مستحبّ است

مسأله ۱۴۹۰ـ مستحبّ است امام در وسط صف بایستد، و اهل علم و کمال و تقوی در صف اوّل بایستند.

مسأله ۱۴۹۱ـ مستحبّ است صفهای جماعت منظّم باشد، و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد، و شانهٔ آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱۴۹۲ـ مستحب است بعد از گفتن (**قَدْ قٰامَتِ الصَّلاٰةُ**) مأمومین برخیزند.

مسأله ۱۴۹۳ـ مستحبّ است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند، و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همهٔ کسانی که به او اقتدا کرده‌اند مایلند.

مسأله ۱۴۹۴ـ مستحبّ است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند، صدای خود را به قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱۴۹۵ـ اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحبّ است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگر چه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱۴۹۶ـ اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱۴۹۷ـ مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱۴۹۸ـ مسافری که نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت می‌خواند، مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند، و کسی که مسافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

مسأله ۱۴۹۹ـ نماز آیات ـ که دستور آن خواهد آمد ـ به واسطه چهار چیز واجب می‌شود:
(اوّل) گرفتن خورشید.
(دوم) گرفتن ماه، اگر چه مقدار کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.
(سوم) زلزله، اگر چه کسی هم نترسد.
(چهارم) رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی، در صورتی که بیشتر مردم از آنها بترسند، و امّا در حوادث زمینی ـ مانند فرو رفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود ـ احتیاط مستحبّ خواندن نماز آیات است.

مسأله ۱۵۰۰ـ اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتّفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید یک نماز آیات برای گرفتن خورشید، و نماز دیگر هم برای زلزله بخواند.

مسأله ۱۵۰۱ـ کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است، چه همهٔ آنها برای یک چیز واجب شده باشد ـ مثل آن که سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است ـ چه برای چند چیز باشد ـ مثل خورشید گرفتن و ماه گرفتن ـ موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معیّن کند که برای کدام یک از آنهاست، هر چند احتیاط مستحبّ آن است که معیّن نماید اگر چه به تعیین اجمالی، مثل آن که نیّت کند اوّل نمازِ آیات یا دوم نمازِ آیاتی که بر من واجب شده قضای آن را به جا می‌آورم.

مسأله ۱۵۰۲ـ چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر جایی اتّفاق بیفتد، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند، و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۳ـ وقت نماز آیات در کسوف و خسوف، از زمانی است که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند تا زمانی که تمام قرص باز نشده، و احتیاط مستحبّ آن است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند، بلکه مستحبّ است هنگام شروع به گرفتن نماز را بخواند.

مسأله ۱۵۰۴ـ اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه شروع به باز شدن کند ادا است، ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن نماز بخواند قضا است.

مسأله ۱۵۰۵ـ اگر مدّت گرفتن خورشید یا ماه به اندازهٔ خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد، نماز آیات واجب و ادا است، و همچنین است اگر مدّت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند تا به اندازهٔ خواندن یک رکعت یا کمتر از آن به آخر وقت مانده باشد.

مسأله ۱۵۰۶ـ موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتّفاق می‌افتد ـ چنانچه گذشت ـ باید نماز آیات بخواند، و باید به اندازه‌ای که عرفاً تأخیر گفته می‌شود نماز را عقب نیندازد، و در صورت تأخیر نماز را به جا آورد و بنابر احتیاط واجب نیّت ادا و قضا نکند.

مسأله ۱۵۰۷ـ اگر گرفتن خورشید یا ماه را نداند و بعد از باز شدن خورشید یا ماه بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵۰۸ـ اگر عدّه‌ای بگویند خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفتهٔ آنان یقین یا اطمینان پیدا نکند، و در آن اشخاص شخصی که گفتهٔ او شرعاً معتبر است نباشد، و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته‌اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، نماز آیات را بخواند، ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد خواندن نماز آیات بر او واجب نیست، و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست، یا شخصی که ثقه بودن او معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که آن دو عادل بوده‌اند و یا آن شخص ثقه‌ای بوده که ظنّ بر خلاف قول او نبوده است.

مسأله ۱۵۰۹ـ اگر انسان از گفتهٔ کسانی که از روی قاعدهٔ علمی از گرفتن خورشید و ماه خبر می‌دهند، اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، باید نماز آیات را بخواند، و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می‌گیرد و فلان مقدار طول می‌کشد، و انسان از گفتهٔ آنان اطمینان پیدا کند، باید به اطمینان خودش عمل نماید.

مسأله ۱۵۱۰ـ اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، واجب است دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۵۱۱ـ اگر در وقت نماز یومیّه نماز آیات هم بر انسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد هر کدام را اوّل بخواند اشکال ندارد، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، اوّل آن را بخواند، و اگر وقت هر دو تنگ باشد باید اوّل نماز یومیّه را بخواند.

مسأله ۱۵۱۲ـ اگر در بین نماز یومیّه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیّه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند، بعد نماز آیات را بخواند، و اگر وقت نماز یومیّه تنگ نباشد آن را قطع کند، و اوّل نماز آیات و بعد نماز یومیّه را به جا آورد.

مسأله ۱۵۱۳ـ اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیّه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیّه شود، و بعد از آن که نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، بقیّهٔ نماز آیات را از همان جا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱۵۱۴ـ اگر در حال حیض یا نفاس زن، خورشید یا ماه بگیرد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد، ولی در غیر موقّت مانند زلزله و رعد و برق بنابر احتیاط واجب بعد از پاک شدن نماز را بدون نیّت ادا و قضا به جا آورد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱۵۱۵ـ نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد، و کیفیّت آن این است که انسان بعد از نیّت تکبیر بگوید و یک حمد و یک سورهٔ تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز به رکوع رود تا پنج مرتبه، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد، و تشهّد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۵۱۶ـ در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیّت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند، و یک آیه یا بیشتر یا کمتر از آن را بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود، و همین طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید، مثلاً به قصد سورهٔ ﴿ **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** ﴾، ﴿ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** ﴾ بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: ﴿ **قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ** ﴾ دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد

و بگوید: ﴿ **اَللّٰهُ الصَّمَدُ** ﴾ باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: ﴿ **لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُوْلَدْ** ﴾ و به رکوع برود، و سر بردارد و بگوید: ﴿ **وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ** ﴾ و بعد از آن بـه رکـوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن دو سجده کند، و رکعت دوم را هم مثل رکعت اوّل به جا آورد و بعد از سجدهٔ دوم تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد، و نیز جایز است بـه کمتر از پنج قسمت تقسیم کند، ولی هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند، و بعد از آن یک سوره یا بعض از یک سوره را نیز بخواند.

مسأله ۱۵۱۷ـ اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

مسأله ۱۵۱۸ـ چیزهایی که در نمازهای یومیّه واجب و مستحبّ است، در نماز آیات هم واجب و مستحبّ می‌باشد، ولی در نماز آیات ـ در صورتی که با جماعت باشد ـ به جای اذان و اقامه رجاءً سه مرتبه بگویند (**اَلصَّلاٰة**).

مسأله ۱۵۱۹ـ مستحبّ است بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم و دهم بگوید: (**سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**) و نیز پیش از هر رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید، ولی بعد از رکوع پنجم و دهم گفتن تکبیر مستحبّ نیست.

مسأله ۱۵۲۰ـ مستحبّ است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند، و اگر فقط پیش از رکوع دهم هم بخواند کافیست.

مسأله ۱۵۲۱ـ اگر در نماز آیات شکّ کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است.

مسأله ۱۵۲۲ـ اگر شکّ کند که در رکوع آخر رکعت اوّل است یا در رکوع اوّل رکعت دوم و فکرش به جایی نرسد، نمازش باطل است، و اگر در عدد رکوعها شکّ کند بنا را بر کمتر بگذارد، مگر در صورتی که شکّ کند چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، که در این صورت چنانچه برای رفتن به سجده خم نشده باید رکوعی را که شکّ کـرده بـه جـا آورد، و اگر شکّ او بعد از خم شدن برای سجده و پیش از رسیدن به سجده باشد بنابر احتیاط واجب برگردد و رکوع را به جا آورده و نماز را تمام نماید واعاده کند، ولی اگر به سجده رسیده باشد، باید به شکّ خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۵۲۳ـ هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا سهواً کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱۵۲۴ـ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه‌السلام واجب است و باید با جماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام علیه‌السلام غایب است مستحبّ می‌باشد، و می‌شود آن را با جماعت یا فرادیٰ خواند، و بنابر احتیاط واجب در صورت جماعت عدد کمتر از پنج نفر نباشد.

مسأله ۱۵۲۵ـ وقت نماز عید فطر و قربان از اوّل آفتاب روز عید تا ظهر است.

مسأله ۱۵۲۶ـ مستحبّ است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند، و در عید فطر مستحبّ است بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند، و بنابر احتیاط واجب زکات فطره را بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱۵۲۷ـ نماز عید فطر و قربان دو رکعت است، که در رکعت اوّل بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر ـ بنابر احتیاط واجب ـ یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده به جا آورد و برخیزد، و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد.

مسأله ۱۵۲۸ـ در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست، ولی بهتر است دعایی را که شیخ طوسی رحمه‌الله در مصباح المتهجّد نقل فرموده بخوانند:

«اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيٰاءِ وَ الْعَظَمَةِ وَ اَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ اَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلَ التَّقْوىٰ وَ الْمَغْفِرَةِ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله ذُخْراً وَ مَزِيداً اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّداً وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَ اٰلَ مُحَمَّدٍ صَلَوٰاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ،

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ خَيْرَ مٰا سَأَلَكَ بِهِ عِبٰادُكَ الصّٰالِحُونَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعٰاذَ مِنْهُ عِبٰادُكَ الصّٰالِحُونَ (اَلْمُخْلَصُونَ، الْمُخْلِصُونَ)».

و بهتر از آن این است که دعایی را که در تهذیب به سند معتبر ذکر فرموده بخوانند: **«اَشْهَدُ اَنْ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَهْلُ الْكِبْرِيٰاءِ وَ الْعَظَمَةِ وَ اَهْلُ الْجُودِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ الْقُدْرَةِ وَ السُّلْطٰانِ وَ الْعِزَّةِ، اَسْأَلُكَ فِي هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ ذُخْراً وَ مَزِيداً، اَسْأَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مَلاٰئِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ اَنْبِيٰائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَ اَنْ تَغْفِرَ لَنٰا وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمٰاتِ اَلْاَحْيٰاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْوٰاتِ، اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مٰا سَأَلَكَ عِبٰادُكَ الْمُرْسَلُونَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مٰا عٰاذَ بِهِ عِبٰادُكَ الْمُخْلَصُونَ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ وَ اٰخِرُهُ وَ بَدِيعُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُنْتَهٰاهُ وَ عٰالِمُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَعٰادُهُ وَ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ اِلَيْهِ وَ مَرَدُّهُ وَ مُدَبِّرُ الْاُمُورِ وَ بٰاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، قٰابِلُ الْاَعْمٰالِ مُبْدِئُ الْخَفِيّٰاتِ مُعْلِنُ السَّرٰائِرِ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَظِيمُ الْمَلَكُوتِ شَدِيدُ الْجَبَرُوتِ حَيٌّ لاٰ يَمُوتُ دٰائِمٌ لاٰ يَزُولُ اِذٰا قَضىٰ اَمْراً فَاِنَّمٰا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ خَشَعَتْ لَكَ الْاَصْوٰاتُ وَ عَنَتْ لَكَ الْوُجُوهُ وَ حٰارَتْ دُونَكَ الْاَبْصٰارُ وَ كَلَّتِ الْاَلْسُنُ عَنْ عَظَمَتِكَ وَ النَّوٰاصِي كُلُّهٰا بِيَدِكَ وَ مَقٰادِيرُ الْاُمُورِ كُلُّهٰا اِلَيْكَ، لاٰ يَقْضِي فِيهٰا غَيْرُكَ وَ لاٰ يَتِمُّ مِنْهٰا شَيْءٌ دُونَكَ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَحٰاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ حِفْظُكَ وَ قَهَرَ كُلَّ شَيْءٍ عِزُّكَ وَ نَفَذَ كُلَّ شَيْءٍ اَمْرُكَ وَ قٰامَ كُلُّ شَيْءٍ بِكَ وَ تَوٰاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِكَ وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِكَ وَ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِكَ وَ خَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِمُلْكِكَ، اَللّٰهُ اَكْبَرُ»**.

مسأله ۱۵۲۹ـ در زمان غایب بودن امام ﷺ ـ بنابر احتیاط مستحبّ ـ بعد از نماز عید فطر و قربان، در جماعت دو خطبه بخوانند، و بهتر است که در خطبهٔ عید فطر احکام زکات فطره، و در خطبهٔ عید قربان احکام قربانی را بگویند.

مسأله ۱۵۳۰ـ نماز عید سورهٔ مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اوّل آن سورهٔ ﴿ **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلىٰ** ﴾ «سورهٔ ۸۷» و در رکعت دوم سورهٔ شمس «سورهٔ ۹۱» را بخوانند، و افضل از همه آن است که در رکعت اوّل سورهٔ شمس، و در رکعت دوم سورهٔ غاشیه «سورهٔ ۸۸» را بخوانند.

مسأله ۱۵۳۱ـ مستحبّ است نماز عید را در صحرا بخوانند، ولی در مکّه مستحبّ است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۳۲ـ مستحبّ است امام جماعت و مأموم پیش از نماز غسل کند، و عمامهٔ سفیدی از پنبه بر سر بگذارد که یک طرف آن را بر سینه‌اش و طرف دیگر را بین دو کتفش بیندازد، و پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید برود.

مسأله ۱۵۳۳ـ مستحبّ است در نماز عید بر زمین سجده کنند، و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند، و امام جماعت قرائت را بلند بخواند.

مسأله ۱۵۳۴ـ مستحبّ است بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح آن و بعد از نماز عید فطر، این تکبیرها را بگوید: «**اَللّٰهُ اَکْبَرُ، اَللّٰهُ اَکْبَرُ، لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ، اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ، اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلیٰ مٰا هَدٰانٰا**».

مسأله ۱۵۳۵ـ مستحبّ است انسان در عید قربان بعد از ده نماز، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، تکبیرهایی را که در مسألهٔ پیش گذشت بگوید، و بعد از آن بگوید: «**اَللّٰهُ اَکْبَرُ عَلیٰ مٰا رَزَقَنٰا مِنْ بَهِیمَةِ الْاَنْعٰامِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ مٰا اَبْلاٰنٰا**» ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحبّ است بعد از پانزده نماز، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی حجّه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۳۶ـ احتیاط مستحبّ آن است که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند، ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست.

مسأله ۱۵۳۷ـ در نماز عید هم ـ مثل نمازهای دیگر ـ مأموم باید غیر از حمد و سوره، چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۳۸ـ اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آن که امام به رکوع رفت باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته خودش بگوید و خود را به رکوع امام برساند، و اگر در هر قنوت یک «**سُبْحٰانَ اللّٰهِ**» یا یک «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ**» بگوید کافیست.

مسأله ۱۵۳۹ـ اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می تواند نیّت کند و

تکبیر اوّل نماز را بگوید و به رکوع رود، هر چند احتیاط این است که نماز را به قصد رجاء به جا آورد.

مسأله ۱۵۴۰ـ اگر در نماز عید یک سجده از رکعت آخر یا تشهّد را فراموش کند، در صورتی که کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده باشد، برگردد و آن را به جا آورد، و اگر سجده از رکعت قبل باشد، بنابر احتیاط واجب آن را قضا کند، و در هر حال اگر کاری کند که برای آن در نماز یومیّه سجدهٔ سهو لازم است ـ اگر چه به احتیاط ـ بنابر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۴۱ـ بعد از مرگ انسان می‌شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که در زندگی به جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند، یعنی به او مزد دهند که آنها را به جا آورد، و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد، صحیح است.

مسأله ۱۵۴۲ـ انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبّی، مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان علیهم‌السلام از طرف زندگان اجیر شود، به این معنی که متعلّق اجاره نیابت از آنان در انجام آن کار باشد، چنانکه می‌تواند همین نیابت را تبرّعاً انجام دهد، و نیز می‌تواند کار واجب یا مستحبّی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۴۳ـ کسی که برای نماز قضای میّت اجیر شده، باید در مسائل نماز یا مجتهد باشد، یا نماز را از روی تقلید صحیح انجام بدهد، یا آن که عمل به احتیاط کند.

مسأله ۱۵۴۴ـ اجیر باید موقع نیّت میّت را معیّن نماید، و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیّت کند از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام کافیست.

مسأله ۱۵۴۵ـ اجیر باید عمل را به قصد آنچه در ذمّهٔ میّت است به جا آورد، و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند، کافی نیست.

مسأله ۱۵۴۶ـ باید کسی را اجیر کنند که بدانند یا حجّت شرعیّه داشته باشند ـ مثل اطمینان یا اخبار دو عادل یا شخص مورد وثوقی که ظنّ بر خلاف قولش نباشد ـ که عمل را انجام می‌دهد.

مسأله ۱۵۴۷ـ کسی را که برای نمازهای میّت اجیر کرده‌اند، اگر ثابت شود که عمل را به جا نیاورده، یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۴۸ـ هرگاه شکّ کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، همین که مورد اطمینان باشد و بگوید انجام داده‌ام، یا بیّنه یا خبر ثقه‌ای که ظنّ بر خلاف آن نباشد قائم شود بر این که انجام داده، کفایت می‌کند، و اگر شکّ کند که عمل او صحیح بوده یا نه، بنابر صحّت آن بگذارد.

مسأله ۱۵۴۹ـ کسی را که عذری دارد ـ مثلاً با تیمّم یا نشسته نماز می‌خواند ـ نمی‌شود برای نمازهای میّت اجیر کرد، اگر چه نمازهای میّت هم همان طور قضا شده باشد.

مسأله ۱۵۵۰ـ مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود، و در بلند و آهسته خواندن نماز باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۵۱ـ در قضای نمازهای میّت ترتیب واجب نیست، هر چند احتیاط مستحبّ رعایت ترتیب است، مگر در نمازهایی که ادای آنها ترتیب دارد، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز.

مسأله ۱۵۵۲ـ اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد، باید همان طور به جا آورد، مگر این که علم به فساد عمل داشته باشد که در این صورت نمی‌تواند بر آن عمل اجیر شود، و اگر با او شرط نکنند، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید، و احتیاط مستحبّ آن است که از وظیفهٔ خودش و میّت هر کدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند، مثلاً اگر وظیفهٔ میّت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۵۳ـ اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبّات آن بخواند، باید مقداری از مستحبّات نماز را که معمول است به جا آورد.

مسأله ۱۵۵۴ـ اگر انسان چند نفر را برای قضای نماز میّت اجیر کند، بنابر آنچه در مسألهٔ «۱۵۵۱» گذشت، لازم نیست برای هرکدام آنها وقتی را معیّن نماید.

مسأله ۱۵۵۵ـ اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدّت یک سال نمازهای میّت را بخواند، و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می‌دانند به جا نیاورده دیگری

را اجیر نمایند، و اگر احتمال می‌دهند به جا نیاورده، بنابر احتیاط واجب نیز اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۵۶ـ کسی را که برای نمازهای میّت اجیر کرده‌اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همهٔ آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، اگر قادر بر عمل بوده اجاره صحیح، و اجاره کننده می‌تواند اجرةالمثل باقی مانده را بگیرد، یا آن که اجاره را فسخ نموده و اجرةالمثل مقداری را که به جا آورده کسر و مابقی را بگیرد، و اگر قادر نبوده اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است، و می‌تواند اجرةالمسمّای باقی مانده را گرفته، یا آن که اجارهٔ مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرةالمثل آن را بدهد، و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه‌اش از مال او کسی را اجیر بگیرند، و امّا اگر مال نداشته باشد بر ورثهٔ او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۵۷ـ اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میّت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، بعد از عمل به دستوری که در مسألهٔ قبلی ذکر شد، اگر چیزی از مال او زیاد آمد، در صورتی که وصیّت کرده باشد و اجرت نمازهای او بیش از ثلث باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند، ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

«احکام روزه»

روزه آن است که انسان از اذان صبح تا مغرب، از چیزهایی که بعد بیان می‌شود به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص خودداری نماید.

و مغرب در این مسأله و مسائل بعد ـ بنابر احتیاط واجب ـ وقتی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بالای سر انسان بگذرد.

نیّت

مسأله ۱۵۵۸ـ لازم نیست انسان نیّت روزه را از قلب خود بگذراند، یا مثلاً بگوید فردا روزه می‌گیرم، بلکه همین قدر که بنا داشته باشد به قصد قربت و با اخلاص از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد کافیست، و برای آن که یقین کند تمام این مدّت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۵۹ـ انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزهٔ فردای آن نیّت کند، و همچنین می‌تواند شب اوّل ماه نیّت روزهٔ همهٔ ماه را بنماید و تجدید نیّت هر شب لازم نیست و بقای همان نیّت کفایت می‌کند.

مسأله ۱۵۶۰ـ وقت نیّت روزهٔ ماه رمضان در شب اوّل، از اوّل شب است تا اذان صبح، و

در غیر شب اوّل می‌شود قبل از اوّل شب هم نیّت کرد، مثلاً عصر روز قبل نیّت داشته باشد که فردا را روزه بگیرد قربةً الی الله، و بر این نیّت باقی باشد اگر چه تا بعد از اذان صبح خوابش ببرد.

مسأله ۱۵۶۱ـ وقت نیّت روزهٔ مستحبّی، از اوّل شب است تا موقعی که به اندازهٔ نیّت کردن به استتار قرص وقت مانده باشد، که اگر تا این وقت کاری کـه روزه را بـاطل می‌کند انجام نداده باشد و نیّت روزهٔ مستحبّی کند، روزهٔ او صحیح است، و اگـر از استتار قرص بگذرد صحّت روزه محلّ اشکال است.

مسأله ۱۵۶۲ـ کسی که پیش از اذان صبح بدون نیّت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیّت روزه کند چنانچه روزهٔ واجبی باشد که وقت آن معیّن است ـ چه روزهٔ ماه رمضان و چه غیر آن مثل این که نذر کرده باشد روز معیّنی را روزه بگیرد ـ صحّت روزه‌اش محلّ اشکال است، و اگر روزهٔ واجبی باشد که وقت معیّن ندارد، صحیح است، و در صورتی که بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نـیّت روزهٔ واجب کند، هر چند غیر معیّن باشد، ولی در قضای روزهٔ ماه رمضان عدم جواز بعد از ظهر تا عصر بنابر احتیاط است.

مسأله ۱۵۶۳ـ اگر بخواهد غیر از روزهٔ ماه رمضان روزهٔ دیگری بگیرد، باید آن را معیّن بنماید، مثلاً نیّت کند که روزهٔ قضا یا روزهٔ نذر یا کفّاره می‌گیرم، ولی در ماه رمـضان لازم نیست نیّت کند که روزهٔ ماه رمضان می‌گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزهٔ دیگری را نیّت کند، روزهٔ ماه رمضان حساب می‌شود.

مسأله ۱۵۶۴ـ اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیّت روزهٔ غیر ماه رمضان کند، روزهٔ ماه رمضان حساب نمی‌شود، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ روزه‌ای که قصد کرده نیز حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۵۶۵ـ اگر مثلاً به نیّت روز اوّل ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده روزهٔ او صحیح است.

مسأله ۱۵۶۶ـ اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بی‌هوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزهٔ آن روز را تمام نماید و قضای آن را نیز به جا آورد.

مسأله ۱۵۶۷ـ اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و مست شود و در بین روز به هوش آید، احتیاط واجب آن است که روزهٔ آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به‌جا آورد.

مسأله ۱۵۶۸ـ اگر پیش از اذان صبح نیّت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۶۹ـ اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزهٔ او باطل می‌باشد، ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، و بعد از ماه رمضان هم آن روزه را قضا نماید، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۰ـ اگر بچّه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد، و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزهٔ آن روز بر او واجب نیست، هر چند احتیاط مستحبّ این است که اگر پیش از ظهر بالغ شود و نیّت روزه کرده باشد، روزهٔ آن روز را تمام کند، و اگر نیّت هم نکرده باشد و چیزی از مبطلات روزه را انجام نداده باشد، نیّت کند و روزه بگیرد.

مسأله ۱۵۷۱ـ کسی که برای به جا آوردن روزهٔ میّتی اجیر شده، اگر روزهٔ مستحبّی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزهٔ قضای ماه رمضان دارد نمی‌تواند روزهٔ مستحبّی بگیرد، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر روزهٔ واجب دیگری داشته باشد، و چنانچه فراموش کند و روزهٔ مستحبّ بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید روزهٔ مستحبّی او باطل است و می‌تواند نیّت خود را به روزهٔ واجب غیر معیّن برگرداند، ولی به روزهٔ واجب معیّن محلّ اشکال است، و اگر بعد از ظهر ملتفت شود نمی‌تواند نیّت خود را به روزهٔ واجب برگرداند هر چند غیر معیّن باشد، و این حکم در قضای روزهٔ ماه رمضان بعد از زوال تا عصر بنابر احتیاط است، و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۷۲ـ اگر غیر از روزهٔ ماه رمضان روزهٔ معیّن دیگری بر انسان واجب باشد ـ

مثلاً نذر کرده باشد که روز معیّنی را روزه بگیرد ـ چنانچه عمداً تا اذان صبح نیّت نکند، روزه‌اش باطل است، و همچنین است بنابر احتیاط اگر نداند که روزهٔ آن روز بر او واجب است یا فراموش کند هر چند پیش از ظهر یادش بیاید، و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۳ـ اگر برای روزهٔ واجب غیر معیّنی ـ مثل روزهٔ کفّاره ـ عمداً تا نزدیک ظهر نیّت نکند، اشکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیّت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیّت کند، روزهٔ او صحیح است.

مسأله ۱۵۷۴ـ اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود هر چند از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، روزهٔ او صحیح نیست.

مسأله ۱۵۷۵ـ اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر یا بعد از آن مریض خوب شود، روزهٔ آن روز بر او واجب نیست هر چند تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد.

مسأله ۱۵۷۶ـ روزی را که انسان شکّ دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان، واجب نیست روزه بگیرد، و اگر بخواهد روزه بگیرد نمی‌تواند نیّت روزهٔ ماه رمضان کند، و یا نیّت کند که اگر ماه رمضان است روزهٔ ماه رمضان، و اگر ماه رمضان نیست روزهٔ قضا یا مانند آن باشد، بلکه باید نیّت روزهٔ واجب دیگری مانند قضا و یا روزهٔ مستحبّی بنماید، و چنانچه بعد معلوم شود ماه رمضان بوده از ماه رمضان حساب می‌شود، و اگر قصد کند آن‌چه را که به آن مأمور است انجام دهد و بعد معلوم شود ماه رمضان بوده کفایت می‌کند.

مسأله ۱۵۷۷ـ اگر روزی را که شکّ دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان، به نیّت روزهٔ قضا و مانند آن یا روزهٔ مستحبّی روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیّت روزهٔ ماه رمضان کند.

مسأله ۱۵۷۸ـ اگر در روزهٔ واجب معیّنی مثل روزهٔ ماه رمضان، از نیّت امساک برای خدا برگردد، یا مردّد شود که برگردد، و یا این که قصد کند مفطری از مفطرات را انجام

دهد، یا مردّد شود در انجام مفطر، روزه‌اش باطل می‌شود، اگر چه از قصدی که کرده توبه نماید و به نیّت روزه برگردد و کاری هم که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد.

مسأله ۱۵۷۹ـ آنچه در مسألهٔ قبل گذشت که روزهٔ واجب معیّن را باطل می‌کند، در روزهٔ واجبی که وقت آن معیّن نباشد ـ مانند روزهٔ کفّاره یا نذر غیر معیّن ـ مبطل نیست، و چنانچه پیش از ظهر دوباره به نیّت خود برگردد، روزهٔ او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۵۸۰ـ نُه چیز روزه را باطل می‌کند، هر چند بطلان در بعض آنها بنابر احتیاط است:

(اوّل) خوردن و آشامیدن.

(دوم) جماع.

(سوم) استمناء، و مقصود از آن این است که انسان با خود یا دیگری، غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

(چهارم) دروغ بستن به خدا و پیغمبر و ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام.

(پنجم) رساندن غبار به حلق بنابر احتیاط واجب.

(ششم) فرو بردن تمام سر در آب.

(هفتم) باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

(هشتم) اماله کردن با چیزهای روان.

(نهم) قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده می‌آید.

۱ـ خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۸۱ـ اگر روزه‌دار با التفات به این که روزه دارد عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزهٔ او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیرهٔ درخت، و چه کم باشد یا زیاد، حتّی اگر رطوبتی از

دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و فرو دهد، روزه باطل می‌شود، مگر آن که آن رطوبت در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود.

مسأله ۱۵۸۲ـ اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد، و چنانچه عمداً فرو ببرد روزه‌اش باطل است، و به دستوری که خواهد آمد، کفّاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۸۳ـ اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۸۴ـ تزریق آمپولی که به جای دوا به کار می‌رود یا عضو را بی‌حس می‌کند، اشکال ندارد، و احتیاط مستحبّ آن است که روزه دار از استعمال آمپولی که به جای آب و غذا به کار می‌رود خودداری کند.

مسأله ۱۵۸۵ـ اگر روزه‌دار چیزی را که لای دندان مانده است با التفات به این که روزه دارد عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۶ـ کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند یا اطمینان داشته باشد غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۷ـ فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطهٔ خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۸۸ـ فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرند.

مسأله ۱۵۸۹ـ اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، واجب است به اندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزهٔ او باطل می‌شود، و اگر ماه رمضان باشد باید در بقیّهٔ روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید، و همچنین اگر بترسد که از نخوردن آب به او ضرر معتنا بهی برسد، یا آب نخوردن برای او موجب حرجی باشد که عرفاً قابل تحمّل نباشد، که در این دو صورت می‌تواند به اندازهٔ رفع ضرر و حرج آب بیاشامد.

مسأله ۱۵۹۰ـ جویدن غذا برای بچّه یا پرنده، و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به

حلق نمی‌رسد، اگر چه اتّفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی‌کند، ولی اگر انسان از اوّل بداند یا اطمینان داشته باشد که به حلق می‌رسد، روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آن را بگیرد، و در صورت رسیدن به حلق کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۵۹۱ـ انسان نمی‌تواند برای ضعف روزه را بخورد، ولی اگر ضعف به قدری باشد که برای روزه‌دار عرفاً قابل تحمّل نباشد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ـ جماع

مسأله ۱۵۹۲ـ جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، و این حکم در جماع با غیر زن در صورت عدم انزال مبنی بر احتیاط است.

مسأله ۱۵۹۳ـ اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۹۴ـ اگر عمداً جماع کند و قصد ادخال به مقدار ختنه‌گاه داشته باشد و شکّ کند که به آن اندازه داخل شده یا نه، روزهٔ او باطل و باید قضا نماید، و بنابر احتیاط واجب بقیّهٔ روز را امساک کند، ولی کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۵۹۵ـ اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا در جماع بی‌اختیار باشد روزهٔ او باطل نمی‌شود، ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا اختیار برایش پیدا شود، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود روزهٔ او باطل است.

۳ـ استمناء

مسأله ۱۵۹۶ـ اگر روزه‌دار استمناء کند ـ یعنی به غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید ـ روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۹۷ـ اگر بی‌اختیار منی از انسان بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست.

مسأله ۱۵۹۸ـ هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود ـ یعنی در

خواب منی از او بیرون می‌آید ـ جایز است بخوابد، و اگر محتلم شود روزه‌اش باطل نمی‌شود، و احتیاط مستحبّ آن است که از خوابیدن خودداری کند، مخصوصاً در صورتی که به سبب نخوابیدن به زحمت نمی‌افتد.

مسأله ۱۵۹۹ـ اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

مسأله ۱۶۰۰ـ روزه‌داری که محتلم شده می‌تواند بول کند و استبراء نماید، اگر چه بداند به واسطهٔ بول یا استبراء کردن باقی ماندهٔ منی از مجری بیرون می‌آید.

مسأله ۱۶۰۱ـ روزه‌داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

مسأله ۱۶۰۲ـ کسی که می‌داند اگر عمداً منی از خود بیرون آورد روزه‌اش باطل می‌شود، در صورتی که به قصد بیرون آمدن منی مثلاً با همسر خود بازی و شوخی کند، اگر چه منی از او بیرون نیاید روزه‌اش باطل و باید قضا نماید و بنابر احتیاط واجب باید بقیّهٔ روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۳ـ اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی، مثلاً با همسر خود بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی‌شود، اگر چه اتّفاقاً منی بیرون آید روزهٔ او صحیح است، ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی که منی از او بیرون آید روزه‌اش باطل است.

۴ ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

مسأله ۱۶۰۴ـ اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام عمداً خبری را به دروغ نسبت بدهد، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند روزهٔ او باطل است، و نسبت دادن به دروغ به سایر پیغمبران و اوصیای آنان علی نبینا و آله و علیهم‌السلام بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می‌کند، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال که در این صورت

روزه‌اش باطل است، و همچنین است نسبت دادن به دروغ به حضرت زهراء علیها السلام، مگر این که آن نسبت برگردد به خداوند متعال و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام، که در این صورت روزه‌اش باطل است.

مسأله ۱۶۰۵ـ اگر بخواهد خبری را که نمی‌داند راست یا دروغ است و دلیلی بر اعتبار آن ندارد نقل نماید، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته، یا مثلاً از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

مسأله ۱۶۰۶ـ اگر خبری را به اعتقاد این که راست است به خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا ائمّه علیهم السلام نسبت بدهد، و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۷ـ اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام روزه را باطل می‌کند و چیزی را که می‌داند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعد بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، روزه‌اش باطل است، و بنابر احتیاط واجب بقیّهٔ روز را امساک کند.

مسأله ۱۶۰۸ـ اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام نسبت دهد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۰۹ـ اگر از روزه‌دار بپرسند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا یکی از ائمّه علیهم السلام چنین مطلبی فرموده‌اند، و او جایی که در جواب باید بگوید: نه، عمداً بگوید: بلی، یا جایی که باید بگوید: بلی، عمداً بگوید: نه، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۰ـ اگر از قول خدا یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمّه علیهم السلام حرف راستی را بگوید، بعد بگوید: دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می‌باشد بگوید: آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.

۵ـ رساندن غبار به حلق

مسأله ۱۶۱۱ـ بنابر احتیاط رساندن غبار به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی که خوردن آن حرام است مثل خاک.

مسأله ۱۶۱۲ـ اگر به واسطهٔ باد، غباری پیدا شود و انسان با این که متوجّه است مواظبت نکند و به حلق برسد، بنابر احتیاط روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۱۳ـ احتیاط واجب آن است که روزه‌دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۶۱۴ـ اگر مواظبت نکند و غبار یا دود یا بخار غلیظ و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی‌رسد، روزه‌اش اشکال ندارد، و اگر گمان می‌کرده که به حلق نمی‌رسد، بنابر احتیاط مستحبّ آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۶۱۵ـ اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

۶ـ فرو بردن سر در آب

مسأله ۱۶۱۶ـ اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۷ـ اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعهٔ دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۱۸ـ اگر شکّ کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش صحیح است، ولی اگر به قصد این که تمام سر را زیر آب ببرد در آب فرو رود و شکّ کند تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش باطل است، ولی کفّاره ندارد.

مسأله ۱۶۱۹ـ اگر تمام سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۰ـ سر فرو بردن در غیر آب از مایعات ـ مانند شیر و آب مضاف ـ روزه را باطل نمی‌کند، و بنابر احتیاط واجب از فرو بردن سر در گلاب اجتناب کند.

مسأله ۱۶۲۱ـ اگر روزه‌دار بی‌اختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزهٔ او باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۶۲۲ـ اگر به خیال این که آب سر او را نمی‌گیرد، خود را در آب بیندازد و آب تمام سر او را بگیرد، روزه‌اش اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۳ـ اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس دست بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنانچه بیرون نیاورد روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۴ـ اگر فراموش کند که روزه است و به نیّت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او هر دو صحیح است.

مسأله ۱۶۲۵ـ اگر بداند که روزه است و عمداً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزهٔ او روزهٔ ماه رمضان باشد، روزه و غسل او هر دو باطل است، و همچنین است حکم روزهٔ قضای ماه رمضانی که برای خودش به‌جا می‌آورد بعد از زوال بنابر احتیاط، ولی اگر روزهٔ مستحبّ باشد یا روزهٔ واجب دیگری باشد ـ چه واجب معیّن باشد، مانند روزه‌ای که نذر کرده باشد در روز معیّن بگیرد، و یا غیر معیّن باشد مانند روزهٔ کفّاره ـ غسل او صحیح است و روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۶ـ اگر برای آن که کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر در آب فرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه‌اش باطل می‌شود.

۷ ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۶۲۷ـ اگر جنب عمداً در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفهٔ او تیمّم است عمداً تیمّم ننماید، روزه‌اش باطل است، و حکم قضای ماه رمضان خواهد آمد.

مسأله ۱۶۲۸ـ اگر در روزهٔ غیر ماه رمضان و قضای آن از روزه‌های مستحبّی و روزه‌های واجبی که وقت آن معیّن است، جنب عمداً تا اذان صبح غسل نکند، روزه‌اش صحیح است، و احتیاط مستحبّ در روزهٔ واجب آن است که عمداً بر جنابت باقی نماند.

مسأله ۱۶۲۹ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنابر احتیاط واجب تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۰ـ اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش

بیاید، باید روزهٔ آن روز را قضا نماید، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزهٔ هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، مثلاً اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزهٔ سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۶۳۱ـ کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمّم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند روزه‌اش باطل است، و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود، ولی کسی که وظیفه‌اش غسل است، اگر برای تیمّم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند بنابر احتیاط واجب تیمّم کند و روزه بگیرد و قضای آن را هم به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۲ـ اگر برای آن که بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید و گمان کند که به اندازهٔ غسل وقت دارد، و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمّم کند، روزه‌اش صحیح است، و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود را جنب نماید و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و با تیمّم روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب روزهٔ آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۳۳ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید غسل نکرده بخوابد، و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است، و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۳۴ـ هرگاه جنب در شب ماه رمضان بیدار شود، در صورتی که اطمینان به بیداری برای غسل قبل از اذان صبح نداشته باشد، احتیاط مستحبّ آن است که پیش از غسل نخوابد.

مسأله ۱۶۳۵ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین یا اطمینان دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۳۶ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، بنابر احتیاط باید قضای آن روز را به جا آورد.

مسأله ۱۶۳۷ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل و قضا و کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۳۸ـ اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزهٔ آن روز را قضا کند، و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبهٔ سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید روزهٔ آن روز را قضا کند، و احتیاط مستحبّ آن است که کفّاره هم بدهد.

مسأله ۱۶۳۹ـ مراد از خواب اوّل ـ در صورتی که انسان در خواب محتلم شود ـ خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد، و امّا خوابی که در آن محتلم شده خواب اوّل حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۶۴۰ـ اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۴۱ـ هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزهٔ او صحیح است.

مسأله ۱۶۴۲ـ کسی که می‌خواهد قضای روزهٔ ماه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد، روزهٔ او باطل است.

مسأله ۱۶۴۳ـ کسی که می‌خواهد قضای روزهٔ ماه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، روزهٔ او بنابر احتیاط باطل است، ولی چنانچه وقت قضای روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است، مثلاً پنج روز روزهٔ قضای ماه رمضان دارد، و پنج روز هم به ماه رمضان مانده است، بنابر احتیاط واجب آن روز را روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان هم روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۴ـ اگر در روزهٔ واجبی غیر قضای روزهٔ ماه رمضان، از روزه‌هایی که مثل روزهٔ کفّاره وقت معیّنی ندارد، عمداً تا اذان صبح جنب بماند، روزه‌اش صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که غیر از آن روز، روز دیگری را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۴۵ـ اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، یا اگر وظیفهٔ او تیمّم است عمداً تیمّم نکند، روزه‌اش باطل است، و در غیر روزهٔ ماه رمضان باطل نیست، اگر چه احتیاط مستحبّ غسل کردن است.

مسأله ۱۶۴۶ـ اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمّم نماید، و بنابر احتیاط واجب تا اذان صبح بیدار بماند، و همچنین است حکم جنب در صورتی که وظیفه‌اش تیمّم باشد.

مسأله ۱۶۴۷ـ اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچکدام از غسل و تیمّم وقت نداشته باشد، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۴۸ـ اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزهٔ او باطل است.

مسأله ۱۶۴۹ـ اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است، و احتیاط مستحبّ آن است که قضای آنها را بگیرد.

مسأله ۱۶۵۰ـ اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه‌اش باطل است، ولی چنانچه کوتاهی نکند ـ مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود ـ اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمّم کند روزهٔ او صحیح است، و اگر از تیمّم هم متمکّن نباشد، روزهٔ او بدون تیمّم هم صحیح است.

مسأله ۱۶۵۱ـ اگر زنی که در حال استحاضهٔ کثیره است غسلهای خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گذشت به جا آورد، روزهٔ او صحیح است، و در استحاضهٔ متوسّطه اگر چه غسل نکند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۲ـ کسی که مسّ میّت کرده ـ یعنی جایی از بدن خود را به بدن میّت رسانده ـ می‌تواند بدون غسل مسّ میّت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میّت را مس نماید، روزهٔ او باطل نمی‌شود.

۸ ـ اماله کردن

مسأله ۱۶۵۳ـ اماله کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند.

۹ ـ قی کردن

مسأله ۱۶۵۴ـ هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند ـ اگر چه به واسطهٔ مرض و مانند آن ناچار باشد ـ روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۵۵ـ اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسطهٔ خوردن آن، در روز بی‌اختیار قی می‌کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود، و احتیاط مستحبّ آن است که روزهٔ آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۶۵۶ـ اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقّت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

مسأله ۱۶۵۷ـ اگر مثلاً مگس در گلوی روزه‌دار برود، چنانچه ممکن باشد بدون قی کردن آن را بیرون بیاورد، باید بیرون آورد، و روزهٔ او صحیح است، ولی اگر ممکن نباشد، چنانچه طوری باشد که به فرو دادنش خوردن صدق می‌کند، باید بیرون آورد هر چند به واسطهٔ قی کردن باشد و روزه‌اش باطل است، و اگر خوردن صدق نمی‌کند، باید بیرون نیاورد و روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۵۸ـ اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و از حلق گذشته باشد و پیش از رسیدن به معده یادش بیاید که روزه است، بیرون آوردن آن لازم نیست و روزهٔ او صحیح است.

مسأله ۱۶۵۹ـ اگر یقین داشته باشد که به واسطهٔ آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۶۰ـ اگر آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد، و اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۶۶۱ـ اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزهٔ او باطل می‌شود، و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسألهٔ «۱۶۳۶» گذشت تا اذان صبح غسل نکند، روزهٔ او باطل است.

مسأله ۱۶۶۲ـ اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به خیال این که روزه‌اش باطل شده عمداً دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزهٔ او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۳ـ اگر چیزی به زور در گلوی روزه‌دار بریزند، روزهٔ او باطل نمی‌شود، ولی اگر اکراهش کنند که روزهٔ خود را باطل کند ـ مثلاً به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم ـ و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزهٔ او باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۶۴ـ روزه‌دار نباید جایی برود که می‌داند یا اطمینان دارد چیزی در گلویش می‌ریزند یا اکراهش می‌کنند که خودش روزهٔ خود را باطل کند، و اگر برود و چیزی در گلویش بریزند یا از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزهٔ او باطل می‌شود، بلکه اگر قصد رفتن کند اگر چه نرود، روزه‌اش باطل است.

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

مسأله ۱۶۶۵ـ چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است:

۱ ـ دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.

۲ ـ انجام دادن هر کاری ـ مانند خون گرفتن و حمام رفتن ـ که باعث ضعف می‌شود.

۳ ـ انفیه کشیدن اگر نداند که به حلق می‌رسد، و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست.

۴ ـ بو کردن گیاهان معطّر.

۵ ـ نشستن زن در آب.

۶ ـ استعمال شیاف.

۷ ـ تر کردن لباسی که در بدن است.

۸ ـ کشیدن دندان و هر کاری که به واسطهٔ آن از دهان خون بیاید.

۹ ـ مسواک کردن با چوب تر.

۱۰ ـ بی‌جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد روزهٔ او باطل می‌شود.

جایی که قضا و کفّاره واجب است

مسأله ۱۶۶۶ـ اگر در روزهٔ ماه رمضان در شب جنب شود و به تفصیلی که در مسألهٔ «۱۶۳۸» گذشت بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روزه را بگیرد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند عمداً انجام دهد، در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود، و همچنین در صورتی که می‌دانسته آن کار حرام است، اگر چه نمی‌دانسته که روزه را باطل می‌کند، مانند به دروغ نسبت دادن به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ معصومین علیهم السلام.

مسأله ۱۶۶۷ـ اگر به واسطهٔ ندانستن مسأله کاری که روزه را باطل می‌کند، و به اعتقاد این که باطل نمی‌کند انجام دهد کفّاره بر او نیست.

کفّارهٔ روزه

مسأله ۱۶۶۸ـ کفّارهٔ افطار روزهٔ ماه رمضان این است که یک بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مسألهٔ بعد می‌آید دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام یک مُد ـ که تقریباً ده سیر است ـ طعام، یعنی گندم یا آرد یا نان یا خرما و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد بنابر احتیاط واجب بین تصدّق به هر اندازه که می‌تواند و استغفار جمع نماید، و اگر امکان تصدّق نبود استغفار کند، اگر چه یک مرتبه بگوید «**اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ**» و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند کفّاره را بدهد.

مسأله ۱۶۶۹ـ کسی که می‌خواهد دو ماه کفّارهٔ روزهٔ ماه رمضان را بگیرد، باید یک ماه تمام و یک روز آن را از ماه دیگر پی درپی بگیرد، و اگر بقیّهٔ آن پی درپی نباشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۷۰ـ کسی که می‌خواهد دو ماه کفّارهٔ روزهٔ ماه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که می‌داند در بین یک ماه و یک روز، روزی است که مانند عید قربان روزهٔ آن حرام است.

مسأله ۱۶۷۱ـ کسی که باید پی درپی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد یا وقتی شروع کند که بداند در بین آن به روزی می‌رسد که روزهٔ آن واجب است، مثلاً به روزی می‌رسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱۶۷۲ـ اگر در بین روزهایی که باید پی درپی روزه بگیرد، عذری غیر اختیاری مثل حیض یا نفاس یا مرضی برای او پیش آید، بعد از بر طرف شدن عذر واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه بقیّه را بعد از بر طرف شدن عذر به جا آورد.

مسأله ۱۶۷۳ـ اگر به چیز حرامی روزهٔ خود را باطل کند ـ چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض ـ بنابر احتیاط کفّارهٔ جمع بر او واجب می‌شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مُد طعام بدهد، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن باشد واجب است انجام دهد، و بنابر احتیاط واجب استغفار هم بنماید.

مسأله ۱۶۷۴ـ اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّهٔ معصومین علیهم‌السلام عمداً نسبت دهد، بنابر احتیاط کفّارهٔ جمع ـ که تفصیل آن در مسألهٔ پیش گذشت ـ بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۵ـ اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع یا استمناء کند، بنابر احتیاط برای هر دفعه یک کفّاره بر او واجب است، و اگر جماع یا استمناء او حرام باشد، بنابر احتیاط برای هر دفعه یک کفّارهٔ جمع بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۶ـ اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همهٔ آنها یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۶۷۷ـ اگر روزه‌دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و بعد با حلال خود جماع یا استمناء نماید، برای آن کار یک کفّاره و برای جماع یا استمناء بنابر احتیاط کفّارهٔ دیگری واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۷۸ـ اگر روزه‌دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد ـ مثلاً آب بیاشامد ـ و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند ـ غیر از جماع و استمناء ـ انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۶۷۹ـ اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی از غذا در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل و بنابر احتیاط واجب کفّاره هم بدهد، و همچنین است اگر آنچه در دهانش بیاید از صورت غذا بودن خارج شده باشد، اگر چه در این صورت احتیاط مستحبّ این است که کفّارهٔ جمع بدهد، و اگر به آروغ زدن چیزی که خوردنش حرام است ـ مثل خون ـ به دهان او بیاید و عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل و باید قضای آن روز را بگیرد، و بنابر احتیاط واجب کفّارهٔ جمع بدهد.

مسأله ۱۶۸۰ـ اگر نذر کند که روز معیّنی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزهٔ خود را باطل کند، باید کفّاره بدهد، و کفّارهٔ مخالفت نذر کفّارهٔ مخالفت قسم است که در مسألهٔ «۲۷۳۴» خواهد آمد.

مسأله ۱۶۸۱ـ اگر روزه‌دار به گفتهٔ کسی که می‌گوید مغرب شده و قول او شرعاً معتبر نیست، افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، یا شکّ کند که مغرب بوده است یا نه، قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۲ـ کسی که عمداً روزهٔ خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفّاره سفر نماید، کفّاره از او ساقط نمی‌شود، و همچنین است ـ بنابر اقوی ـ اگر مسافرت برای او قبل از ظهر پیش آمد کند.

مسأله ۱۶۸۳ـ اگر عمداً روزهٔ خود را باطل کند و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، بنابر احتیاط کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۶۸۴ـ اگر یقین یا اطمینان کند و یا بیّنه قائم شود که روز اوّل ماه رمضان است و

عمداً روزهٔ خود را باطل کند، و بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۵ـ اگر انسان شکّ کند که آخر ماه رمضان است یا اوّل شوّال و عمداً روزهٔ خود را باطل کند، بعد معلوم شود که اوّل شوّال بوده کفّاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۸۶ـ اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود جماع کند، چنانچه زن را بر جماع اکراه کرده باشد، کفّارهٔ روزهٔ خودش و بنابر احتیاط کفّارهٔ روزهٔ زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده بر هر کدام یک کفّاره واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۸۷ـ اگر زنی شوهر روزه‌دار خود را بر جماع اکراه نماید، واجب نیست کفّارهٔ روزهٔ شوهر را بدهد.

مسأله ۱۶۸۸ـ اگر روزه‌دار در ماه رمضان زن خود را بر جماع اکراه کند و در بین جماع، زن راضی شود، بنابر احتیاط واجب مرد دو کفّاره و زن یک کفّاره بدهد.

مسأله ۱۶۸۹ـ اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفّاره بر او واجب می‌شود، و روزهٔ زن صحیح است و کفّاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۰ـ اگر مرد زن خود را یا زن شوهر خود را اکراه کند که غیر از جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بر هیچ یک از آنها کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۱ـ کسی که به واسطهٔ مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را بر جماع اکراه نماید، ولی اگر او را اکراه کرد، کفّاره بر مرد واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۲ـ انسان نباید در به جا آوردن کفّاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ۱۶۹۳ـ اگر کفّاره بر انسان واجب شود و چند سال بگذرد و انجام ندهد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسأله ۱۶۹۴ـ کسی که باید برای کفّارهٔ یک روز، شصت فقیر را طعام بدهد، نمی‌تواند یک نفر از آنها را دو مرتبه یا بیشتر سیر کند، یا به هر کدام از آنها بیشتر از یک مُد طعام بدهد و زیادی را از کفّاره حساب کند، ولی می‌تواند فقیر را با عیال او ـ اگر چه صغیر

باشند و در صورتی که از جهت سن به حدّی باشند که در مورد آنها اطعام عرفاً صدق کند ـ سیر نماید، یا به ولیّ صغیر برای آن صغیر یک مُد بدهد.

مسأله ۱۶۹۵ـ کسی که قضای روزهٔ ماه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مُد طعام بدهد، و اگر نمی‌تواند باید سه روز روزه بگیرد، و احوط آن است که پی‌درپی باشد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ۱۶۹۶ـ در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفّاره واجب نیست:

(اوّل) آن که در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسألهٔ «۱۶۳۸» گذشت تا اذان صبح از خواب دوم و سوم بیدار نشود.

(دوم) آن که عملی که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، ولی نیّت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، یا قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

(سوم) آن که در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

(چهارم) آن که در ماه رمضان بدون این که خودش تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده، و نیز اگر بعد از تحقیق گمان داشته باشد که صبح شده، یا شکّ کند که صبح شده یا نه، و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روزه بر او واجب است.

(پنجم) آن که کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفتهٔ او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(ششم) آن که کسی بگوید صبح شده و انسان به گفتهٔ او یقین نکند یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده است.

(هفتم) آن که کور و مانند او به گفتهٔ کسی دیگر افطار کند، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

(هشتم) آن که در هوای صاف به واسطهٔ تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار

کند، و بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابری به گمان این که مغرب شده افطار کند، و بعد معلوم شود مغرب نبوده قضا لازم نیست.

(نهم) آن که برای خنک شدن یا بی‌جهت مضمضه کند ـ یعنی آب در دهان بگرداند ـ و بی‌اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

(دهم) آن که کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیّه افطار کند.

مسأله ۱۶۹۷ـ اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی‌اختیار فرو رود، یا آب داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۹۸ـ استنشاق و مضمضهٔ زیاد برای روزه‌دار مکروه است، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۹۹ـ اگر انسان بداند که به واسطهٔ مضمضه یا استنشاق بی‌اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه یا استنشاق کند.

مسأله ۱۷۰۰ـ اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده، و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، و بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۷۰۱ـ اگر انسان شکّ کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شکّ کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزهٔ قضا

مسأله ۱۷۰۲ـ اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۳ـ اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود، روزه‌هایی را که در زمان کفر از او فوت شده باید قضا نماید، و اگر مسلمان شود به اسلام از او ساقط نمی‌شود.

مسأله ۱۷۰۴ـ روزه‌ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که به واسطهٔ آن مست شده برای معالجه خورده باشد.

مسأله ۱۷۰۵ـ اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد، و بعد شکّ کند که چه وقت عذر او بر طرف شده، بنابر احتیاط واجب مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم ماه از سفر برگشته یا ششم، بنابر احتیاط واجب شش روز روزه بگیرد، ولی کسی که نمی‌داند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می‌تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلاً اگر در آخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از ماه رمضان برگشته و نمی‌داند که بیست و پنجم ماه رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، اگر چه احتیاط مستحبّ این است که مقدار بیشتر را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰۶ـ اگر از چند ماه رمضان روزهٔ قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای ماه رمضان آخر تنگ باشد، مثلاً پنج روز از ماه رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به ماه رمضان مانده باشد، بنابر احتیاط واجب اوّل قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ۱۷۰۷ـ اگر قضای روزهٔ چند ماه رمضان بر او واجب باشد، واجب نیست معیّن کند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام ماه رمضان است، مگر اینکه بین آن دو در اثر اختلاف باشد.

مسأله ۱۷۰۸ـ در قضای روزهٔ ماه رمضان می‌تواند پیش از ظهر روزهٔ خود را باطل نماید، ولی اگر وقت قضا تنگ باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند باطل نماید.

مسأله ۱۷۰۹ـ اگر قضای روزهٔ میّتی را گرفته باشد، احتیاط مستحبّ این است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱۷۱۰ـ اگر به واسطهٔ مرض یا حیض یا نفاس روزهٔ ماه رمضان را نگیرد، و پیش از تمام شدن ماه رمضان یا بعد از تمام شدن ماه و قبل از تمکّن از قضا بمیرد، روزه‌هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۱۱ـ اگر به واسطهٔ مرضی روزهٔ ماه رمضان را نگیرد، و مرض او تا ماه رمضان

سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطهٔ عذر دیگری ـ مثلاً برای مسافرت ـ روزه نگرفته باشد، و عذر او تا ماه رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند، و احتیاط واجب این است که برای هر روز یک مُد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۲ـ اگر به واسطهٔ مرضی روزهٔ ماه رمضان را نگیرد، و بعد از ماه رمضان مرض او بر طرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا ماه رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید، و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض عذر دیگری داشته باشد، و بعد از ماه رمضان آن عذر بر طرف شود و تا ماه رمضان سال بعد به واسطهٔ مرض نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند، و در هر دو صورت احتیاط واجب این است که برای هر روز نیز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۳ـ اگر در ماه رمضان به واسطهٔ عذری روزه نگیرد، و بعد از ماه رمضان عذر او بر طرف شود، و تا ماه رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند، و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۴ـ اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود، و در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، و همچنین اگر موقعی که عذر دارد تصمیم داشته باشد که بعد از بر طرف شدن عذر، روزه‌های خود را قضا کند، ولی پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید روزه‌ها را قضا کند، و برای هر روز هم ـ بنابر احتیاط واجب ـ یک مُدطعام بدهد.

مسأله ۱۷۱۵ـ اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آن که خوب شد، باید قضای ماه رمضان آخر را بگیرد، و برای هر روز از سالهای پیش یک مُدّ طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۶ـ کسی که باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفّارهٔ چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۷ـ اگر قضای روزهٔ ماه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اوّل برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد، و امّا از جهت تأخیر سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۱۸ـ اگر روزهٔ ماه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز یک بنده آزاد کند، یا شصت فقیر را طعام بدهد، یا دو ماه روزه بگیرد، و چنانچه تا ماه رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد، باید برای هر روز یک مُدّ طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱۷۱۹ـ اگر روزهٔ ماه رمضان را عمداً نگیرد، و در روز مکرّر جماع یا استمناء کند، بنابر احتیاط واجب کفّاره هم مکرّر می‌شود، ولی اگر چند مرتبه کار دیگری از مفطرات روزه را انجام دهد ـ مثلاً چند مرتبه غذا بخورد ـ یک کفّاره کافیست.

مسأله ۱۷۲۰ـ بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای روزهٔ او را به تفصیلی که در مسألهٔ «۱۳۹۸» گذشت به جا آورد.

مسأله ۱۷۲۱ـ اگر پدر غیر از روزهٔ ماه رمضان، روزهٔ واجب دیگری را مانند روزهٔ نذر نگرفته باشد، واجب است که پسر بزرگتر قضا نماید، ولی اگر برای روزه اجیر شده و نگرفته باشد قضای آن بر پسر بزرگ لازم نیست.

احکام روزهٔ مسافر

مسأله ۱۷۲۲ـ مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد، و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند ـ مثل کسی که شغلش مسافرت یا سفر او سفر معصیت است ـ باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۳ـ مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی مکروه است، هر چند برای فرار از روزه نباشد، مگر این که سفر به جهت ضرورتی باشد، و یا ـ به مقتضای بعضی از روایات ـ برای حجّ یا عمره باشد.

مسأله ۱۷۲۴ـ اگر غیر روزهٔ ماه رمضان روزهٔ معیّن دیگری بر انسان واجب باشد، اگر آن وجوب از جهت حقّ الناس باشد ـ مثل این که اجیر شده باشد که روز معیّنی را روزه بگیرد ـ نمی‌تواند در آن روز مسافرت کند، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ روزهٔ واجب معیّن به غیر نذر، مانند روز سوم اعتکاف، و امّا در صورتی که به سبب نذر معیّن شده باشد، اقوی این است که می‌تواند سفر کند، و روز دیگری را به جای آن روز روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۵ـ اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معیّن نکند، نمی تواند آن را در سفر به جا آورد، ولی چنانچه نذر کند که روز معیّنی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر به جا آورد، و نیز اگر نذر کند روز معیّنی را چه مسافر باشد یا نباشد روزه بگیرد، باید آن روز را اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۲۶ـ مسافر می تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینهٔ طیّبه روزهٔ مستحبّی بگیرد، و احتیاط واجب این است که آن سه روز، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

مسأله ۱۷۲۷ـ کسی که نمی‌داند روزهٔ مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود، و اگر تا مغرب نفهمد روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۲۸ـ اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزهٔ مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزهٔ او باطل است.

مسأله ۱۷۲۹ـ اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزهٔ خود را تمام کند، و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حدّ ترخّص برسد روزه‌اش باطل می‌شود، و اگر پیش از آن مفطری انجام دهد کفّاره بر او واجب است.

مسأله ۱۷۳۰ـ اگر مسافر در ماه رمضان ـ چه آن که قبل از فجر در سفر بوده و چه آن که روزه بوده و سفر نماید ـ پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند، و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد، باید آن روز را روزه بگیرد، و اگر انجام داده، روزهٔ آن روز باطل است.

مسأله ۱۷۳۱ـ اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می خواهد ده روز در آن جا بماند برسد، روزهٔ آن روزش صحیح نیست.

مسأله ۱۷۳۲ـ مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید، و بیشتر از قُوت بخورد و خود را کاملاً سیراب کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۷۳۳ـ کسی که به واسطهٔ پیری نمی تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقّت دارد،

روزه از او برداشته شده و در صورت دوم باید برای هر روز فدیه بدهد، و فدیه یک مُد طعام است، و احتیاط مستحبّ این است که خصوص گندم را بدهد.

مسأله ۱۷۳۴ـ کسی که به واسطهٔ پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۵ـ اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود، و نمی‌تواند تشنگی را تحمّل کند، یا برای او مشقّت دارد، روزه از او برداشته شده، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، و احتیاط مستحبّ این است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد، و چنانچه بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته قضا ندارد.

مسأله ۱۷۳۶ـ زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش یا خودش ضرر دارد، روزهٔ او صحیح نیست، و در صورت اوّل باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، و همچنین بنابر احتیاط مستحبّ در صورت دوم، و روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱۷۳۷ـ زنی که بچّه شیر می‌دهد و شیر او کم است، چه مادر بچّه باشد یا غیر مادر، با اجرت شیر بدهد یا بدون اجرت، اگر روزه برای بچّه‌ای که شیر می‌دهد یا خود او ضرر دارد، روزهٔ او صحیح نیست، و در صورت اوّل باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین بنابر احتیاط مستحبّ در صورت دوم، و روزه‌هائی را که نگرفته باید قضا نماید، و این حکم در صورتی است که شیر خوردن این بچّه از راه دیگری میسّر نباشد، و اگر میسّر باشد واجب است آن زن روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱۷۳۸ـ اوّل ماه به چند چیز ثابت می‌شود:

(اوّل) آن که خود انسان ماه را ببیند.

(دوم) عدّه‌ای که از گفتهٔ آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود بگویند ماه را دیده‌ایم، و همچنین است هر چیزی که به واسطهٔ آن یقین یا اطمینان پیدا شود.

(سوم) دو مرد عادل بگویند که در یک شب ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صفت ماه را بر

خلاف یکدیگر بگویند، اوّل ماه ثابت نمی‌شود، و همچنین اگر قابل تصدیق نباشند، مثل این که آسمان صاف باشد و عدّهٔ استهلال کنندگان زیاد باشند و غیر از این دو دیگران هر چه دقت کنند نبینند.

(چهارم) سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطهٔ آن اوّل ماه رمضان ثابت می‌شود، و سی روز از اوّل ماه رمضان بگذرد که به واسطهٔ آن اوّل ماه شوّال ثابت می‌شود.

مسأله ۱۷۳۹ـ ثبوت اوّل ماه به حکم حاکم شرع محلّ اشکال است.

مسأله ۱۷۴۰ـ اوّل ماه به قول منجّمین ثابت نمی‌شود، ولی اگر انسان از گفتهٔ آنان یقین یا اطمینان پیدا کند، باید به آن عمل نماید.

مسأله ۱۷۴۱ـ بلند بودن ماه و دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اوّل ماه بوده است، ولی اگر پیش از ظهر ماه دیده شود آن روز اوّل ماه محسوب می‌شود، و ثبوت اوّل ماه به طوق داشتن ماه محلّ اشکال است.

مسأله ۱۷۴۲ـ اگر اوّل ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه بعد ثابت شود که شب پیش اوّل ماه بوده، باید روزهٔ آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۴۳ـ اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر ـ چه دور باشند چه نزدیک، چه در افق متّحد باشند یا نه ـ در صورتی که در بیشتر از شب مشترک باشند ثابت می‌شود، و در غیر این صورت ثبوت هلال در آنجا محل اشکال است.

مسأله ۱۷۴۴ـ اوّل ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود، مگر انسان بداند که تلگراف بر اساس حجّت شرعیّه بوده است.

مسأله ۱۷۴۵ـ روزی را که انسان نمی‌داند آخر ماه رمضان است یا اوّل شوّال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اوّل شوّال است باید افطار کند.

مسأله ۱۷۴۶ـ اگر زندانی راهی برای ثبوت ماه رمضان نداشته باشد، باید به گمان از هر طریقی که میسّر است عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد هر ماهی را که احتمال می‌دهد ماه رمضان است روزه بگیرد صحیح است، ولی باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد، و اگر بعد از آن روشن شود که آنچه را که گمان کرده یا اختیار کرده ماه رمضان نبوده، چنانچه معلوم شود ماه رمضان قبل از آن ماه بوده، کفایت می‌کند، و اگر معلوم شود بعد از آن بوده باید قضا نماید.

روزه‌های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۴۷ـ روزهٔ عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان اگر به نیّت اوّل ماه رمضان روزه بگیرد حرام است.

مسأله ۱۷۴۸ـ اگر زن به واسطهٔ گرفتن روزهٔ مستحبّی حقّ شوهرش از بین برود، نباید روزه بگیرد، و بنابر احتیاط مستحبّ اگر حقّ شوهر هم از بین نرود، بدون اجازهٔ او روزهٔ مستحبّی نگیرد.

مسأله ۱۷۴۹ـ روزهٔ مستحبّی اولاد، اگر موجب اذیّت پدر و مادر شود حرام است.

مسأله ۱۷۵۰ـ اگر فرزند بدون اجازهٔ پدر روزهٔ مستحبّی بگیرد و در بین روز پدر او را نهی کند، چنانچه مخالفت او موجب اذیّتش باشد باید افطار نماید، و همچنین اگر مادر او را نهی کند و مخالفت او موجب اذیتش باشد.

مسأله ۱۷۵۱ـ کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه طبیب بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد، و کسی که یقین یا گمان به ضرر مورد اعتنا یا ترس آن را که منشأ عقلایی داشته باشد دارد، اگر چه طبیب بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر این که روزه برای او ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد، که در این صورت روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۵۲ـ اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر قابل اعتنا دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او عقلایی باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد باطل است، مگر در صورتی که ضرر نداشته و قصد قربت کرده باشد.

مسأله ۱۷۵۳ـ کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر قابل اعتنا ندارد، اگر روزه بگیرد و بعداز مغرب بفهمد روزه برای او ضرر قابل اعتنا داشته، باید قضای آن را به جا آورد.

مسأله ۱۷۵۴ـ غیر از روزه‌هایی که ذکر شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۷۵۵ـ روزهٔ روز عاشورا بنابر احتیاط واجب جایز نیست، و روزهٔ روزی که انسان شکّ دارد که روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه‌های مستحبّ

مسأله ۱۷۵۶ـ روزهٔ تمام روزهای سال ـ غیر از روزه‌های حرام و مکروه که ذکر شد ـ مستحبّ است، و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱ ـ پنجشنبهٔ اوّل و پنجشنبهٔ آخر هر ماه، و چهارشنبهٔ اوّلی که بعد از روز دهم ماه است، و اگر کسی آنها را به جا نیاورد مستحبّ است قضا نماید، و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحبّ است برای هر روز یک مُد طعام یا (۱۲/۶) نخود نقرهٔ سکه دار به فقیر دهد.

۲ ـ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ ـ تمام ماه رجب و شعبان، و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد.

۴ ـ روز عید نوروز.

۵ ـ روز چهارم تا نهم شوّال.

۶ ـ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی قعده.

۷ ـ روز اوّل تا روز نهم ذی حجّه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطهٔ ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند روزهٔ آن روز مکروه است.

۸ ـ روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی حجّه).

۹ ـ روز مباهله (۲۴ ذی حجه).

۱۰ ـ روز اوّل و سوم و هفتم محرّم.

۱۱ ـ روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۱۷ ربیع الاوّل).

۱۲ ـ روز پانزدهم جمادی الاولی.

۱۳ ـ روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (۲۷ رجب).

و اگر کسی روزهٔ مستحبّی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحبّ است دعوت او را قبول کند، و در بین روز اگر چه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحبّ است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۵۷ـ برای چند نفر مستحبّ است در ماه رمضان ـ اگر چه روزه نیستند ـ از کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نمایند:

(اوّل) مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز بماند برسد.

(دوم) مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند برسد.

(سوم) مریضی که بعد از ظهر خوب شود، و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود، و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.

(چهارم) زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

مسأله ۱۷۵۸ـ مستحبّ است روزه‌دار نماز مغرب و عشاء را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اوّل افطار کند، ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

« احکام اعتکاف »

اعتکاف از عبادات است، واعتکاف شرعاً آن است که در مسجد به قصد قربت درنگ واقامت کند و احتیاط مستحبّ آن است که اقامت به قصد انجام عبادتی ـ مانند نماز ـ باشد، وبرای آن وقت معیّنی نیست، ودر هر زمانی که روزه صحیح است، اعتکاف هم صحیح است.

مسأله ۱۷۵۹ـ در اعتکاف اموری معتبر است:

اوّل: آن که اعتکاف کننده عاقل باشد، و اعتکاف بچّهٔ ممیّز صحیح است.

دوم: قصد قربت به گونه‌ای که در وضو گذشت.

سوم: روزه، پس کسی که روزهٔ او باطل است ـ مانند مسافری که قصد اقامهٔ ده روز ندارد ـ نمی تواند اعتکاف کند.

چهارم: آن که در مسجد الحرام، یا مسجد النّبی صلی الله علیه و آله، یا مسجد کوفه، یا مسجد بصره، یا مسجد جامع باشد.

پنجم: با اذن کسی که اذن او معتبراست، باشد، پس اعتکاف زن، بدون اذن شوهر، در صورتی که منافی با حقّ شوهر باشد، صحیح نیست.

ششم: مدّت سه روز ودو شب وسطِ آن سه روز، در مسجدی که در آن اعتکاف کرده است، بماند، وجز برای اموری که ضرورت دارد، از مسجد بیرون نرود،

و می‌تواند برای عیادت مریض و تشییع جنازه و تجهیز میّت ـ مانند غسل ونماز ودفن میّت ـ از مسجد بیرون برود.

و در مواردی که جایز است از مسجد بیرون رود، بیشتر از زمانی که برای انجام آن امر لازم است، خارج مسجد نماند، وبنا بر احتیاط واجب، از نزدیکترین راه به مسجد برگردد، ودر بیرون مسجد ننشیند، و اگر اضطرار به نشستن پیدا کرد، در صورت امکان در سایه ننشیند.

مسأله ۱۷۶۰ـ پس از شروع در اعتکاف، در صورتی که آن اعتکاف واجب معیّن ـ مثل آن که نذر کرده باشد در زمان معیّنی اعتکاف نماید ـ نباشد، تا دو روز نگذشته باشد، می‌تواند از اعتکاف رجوع کند و آن را بهم بزند، ولی اگر هنگام نیّت شرط کرده باشد که اگر برایش اتّفاقی بیفتد، بتواند رجوع کند، بعد از گذشت دو روز هم می‌تواند رجوع نماید.

مسأله ۱۷۶۱ـ کسی که اعتکاف می‌کند باید از اموری اجتناب نماید، وارتکاب آنها اعتکاف را باطل می‌کند، ولی وجوب اجتناب از آنها در اعتکافی که واجب معیّن نیست ـ در غیر جماع ـ بنابر احتیاط است:

۱) جماع، و بنابر احتیاط واجب از استمناء و مباشرت زن به لمس و بوسیدن به شهوت هم اجتناب کند.

۲) بوی خوش.

۳) خرید وفروش، که اعتکاف را باطل می‌کند، ولی معامله باطل نمی‌شود، وبنا بر احتیاط واجب از هر تجارتی ـ هر چند به مصالحه ومضاربه واجاره ومانند اینها ـ اجتناب کند، واگر به خرید یا فروش چیزی اضطرار پیدا کند، ونتواند وکیل بگیرد، جایز است.

۴) ممارات ـ مجادله کردن ـ به قصد غالب شدن واظهار فضل، بر هر امری چه از امور دینی باشد یا از امور دنیوی.

مسأله ۱۷۶۲ـ اگر در حال اعتکاف واجب، عمداً جماع کند ـ چه در روز باشد یا شب ـ کفّاره بر او واجب می‌شود، وکفّاره‌اش این است که یک بنده آزاد کند، یا دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد، یا شصت مسکین را اطعام نماید.

و در ارتکابِ غیر جماع ـ از اموری که باید از آنها اجتناب نماید ـ کفّاره واجب نیست.

مسأله ۱۷۶۳ـ اگر اعتکاف کننده، یکی از مبطلات اعتکاف را سهواً انجام دهد، صحّت اعتکاف محلّ اشکال است.

مسأله ۱۷۶۴ـ اگر اعتکاف را به یکی از اموری که ذکر شد باطل کند، در صورتی که اعتکاف واجب غیر معیّن باشد ـ مثل آن که اعتکاف را، بدون آن که در وقت معیّنی باشد، نذر کند ـ باید دوباره به جا آورد، و در صورتی که واجب معیّن باشد ـ مثل آن که در وقت معیّنی اعتکاف را نذر کند ـ یا اعتکاف مستحبّ باشد وانجام آن مبطل بعد از دو روز باشد، بنا بر احتیاط واجب، اعتکاف را قضا کند، واگر در اعتکاف مستحبّ قبل از دو روز باشد، قضا ندارد.

مسأله ۱۷۶۵ـ عدول از اعتکاف به اعتکاف دیگر جایز نیست، چه هر دو واجب باشند ـ مثل آنکه یکی را به نذر و دیگری را به قسم بر خود واجب کرده باشد ـ یا هر دو مستحبّ باشند، یا یکی واجب ودیگری مستحبّ باشد، یا یکی برای خود ودیگری به نیابت یا اجاره برای غیر باشد، یا هر دو به نیابت از غیر باشد.

مسأله ۱۷۶۶ـ اگر اعتکاف کننده بر فرش غصبی بنشیند، معصیت کرده است، واعتکاف باطل نمی‌شود، ولی اگر کسی به مکانی سبقت کرده وجا گرفته باشد، واعتکاف کننده، آن مکان را از او بدون رضایت بگیرد، اعتکافش در آن مکان باطل است.

مسأله ۱۷۶۷ـ اگر بر اعتکاف کننده غسل واجب شود، در صورتی که غسل کردن در مسجد مانعی نداشته باشد ـ مانند غسل مسّ میّت ـ جایز نیست از مسجد خارج شود، ودر صورتی که مانع داشته باشد ـ مثل غسل جنابت که مستلزم ماندن در مسجد با جنابت است ـ باید خارج شود، وگرنه اعتکاف او باطل می‌شود.

«احکام خمس»

مسأله ۱۷۶۸ـ در هفت چیز خمس واجب می‌شود:

(اوّل) منفعت کسب، **(دوم)** معدن، **(سوم)** گنج، **(چهارم)** مال حلال مخلوط به حرام، **(پنجم)** جواهری که به واسطهٔ غوّاصی ـ یعنی فرو رفتن در دریا ـ به دست می‌آید، **(ششم)** غنیمت جنگ، **(هفتم)** زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد، و احکام اینها در مسائل ذیل بیان می‌شود.

۱ـ منفعت کسب

مسأله ۱۷۶۹ـ هرگاه انسان از تجارت یا صنعت یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلاً اجرت به جا آوردن نماز و روزهٔ میّتی باشد، چنانچه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس ـ یعنی پنج یک ـ آن را به دستوری که بعد ذکر می‌شود بدهد.

مسأله ۱۷۷۰ـ اگر از غیر کسب مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند، در صورتی که آن بخشیده شده قدر و قیمت معتنا بهی نزد مردم داشته باشد و از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را باید بدهد.

مسأله ۱۷۷۱ـ مهر زن و مالی را که مرد عوض طلاق خلع می‌گیرد، خمس ندارد،

و همچنین ارثی که به انسان می‌رسد خمس ندارد، ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته، باید خمس آن ارث را در صورتی که از مخارج سالش زیاد بیاید بدهد.

مسأله ۱۷۷۲ـ اگر مالی از کسی که معتقد به خمس است به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن مال را با اذن حاکم شرع بدهد، و اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که مال از او به ارث رسیده خمس بدهکار است، آن خمس مانند بقیّهٔ دیون به آن مال تعلّق می‌گیرد، و تا ادا نشده حقّ تصرّف در آن مال را ندارد، و در صورتی که بخواهد خمس را از آن مال بردارد، باید از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۱۷۷۳ـ اگر به واسطهٔ قناعت کردن چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۴ـ کسی که دیگری تمام مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد.

مسأله ۱۷۷۵ـ اگر ملکی را بر افراد معیّنی ـ مثلاً بر اولاد خود ـ وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند ـ مثلاً اجارهٔ آن را بگیرند ـ باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

مسأله ۱۷۷۶ـ اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهد، و اگر از آن مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد ـ مثلاً از درختی که بابت خمس به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد ـ و از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد، و مالی را که به عنوان صدقه به کسی داده‌اند اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷۷ـ اگر با عین پول خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم، چنانچه حاکم شرع معاملهٔ پنج یک آن را اجازه بدهد، معامله صحیح است، و خریدار باید پنج یک آن جنس را به حاکم شرع بدهد، و اگر

اجازه نکند، معاملهٔ آن مقدار باطل است، پس اگر پولی را که فروشنده گرفته از بین نرفته است، حاکم شرع خمس همان پول را می‌گیرد، و اگر از بین رفته عوض خمس را از فروشنده یا خریدار مطالبه می‌کند.

مسأله ۱۷۷۸ـ اگر جنسی را به ذمّه بخرد و بعد از معامله بهای آن را از پول خمس نداده ادا کند، معامله‌ای که کرده صحیح است، و به مقدار پنج یک آن پول به فروشنده مدیون است، و پولی را که به فروشنده داده اگر از بین نرفته، حاکم شرع پنج یک همان را می‌گیرد، و اگر از بین رفته عوض آن را از خریدار یا فروشنده مطالبه می‌کند.

مسأله ۱۷۷۹ـ اگر مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، چنانچه حاکم شرع معاملهٔ پنج یک آن را اجازه نکند، معاملهٔ آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند پنج یک آن مال را بگیرد، و اگر اجازه کند معامله صحیح است و خریدار باید مقدار پنج یک عوض آن را به حاکم شرع بدهد، و اگر به فروشنده داده می‌تواند از او پس بگیرد.

مسأله ۱۷۸۰ـ اگر چیزی را که خمس آن داده نشده، به کسی ببخشد پنج یک آن چیز به آن کس منتقل نمی‌شود.

مسأله ۱۷۸۱ـ اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست شیعهٔ اثنی عشری بیاید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۲ـ تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می‌برند ـ که اوّل سال آنهاست ـ یک سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند، و کسی که شغلش کاسبی نیست اگر اتّفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آن که یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد.

مسأله ۱۷۸۳ـ انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید و آن منفعت زاید بر مخارجش باشد، خمس آن را همان وقت بدهد، و جایز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد، و بنابر احتیاط واجب سال خمس را سال قمری قرار دهد.

مسأله ۱۷۸۴ـ کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس سال دارد، اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر نمایند و خمس باقی مانده را بدهند.

مسأله ۱۷۸۵ـ اگر قیمت جنسی را که برای تجارت خریده در بین سال بالا رود و آن را نفروشد و تا سالش نگذشته قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۸۶ـ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید این که قیمت آن بالاتر رود تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، چنانچه به اندازه‌ای که بین تجّار متعارف است نگه داشته، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست، و امّا اگر بیش از آن مقدار بدون عذر نگه داشته، بنابر احتیاط واجب خمس آن مقدار را بدهد.

مسأله ۱۷۸۷ـ اگر غیر مال التجارة مالی داشته باشد که متعلق خمس نباشد، در صورتی که به ارث به او رسیده باشد، چنانچه قیمتش بالا برود ـ اگر چه آن را بفروشد ـ مقداری که بر قیمتش اضافه شده خمس ندارد، و همچنین است اگر به غیر معاوضه مالک آن شده، چه از اوّل متعلق خمس نبوده ـ مثل آن که مسکنی که مورد حاجت اوست به او بخشیده باشند، و در مؤونهٔ سال صرف شده باشد ـ یا متعلق خمس بوده و خمس آن را از همان مال داده باشد، مثل مالی که به حیازت مالک شده و خمس آن را داده است.

ولی اگر به معاوضه مالک شده باشد، چنانچه قیمتش بالا برود تا زمانی که نفروخته خمس ندارد، و اگر فروخت، در صورتی که مؤونه نباشد آن زیاده خمس دارد، و در صورتی که مؤونه باشد بنابر احتیاط واجب خمس مقدار زاید را بدهد، و در هر دو صورت اگر در مؤونه سال صرف شود، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۸۸ـ اگر باغی احداث کند برای آن که بعد از بالا رفتن قیمتش آن را بفروشد، باید خمس میوه و نموّ درختها و بنابر احتیاط خمس زیادی قیمت باغ را بدهد، و اگر قصدش این باشد که به میوهٔ آن تجارت کند، باید خمس میوه و نموّ درختها را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که از میوهٔ آن استفادهٔ شخصی کند، فقط باید خمس میوهٔ درختها را در صورتی که زاید بر استفاده‌اش باشد بدهد.

مسأله ۱۷۸۹ـ اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، در صورتی که خمس آنها را داده باشد باید هر سال خمس نموّ آنها را بدهد، و همچنین اگر مثلاً از شاخه‌های

درخت که معمولاً هر سال می‌برند استفاده‌ای ببرد و به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال باید خمس آنها را بدهد، امّا در صورتی که خمس آن درخت را نداده و نموّ کرده باشد باید خمسِ اصل درخت و نموِّ آن خمس و خمسِ نموِّ حصّهٔ خود را بدهد.

مسأله ۱۷۹۰ـ کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجارهٔ ملک می‌گیرد و خرید و فروش و زراعت هم می‌کند، باید خمس فایده‌هایی را که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشتهٔ دیگر ضرر کند، بنابر احتیاط مستحبّ خمس نفعی را که برده بدهد.

مسأله ۱۷۹۱ـ خرجهایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند ـ مانند دلالی و حمّالی ـ از مؤونهٔ تحصیل منفعت شمرده می‌شود و می‌تواند از سود کسر کند و نسبت به آن مقدار خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۲ـ آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و ازدواج فرزند و جهیزیهٔ دختر و زیارت و مانند اینها از اموری که از مخارج آن سال حساب می‌شود می‌رسد ـ در صورتی که از شأن او زیاد نباشد ـ خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۳ـ مالی را که انسان به مصرف نذر و کفّاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است، و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جایزه می‌دهد ـ در صورتی که از شأن او زیاد نباشد ـ از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۹۴ـ اگر انسان در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیهٔ دختر را تهیّه می‌کنند، در صورتی که آن شخص نتواند در غیر این صورت جهیزیه را تهیّه کند و ندادن جهیزیه منافی شأن او باشد، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه بخرد، خمس ندارد، و اگر از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیّه نماید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۵ـ مالی را که خرج سفر حجّ و زیارتهای دیگر می‌کند، از مخارج سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد، آنچه در سال بعد از منافع سال قبل خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۶ـ کسی که از کسب و تجارت فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایدهٔ کسبش حساب کند.

مسأله ۱۷۹۷ـ آذوقه‌ای که برای مصرف سالش از منافع کسبش خریده، اگر در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۸ـ اگر از منفعت کسب پیش از دادن خمس اثاثیه‌ای برای منزل بخرد، هر وقت احتیاجش از آن بر طرف شد، خمس ندارد، و همچنین است زیور آلات زنانه در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد.

مسأله ۱۷۹۹ـ اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۰ـ اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، نمی‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله ۱۸۰۱ـ اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده از منافع قبل از تلف آن مقدار کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۲ـ اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید آن چیز را تهیّه کند، مگر این که در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، که در این صورت می‌تواند در بین سال از منافع کسب آن را تهیّه نماید.

مسأله ۱۸۰۳ـ اگر در اوّل سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، نمی‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید، مگر این‌که قرض بعد از حصول منفعت باشد، ولی می‌تواند قرض خود را از منافع اثنای سال ادا نماید.

مسأله ۱۸۰۴ـ اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، نمی‌تواند از منافع سالهای بعد آن قرض را کسر نماید، ولی می‌تواند قرض خود را از آنها ادا کند.

مسأله ۱۸۰۵ـ اگر برای زیاد کردن مال یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی‌تواند از منافع کسب مقدار آن قرض را ادا نماید، ولی اگر مالی را که قرض کرده یا چیزی را که از قرض خریده از بین برود، می‌تواند قرض خود را از منافع آن سال ادا نماید.

مسأله ۱۸۰۶ـ انسان می تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد، یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است پول رایج بدهد، و بنابر احتیاط واجب از چیز دیگر نـدهد مگر با اذن حاکم شرع.

مسأله ۱۸۰۷ـ کسی که خمس به مال او تعلّق گرفت و سال بر او گذشت، تا خمس آن را نداده است نمی تواند در آن مال تصرّف کند، اگر چه قصد دادن خمس را داشته باشد، مگر با اذن حاکم شرع، و امّا تصرّفات اعتباریه در حصّهٔ خود مانند فروختن و صلح کردن آن مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۰۸ـ کسی که خمس بدهکار است نمی تواند آن را به ذمّه بگیرد ـ یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند ـ و به گونه‌ای که در مسألهٔ قبل گذشت در مال تصرّف کند، و چنانچه تصرّف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۹ـ کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را به ذمّه بگیرد، می تواند در مال تصرّف نماید، و بعد از مصالحه مـنافعی کـه از آن بـه دست می آید مال خود اوست.

مسأله ۱۸۱۰ـ کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده، بـرای سـرمایهٔ شـرکت بگـذارد هیچکدام نمی توانند در آن مال تصرّف کنند، مگر در صورتی که شریکی که خمس نداده معتقد به خمس نباشد که در این صورت شریک دیگر می تواند تصرّف کند.

مسأله ۱۸۱۱ـ اگر بچّهٔ صغیر سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، خمس به آنها تعلّق می‌گیرد، و بر ولیّ است که خمس آن را بدهد، و اگر نداد آن صغیر بعد از بلوغ باید بپردازد.

مسأله ۱۸۱۲ـ کسی که مالی از دیگری به دست آورد و یقین دارد که خمسش را نداده، نمی تواند در آن مال تصرّف کند مگر این که آن دیگری معتقد بـه خـمس نـباشد، و همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر شکّ داشته باشد که خمس آن را داده یا نه.

مسأله ۱۸۱۳ـ اگر کسی از منافع کسب خود در اثنای سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود، واجب است بعد از تمامی سال خمس آن را بدهد،

و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد، و همچنین است غیر ملک از فرش و مانند آن.

مسأله ۱۸۱۴ـ اگر با پول خمس نداده مثلاً ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثل این که زمینی را برای زراعت خریده است، در صورتی که آن ملک را به ذمّه خریده و از پول خمس نداده قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده است بدهد، و اگر پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته که این ملک را با این پول می‌خرم، در صورتی که حاکم شرع معاملهٔ پنج یک آن را اجازه کند، خریدار باید خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۱۵ـ کسی که از اوّل تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت حصول ربح گذشته، باید خمس آن را بدهد، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند که در بین سال خریده و یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط واجب باید با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ ـ معدن

مسأله ۱۸۱۶ـ اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدنهای دیگر چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱۷ـ نصاب معدن پانزده مثقال معمولی طلای مسکوک است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به پانزده مثقال طلای مسکوک برسد، بعد از کم کردن مخارجی که کرده است، باید خمس باقی مانده را بدهد.

مسأله ۱۸۱۸ـ چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۹ـ برگچ، آهک، گل سر شور و گل سرخ، حکم معدن جاری نیست، و کسی که اینها را بیرون می‌آورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده به تنهایی یا با منافع دیگر کسبش از مخارج سال او زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۲۰ـ کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، در زمینی باشد که ملک است یا در جایی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۲۱ـ اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به پانزده مثقال طلای مسکوک می‌رسد بنابر احتیاط در صورت امکان باید به وزن کردن یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند، و در صورت عدم امکان خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۲ـ اگر چند نفر از معدن چیزی بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به پانزده مثقال طلای مسکوک برسد، اگر چه سهم هر کدام آنها این مقدار نباشد، بعد از کم کردن مخارجی که کرده‌اند، بنابر احتیاط باید خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۲۳ـ اگر معدنی را که در ملک دیگری است، بدون اذن مالک استخراج کند، آنچه از آن به دست می‌آید مال صاحب ملک است، و چنانچه به مقدار نصاب برسد، مالک باید خمس تمام آنچه را که از معدن بیرون آمده بدهد.

۳ـ گنج

مسأله ۱۸۲۴ـ مالی که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که مردم به آن گنج بگویند، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۵ـ اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود اوست و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۶ـ نصاب گنج اگر نقره باشد صد و پنج مثقال نقرهٔ مسکوک، و اگر طلا باشد پانزده مثقال طلای مسکوک است، یعنی اگر قیمت آنچه که از این دو به دست می‌آورد به حدّ نصاب برسد، باید خمس آن را بعد از کم کردن مخارجی که برای آن کرده

بدهد، و اگر از غیر طلا و نقره باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ هر چند به یکی از این دو حدّ نرسد، باید بعد از کم کردن مخارج خمس را بدهد.

مسأله ۱۸۲۷ـ اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانی که قبلاً مالک آن زمین بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، بنابر احتیاط باید به او اطلاع دهد، و چنانچه معلوم شود مال او نیست، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطّلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد، و اگر معلوم شود مال هیچ یک از آنان نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۸ـ اگر در ظرفهای متعدّدی که در یک جا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم صد و پنج مثقال نقرهٔ مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا باشد، باید خمس آن را بدهد، ولی چنانچه در چند جا پیدا کند، هر کدام از آنها که قیمتش به این مقدار برسد، باید خمس آن را بدهد، و آنچه که قیمت آن به این مقدار نرسیده است خمس ندارد، ولی اگر گنج پیدا شده غیر از طلا و نقره باشد در هر دو صورت ـ بنابر احتیاط واجب ـ بدون ملاحظهٔ نصاب خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۹ـ اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که از نقره یا طلا باشد، در صورتی که قیمت آن به صد و پنج مثقال نقرهٔ مسکوک در نقره یا پانزده مثقال طلای مسکوک در طلا برسد، اگر چه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد، بنابر احتیاط واجب خمس آن را بدهند، و همچنین در صورتی که از غیر طلا و نقره باشد اگر چه به حدّ نصاب نرسد.

مسأله ۱۸۳۰ـ اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند، در صورتی که آن حیوان تحت تربیت فروشنده بوده، مانند ماهیهایی که پرورش می‌دهند یا چهارپایی را که در خانه یا باغ علوفه می‌دهند، واجب است به فروشنده خبر دهد و اگر معلوم شود مال او نیست، مال خریدار است، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد، و در غیر این صورت مانند ماهیی که صیّاد از دریا صید کرده یا حیوانی را که از صحرا صید کرده باشد، اگر احتمال عقلایی بدهد که مال فروشنده

است ـ بنابر احتیاط واجب ـ به او خبر دهد، و اگر معلوم شد مال او نیست مال خریدار است، و چنانچه در مخارج سالش صرف نشود باید خمس آن را بدهد.

۴ ـ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۳۱ـ اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچکدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر، باید خمس تمام مال را بدهد، و بنابر احتیاط واجب این خمس را در موردی که مصرف خمس و صدقه است به قصد ادای وظیفه، اعمّ از خمس و صدقه صرف نماید، و بعد از دادن خمس بقیّهٔ مال حلال می‌شود.

مسأله ۱۸۳۲ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را بداند ولی صاحب آن را اگر چه بعد از فحص نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۳۳ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، در صورتی که اختلاط موجب شرکت شود ـ مثل آن‌که روغن حلال با حرام مخلوط شود ـ اگر با یکدیگر توافق و سازش نمایند، آنچه را که توافق کردند معیّن می‌شود، و چنانچه توافق و سازش نشود، آن اندازه که یقین دارد مال غیر است باید به او داده شود، و در صورتی که اختلاط موجب شرکت نشود ـ مانند مواردی که اجزای آن اموال از یکدیگر ممتازند ـ باید از جهت مقدار آن اندازه که یقین دارد به او بدهد، و از جهت خصوصیّت به قرعه معیّن شود، و در هر دو صورت احتیاط مستحبّ آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۴ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، در صورتی که مقدار بیشتر معیّن باشد باید از طرف صاحب آن ـ و بنابر احتیاط واجب با اذن حاکم شرع ـ آن مقدار را صدقه بدهد، و در صورتی که مقدار آن معیّن نباشد در باقی ماندهٔ مال بعد از خمس اوّل بر طبق مسألهٔ «۱۸۳۱» عمل نماید.

مسأله ۱۸۳۵ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را

نمی‌شناسد به نیّت او صدقه بدهد، بعد از آن که صاحبش پیدا شد لازم نیست چیزی به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۶ـ اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست، ولی نتواند بفهمد کیست، در صورت امکان بنابر احتیاط واجب همهٔ آنها را راضی کند، و در صورت عدم امکان باید مالک به قرعه معیّن شود.

۵ ـ جواهری که به واسطهٔ فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۳۷ـ اگر به واسطهٔ غوّاصی ـ یعنی فرو رفتن در دریا ـ لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روییدنی باشد یا معدنی، چنانچه قیمت آن به هیجده نخود طلای مسکوک برسد، خمس به آن تعلّق می‌گیرد، هر چند اخراج خمس بعد از کم کردن مخارجی است که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند دفعه به طوری که عرفاً غوص واحد شمرده شود، و چه چیزی که بیرون آمده از یک جنس باشد یا چند جنس، یک نفر آن را بیرون آورده باشد یا ـ بنابر احتیاط واجب ـ چند نفر.

مسأله ۱۸۳۸ـ اگر بدون فرو رفتن در دریا به وسیلهٔ اسبابی جواهر بیرون آورد، بنابر احتیاط بر طبق آنچه که در مسألهٔ قبل گذشت، خمس آن واجب است، ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۹ـ خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان از دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۴۰ـ اگر انسان بدون قصد این که چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتّفاقاً جواهری به دستش آید، در صورتی که قصد تملّک کند باید خمس آن را بدهد، و همچنین در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب.

مسأله ۱۸۴۱ـ اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن

جواهری پیدا کند که قیمتش هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد، که نوعاً در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتّفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهایی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۴۲ـ اگر در رودخانه‌های بزرگ فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۳ـ اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن هیجده نخود طلای مسکوک یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد، اگر چه قیمت آن به مقدار هیجده نخود طلا هم نرسد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است.

مسأله ۱۸۴۴ـ کسی که کسبش غوّاصی یا بیرون آوردن گنج یا معدن است، اگر خمس آن را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۴۵ـ اگر بچّه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطهٔ فرو رفتن در دریا جواهری بیرون آورد، ولیّ او باید خمس آنها را بدهد، و در صورتی که ندهد، بعد از بلوغ خودش باید بدهد.

۶ـ غنیمت

مسأله ۱۸۴۶ـ اگر مسلمانان به اذن امام علیه‌السلام با کفّار جنگ کنند و چیزهایی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود، و نسبت به منقول از آنها مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند ـ مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن ـ و نیز مقداری را که امام علیه‌السلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند، و چیزهایی که مخصوص به امام علیه‌السلام است باید از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیّهٔ آن را بدهند، و در صورتی که جنگ بدون اذن امام علیه‌السلام باشد و غنیمتی به دست آورند، اگر در زمان حضور باشد تمام آن مال امام علیه‌السلام است، و اگر در زمان غیبت باشد بعد از کسر مخارج بنابر احتیاط خمس آنرا بدهند.

۷ ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۴۷ـ اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش ـ به‌طوری که در مسألهٔ «۱۸۰۶» گذشت ـ بدهد، اگر چه آن زمین مشغول به عمارت و ساختمان باشد، مانند زمین خانه و دکّان، و همچنین اگر مورد خرید و فروش خانه و دکّان و مانند اینها باشد، و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می‌گیرد لازم نیست قصد قربت نماید.

مسأله ۱۸۴۸ـ اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد، خمس از کافر ساقط نمی‌شود، و همچنین است اگر بمیرد و مسلمانی آن زمین را از او ارث ببرد.

مسأله ۱۸۴۹ـ اگر کافر ذمّی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد، یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد، شرط او فاسد است و باید خمس آن را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد، بر فروشنده واجب است که عمل به شرط نماید، و تا فروشنده خمس را ادا نکرده، از خریدار ذمّی ساقط نمی‌شود.

مسأله ۱۸۵۰ـ اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر ذمّی کند و عوض آن را بگیرد ـ مثلاً به او صلح نماید ـ کافر ذمّی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۵۱ـ اگر کافر ذمّی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، خمس به آن تعلّق می‌گیرد.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۵۲ـ خمس را باید دو قسمت کنند، یک قسمت آن سهم سادات است و باید به ولیّ سیّد یتیم فقیر داده شود که در مصارف او صرف کند، و یا به سیّد فقیر، و یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند، و احتیاط واجب این است که سهم سادات را به اجازهٔ فقیه عادل بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام علیه‌السلام است که در این زمان باید به

فقیه عادل عارف به مصارف آن بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند، و بنابر احتیاط باید آن فقیه عادل اعلم باشد.

مسأله ۱۸۵۳ـ سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند باید فقیر باشد، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده اگر چه در وطنش فقیر نباشد می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۴ـ به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۵ـ به سیّدی که عادل نیست می‌شود خمس داد، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۶ـ به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد، نمی‌شود خمس داد، و به سیّدی هم که آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، بنابر احتیاط واجب نباید خمس داد.

مسأله ۱۸۵۷ـ اگر کسی بگوید سیّدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آن که دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان به سیادت او پیدا کند، و ثبوت سیادت به خبر ثقه در صورتی که ظنّ بر خلاف خبرش نباشد بعید نیست.

مسأله ۱۸۵۸ـ به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سیّد است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد، می‌شود خمس داد، ولی به شرط این که ظنّ به خلاف نداشته باشد.

مسأله ۱۸۵۹ـ کسی که زنش سیّده است نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند، و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش که مؤونهٔ اوست صرف نماید.

مسأله ۱۸۶۰ـ اگر مخارج سیّد یا سیّده‌ای که زن انسان نیست، بر انسان واجب باشد، نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبهٔ او را از خمس بدهد، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که در نفقات غیر واجبه‌اش که مؤونهٔ اوست صرف نماید، مانعی ندارد.

مسأله ۱۸۶۱ـ به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد، یا دارد و نمی‌دهد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۶۲ـ احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند.

مسأله ۱۸۶۳ـ اگر در شهر خودش سیّد مستحقّی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعد نیز پیدا نمی‌شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد، و احتیاط واجب آن است که برداشتن با اجازهٔ حاکم شرع باشد، و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۸۶۴ـ هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد، اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد، و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، ضامن نیست، ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸۶۵ـ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، در صورتی که موجب اهمال در ادای خمس نباشد باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد، و در صورتی که خمس از بین برود ـ اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ـ ضامن است.

مسأله ۱۸۶۶ـ اگر به اذن حاکم شرع، خمس را به شهر دیگر ببرد و از بین برود، ضامن نیست، و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل یا مأذون بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

مسأله ۱۸۶۷ـ در مسألهٔ «۱۸۰۶» گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول رایج عوض خمس بنابر احتیاط واجب جایز نیست مگر با اذن حاکم شرع، و در صورت جواز ـ مانند موردی که حاکم شرع اذن بدهد ـ جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب کند و بابت خمس بدهد، هر چند مستحق به آن قیمت راضی شده باشد.

مسأله ۱۸۶۸ـ کسی که از مستحق طلبکار است، بنابراحتیاط نمی‌تواند طلب خود را بابت خمس حساب کند، ولی می‌تواند خمس را به او بدهد و بعد مستحق دین خود را به او ادا کند، و می‌تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

مسأله ۱۸۶۹ـ مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد در صورتی که آن بخشش موجب تضییع حقّ امام علیه‌السلام و سادات باشد، و در غیر این صورت مانعی ندارد، مانند آن که کسی مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده است و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

«احکام زکات»

مسأله ۱۸۷۰ـ زکات در نُه چیز واجب است: **(اوّل)**گندم، **(دوم)** جو، **(سوم)**خرما، **(چهارم)**کشمش، **(پنجم)**طلا، **(ششم)**نقره، **(هفتم)**شتر، **(هشتم)**گاو، **(نهم)**گوسفند، و اگر کسی مالک یکی از این نُه چیز باشد، با شرایطی که بعد می‌آید باید مقداری که معیّن شده به یکی از مصرفهایی که دستور داده‌اند برساند.

مسأله ۱۸۷۱ـ سلت که دانه‌ای است به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد، و علس که مثل گندم است، احتیاط مستحبّ آن است که زکات آنها داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۷۲ـ زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب ـ که بعد می‌آید ـ برسد، و مالک آن بالغ و عاقل و آزاد باشد، و بتواند در آن مال تصرّف کند.

مسأله ۱۸۷۳ـ اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اوّل ماه دوازدهم باید زکات آنها را بدهد، ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۷۴ـ اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در بین سال بالغ شود، مثلاً بچّه در اوّل محرّم مالک چهل گوسفند شود و بعد از گذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده

ماه که از اوّل محرّم بگذرد زکاتی بر او نیست، بلکه بعد از گذشتن یازده ماه از بلوغش زکات بر او واجب می‌شود، ولی احتیاط مستحبّ آن است که اگر یازده ماه از اوّل محرم بگذرد و شرایط دیگر زکات را هم دارا باشد زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۷۵ـ زکات گندم و جو وقتی تعلّق می‌گیرد که عرفاً به آنها گندم و جو گفته شود، و زکات کشمش وقتی تعلّق می‌گیرد که به آن انگور گفته شود، و زکات خرما وقتی تعلّق می‌گیرد که عرب به آن تمر بگوید، و وقت دادن زکات در گندم و جو موقع جدا کردن کاه از دانه است، و در خرما و کشمش موقعی است که خشک شده باشند، و اگر از آن وقت ادای زکات را بدون عذر با وجود مستحق تأخیر بیندازد، ضامن است.

مسأله ۱۸۷۶ـ اگر موقع تعلّق زکات گندم و جو و کشمش و خرما ـ که در مسألهٔ پیش گذشت ـ صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکّن از تصرّف باشد، باید زکات آنها را بدهد ـ هر چند قبل از آن واجد تمام یا بعضی از این شرایط نباشد ـ و اگر فاقد یکی از این شرایط باشد زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۷ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا مقداری از آن دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۷۸ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بی‌هوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بی‌هوش باشد.

مسأله ۱۸۷۹ـ مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرّف کند، زکات ندارد، ولی اگر غصب شده زراعت گندم و جو و درخت خرما و انگور باشد و موقع تعلّق زکات در دست غاصب باشد، هر وقت به صاحبش برگشت ـ بنابر احتیاط واجب ـ زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۰ـ اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد، و بر کسی که قرض داده چیزی نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۸۱ـ زکات گندم و جو و خرما و کشمش، وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها سیصد صاع است، و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است، که تقریباً «۸۴۷» کیلوگرم می‌شود.

مسأله ۱۸۸۲ـ اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات به آنها تعلّق گرفته، خود و عیالاتش بخورند یا به فقیر به غیر قصد زکات بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۸۳ـ اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از تعلّق بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازهٔ نصاب است باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۸۴ـ کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرمای تازه و کشمش شدن انگور می‌تواند زکات را مطالبه کند، و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۵ـ اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات به آنها تعلّق گیرد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۶ـ اگر بعد از آن که زکات به گندم و جو و خرما و انگور تعلّق گرفت، زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۷ـ اگر انسان تمام گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، چیزی بر او واجب نیست، و اگر بداند که زکات آن را نداده، در صورتی که فروشنده زکات آن را بدهد معامله صحیح است، و همچنین اگر مشتری زکات را بدهد، و می‌تواند به فروشنده رجوع کند، و در غیر این دو صورت چنانچه حاکم شرع معاملهٔ مقداری را که باید بابت زکات داده شود اجازه نکند، معاملهٔ آن مقدار باطل است، و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد، و اگر

معاملهٔ مقدار زکات را اجازه دهد معامله صحیح است و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد، و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد، و اگر شکّ کند که زکات آن را داده یا نه، حکم به نبودن زکات فعلاً در آن مال محلّ اشکال است.

مسأله ۱۸۸۸ـ اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به مقدار نصاب برسد و بعد از خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات به آنها تعلّق نمی‌گیرد.

مسأله ۱۸۸۹ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور را پیش از خشک شدن مصرف کند، چنانچه خشک آنها به اندازهٔ نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۹۰ـ خرما بر سه قسم است:

۱ ـ آن است که خشکش می‌کنند و حکم زکات آن گذشت.

۲ ـ آن است که در حال رطب بودنش می‌خورند.

۳ ـ آن است که نارس (خلال) آن را می‌خورند.

و در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به مقدار نصاب برسد، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می‌گیرد، و امّا قسم سوم زکات به آن تعلّق نمی‌گیرد.

مسأله ۱۸۹۱ـ گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۹۲ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود زکات آن بیست یک است.

مسأله ۱۸۹۳ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران و مانند آن مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکات آن بیست یک است، و اگر بگویند با آب باران و مانند آن آبیاری شده، زکات آن ده یک است، و اگر طوری است که عرفاً می‌گویند به هر دو آبیاری شده، زکات آن سه چهلم است.

مسأله ۱۸۹۴ـ چنانچه شکّ کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا این که

می‌گویند آبیاری آن مثلاً با آب باران است، دادن سه چهلم کافیست.

مسأله ۱۸۹۵ـ اگر شکّ کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا این که می‌گویند با دلو آبیاری شده است، دادن یک بیستم کافیست، و همچنین است اگر احتمال سومی هم ضمیمه شود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

مسأله ۱۸۹۶ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و مانند آن مشروب شود و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن ده یک است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب باران و مانند آن محتاج نباشد ولی با آب باران و مانند آن هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن یک بیستم است.

مسأله ۱۸۹۷ـ اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند، و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم، و زکات زراعتی که پهلوی آن است، اگر از غیر مالک آن زراعت باشد یک دهم است، و همچنین است بنابراحتیاط واجب اگر از مالک آن زراعت باشد.

مسأله ۱۸۹۸ـ مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظهٔ نصاب نماید، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظهٔ مخارج به حدّ نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۹ـ تخمی را که به مصرف زراعت رسانده ـ چه از خودش باشد یا خریده باشد ـ نمی‌تواند از حاصل کسر کند و سپس ملاحظهٔ نصاب نماید، بلکه باید نصاب را نسبت به مجموع حاصل ملاحظه نماید.

مسأله ۱۹۰۰ـ آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد زکات به آن تعلّق نمی‌گیرد، و زاید بر آن متعلّق زکات است، مثلاً اگر حاصل زراعت (۸۵۰) کیلو گرم باشد و دولت (۵۰) کیلو گرم را به عنوان مالیات بگیرد، فقط زکات در (۸۰۰) کیلوگرم واجب می‌شود.

مسأله ۱۹۰۱ـ مصارفی را که انسان پیش از تعلّق زکات نموده، بنابراحتیاط واجب نمی‌تواند کسر کند و فقط زکات بقیّه را بدهد.

مسأله ۱۹۰۲ـ مصارفی که بعد از تعلّق زکات است، می‌تواند برای صرف آنها از حاکم شرع اذن بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد.

مسأله ۱۹۰۳ـ جایز نیست قبل از وقت تعلّق، زکات را بدهد، و واجب نیست بعد از تعلّق صبر کند تا جو و گندم به حدّ درو کردن و تصفیهٔ دانه از کاه برسد، و انگـور و خرما خشک گردد، بلکه همین که زکات تعلّق گرفت، می‌تواند مقدار زکات را قیمت نموده و آن قیمت را به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۰۴ـ بعد از آن که زکات تعلّق گرفت، می‌تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن، به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل آنها مشاعاً تسلیم نماید، و پس از آن در مصارف شریک می‌باشند.

مسأله ۱۹۰۵ـ در صورتی که مالک، عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم شرع یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نماید، می‌تواند برای این که تـا وقت درو و یـا خشک شدن برسد، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

مسأله ۱۹۰۶ـ اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوهٔ آنها در یک وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد، و همهٔ آنها محصول یک سال حسـاب شـود، چـنانچه چـیزی کـه اوّل می‌رسد به اندازهٔ نصاب باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد، و زکات بقیّه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اوّل می‌رسد به اندازهٔ نصاب نباشد، صبر می‌کند تا بقیّهٔ آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب باشد، زکات به آن تعلّق می‌گیرد، و اگر به مقدار نصاب نباشد زکات به آن تعلّق نمی‌گیرد.

مسأله ۱۹۰۷ـ اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه دهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط واجب زکات به آن تعلّق می‌گیرد.

مسأله ۱۹۰۸ـ اگـر مـقداری خـرما یـا انگـور تـازه دارد کـه خشک آن بـه انـدازهٔ نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازهٔ آن به قدری به مصرف زکات برساند که اگر خشک شود به اندازهٔ زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۹ـ اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد، نمی‌تواند خرمای

تازه یا انگور را به قصد زکاتی که بر او واجب است بدهد، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند خرمای خشک یا کشمش را به قصد زکات واجب بدهد، و همچنین بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند تازهٔ هر یک را به جای خشک آن، یا خشک آن را به جای تازهٔ آن از بابت قیمت بدهد.

مسأله ۱۹۱۰ـ کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات به آن تعلّق گرفته، اگر بمیرد باید اوّل تمام زکات را از مالی که متعلّق زکات است بدهند، بعد دین او را ادا نمایند.

مسأله ۱۹۱۱ـ کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد ورثه دین او را از مال دیگر بدهند، هر کدام که سهمشان به حدّ نصاب برسد باید زکات بدهد، و اگر پیش از آن که زکات به آنها تعلّق بگیرد دین او را ندهند، چنانچه مال میّت فقط به اندازهٔ دین او باشد، زکات به آن تعلّق نمی‌گیرد، و اگر مال میّت بیشتر از دین او باشد، باید نسبت جنس زکات دار را به تمام مال ملاحظه کنند ـ مانند نسبت نصف و ثلث و ربع و غیر اینها ـ و به همان نسبت از جنس زکات دار کسر شود، و آنچه باقی مانده به ورثه منتقل می‌شود، پس سهم هر یک از ورثه اگر به حدّ نصاب برسد، زکات به آن تعلّق می‌گیرد.

مسأله ۱۹۱۲ـ اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات به آنها تعلّق گرفته خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات خوب را از بد ندهد.

نصاب طلا و نقره

مسأله ۱۹۱۳ـ طلا دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است، که هر مثقال آن هیجده نخود است، که بنابر مشهور سه ربع مثقال صیرفی ـ معمولی ـ است، پس وقتی طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال صیرفی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را که نُه نخود می‌شود از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است، که سه مثقال صیرفی ـ معمولی ـ است،

یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود باید زکات تمام هیجده مثقال را از قرار چهل یک بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات پانزده مثقال آن را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

مسأله ۱۹۱۴ـ نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن (۱۰۵) مثقال صیرفی ـ معمولی ـ است که اگر نقره به (۱۰۵) مثقال صیرفی برسد و شرایط دیگر را هم که گذشت داشته باشد، انسان باید چهل یک آن را که دو مثقال و پانزده نخود است از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد زکات به آن تعلّق نمی‌گیرد.

و نصاب دوم آن بیست و یک مثقال است، یعنی اگر بیست و یک مثقال به (۱۰۵) مثقال اضافه شود، باید زکات تمام (۱۲۶) مثقال را که یک چهلم آن است بدهد، و اگر کمتر از (۲۱) مثقال اضافه شود، فقط باید زکات (۱۰۵) مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر (۲۱) مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود مقداری که اضافه شده و کمتر از (۲۱) مثقال است زکات ندارد، بنابراین اگر انسان یک چهلم هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده است، و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً کسی که (۱۱۰) مثقال نقره دارد، اگر یک چهلم آن را بدهد، زکات (۱۰۵) مثقال آن را که واجب بوده داده، و مقداری هم برای (۵) مثقال آن داده که واجب نبوده است.

مسأله ۱۹۱۵ـ کسی که طلا یا نقرهٔ او به اندازهٔ نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده همه ساله باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۱۶ـ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکّه زده باشند و معاملهٔ با آن رواج داشته باشد، و اگر سکّهٔ آن هم از بین رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.

مسأله ۱۹۱۷ـ طلا و نقرهٔ سکّه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی معاملهٔ پول طلا و نقره با آن شود، بنابر احتیاط

زکات آن واجب است، ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۸ـ کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچکدام آنها به اندازهٔ نصاب اوّل نباشد، مثلاً (۱۰۴) مثقال نقره و (۱۴) مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۹ـ چنانکه در سابق گذشت، زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقرهٔ او از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۲۰ـ اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید، یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحبّ آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۲۱ـ اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطهٔ آب کردن وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۲۲ـ اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد، ولی بهتر است زکات همهٔ آنها را از طلا و نقرهٔ خوب بدهد، و احتیاط واجب آن است که زکات همهٔ آنها را از قسمت بد ندهد.

مسأله ۱۹۲۳ـ پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازهٔ معمول فلز دیگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند و خالصش هم به حدّ نصاب برسد، زکات به آن تعلّق می‌گیرد، و همچنین بنابر احتیاط واجب در صورتی که خودش به حدّ نصاب برسد و خالصش به حدّ نصاب نرسد، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند، هر چند خالصش به حدّ نصاب برسد، اقوی آن است که زکات به آن تعلّق نمی‌گیرد.

مسأله ۱۹۲۴ـ اگر طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، نمی‌تواند زکات آن را از طلا و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد بدهد، ولی اگر به قدری بدهد که یقین کند که طلا و نقرهٔ خالصی که در آن است به اندازهٔ زکاتی می‌باشد که بر او واجب است اشکال ندارد، و همچنین در صورتی که قیمت آن به اندازهٔ زکاتی باشد که بر او واجب است و از بابت قیمت زکات واجب بدهد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۲۵ـ زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرطهایی که گذشت، دو شرط دیگر نیز دارد:

(اوّل) آن که حیوان در تمام سال بی‌کار باشد، ولی اگر در تمام سال یکی دو روز هم کار کرده باشد اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می‌گیرد.

(دوم) آن که در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن علف چیده شده بخورد، یا از زراعتی که ملک او یا ملک کس دیگر است بچرد، زکات ندارد، ولی اگر در تمام سال یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، اقوی آن است که زکات به آن تعلّق می‌گیرد.

مسأله ۱۹۲۶ـ اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد یا اجاره کند، بنابر احتیاط واجب زکات آن را بدهد، ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، زکات آن واجب است.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۲۷ـ شتر دوازده نصاب دارد:

(اوّل) پنج شتر، و زکات آن یک گوسفند است، و تا شمارهٔ شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

(دوم) ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است.

(ششم) بیست و شش شتر، و زکات آن یک شتر است که داخل سال دوم شده باشد.

(هفتم) سی و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوم شده باشد.

(هشتم) چهل و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.
(نهم) شصت و یک شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد.
(دهم) هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوم شده باشند.
(یازدهم) نود و یک شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشند.
(دوازدهم) صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است، که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر (۱۴۰) شتر دارد، باید برای صدتا دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای چهل تا یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد، و شتری که در زکات داده می‌شود باید ماده باشد.

مسأله ۱۹۲۸ـ زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شمارهٔ شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد تا به نصاب دوم که ده‌تا است نرسیده باشد، فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد، و همچنین است در نصابهای بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۹ـ گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شمارهٔ گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که گذشت داشته باشد، باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده از بابت زکات بدهد، و بنابر احتیاط واجب آن گوساله نر باشد، و همچنین است در هر موردی که باید گوسالهٔ داخل شده در سال دوم را بدهد، مگر در صورتی که شمارهٔ گاو به نود برسد، که ـ بنابر احتیاط واجب ـ سه گوسالهٔ ماده که داخل سال دوم شده باشد بدهد.

نصاب دوم آن چهل است، و زکات آن یک گوسالهٔ ماده‌ای است که داخل سال سوم شده باشد.

و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نُه گاو دارد، فقط باید

زکات سی تای آنها را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد، و بعد از آن که به شصت رسید چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود، باید یا سی تا سی تا حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گذشت بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا، و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۳۰ـ گوسفند پنج نصاب دارد:

(اوّل) چهل تا است، و زکات آن یک گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

(دوم) صد و بیست و یک است، و زکات آن دو گوسفند است.

(سوم) دویست و یک است، و زکات آن سه گوسفند است.

(چهارم) سیصد و یک است، و زکات آن چهار گوسفند است.

(پنجم) چهارصد و بالاتر از آن است، که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد، کافیست.

مسأله ۱۹۳۱ـ مابین دو نصاب زکات ندارد، پس اگر شمارهٔ گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

مسأله ۱۹۳۲ـ زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همهٔ آنها نر باشند یا ماده، یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۳۳ـ در زکات، گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۳۴ـ اگر برای زکات گوسفند بدهد، بنابر احتیاط حداقلّ باید داخل سال دوم شده باشد، و اگر بز بدهد، بنابر احتیاط باید داخل سال سوم شده باشد.

مسأله ۱۹۳۵ـ گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۳۶ـ اگر چند نفر با هم شریک باشند، هر کدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۷ـ اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازهٔ نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۸ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۹ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض، و دسته‌ای معیوب و دستهٔ دیگر بی‌عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، باید برای زکات آنها، سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۴۰ـ اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگر عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۴۱ـ کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شمارهٔ آنها از نصاب کم نشده همه ساله باید زکات را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که

گوسفندهای او از چهل کم نشده همه ساله باید یک گوسفند بدهد، و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

مسأله ۱۹۴۲ـ زکات در هشت مورد صرف می‌شود:

(اوّل) فقیر، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد، و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

(دوم) مسکین، و او کسی است که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند.

(سوم) کسی که از طرف امام علیه‌السلام یا نایب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام علیه‌السلام یا نایب امام یا فقرا برساند.

(چهارم) مسلمانانی که شهادت به وحدانیّت خداوند و رسالت حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله داده‌اند و در اسلام ثابت قدم نیستند، تا به وسیلهٔ دادن زکات به آنان ایمانشان تقویت شود، ولی در صورت وجود فقیر در محلّ و دوران امر بین صرف در فقیر و صرف در این مصرف احتیاط واجب آن است که به فقیر داده شود، و این احتیاط در مورد هفتم هم باید رعایت شود.

(پنجم) خریداری بندهٔ مسلمانی که در شدّت باشد و آزاد کردن او، و همچنین خریداری بنده و آزاد کردن او، هر چند در شدّت نباشد در صورتی که مستحقی برای زکات پیدا نکند.

(ششم) بدهکاری که نمی‌تواند دین خود را ادا کند، در صورتی که در معصیت صرف نکرده باشد.

(هفتم) فِی سَبِیلِ اللّٰه، یعنی امور خیریّه‌ای که می‌شود آنها را به قصد قربت انجام داد، و بنابر احتیاط واجب کارهایی باشد که مصلحت عمومی داشته باشد، مانند بنای مساجد و مدارس دینی و ساختن بیمارستان و آسایشگاه برای سالخوردگان و مانند اینها.

(هشتم) اِبْنُ السَّبِیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.

و احکام اینها در مسائل آینده می‌آید.

مسأله ۱۹۴۳ـ احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد، و اگر مقداری پول یا جنس دارد فقط به اندازهٔ کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۴ـ کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شکّ کند که آنچه باقی مانده به اندازهٔ مخارج یک سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۵ـ صنعت‌گر یا مالک یا تاجری که در آمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار یا ملک یا سرمایهٔ خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹۴۶ـ فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک اوست و در آن نشسته، یا وسیلهٔ سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند ـ اگر چه برای حفظ آبرویش باشد ـ می‌تواند زکات بگیرد، و همچنین است اثاث خانه و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد می‌تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹۴۷ـ فقیری که یادگرفتن صنعت برای او مشکل نیست، باید یاد بگیرد و با گرفتن زکات زندگی نکند، ولی تا وقتی که مشغول یادگرفتن است می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۴۸ـ به کسی که قبلاً فقیر بوده و می‌گوید فقیرم و شکّ در زوال فقرش باشد، اگر چه از گفتهٔ او اطمینان پیدا نشود می‌توان زکات داد، و به کسی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می‌گوید فقیرم، اگر از گفتهٔ او اطمینان حاصل نشود، بنابر احتیاط واجب نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۴۹ـ کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، چنانچه از گفتهٔ او اطمینان پیدا نشود، نمی‌شود به او زکات داد.

مسأله ۱۹۵۰ـ کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر بداند مالی را که طلبکار است در معصیت صرف کرده، نمی‌تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می‌شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۱ـ اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازهٔ دینش نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که

از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی در صورتی که بداند مالی را که مدیون است در معصیت صرف کرده، نمی‌تواند از بابت زکاتی که در ادای دین صرف می‌شود حساب کند.

و اگر مال میّت به اندازهٔ دینش باشد و ورثه دین او را ادا نکنند یا به جهت دیگری انسان نتواند طلب خود را بگیرد، بنابر احتیاط واجب نباید طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۲ـ چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد، مستحبّ است بدون این که اظهار کند به قصد زکات بدهد.

مسأله ۱۹۵۳ـ اگر به خیال این که کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، چنانچه مالی که به او داده باقی باشد، باید از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید عوض زکات را از مال خودش بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسان می‌تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد، و باید از مال خودش عوض زکات را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۵۴ـ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

مسأله ۱۹۵۵ـ اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت صرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد، می‌تواند آنچه را که به او داده است بابت زکاتی که به فقرا داده می‌شود حساب کند.

مسأله ۱۹۵۶ـ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد ـ اگر چه فقیر نباشد ـ انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، ولی اگر فقیر نباشد، در صورتی که بداند مالی را که بدهکار است در معصیت صرف کرده، نمی‌تواند بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۷ـ مسافری که خرجی او تمام شده یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آن جا برسد می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۵۸ـ مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آن که به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، در صورتی که نتواند به دهندهٔ زکات برگرداند، یا برگرداندن به او مشقّت داشته باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحق زکاتند

مسأله ۱۹۵۹ـ کسی که زکات می‌گیرد باید شیعهٔ دوازده امامی باشد، و اگر انسان کسی را شیعهٔ دوازده امامی بداند و به او زکات بدهد، و بعد معلوم شود نبوده، باید دوباره زکات بدهد.

مسأله ۱۹۶۰ـ اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعهٔ دوازده امامی، فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولیّ او زکات بدهد به قصد این که آنچه می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد و ولیّ آنها هم به همین قصد بگیرد.

مسأله ۱۹۶۱ـ اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا به وسیلهٔ یک نفر امین زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند، و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می‌رسد نیّت زکات کند، و در صورتی که به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی دارد بنابر احتیاط واجب به وسیلهٔ ولیّ یا به اذن او به مصرف آنان برساند.

مسأله ۱۹۶۲ـ به فقیری که گدایی می‌کند، می‌شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت صرف می‌کند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۳ـ به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می‌آورد، و به تارک نماز و به شرابخوار ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۶۴ـ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود قرضش را از زکات داد.

مسأله ۱۹۶۵ـ انسان نمی تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد خرجشان بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنها زکات بدهند.

مسأله ۱۹۶۶ـ اگر انسان زکات را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود بنماید، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۶۷ـ اگر پسر به کتابهای علمی و دینی احتیاج داشته باشد، پدر می تواند آنها را از زکات خریده و در معرض استفادهٔ پسر قرار دهد، و اگر بخواهد از سهم سبیل الله بخرد، بنابر احتیاط باید بر آن مصلحت عمومی مترتّب باشد.

مسأله ۱۹۶۸ـ پدر می تواند به پسری که احتیاج به زن گرفتن دارد، زکات خود را بدهد که زن بگیرد، و همچنین است پسر نسبت به پدر.

مسأله ۱۹۶۹ـ به زنی که شوهر مخارج او را می‌دهد، و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد ولی می تواند او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹۷۰ـ زنی که به عقد موقت درآمده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹۷۱ـ زن می تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹۷۲ـ سیّد نمی تواند از غیر سیّد زکات بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند و از گرفتن زکات غیر سیّد ناچار باشد، می تواند به قدر مخارج روزانه بگیرد.

مسأله ۱۹۷۳ـ به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیّت زکات

مسأله ۱۹۷۴ـ انسان باید زکات را به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص بدهد، و در نیّت معیّن کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است یا زکات فطره.

مسأله ۱۹۷۵ـ کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، بنابر احتیاط واجب باید معیّن کند که آنچه را می‌دهد زکات کدام مال است، چه آن چیزی که می‌دهد پول یا همجنس یکی از آنها باشد.

مسأله ۱۹۷۶ـ اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، باید وکیل وقتی زکات را به فقیر می‌دهد، نیّت ادای زکات از طرف مالک بکند، و مالک هم بنابر احتیاط نیّت ادای زکات در آن وقت داشته باشد، و اگر او را وکیل کند که زکاتی را که به او می‌دهد به فقیر برساند، باید مالک وقت دادن وکیل به فقیر نیّت کند، و احتیاط مستحبّ آن است که از وقت دادن به وکیل نیّت کند و تا زمان رسیدن زکات به فقیر استمرار داشته باشد.

مسأله ۱۹۷۷ـ اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آن که آن مال از بین برود نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرّقهٔ زکات

مسأله ۱۹۷۸ـ موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند، و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید.

و اگر منتظر فقیر معیّنی باشد، یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را جدا نکند، به شرط آن که بنویسد و ثبت کند، و احتیاط واجب آن است که از سه ماه بیشتر تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۷۹ـ بعد از جدا کردن لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد، ولی اگر به

کسی که می‌شود زکات داد دسترسی دارد، احتیاط مستحبّ آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

مسأله ۱۹۸۰ـ کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر نرساند و به واسطهٔ کوتاهی کردن در نگهداری از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۸۱ـ کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر نرساند و در نگهداری آن کوتاهی نکند و ندادن برای غرض شرعی باشد ـ مثل آن که منتظر مصرف افضلی یا فقیر معیّنی باشد ـ ضامن نیست، و در غیر این صورت ضامن است.

مسأله ۱۹۸۲ـ اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیّهٔ آن مال تصرّف کند، و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید.

مسأله ۱۹۸۳ـ انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۸۴ـ اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعت حاصل شود ـ مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد ـ مال فقیر است.

مسأله ۱۹۸۵ـ اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقی حاضر باشد بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات بـه او از جـهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۸۶ـ اگر بدون اجازهٔ حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، اگر معامله به ذمّه باشد و آن مال را به عنوان ادای ما فی الذمّـه بـدهد، ضرر بر مالک وارد شده و ضامن زکات است، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد، معامله باطل و قابل صحّت به اجازهٔ حاکم شرع نیست، و اگـر مـنفعت کـرده باشد، در صورتی که معامله به ذمّه بوده و آن مال را از بابت ادای ما فـی الذمّـه داده، منفعت مال خود اوست و ضامن زکات است، و اگر به عین آن مال معامله واقع شده باشد و حاکم شرع معامله را اجازه کند، منفعت را باید به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۸۷ـ اگر پیش از آن که زکات بر او واجب شود چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود، و بعد از آن که زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که

به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۸ـ فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۹ـ فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن نیست، و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۹۰ـ مستحبّ است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای آبرومند بدهد، و در دادن زکات خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان، و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال مقدّم بدارد، ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد، مستحبّ است زکات را به او بدهد.

مسأله ۱۹۹۱ـ افضل آن است که زکات را آشکار، و صدقهٔ مستحبّی را مخفی بدهد.

مسأله ۱۹۹۲ـ اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعد مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف آن برساند، و مخارج بردن به آن شهر را می‌تواند از زکات بردارد، و احتیاط واجب آن است که برداشتنش با اجازهٔ حاکم شرع باشد، و اگر زکات تلف شود در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۱۹۹۳ـ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد، ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد، و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آن که به اذن حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۹۴ـ اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد، با مالک است.

مسأله ۱۹۹۵ـ کسی که (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره یا بیشتر از بابت زکات بدهکار است، احتیاط مستحبّ آن است که کمتر از (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره به یک فقیر ندهد، و نیز اگر غیر نقره چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به (۲) مثقال و (۱۵) نخود نقره برسد، احتیاط مستحبّ آن است که کمتر از آن به یک فقیر ندهد.

مسأله ۱۹۹۶ـ مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد بعد از آن که به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خرید آن بر دیگران مقدّم است.

مسأله ۱۹۹۷ـ اگر شکّ کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه، و مالی که زکات به آن تعلّق گرفته موجود باشد، باید زکات را بدهد، هر چند شکّ او برای زکات سالهای پیش بوده باشد، و اگر آن مال تلف شده زکاتی بر او نیست، هر چند از سال حاضر باشد.

مسأله ۱۹۹۸ـ فقیر نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند، یا چیزی را گران تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد، ولی کسی که زکات بدهکار است و فقیر شده و نمی تواند زکات را بدهد، چنانچه بخواهد توبه کند، فقیر می تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

مسأله ۱۹۹۹ـ جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده‌اند: انسان می تواند از زکات، زمینی را وقف کند یا قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید و می تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد، ولی ولایت مالک بر وقف و تعیین متولّی بدون مراجعه به حاکم شرع محلّ اشکال است.

مسأله ۲۰۰۰ـ انسان نمی تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۲۰۰۱ـ انسان می تواند برای رفتن به حجّ و زیارت و مانند اینها، از سهم سبیل الله زکات بگیرد اگر چه فقیر نباشد، یا این که فقیر باشد و به مقدار مخارج سالش زکات گرفته باشد، و بنابر احتیاط واجب معتبر است که این امور علاوه بر این که طاعت هستند، دارای مصلحت عمومی نیز باشند، مانند تعظیم شعائر و ترویج دین.

مسأله ۲۰۰۲ـ اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر

احتمال دهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از آن زکات بر ندارد، نمی‌تواند چیزی از آن را برای خودش بردارد، و اگر یقین یا اطمینان داشته باشد که قصد مالک این نبوده، برای خودش هم می‌تواند بردارد.

مسأله ۲۰۰۳ـ اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهایی که برای واجب شدن زکات ذکر شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۲۰۰۴ـ اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنها زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، هر چند بداند شریکش زکات سهم خود را نداده، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۰۵ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفّاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است، و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همهٔ آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، مال را ـ بنابر احتیاط واجب ـ بر قرض و خمس و زکات به نسبت تقسیم کند، و ادای اینها را بر ادای کفّاره و ادای مالی را که نذر کرده مقدّم بدارد.

مسأله ۲۰۰۶ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حجّة الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همهٔ آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات به آن تعلّق گرفته از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّهٔ مال او را بر حجّ و قرض قسمت نمایند، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، در صورتی که صروره باشد ـ یعنی اوّلین مرتبهٔ رفتن او به حجّ باشد ـ و در راه حجّ قبل از احرام مرده باشد، باید مال او را صرف حجّ بنمایند، و اگر چیزی باقی ماند بر خمس و زکات و قرض به نسبت قسمت نمایند، و در غیر این صورت حجّ بر خمس و زکات مقدّم است، ولی تقدّم آن بر قرض محلّ اشکال است.

مسأله ۲۰۰۷ـ کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم بر او واجب عینی یا واجب کفایی باشد و دیگری به آن وظیفه قیام نکرده باشد، می‌شود از سهم فقرا به او زکات داد، و همچنین از سهم سبیل الله، ولی در این صورت احتیاط واجب آن است که تحصیل او

مصلحت عمومی داشته باشد، و اگر تحصیل آن علم برای او مستحبّ باشد، زکات دادن به او از سهم فقرا جایز نیست، ولی از سهم سبیل الله جایز است، و بنابر احتیاط باید تحصیل او مصلحت عمومی داشته باشد، و اگر نه واجب باشد و نه مستحبّ، جایز نیست به او زکات بدهند.

زکات فطره

مسأله ۲۰۰۸ـ کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و فقیر و بندهٔ کسی نیست، به این معنی که ماه رمضان را ـ اگر چه به یک آن تا تحقّق غروب ـ با این شرایط درک کند، باید برای خودش و کسانی که نان خور او هستند، هر نفری یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها به مستحقّ بدهد، و بنابر احتیاط واجب غذای معمول محلّش باشد، و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافیست، و بنابر احتیاط واجب کسی که وقت غروب شب عید فطر بی‌هوش است، باید فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۰۹ـ کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بگذراند، فقیر است، و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۰ـ انسان فطرهٔ کسانی را که در غروب شب عید فطر نان خور او حساب می‌شوند باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۱۱ـ اگر کسی را که نان خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطرهٔ خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطرهٔ او را بدهد.

مسأله ۲۰۱۲ـ فطرهٔ میهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحبخانه وارد شده و در وقت وجوب زکات فطره نان خور او حساب می‌شود، بر او واجب است.

مسأله ۲۰۱۳ـ مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر بدون رضایت صاحبخانه وارد شده و مدّتی نزد او می‌ماند، بنابر احتیاط واجب فطره‌اش را هم خودش و هم میزبان

بدهد، و همین احتیاط در مورد کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد، باید رعایت شود.

مسأله ۲۰۱۴ـ فطرهٔ مهمانی که بعد از غروب شب عید وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانهٔ او هم افطار کند.

مسأله ۲۰۱۵ـ اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد، زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۱۶ـ اگر پیش از غروب بچّه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۷ـ کسی که موقع غروب شب عید فطر زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، بنابر احتیاط مستحبّ زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۸ـ کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست، ولی مسلمانی که شیعه نبوده اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۹ـ کسی که فقط به اندازهٔ یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ گندم و مانند آن دارد، مستحبّ است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطرهٔ آنها را هم بدهد، می‌تواند به قصد فطره آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولیّ او برای خودش بگیرد، و آنچه را برای خود گرفته برای صغیر به قصد فطره بدهد، و اگر برای صغیر گرفت ـ بنابر احتیاط واجب ـ آن را به کسی ندهد.

مسأله ۲۰۲۰ـ اگر بعد از غروب شب عید فطر بچّه دار شود، یا کسی نان خور او حساب شود، واجب نیست فطرهٔ او را بدهد، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که فطرهٔ کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید، نان خور او حساب می‌شوند بدهد.

مسأله ۲۰۲۱ـ اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب نان خور کس دیگر شود، فطرهٔ او بر کسی که نان خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب بـه خانهٔ شوهر رود، باید شوهرش فطرهٔ او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۲ـ کسی که دیگری باید فطرهٔ او را بدهد، واجب نیست فطرهٔ خود را بدهد.

مسأله ۲۰۲۳ـ اگر فطرهٔ انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، احتیاط مستحبّ آن است که اگر واجد شرایط وجوب زکات فطره باشد، خودش بدهد.

مسأله ۲۰۲۴ـ اگر کسی که فطرهٔ او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.

مسأله ۲۰۲۵ـ زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است، و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که شرایط وجوب در او جمع باشد، باید فطرهٔ خود را بدهد.

مسأله ۲۰۲۶ـ کسی که سیّد نیست نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد، حتّی اگر سیّدی نان خور او باشد نمی‌تواند فطرهٔ او را به سیّد دیگری بدهد.

مسأله ۲۰۲۷ـ فطرهٔ طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل بر می‌دارد، فـطرهٔ طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۲۸ـ انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، باید فطرهٔ آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۲۹ـ اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد و به شرط خود وفا کند، باید فطرهٔ او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد، مثلاً پولی برای مخارجش بدهد و به عنوان نفقه نباشد ـ چه به عنوان مزد کارش باشد یا به عنوان دیگری ـ واجب نیست فطرهٔ او را بدهد.

مسأله ۲۰۳۰ـ اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطرهٔ او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطرهٔ او و عیالاتش را از مال او بدهند.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۳۱ـ مشهور فرموده‌اند که مصرف زکات فطره مصرف زکات مال است، ولی احتیاط واجب آن است که به فقرا داده شود، و باید شیعهٔ دوازده امامی باشد، مگر در صورتی که مؤمن پیدا نکند، که در این صورت به غیر ناصبی هم می‌شود داد.

مسأله ۲۰۳۲ـ اگر طفل شیعهٔ دوازده امامی فقیر باشد، به گونه‌ای که در مسألهٔ «۱۹۶۰» و «۱۹۶۱» گذشت می‌تواند زکات فطره را به مصرف طفل برساند.

مسأله ۲۰۳۳ـ فقیری که فطره به او می‌دهند لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و تارک نماز و کسی که آشکارا معصیت کبیره می‌کند، فطره ندهند.

مسأله ۲۰۳۴ـ به کسی که فطره را در معصیت صرف می‌کند، نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۳۵ـ احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ فطره ندهند، ولی اگر چند صاع بدهند اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳۶ـ اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن جنس است، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع بدهد کافی نیست، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۲۰۳۷ـ انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس ـ مثلاً گندم ـ و نصف دیگر آن را از جنس دیگر ـ مثلاً جو ـ بدهد، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۲۰۳۸ـ مستحبّ است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدّم بدارد، و بعد همسایگان فقیر را، و مستحبّ است کسی را که در دین و فقه و عقل مقدّم است در دادن فطره مقدم بدارد.

مسأله ۲۰۳۹ـ اگر انسان به خیال این که کسی فقیر است به او زکات فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرندهٔ فطره می‌دانسته آنچه را که گرفته فطره است،

باید عوض آن را بدهد، و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست، و انسان باید عوض فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۰ـ اگر کسی بگوید فقیرم، چنانچه بداند که قبلاً فقیر بوده می‌شود به او فطره داد، و به کسی که معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می‌گوید فقیرم، اگر از قولش اطمینان پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب نمی‌شود فطره داد، و اگر بدانند قبلاً فقیر نبوده، نمی‌شود فطره به او داد، مگر این که از گفتهٔ او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرّقهٔ زکات فطره

مسأله ۲۰۴۱ـ انسان باید زکات فطره را به قصد قربت ـ چنانکه در وضو گذشت ـ و با اخلاص بدهد، و موقعی که آن را می‌دهد نیّت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۴۲ـ اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست، ولی بعد از داخل شدن ماه رمضان می‌تواند بدهد، و احتیاط آن است که در ماه رمضان هم ندهد، و می‌تواند پیش از ماه رمضان به فقیر قرض بدهد، و بعد از آن که فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند.

مسأله ۲۰۴۳ـ گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد، باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد، و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع ـ که تقریباً سه کیلوگرم است ـ برسد و جدا کردن آن زحمت و خرج نداشته باشد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که عرف مردم آن را گندم خالص بدانند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۴۴ـ اگر فطره را از جنس معیوب بدهد، بنابر احتیاط واجب کافی نیست.

مسأله ۲۰۴۵ـ کسی که فطرهٔ چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد، مثلاً اگر فطرهٔ بعضی را گندم و فطرهٔ بعضی دیگر را جو بدهد، کافیست.

مسأله ۲۰۴۶ـ کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنابر احتیاط واجب فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۴۷ـ اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، هر وقت آن را می‌دهد، نیّت فطره نماید.

مسأله ۲۰۴۸ـ اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعد ـ بنابر احتیاط واجب ـ به نیّت آنچه شارع مقدّس از او خواسته فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۴۹ـ اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰۵۰ـ اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد که مشترک باشد بین خودش و فطره اشکال دارد، ولی اگر بخواهد همهٔ آن را به فقیر بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۵۱ـ اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد، و اگر دسترسی به فقیر نداشته و در حفظ آن کوتاهی نکرده ضامن نیست.

مسأله ۲۰۵۲ـ اگر در محلّ خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

« احکام حجّ »

مسأله ۲۰۵۳ـ حجّ زیارت کردن خانهٔ خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند به جا آورده شود، و در تمام عمر بر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد یک مرتبه واجب می‌شود:

(اوّل) آن که بالغ باشد.

(دوم) آن که عاقل باشد.

(سوم) آن که آزاد باشد.

(چهارم) آن که به واسطهٔ رفتن به حجّ، مجبور نشود کار حرامی را که ترک آن از حجّ مهم‌تر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حجّ مهم‌تر است ترک نماید.

(پنجم) آن که مستطیع باشد، و مستطیع بودن به چند چیز است:

۱ـ آن که توشهٔ راه و مرکب سواری، یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیّه کند داشته باشد.

۲ـ سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که به مکّه رود و حجّ را به جا آورد.

۳ـ در راه مانعی از رفتن نباشد، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه یا هنگام انجام اعمال جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند، حجّ بر او واجب نیست، ولی اگر از راه دیگری بتواند برود، اگر چه دورتر باشد باید از آن راه برود.

۴ـ به قدر به جا آوردن اعمال حجّ وقت داشته باشد.

۵ـ مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است، مثل زن و بچّه، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند، مانند نوکر و کلفتی که به آنها حاجت دارد داشته باشد.

۶ـ بعد از برگشتن، کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا راه دیگری برای معاش خود و عائله‌اش به حسب شأنش داشته باشد که در زندگی به مشقّت نیفتد.

مسأله ۲۰۵۴ـ کسی که خانهٔ ملکی برای او ضروری است که با نداشتن آن در حرج و مشقّت می‌افتد، وقتی حجّ بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰۵۵ـ زنی که می‌تواند مکّه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم خرجی او را ندهد، و در زندگی به حرج و مشقّت بیفتد، حجّ بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۶ـ اگر کسی توشهٔ راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: (حجّ برو و من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حجّ هستی می‌دهم) در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد، حجّ بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۵۷ـ اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می‌رود و بر می‌گردد به او ببخشند و با او شرط کنند که حجّ کند، واجب است قبول کند و حجّ بر او واجب می‌شود، اگر چه در موقع برگشتن مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد، و یا قرض داشته باشد، مگر در صورتی که وقت پرداخت قرض رسیده باشد و طلبکار هم مطالبه کند و بدهکار اگر حجّ نکند متمکّن از دادن بدهی باشد، یا قرض مدّت دار باشد و بدهکار بداند که اگر حجّ کند متمکّن از پرداخت بدهی در سر رسید قرض نخواهد بود.

مسأله ۲۰۵۸ـ اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدّتی که مکّه می‌رود و بر می‌گردد به او بدهند، و بگویند: (حجّ برو) و ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی‌گیرند حجّ بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۵۹ـ اگر مقداری مال که برای حجّ کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکّه به کسی که مال را داده خدمت نماید، حجّ بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۶۰ـ اگر مقداری مال به کسی بدهند و حجّ بر او واجب شود، چنانچه حجّ نماید هر چند بعد مالی از خود پیدا کند، دیگر حجّ بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۱ـ اگر برای تجارت مثلاً تا جدّه برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آن جا به مکّه رود، آنچه در استطاعت معتبر است داشته باشد، باید حجّ کند، و در صورتی که حجّ نماید اگر چه بعد مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکّه رود، دیگر حجّ بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۶۲ـ اگر انسان اجیر شود که خودش از طرف کسی دیگر حجّ کند، چنانچه نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۶۳ـ اگر کسی مستطیع شود و مکّه نرود و فقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعد حجّ کند، و اگر به هیچ قسم نتواند حجّ برود، چنانچه کسی او را برای حجّ اجیر کند، باید به مکّه رود و حجّ کسی را که برای او اجیر شده به جا آورد، و اگر بتواند تا سال بعد در مکّه بماند و برای خود حجّ نماید، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده راضی شود که حجّ او در سال بعد به جا آورده شود، باید سال اوّل برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حجّ نماید.

مسأله ۲۰۶۴ـ اگر در سال اوّلی که مستطیع شده به مکّه رود و در وقت معیّنی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد و طوری نباشد که می‌توانسته زودتر برود و برسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد حجّ بر او واجب نیست، ولی اگر طوری بوده که می‌توانسته زودتر برود و برسد، یا از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حجّ کند.

مسأله ۲۰۶۵ـ اگر در سال اوّلی که مستطیع شده حجّ نکند و بعد به واسطهٔ پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حجّ نماید و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش بدون حرج حجّ را به جاآورد، باید دیگری را از طرف خود فوراً بفرستد، بلکه اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حجّ مال پیدا کرده، به واسطهٔ پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حجّ کند و یا بر او حرجی باشد و ناامید باشد از این که بعد خودش حجّ کند،

احتیاط واجب آن است که کسی را از طرف خود بفرستد که حجّ نماید، و احتیاط مستحبّ آن است که چنانچه منوب عنه مرد باشد کسی را نایب بگیرد که اوّلین مرتبهٔ حجّ رفتن او باشد.

مسأله ۲۰۶۶ـ کسی که از طرف دیگری حجّ به جا آورد، باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد، و اگر به جا نیاورد زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

مسأله ۲۰۶۷ـ اگر طواف نساء را از روی نادانی به جا نیاورد، یا درست به جا نیاورد یا فراموش کند، بنابر احتیاط واجب خودش به جا آورد، و در صورت عدم تمکّن یا حرج می‌تواند نایب بگیرد، ولی در صورتی که عمداً با علم به حکم به جا نیاورده باشد، باید برگردد و به جا آورد، مگر در صورتی که نتواند یا برایش حرجی باشد که می‌تواند نایب بگیرد.

«و تفصیل مسائل حجّ در مناسک ذکر شده است».

«احکام امر به معروف و نهی از منکر»

از بزرگترین واجبات بر مکلّفین امر به معروف و نهی از منکر است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ **وَالْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** ﴾»، (و مردان و زنان مؤمن، بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگر هستند، امر می‌کنند به معروف و نهی می‌کنند از منکر).

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیای خداست، و به این فریضهٔ الهیّه، بقیّهٔ فرایض و مقرّرات دین اجرا می‌شود، و کسب و کار حلال، و امنیّت جان و عرض و مال مردم حفظ، و حقّ به حقّ دار می‌رسد، و زمین از لوث منکرات و بدیها تطهیر و به معروف و خوبیها آباد می‌شود.

و به روایتی از امام ششم علیه‌السلام اکتفا می‌شود که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چگونه است حال شما، زمانی که زنان شما فاسد، و جوانان شما فاسق شوند، و حال آن که امر به معروف و نهی از منکر نکرده‌اید؟

گفته شد: چنان خواهد شد یا رسول الله؟

فرمود: بلی، و بدتر از آن هم خواهد شد، چگونه است حال شما، زمانی که امر کنید به منکر، و نهی کنید از معروف؟

گفته شد: یا رسول الله چنان خواهد شد؟

فرمود: بلی، و بدتر از آن هم خواهد شد، چگونه است حال شما زمانی که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید!»

مسأله ۲۰۶۸ـ امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که بیان می‌شود، واجب کفایی است، به این معنی که اگر به مقدار کافی کسانی این وظیفه را انجام دادند از دیگران تکلیف ساقط می‌شود، و گرنه همه گناهکارند.

مسأله ۲۰۶۹ـ وجوب امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایطی است:

(اوّل) آن که امر کنندهٔ به معروف و نهی کنندهٔ از منکر، عالم به معروف و منکر باشد، پس جاهل به معروف و منکر نباید متصدّی امر و نهی شود، و امر و نهی جاهل به معروف و منکر، خود منکری است که باید از آن نهی شود.

(دوم) آن که احتمال تأثیر بدهد، و اگر بداند تارک معروف و فاعل منکر، به امر و نهی ترتیب اثر نمی‌دهد، واجب نیست.

(سوم) آن که تارک معروف، و فاعل منکر، از ترک و فعل منصرف نباشد، ولی اگر برایش انصراف حاصل شده باشد، یا احتمال انصراف باشد، واجب نیست.

(چهارم) آن که در ترک معروف و فعل منکر معذور نباشد، و معذور مثل آن است که مقلّد کسی باشد که آن فعل را واجب یا حرام نمی‌داند، هرچند به حسب اجتهاد یا تقلید آمر یا ناهی ـ امر کننده و نهی کننده ـ واجب و حرام باشد.

(پنجم) آن که اگر نداند امر و نهی او تأثیر می‌کند، ضرری ـ از امر و نهی او ـ بر جان یا عرض یا مال مسلمانی وارد نشود، و اگر بداند تأثیر می‌کند، باید اهمّ و مهم را ملاحظه نماید، پس چنانچه امر به معروف و نهی از منکر ـ از جهت اهمیّت فعل معروف و ترک منکر ـ شرعاً اهمّ از آن ضرر باشد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر ساقط نمی‌شود.

مسأله ۲۰۷۰ـ هرگاه شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، برای مکلّف ـ به علم یا اطمینان ـ ثابت شد، امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌شود، و اگر وجود یکی از شرایط مشکوک باشد واجب نیست.

مسأله ۲۰۷۱ـ اگر تارک معروف و فاعل منکر ادّعا کند که در ترک و فعل عذر شرعی دارد، امر و نهی واجب نیست.

مسأله ۲۰۷۲ـ بر هر مسلمانی واجب است از بدعت‌گذاران در دین، و کسانی که موجب افساد در دین و تزلزل عقاید حقّه هستند، اظهار برائت و بیزاری کند، و دیگران را از فتنه و فساد آنان بر حذر دارد.

مسأله ۲۰۷۳ـ سرکشی کردن به خانهٔ دیگران و تجسّس برای اطّلاع از ترک معروف و فعل منکر جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۴ـ امر به معروف و نهی از منکر، در مواردی که برای امر کننده و نهی کننده موجب حرج و مشقّت غیر قابل تحمّل از نظر عرف باشد، واجب نیست، مگر در اموری که اهمیّت آنها در شرع مقدّس به مرتبه‌ای باشد که تکلیف به آنها به واسطهٔ حرج رفع نشود، مانند حفظ دین و نفوس مسلمین.

مسأله ۲۰۷۵ـ بر هر مکلّفی به مقتضای فرمان خداوند متعال ﴿ **يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالۡحِجَارَةُ** ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگهدارید خود را و اهل خود را از آتشی که آتش افروز آن مردم و سنگ است)، واجب موکّد است که اهل خود را امر به معروف و نهی از منکر کند، و به آنچه خود را به آن امر می‌کند، آنان را امر کند، و از آنچه خود را نهی می‌کند، آنان را نهی نماید.

مسأله ۲۰۷۶ـ بر هر مکلّفی واجب است که به قلب خود، از منکر کراهت داشته باشد، هرچند نتواند از آن جلوگیری نماید.

و در مقام امر به معروف و نهی از منکر، اوّل به اظهار کراهت قلبی، هر چند به ترک معاشرت با تارک معروف و فاعل منکر، و به وسیلهٔ زبان به موعظه و نصیحت، و بیان ثواب معروف و عذاب منکر، او را وادار به معروف نماید، و از منکر باز دارد.

و اگر این دو اثر نکرد، و جلوگیری متوقّف بر زدن بود، باید به گونه‌ای باشد که موجب دیه و قصاص نشود، و گرنه، چنانچه ـ مثلاً ـ موجب به جراحتی شود، در صورتی که به عمد باشد، مجروح می‌تواند قصاص کند و اگر از روی خطا باشد، می‌تواند دیه بگیرد.

مسأله ۲۰۷۷ـ وظیفهٔ آمر به معروف و ناهی از منکر آن است که در امر به معروف و نهی از منکر غرض شارع مقدّس را ـ که ارشاد گمراه و اصلاح فاسد است ـ در نظر داشته باشد، و این مهمّ حاصل نمی‌شود، مگر به آن که مبتلا به گناه را مانند عضو فاسد پیکر

خود بداند، و همچنان که به علاج پارهٔ تن خود می‌پردازد، بـه مـعالجهٔ مـبتلایان بـه مفاسد و امراض روحی بپردازد، و آمر به معروف و ناهی از منکر نباید غفلت کند که شاید در صحیفهٔ عمل آن گناهکار حسنه‌ای باشد که خدا او را به آن ببخشد، و در دفتر عمل خودش سیئه‌ای باشد که او را به آن مؤاخذه کند.

مسأله ۲۰۷۸ـ امر به معروف در مستحبات مستحبّ است.

خاتمه:

هرچند هر گناهی بزرگ است ـ چون عظمت و جلال و کبریای خداوند، محدود بـه حدّی نیست، پس نافرمانی خداوند متعال هم با توجه به این که معصیتِ خداوند علیّ عظیم است، بزرگ است، و روایت شده: «نظر نکن به آنچه معصیت کردی، بلکه ببین چه کسی را معصیت کردی» ـ ولی در مقایسهٔ گناهان به یکدیگر، بعضی بزرگتر و عذاب آن شدیدتر است، و بر برخی از گناهان به طور صریح یا ضمنی، تهدید و وعید به عذاب و آتش شده، و یا در روایات وارده از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام از آنها تعبیر به کبیره شده است، و به مقتضای آیهٔ کریمهٔ ﴿ **اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ** ﴾ (اگر دوری کنید از گناهان کبیره‌ای که نهی شده‌اید از آن، می‌پوشانیم از شما بدیها و سیئات شما را).

اجتناب از آنها موجب آمرزش گناهان دیگر است.

و بعضی از فـقهاء (اعـلی اللـه مـقامهم) آنـها را تـا هـفتاد و بـعضی بـیشتر از آن شمرده‌اند، و قسمتی از آنها که بیشتر مورد ابتلاست ذکر می‌شود:

۱ ـ شرک و کفر به خداوند متعال، که با هیچ گناه کبیره‌ای قابل قیاس نیست.

۲ ـ یأس و ناامیدی از رَوح و رحمت خداوند متعال.

۳ ـ امن از مکر خداوند متعال.

۴ ـ قسم دروغ به خداوند متعال.

۵ ـ انکار آنچه خداوند نازل فرموده است.

۶ ـ محاربه با اولیای خداوند متعال.

۷ ـ محاربه با خدا و رسول به قطع طریق و افساد در زمین.
۸ ـ حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است.
۹ ـ دروغ بستن بر خدا و رسول و اوصیا.
۱۰ ـ منع از ذکر خداوند، درمساجد و سعی در خراب کردن آنها.
۱۱ ـ منع زکاتی که واجب است.
۱۲ ـ تخلّف ازجهاد واجب.
۱۳ ـ فرار از جنگ مسلمین با کفّار.
۱۴ ـ اضلال ـ گمراه کردن ـ از راه خداوند متعال.
۱۵ ـ اصرار برگناهان صغیره.
۱۶ ـ ترک عمدی نماز و سایر واجبات الهیّه.
۱۷ ـ ریا
۱۸ ـ اشتغال به لهو، مانند غنا و تار زدن.
۱۹ ـ ولایت ظالم.
۲۰ ـ اعانهٔ ـ کمک کردن ـ ظالم.
۲۱ ـ شکستن عهد و قسم.
۲۲ ـ تبذیر (فاسد کردن مال و بیهوده خرج کردن آن).
۲۳ ـ اسراف.
۲۴ ـ شرب خمر.
۲۵ ـ سحر.
۲۶ ـ ظلم.
۲۷ ـ غنا.
۲۸ ـ عقوق والدین (اذیّت و بدرفتاری با پدر و مادر).
۲۹ ـ قطع رحم.
۳۰ ـ لواط.
۳۱ ـ زنا.
۳۲ ـ نسبت دادن زنا به زن محصنه.
۳۳ ـ قیادت (جمع کردن بین مرد و زن به زنا، یا دو مرد به لواط).

۳۴ ـ دزدی.

۳۵ ـ ربا

۳۶ ـ خوردن سُحت (خوردن حرام)مانند بهای خمر، و اجرت زن زناکار، و رشوه‌ای که حاکم برای حکم می‌گیرد.

۳۷ ـ کم فروشی.

۳۸ ـ غشّ مسلمین.

۳۹ ـ خوردن مال یتیم به ظلم.

۴۰ ـ شهادت دادن به ناحقّ.

۴۱ ـ کتمان شهادت.

۴۲ ـ اشاعهٔ فاحشه و گناه بین مؤمنین.

۴۳ ـ فتنه.

۴۴ ـ سخن چینی کردن که موجب تفرقه بین مؤمنین شود.

۴۵ ـ ناسزا گفتن به مؤمن و اهانت به مؤمن و ذلیل کردن او.

۴۶ ـ بهتان بر مؤمن (تهمت زدن به مؤمن)

۴۷ ـ غیبت، و آن ذکر عیبِ مستور و پوشیدهٔ مؤمن، در غیاب او است، چه آن عیب را به گفتار بیان کند، یا به رفتار بفهماند، هرچند در اظهار عیب مؤمن قصد اهانت و هتک حیثیّت نداشته باشد، و اگر به قصد اهانت، عیب مؤمن را اظهار نماید، دو گناه مرتکب شده است.

و مرتکب غیبت باید توبه کند، و بنابراحتیاط واجب از کسی که غیبت او را کرده، حلیّت بطلبد، مگر آن که حلیّت طلبیدن موجب مفسده‌ای شود.

و در مواردی غیبت جایز است:

۱ ـ متجاهر به فسق، یعنی کسی که آشکارا و علنی گناه می‌کند، که غیبت کردن از او در همان گناه جایز است.

۲ ـ غیبت کردن مظلوم از ظالمی که بر او ظلم کرده، نسبت به آن ظلم.

۳ ـ در مورد مشورت، که اظهار عیب به قصد نصیحت مشورت کننده، در حدّی که نصیحت محقّق شود، جایز است.

۴ ـ غیبت بدعت گذار در دین، و کسی که موجب گمراهی مردم می‌شود.
۵ ـ غیبت برای اظهار فسق شاهد، یعنی اگر کسی که شهادت می‌دهد فاسق است، غیبت او به اظهار فسق او، برای آن‌که به شهادت او حقّی ضایع نشود، جایز است.
۶ ـ غیبت کردن از شخصی برای دفع ضرر از جان یا عرض یا مال آن شخص.
۷ ـ غیبت کردن از گناهکار به قصد بازداشتن او از آن گناه، در صورتی که به غیر آن بازداشتن او ممکن نباشد.

«احکام خرید و فروش»

مسأله ۲۰۷۹ـ شخص کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش را یاد بگیرد، بلکه در مواردی که یقین یا اطمینان دارد ـ تفصیلاً یا اجمالاً ـ که در اثر ندانستن مسأله به ترک واجب یا ارتکاب حرامی مبتلا می‌شود، یاد گرفتن مسائلی که مورد ابتلای او است لازم است، و از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده (کسی که می‌خواهد تجارت کند باید در دین خود دانا باشد، تا بداند چه برای او حلال و چه بر او حرام است، و کسی که در دین خود دانا نباشد بعد تجارت کند، به معاملات شبهه‌ناک گرفتار می‌شود).

مسأله ۲۰۸۰ـ اگر انسان به واسطهٔ ندانستن مسأله نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند بر آن معامله ترتیب اثر دهد، و در مالی که به جهت آن معامله گرفته تصرّف نماید.

مسأله ۲۰۸۱ـ کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است ـ مثل خرج زن و بچّه ـ باید کسب کند، و برای کارهای مستحبّ، مانند وسعت دادن به عیالات و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحبّ است.

مستحبّات خرید و فروش

در خرید و فروش اموری مستحبّ است که از آن جمله است:

(اوّل) آن که در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد، مگر به لحاظ ایمان و فقر

و مانند آن از اموری که موجب ترجیح است.

(دوم) آن که در قیمت جنس سختگیری نکند، مگر در موردی که اگر سختگیری نکند مغبون می‌شود.

(سوم) آن که چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد.

(چهارم) آن که کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کند که معامله را به هم بزند، تقاضای او را بپذیرد.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰۸۲ـ عمدهٔ معاملاتی که مکروه است از این قرار است:

(اوّل) ملک فروشی، مانند زمین و خانه و باغ و آب، مگر این که ملک دیگری با آن پول بخرد.

(دوم) قصّابی.

(سوم) کفن فروشی.

(چهارم) معاملهٔ با مردمان پست.

(پنجم) معامله و عرضهٔ متاع برای آن بین اذان صبح و اوّل آفتاب.

(ششم) آن که کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد.

(هفتم) آن که برای خرید جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معاملهٔ او شود.

معاملات باطل و حرام

مسأله ۲۰۸۳ـ بعضی از معاملات باطل است و حرام نیست، و بعضی حرام است و باطل نیست، و بعضی باطل و حرام است، و عمدهٔ اینها از این قرار است:

(اوّل) بعضی از اعیان نجسه، مانند مشروبات مسکر و خوک که خرید و فروش این دو باطل و حرام است، و همچنین مردار نجس و سگ غیر شکاری که خرید و فروش این دو باطل و بنابر احتیاط حرام است.

و در غیر اینها در صورتی که منفعت عقلایی حلالی داشته باشد ـ مثلاً غائط را کود کنند یا خون را به مریض تزریق نمایند ـ خرید و فروش آن صحیح و حلال است، ولی احتیاط مستحبّ ترک آن است.

(دوم) خرید و فروش مال غصبی، که بدون اجازهٔ مالکش باطل است، ولی تکلیفاً حرام نیست، بلکه تصرّفات خارجیه در مال غصبی حرام است.

(سوم) خرید و فروش چیزی که نزد مردم مالیّت ندارد و خرید و فروش آن نزد آنان سفیهانه است ـ مانند حیواناتی که پیش مردم ارزش ندارد ـ باطل است و حرام نیست.

(چهارم) معاملهٔ چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد ـ مانند اسباب قمار ـ که باطل و حرام است.

(پنجم) معامله‌ای که در آن ربا باشد باطل و حرام است.

(ششم) فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است در صورتی که آن چیز معلوم نباشد و فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است، یا بها قرار دادن چیزی که در آن غش شده است، و چنین معامله‌ای حرام و در بعضی از صور ـ که خواهد آمد ـ باطل است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌ای دارد به این مضمون: از مسلمانان نیست کسی که با مسلمانان غش کند.

و از آن حضرت روایت شده که: هر که با برادر مسلمان خود غش کند خداوند برکت روزی او را می‌برد و معیشت او را بر او فاسد می‌کند و او را به خودش واگذار می‌کند.

مسأله ۲۰۸۴ـ فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای صرف در مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا برای عملی که طهارت ظاهری برای صحّت آن کافی نیست ـ مثل آن که آب را برای وضو گرفتن و غسل کردن بخواهد ـ نجاست آن را باید به او بگوید، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر لباس است و مشتری می‌خواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند، هر چند که در نماز طهارت ظاهری بدن و لباس برای جاهل کفایت می‌کند.

مسأله ۲۰۸۵ـ اگر چیز پاکی که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، در صورتی که

منفعت عقلایی حلالی داشته باشد، خرید و فروش آن مانعی ندارد، ولی اگر مشتری آن را برای مثل خوردن و آشامیدن بخواهد یا نجاست آن موجب شود که عمل مشروط به طهارت او باطل شود، مثلاً بخواهد نفت نجس را بسوزاند، ولی سبب نجاست خوراک او شود یا بدن او نجس شود که در نتیجه وضو یا غسلش باطل گردد، واجب است فروشنده نجاست آن را به مشتری بگوید، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در جایی که اگر چه نجاست بدن موجب بطلان وضو و غسل نشود، ولی مشتری بخواهد با لباس و بدن پاک واقعی نماز بخواند.

مسأله ۲۰۸۶ـ خرید و فروش دواهای نجس خوردنی، در صورتی که منفعت عقلایی حلالی غیر از خوردن نداشته باشند، باطل است، و در صورتی که داشته باشند صحیح است، ولی باید نجاستش را به مشتری بگویند، و اگر خوردنی نباشد خرید و فروشش جایز است، ولی باید به طوری که در مسألهٔ قبل گذشت به مشتری اعلام شود.

مسأله ۲۰۸۷ـ خرید و فروش روغنهایی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد، اشکال ندارد، و همچنین اگر معلوم باشد و منفعت عقلایی حلالی داشته باشد، ولی در این صورت فروشنده باید به خریدار بر طبق آنچه که در مسألهٔ «۲۰۸۵» گذشت اعلام نماید.

و روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، هر چند احتمال آن برود که به دستور شرع کشته شده، چنانچه از دست کافر بگیرند ـ در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است ـ یا از ممالک غیر اسلامی بیاورند، خوردنش حرام و خرید و فروش آن باطل و محکوم به نجاست است.

مسأله ۲۰۸۸ـ اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معیّن شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن باطل، و بنابر احتیاط حرام است.

مسأله ۲۰۸۹ـ چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود ـ در صورتی که احراز نشود که آن کافر از دست مسلمان یا از بازار مسلمین گرفته است ـ هر چند احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آن باطل و نماز در آن جایز نیست.

مسأله ۲۰۹۰ـ روغنی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده، یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خرید و فروشش باطل، و نماز در آن چرم و خوردن آن روغن جایز نیست.

مسأله ۲۰۹۱ـ معاملهٔ مشروبات مسکر حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۹۲ـ فروختن مال غصبی با عدم اجازهٔ مالک باطل است، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۹۳ـ اگر خریدار قاصد معامله است ولی قصدش این باشد که عوض جنسی را که می‌خرد ندهد، معامله صحیح است و واجب است عوض را به فروشنده بدهد.

مسأله ۲۰۹۴ـ اگر خریدار جنسی را به ذمّه بخرد و ما فی الذمّه را از مال حرام ادا کند، معامله صحیح است، ولی تا آنچه را که بدهکار است از مال حلال ندهد، ذمّه‌اش بریٔ نمی‌شود.

مسأله ۲۰۹۵ـ خرید و فروش آلات لهو مثل تار و ساز حرام است، و این حکم در سازهای کوچک که بازیچهٔ بچّه‌ها است، مبنی بر احتیاط است، و امّا آلات مشترکه مثل رادیو و ضبط صوت در صورتی که برای استعمال در حرام نباشد، خرید و فروش آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۹۶ـ اگر چیزی را که می‌شود استفادهٔ حلال از آن ببرند، به کسی که در حرام مصرف می‌کند به قصد این بفروشد که آن را در حرام مصرف کند، مثلاً انگور را به این قصد بفروشد که از آن شراب تهیّه نمایند، معاملهٔ آن حرام و باطل است، ولی اگر به این قصد نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیّه خواهد کرد، معامله اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۹۷ـ ساختن مجسّمهٔ جاندار حرام است، و همچنین نقاشی آن بنابر احتیاط، و خرید و فروش و نگهداری آن جایز است، اگر چه احوط ترک است.

مسأله ۲۰۹۸ـ چیزی که از قمار یا دزدی یا از معاملهٔ باطل تهیّه شده، معاملهٔ بر آن فضولی است، و صحّت و نفوذ آن محتاج به اجازهٔ مالک یا ولیّ اوست، و تصرّف در آن حرام است، و در دست هر کس که باشد باید به مالک یا ولیّ او برگرداند.

مسأله ۲۰۹۹ـ اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه مورد معامله عین شخصی باشد، مثلاً بگوید این یک‌من روغن را می‌فروشم، دو صورت دارد:

(اوّل) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه‌ای است که عرفاً می‌گویند این یک من روغن است ولی غش دارد، در این صورت معامله صحیح است و خریدار حقّ فسخ دارد.

(دوم) آن که مقدار پیه مخلوط به اندازه‌ای است که عرفاً نمی‌گویند این یک من روغن است، بلکه می‌گویند روغن و پیه است، در این صورت معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل است، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری و پیه مال فروشنده است، و مشتری می‌تواند معاملهٔ روغن خالصی را هم که در آن است فسخ کند.

و اگر مورد معامله عین شخصی نباشد، بلکه یک من روغن در ذمّه بفروشد و بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۰۰ـ اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد ـ مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد ـ ربا و حرام و معامله باطل است، و همچنین اگر یکی از آن دو سالم و دیگری معیوب، یا یکی خوب و دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه مورد خرید و فروش تفاوت در مقدار داشته باشد، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد و معامله هم باطل است.

مسأله ۲۱۰۱ـ اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک قران پول بفروشد، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، باز هم ربا و حرام و معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۲ـ اگر در اجناسی که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، بخواهند در معامله ربا

نشود، باید ملاحظه کنند که در یکی از دو طرف معامله زیاده یا آنچه در حکم زیاده است ـ چنانچه در مسألهٔ قبل گذشت ـ محقّق نشود، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم نقد بفروشد، که نیم من گندم زیادی در مقابل دستمال باشد، و همچنین است اگر در هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال ـ با ملاحظهٔ آنچه که گذشت ـ بفروشد.

مسأله ۲۱۰۳ـ اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد، در صورتی که معامله بین دو عین شخصی باشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر به مافی‌الذمّه بفروشد و بین آنها امتیاز باشد، مثل اینکه ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمّه بفروشد، ولی اگر بین آنها هیچ امتیاز نباشد صحّت معامله محلّ اشکال است، و همچنین فروختن اسکناس ـ هر چند معدود است ـ به زیادتر در صورتی که هر دو از یک جنس باشند، چه هر دو عین شخصی یا شخصی به ما فی الذمّه باشد، محلّ اشکال است.

مسأله ۲۱۰۴ـ جنسی را که در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند، و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، در صورتی که غلبه‌ای در بین نباشد، حکم آن در هر شهری بر طبق معمول آن شهر است، و همچنین در صورتی که آن را در غالب شهرها با وزن یا پیمانه بفروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله کنند، هر چند در این صورت احتیاط آن است که آن جنس را به زیادتر از آن نفروشند.

مسأله ۲۱۰۵ـ اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یک جنس نباشد، زیاده گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۰۶ـ اگر جنسی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد، ربا و حرام و معامله باطل است، و همچنین است اگر میوهٔ رسیده را با میوهٔ نارس از همان جنس معامله کند.

مسأله ۲۱۰۷ـ جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر ـ مثلاً ـ یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام و معامله باطل است، و نیز اگر ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدّتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام و معامله باطل است.

مسأله ۲۱۰۸ـ مسلمان از کافر حربی می‌تواند ربا بگیرد، و کافری که در پناه اسلام است معاملهٔ ربا با او جایز نیست، ولی بعد از معامله اگر ربا گرفتن در شریعتش جایز باشد، می‌تواند بگیرد، و پدر و فرزند و شوهر و زن دایمی می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۱۰۹ـ برای فروشنده و خریدار چند چیز شرط است:

(اوّل) آن که بالغ باشند.

(دوم) آن که عاقل باشند.

(سوم) آن که سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

(چهارم) آن که قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلاً به شوخی بگوید: (مال خود را فروختم) معامله‌ای محقّق نمی‌شود، و در حقیقت قصد خرید و فروش مقوّم معامله است نه شرط صحّت آن.

(پنجم) آن که کسی آنها را اکراه به ناحقّ نکرده باشد، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند معامله نافذ است.

(ششم) آن که جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند، یا ولایت بر مالک و یا وکالت و اذن از او داشته باشند، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۰ـ معامله با بچّهٔ نابالغ که مستقل در معامله باشد، در مال خودش باطل است، و اگر معامله با ولیّ باشد و بچّهٔ نابالغ ممیّز فقط صیغهٔ معامله را جاری سازد، معامله صحیح است.

و اگر جنس یا پول مال دیگری باشد و آن بچّه وکالةً از صاحبش آن مال را بفروشد، یا به آن پول چیزی بخرد، معامله صحیح است هر چند بچّهٔ ممیّز، مستقل در تصرّف باشد.

و اگر طفل فقط وسیله باشد که جنس و عوض آن را به دو طرف معامله برساند، اگر چه ممیّز نباشد اشکال ندارد، ولی باید فروشنده و خریدار یقین یا اطمینان داشته باشند که طفل جنس یا عوض را به صاحب آن می‌رساند.

مسأله ۲۱۱۱ـ اگر با بچّهٔ نابالغ ـ در صورتی که معامله با او صحیح نیست ـ معامله بکند و جنس یا پولی از او بگیرد، در صورتی که مال خود بچّه باشد، باید به ولیّ او بدهد، و اگر مال دیگری باشد باید به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچّه گرفته از طرف صاحب آن بابت مظالم به فقیر بدهد، و بنابر احتیاط واجب برای آن از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۱۱۲ـ اگر کسی با بچّهٔ ممیّز ـ در صورتی که معامله با او صحیح نیست ـ معامله کند و جنس یا پولی که به بچّه داده از بین برود، می‌تواند از بچّه بعد از بلوغش مطالبه نماید، و اگر بچّه ممیّز نباشد حقّ مطالبه ندارد.

مسأله ۲۱۱۳ـ اگر خریدار یا فروشنده را بر معامله به ناحقّ اکراه کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحبّ آن است که دوباره معامله را انجام دهند.

مسأله ۲۱۱۴ـ اگر انسان مال کسی را بدون اجازهٔ او بفروشد، تا زمانی که صاحب مال به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند، بر آن معامله ترتیب اثر داده نمی‌شود.

مسأله ۲۱۱۵ـ پدر و جدّ پدری طفل و نیز وصیّ پدر و وصیّ جدّ پدری طفل ـ که او را قیّم بر صغیر قرار داده‌اند ـ می‌توانند مال طفل را بفروشند، و بنابر احتیاط واجب معامله به مصلحت طفل باشد، و مجتهد عادل هم در صورت نبودن پدر و جدّ پدری و وصیّ آن دو می‌تواند مال یتیم را در صورتی که به مصلحت او باشد بفروشد، و همچنین مال دیوانه و غایب را در صورتی که ضرورت اقتضا کند.

مسأله ۲۱۱۶ـ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله نافذ است، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک مشتری است، و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.

مسأله ۲۱۱۷ـ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد این که عوض آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله نافذ است، ولی عوض، مالِ مالک می‌شود نه مالِ غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۱۱۸ـ جنسی را که می‌فروشند و چیزی را که عوض آن می‌گیرند پنج شرط دارد:

(اوّل) آن که مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

(دوم) آن که بتوانند آن را تحویل دهند، و اگر فروشنده مثلاً مالی بفروشد که نمی‌تواند آن را تحویل دهد ولی مشتری قدرت گرفتن آن را داشته باشد، کفایت می‌کند، بنابراین فروختن مثلاً اسبی که فرار کرده و هیچیک از طرفین قدرت تسلّط بر آن را ندارند، باطل است، ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که دارای ارزش است و می‌تواند تحویل دهد، بفروشد، اگر چه آن اسب پیدا نشود معامله صحیح است، و احوط آن است که در غیر بنده و کنیز گریخته، چیزی را که ارزش دارد بفروشد، و در ضمن آن معامله شرط کند که اگر گریخته پیدا شد مال مشتری باشد.

(سوم) خصوصیّاتی را که در جنس و عوض است و به واسطهٔ آنها قیمت اختلاف پیدا می‌کند، معیّن نمایند.

(چهارم) آن که ملک طلق باشد، پس مالی که وقف شده فروش آن جایز نیست، مگر در مواردی که خواهد آمد.

(پنجم) خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یک سالهٔ خانه را بفروشد صحیح نیست، ولی چنانچه خریدار به جای پول منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن را منفعت یک سالهٔ خانهٔ خود قرار دهد، اشکال ندارد، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۱۹ـ جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر ـ بنابر احتیاط ـ باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۲۰ـ چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند، با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این طور که اگر مثلاً می‌خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۲۱ـ اگر یکی از شرطهایی که گذشت در معامله نباشد، معامله باطل است، ولی اگر دو مالک راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، تصرّف آنها در مواردی که توقّف بر ملک نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۲ـ معاملهٔ چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر به طوری خراب شود یا در معرض خرابی باشد که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند ـ مثلاً حصیر مسجد به طوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند ـ فروش آن اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد، باید عوض آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به غرض واقف نزدیک‌تر باشد، و در هر حال تصرّف در وقف به فروش و همچنین تصرّف در عوض آن باید توسّط متولّی، و در صورت نبودن او به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۱۲۳ـ هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند، به طوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، خوف تلف مال وقف یا جانی باشد، می‌توانند آن مال را بفروشند، و باید به عوض آن مالی بخرند و بر طبق وقف اوّل عواید آن را در مصرفی که واقف معیّن کرده صرف کنند، و در صورت عدم امکان به مصرفی که به مقصود وقف کننده نزدیک‌تر است برسانند، و همچنین است اگر واقف شرط کند که اگر صلاح در فروش وقف باشد بفروشند.

مسأله ۲۱۲۴ـ خرید و فروش ملکی را که به دیگری اجاره داده‌اند، اشکال ندارد، ولی منافع آن ملک در مدّت اجاره مال مستأجر است، و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند، یا به گمان این که مدّت اجارهٔ آن کم است ملک را خریده باشد، پس از اطّلاع می‌تواند معامله را فسخ کند.

صیغهٔ خرید و فروش

مسأله ۲۱۲۵ـ در خرید و فروش لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند، بنابر این اگر

فروشنده ـ مثلاً ـ به فارسی بگوید: (این مال را در عوض این پول فروختم) و مشتری بگوید: (قبول کردم) معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی به گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۲۶ـ اگر برای معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده و خریدار به دادن و گرفتن قصد فروش و خرید کنند، معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

مسأله ۲۱۲۷ـ فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است، و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد، ولی خرمای نخل را قبل از سرخی و زردی نباید بفروشند.

مسأله ۲۱۲۸ـ فروختن میوهٔ یک سال قبل از ظهور آن بدون ضمیمه جایز نیست، و فروختن میوهٔ دو سال یا بیشتر از آن، و همچنین فروختن میوهٔ یک سال با ضمیمه جایز است، و بعد از ظهور آن پیش از آن که دانه ببندد و گلش بریزد، احتیاط مستحبّ آن است که چیزی از حاصل زمین مانند سبزیها یا مال دیگری با آن بفروشند، و یا میوهٔ بیشتر از یک سال را به او بفروشند.

مسأله ۲۱۲۹ـ اگر خرمایی را که زرد یا سرخ شده بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی جایز نیست عوض آن را از خرمای همان درخت قرار دهند، و همچنین بنابر احتیاط عوض آن را خرمای غیر آن درخت قرار ندهند، چه شخصی باشد و چه در ذمّه.

امّا اگر کسی یک درخت خرما در خانهٔ دیگری داشته باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد و عوض آن را خرما قرار بدهند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۰ـ فروختن خیار و بادنجان و سبزیها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معیّن کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند، جایز است.

مسأله ۲۱۳۱ـ اگر خوشهٔ گندم و جو را بعد از آن که دانه بسته، به چیز دیگر غیر گندم

و جو بفروشند، اشکال ندارد، و فروختن آن به گندم و جوی که از همان خوشه حاصل می‌شود جایز نیست، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ به گندم و جوی که از غیر آن خوشه باشد، چه شخصی باشد و چه در ذمّه.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۳۲ـ اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و عوض را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند، و تحویل اموال چه منقول و چه غیر منقول به این است که مانع از تصرّف دیگری را بر طرف کند.

مسأله ۲۱۳۳ـ در معاملهٔ نسیه باید مدّت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن عوض آن را بگیرد، چون مدّت کاملاً معیّن نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۱۳۴ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدّت، طلبی را که دارد از ورثهٔ او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۵ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدّتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد، یا معامله را فسخ کند، و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسأله ۲۱۳۶ـ اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است، ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند، نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید: جنسی را که به تو نسیه می‌دهم، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم، و او قبول کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۳۷ـ کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن ثمن آن مدّتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدّت به خریدار بگوید: این مقدار از ثمن را نقد بده و بقیّه را به تو واگذار می‌کنم، اشکال ندارد.

معاملهٔ سلف

مسأله ۲۱۳۸ـ معاملهٔ سلف آن است که مشتری به پول نقد جنسی را که در ذمّه است بخرد، که بعد از مدّتی آن جنس را تحویل بگیرد، و این معامله عکس نسیه است.

و اگر بگوید: این پول را می‌دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس در ذمّه را بگیرم، و فروشنده بگوید: قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید: فلان جنس در ذمّه را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۳۹ـ اگر طلا یا نقره را ـ چه پول باشد و چه غیر پول ـ سلف بفروشد و عوض آن را طلا یا نقره بگیرد ـ چه پول باشد و چه غیر پول ـ معامله باطل است، ولی اگر جنس یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست، سلف بفروشد و عوض آن را جنس یا طلا یا نقره بگیرد ـ چه پول باشد و چه غیر پول ـ معامله صحیح است.

شرایط معاملهٔ سلف

مسأله ۲۱۴۰ـ معاملهٔ سلف هفت شرط دارد:

(اوّل) خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطهٔ آنها فرق می‌کند معیّن نمایند، و تعیین آنها به اندازه‌ای که در عرف عام بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافیست، و در اجناسی که اوصاف و خصوصیات آنها به غیر از دیدن معیّن نمی‌شود ـ مانند جواهرات و امثال آن ـ معاملهٔ سلف صحیح نیست.

(دوم) پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار قیمت آن از فروشنده طلبکار باشد، و آن طلب نقد یا مدّت داری باشد که مدّت آن رسیده باشد، و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، معامله نسبت به آن مقدار صحیح است و فروشنده حقّ فسخ معامله را دارد.

(سوم) مدّت را به طوری که کاملاً معلوم باشد معیّن کنند، و اگر ـ مثلاً ـ بگوید: تا

اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم، چون مدّت کاملاً معلوم نشده، معامله باطل است.

(چهارم) وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که فروشنده بتواند در آن وقت آن جنس را تحویل دهد.

(پنجم) جای تحویل جنس را معیّن نمایند در صورتی که اختلاف امکنه موجب دشواری تسلیم یا خسارت مالی بشود ولی اگر از قرائن جای آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آن جا را ببرند.

(ششم) مقدار جنس را به وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معیّن کنند، و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند، اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ تفاوت افراد آن به قدری کم باشد که مردم به آن اهمیّت ندهند.

(هفتم) چیزی را که می‌فروشند، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شوند، عوض آن از همان جنس نباشد، مثلاً گندم را به گندم سلفاً نمی‌توان فروخت.

احکام معاملهٔ سلف

مسأله ۲۱۴۱ـ انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده، پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده‌اش بفروشد، و همچنین به فروشنده بنابر احتیاط واجب، و بعد از تمام شدن مدّت اگر چه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد، ولی در صورتی که به فروشنده به جنس ثمن بفروشد، نباید به بیشتر از ثمن بفروشد، و فروختن اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، پیش از تحویل گرفتن آن جایز نیست، ولی اگر به بیشتر از سرمایه‌اش نفروشد مانعی ندارد.

مسأله ۲۱۴۲ـ در معاملهٔ سلف اگر فروشنده جنسی را که معامله کرده در موعدش بدهد، مشتری باید قبول کند، و نیز اگر بهتر از آنچه معامله کرده بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.

مسأله ۲۱۴۳ـ اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد پست‌تر از جنسی باشد که معامله کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۴۴ـ اگر فروشنده به جای جنسی که معامله کرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۴۵ـ اگر جنسی را که سلف فروخته، در موقعی که باید آن را تحویل دهد، نایاب شود و نتواند آن را تهیّه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیّه نماید، یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

مسأله ۲۱۴۶ـ اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدّتی تحویل دهد و ثمن آن را هم بعد از مدّتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

مسأله ۲۱۴۷ـ اگر طلا را به طلا و نقره را به نقره بفروشد، سکّه دار باشند یا بی‌سکّه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۴۸ـ اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا بفروشد، معامله صحیح است، و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

مسأله ۲۱۴۹ـ اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آن که از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که معامله کرده‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است.

مسأله ۲۱۵۰ـ اگر فروشنده یا خریدار تمام چیزی را که معامله کرده تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، معامله نسبت به آن مقدار که تحویل داده شده صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۱ـ اگر خاک نقرهٔ معدن را به نقرهٔ خالص، و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است، مگر آن که بدانند مقدار طلا یا نقره‌ای که در خاک است با مقدار طلا یا نقرهٔ خالص برابر است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۵۲ـ حقّ به هم زدن معامله را خیار می‌گویند، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

(اوّل) آن که خریدار و فروشنده بعد از معامله از یکدیگر جدا نشده باشند، هر چند از مجلس عقد بیرون آمده باشند، و این خیار را «خیار مجلس» می‌گویند.

(دوم) آن که طرف معامله ـ در بیع یا غیر آن ـ مغبون شده باشد، و این خیار را «خیار غبن» گویند.

(سوم) آن که در معامله قرارداد کنند که تا مدّت معیّنی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند، و آن را «خیار شرط» گویند.

(چهارم) آن که طرف معامله مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود، و آن را «خیار تدلیس» گویند.

(پنجم) آن که یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود، یا شرط کند مالی را که در خارج است و نه در ذمّه، دارای خصوصیّتی باشد و آن مال دارای آن خصوصیّت نباشد، که در این دو صورت شرط کننده می‌تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار تخلّف شرط» گویند.

(ششم) آن که در جنس یا عوض آن عیبی باشد و آن را «خیار عیب» گویند.

(هفتم) آن که معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده‌اند مال دیگری است که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، طرف دیگر می‌تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد پس بگیرد، و این دو صورت دارد:

۱ـ آن که آن مقدار کسر مشاع باشد، و این صورت مورد «خیار شرکت» است.

۲ـ آن که آن مقدار مفروز (جدا) باشد، و این صورت مورد «خیار تبعّض صفقه» است.

(هشتم) آن که صاحب مال خصوصیّات مالی را که در خارج است نه در ذمّه و طرف ندیده به او بگوید، و بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، که در این صورت طرف می‌تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار رؤیت» گویند.

(نهم) آن که اگر مشتری ثمن جنسی را که خریده و شرط نکرده که در پرداخت آن تأخیر کند، تا سه روز ندهد، که در این صورت چنانچه فروشنده جنس را تحویل نداده باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، در صورتی که تا شب ثمن آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن آن را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار تأخیر» گویند.

(دهم) آن که کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند، و آن را «خیار حیوان» گویند.

(یازدهم) آن که فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و آن را «خیار تعذّر تسلیم» گویند، و احکام اینها در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۱۵۳ـ اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمّیت می‌دهند و مسامحه نمی‌کنند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمّیت بدهند و مسامحه نکنند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۴ـ در معاملهٔ بیعِ شرط که مثلاً خانهٔ صد هزار تومانی را به پنجاه هزار تومان می‌فروشند، و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدّت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۵۵ـ در معاملهٔ بیع شرط اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدّت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد، معامله صحیح است، ولی اگر سر مدّت پول را ندهد، حقّ ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند، و اگر خریدار بعد از رسیدن مدّت بمیرد، نمی‌تواند ملک را از ورثهٔ او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۵۶ـ اگر ـ مثلاً ـ چای اعلا را با چای پست مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد، و مشتری جاهل باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۵۷ـ اگر معامله بر مالی که در خارج است نه در ذمّه واقع شود، و خریدار بفهمد که آن مال عیبی دارد، مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند، و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد، مثل آن که در آن مال تغییری حاصل شده، یا تصرّفی که مانع از ردّ است نموده باشد، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن معیّن شود، و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از ثمنی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی را که داده ـ یعنی یک تومان ـ از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱۵۸ـ اگر فروشنده بفهمد در عوض مشخّص خارجی که مالش را به آن فروخته عیبی است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرّف مانع از ردّ نتواند برگرداند، می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسألهٔ پیش گذشت بگیرد.

مسأله ۲۱۵۹ـ اگر بعد از معامله و پیش از تحویل دادن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند جایز نیست.

مسأله ۲۱۶۰ـ اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد، لازم نیست فوراً معامله را به هم بزند و بعد هم حقّ به هم زدن معامله را دارد، اگر چه احوط عدم تأخیر است.

مسأله ۲۱۶۱ـ هرگاه بعد از خریدن جنس عیب آن را بفهمد، اگر چه فروشنده حاضر نباشد، می‌تواند معامله را به هم بزند، و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسأله ۲۱۶۲ـ در چهار صورت خریدار به واسطهٔ عیبی که در مال است نمی‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

(اوّل) آن که موقع خریدن عیب مال را بداند.

(دوم) آن که به عیب مال راضی شود.

(سوم) آن که در وقت معامله بگوید: (اگر مال عیبی داشته باشد پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم).

(چهارم) آن که فروشنده در وقت معامله بگوید: (این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم) ولی اگر عیبی را معیّن کند و بگوید: (مال را با این عیب می‌فروشم) و بعد معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معیّن نکرده مال را پس دهد، و در صورتی که نتواند پس دهد، تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۶۳ـ در چند صورت کسی که مال معیوب به او منتقل شده نمی‌تواند معامله را به عیب فسخ کند و فقط می‌تواند تفاوت قیمت را مطالبه کند:

(اوّل) در صورتی که عین تلف شده باشد.

(دوم) در صورتی که از ملک او خارج شده باشد، مثل این که به دیگری فروخته یا بخشیده باشد، و مانند آن.

(سوم) در صورتی که در مال تغییری حاصل شده باشد، مثل این که پارچه‌ای را که خریده بریده یا رنگ کرده باشد.

(چهارم) در صورتی که آن مال هر چند از ملک او خارج نشده، ولی معامله‌ای بر آن انجام داده باشد، مثل این که آن را به اجاره یا به گرو داده باشد.

(پنجم) در صورتی که بعد از تحویل گرفتن، عیبی در آن پیدا شده باشد، ولی اگر مورد معامله حیوان معیوبی باشد و پیش از گذشتن سه روز عیب دیگری پیدا کند، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند معامله را به حقّ فسخی که از جهت خیار حیوان دارد، به هم بزند، و همچنین است در صورتی که از جهت شرط، حقّ فسخ داشته باشد.

مسأله ۲۱۶۴ـ اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات

آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرّقهٔ خرید و فروش

مسأله ۲۱۶۵ـ اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطهٔ آنها قیمت کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگر چه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعد مشتری بفهمد می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۶ـ اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معیّن کند و بگوید: (این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد) هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد، مال صاحب مال است و اجاره فاسد است و فروشنده ـ بنابر مشهور ـ می‌تواند اجرةالمثل عمل خود را از صاحب مال بگیرد، ولی اگر اجرة المثل بیشتر از آنچه باشد که فروشنده به آن راضی شده احتیاط واجب این است که با صاحب مال در زاید مصالحه کند، و اگر به طور جعاله باشد و بگوید: (این جنس را اگر به زیادتر از آن قیمت فروختی، زیادی مال خودت باشد) اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۶۷ـ اگر قصّاب گوشت نر بفروشد و به جای آن گوشت ماده بدهد، معصیت کرده است، و چنانچه آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، و اگر آن را معیّن نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ۲۱۶۸ـ اگر مشتری به بزاز بگوید: (پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود)، و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۶۹ـ قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام است.

«احکام شرکت»

مسأله ۲۱۷۰ـ شرکت عبارت است از مالک بودن دو نفر یا بیشتر مالی را ـ چه عین باشد و چه دین ـ به نحو کسر مشاع، مانند نصف، ثلث و ... .

و شرکت به چند سبب محقّق می‌شود، به سبب غیر اختیاری مانند ارث و به سبب اختیاری، چه آن سبب اختیاری عمل خارجی باشد، مانند این که دو نفر با یکدیگر مالی را حیازت کنند، یا عقد باشد، مانند این که دو نفر که صاحب دو مال هستند هر یک نصف مشاع از مال خود را به نصف مشاع از مال دیگری به مثل بیع یا صلح معاوضه کند.

و همچنین شرکت به امتزاج دو مال به طوری که امتیاز بین آن دو از میان برود، نیز حاصل می‌شود، چه آن دو مال از یک جنس باشند و چه از دو جنس.

و شرکت عقدیه ـ که احکام آن ذکر می‌شود ـ عبارت است از قرارداد دو نفر یا بیشتر برمعاملهٔ به‌مال مشترک که سود برای هر یک و ضرر بر هر یک از آنها باشد.

مسأله ۲۱۷۱ـ اگر دو نفر یا بیشتر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثلاً چند کارگر با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست، ولی اگر هر یک از آنان مصالحه کند که مثلاً نصف در آمد خودش را به نصف در آمد طرف دیگری در مدّت معیّنی و آن طرف قبول کند،

در مزد شریک می‌شوند، و اگر در ضمن عقد لازمی شرط کنند که هر یک از آنها مثلاً نصف اجرتشان را به دیگری بدهد، هر چند شریک نمی‌شوند ولی واجب است به شرط عمل کنند، و همچنین است اگر شرط در ضمن عقد جایز باشد تا وقتی که عقد به هم نخورده باشد.

مسأله ۲۱۷۲ـ اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که هر کدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود ولی در استفادهٔ جنسی که هر کدام خریده‌اند با یکدیگر شریک باشند، صحیح نیست، امّا اگر هر کدام دیگری را وکیل کند که جنسی را که به ما فی الذمّه ـ نقد یا نسیه ـ می‌خرد، کسر مشاع آن را ـ نصف یا ثلث مثلاً ـ به ذمّهٔ او بخرد، و بعد هر شریکی جنسی را برای خودش و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، شرکت صحیح است.

مسأله ۲۱۷۳ـ کسانی که به عقد شرکت با هم شریک می‌شوند باید عاقل و بالغ باشند، و باید از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و بتوانند در مال خود تصرّف نمایند، پس سفیه ـ کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند ـ چون حقّ ندارد در مال خود تصرّف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۷۴ـ اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند، یا ارزش کار او بیشتر است، از سود بیشتر ببرد، باید آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند، ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند یا بیشتر کار نمی‌کند یا ارزش کار او بیشتر نیست از سود بیشتر ببرد، شرط باطل است، ولی اگر شرط کنند زیادی را به او تملیک کنند، شرط صحیح است و باید به آن وفا کنند.

مسأله ۲۱۷۵ـ اگر قرار بگذارند که همهٔ استفاده را یک نفر ببرد یا تمام ضرر بر یکی از آنان باشد، این قرار باطل و صحّت شرکت هم محلّ اشکال است، ولی اگر قرار بگذارند که آنچه را از استفاده مالک می‌شود به دیگری بدهد، یا به مقدار تمام ضرری که بر دیگری وارد می‌شود از مال خود به او تملیک نماید، عقد صحیح و شرط لازم الوفاء است.

مسأله ۲۱۷۶ـ اگر شرط نکنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایهٔ آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند، و اگر سرمایهٔ آنان

یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایهٔ یکی از آنان دو برابر سرمایهٔ دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۷۷ـ اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هر کدام به تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرار داد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۷۸ـ اگر معیّن نکنند که کدام یک آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، هیچ یک آنان بدون اجازهٔ دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند.

مسأله ۲۱۷۹ـ شریکی که اختیار سرمایهٔ شرکت با اوست باید به قرار داد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد، یا جنس را از محلّ مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به طور معمول معامله کند، و مال شرکت را اگر متعارف نیست، یا احتمال خطر برای مال است، در مسافرت همراه خود نبرد.

مسأله ۲۱۸۰ـ شریکی که با سرمایهٔ شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند، یا آن که قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، در این دو صورت معامله نسبت به حصّهٔ شریک فضولی است، پس چنانچه اجازه نکند می‌تواند عین مالش را، و در صورت تلفِ عین، عوض مالش را بگیرد.

مسأله ۲۱۸۱ـ شریکی که با سرمایهٔ شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۲۱۸۲ـ شریکی که با سرمایهٔ شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۱۸۳ـ اگر تمام شریکها از اجازه‌ای که به تصرّف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچکدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازهٔ خود برگردد شریکهای دیگر حقّ تصرّف ندارند، ولی کسی که از اجازهٔ خود برگشته می‌تواند در مال شرکت تصرّف کند.

مسأله ۲۱۸۴ـ هر وقت یکی از شریکها تقاضا کند که سرمایهٔ شرکت را قسمت کنند ـ اگر چه شرکت مدّت داشته باشد ـ باید دیگران قبول نمایند، مگر آن که قسمت محتاج به ضمیمهٔ مالی از غیر مال مشترک باشد، که آن را قسمت ردّ می‌گویند، یا این که تقسیم ضرر معتنابه بر شرکاء داشته باشد.

مسأله ۲۱۸۵ـ اگر یکی از شریکها بمیرد یا دیوانه یا بی‌هوش شود، شریکهای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرّف کنند، و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود ـ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید ـ و یا از طرف حاکم شرع به واسطهٔ افلاس ممنوع از تصرّف شود.

مسأله ۲۱۸۶ـ اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال او است، ولی اگر برای شرکت بخرد و اطلاق شرکت شامل معاملهٔ نسیه بشود، نفع و ضررش برای شرکاست، و همچنین است اگر عقد شرکت معاملهٔ نسیه را نگیرد و برای شرکت بخرد و شریک دیگر اجازه نماید.

مسأله ۲۱۸۷ـ اگر با سرمایهٔ شرکت معامله‌ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله به صحّت شرکت مقیّد نباشد ـ به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، به تصرّف در مال یکدیگر راضی بودند ـ معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همهٔ آنان است، و اگر این طور نباشد چنانچه کسانی که به تصرّف دیگران راضی نبوده‌اند آن معامله را اجازه کنند، معامله صحیح، وگرنه باطل می‌باشد، و در هر صورت جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده‌اند: «هرکدام آنان که برای شرکت کاری کرده‌است اگر به قصد مجانی کار نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازهٔ معمول با حفظ نسبت از شریکهای دیگر بگیرد» ولی ظاهر این است که در صورت عدم اجازه استحقاق اجرت نیست، و در صورت اجازه استحقاق اجرت محلّ اشکال است، و احوط صلح است.

«احکام صلح»

مسأله ۲۱۸۸ـ صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند یا اباحه کند، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد که او هم در عوض مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار یا اباحه نماید، یا از طلب یا حقّی که دارد بگذرد، و صلح بر آنچه گذشت بدون آن که در مقابل اصلاً عوضی باشد محلّ اشکال است.

مسأله ۲۱۸۹ـ در عقد صلح هر یک از دو طرف باید عاقل و بالغ باشد، و باید قصد صلح داشته و کسی او را به ناحقّ اکراه نکرده باشد، و اگر اکراه شدند و بعد راضی شدند صلح نافذ است، و سفیه و ممنوع از تصرّف از طرف حاکم شرع به واسطهٔ افلاس نباشد.

مسأله ۲۱۹۰ـ لازم نیست صیغهٔ صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است، و همچنین به معاطات، بلکه به دادن از یک طرف و گرفتن از طرف دیگر به قصد صلح محقّق می‌شود.

مسأله ۲۱۹۱ـ اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و روغنی که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد صلح کند، اشکال ندارد، بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده

کند و در عوض مقدار معیّنی روغن که از غیر شیر گوسفند به عمل آمده باشد بدهد، نیز اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۲ـ اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را به دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید، و اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۹۳ـ اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آن که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

مسأله ۲۱۹۴ـ اگر بخواهند دو چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند صحیح است.

مسأله ۲۱۹۵ـ اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد، مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحهٔ آنان صحیح است، و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانهٔ آنها مساوی نباشد، مصالحهٔ آنان اشکال دارد.

مسأله ۲۱۹۶ـ اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدّتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیّه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۹۷ـ اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح

را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند کسی که آن حقّ را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۸ـ تا وقتی خریدار و فروشنده از یکدیگر جدا نشده‌اند می‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد، و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می‌کند در این سه صورت حقّ به هم زدن صلح را ندارد، و در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حدّ متعارف تأخیر کند، و همچنین در بقیّهٔ موارد خیار که در احکام خرید و فروش گذشت، نیز می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۹۹ـ اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۰۰ـ هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم ـ مثلاً ـ وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

«احکام اجاره»

مسأله ۲۲۰۱ـ اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید عاقل و بالغ باشند، و باید بر اجاره به ناحقّ اکراه نشده باشند، و اگر اکراه شدند و بعد به اجاره راضی شدند، اجاره نافذ است، و در مال خود حقّ تصرّف داشته باشند، پس اجاره دادن و اجاره کردن سفیه و مفلسی که به حکم حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال خود باشد نافذ نیست، مگر به اذن و اجازهٔ ولیّ یا طلبکاران، ولی اجارهٔ مفلس خودش را برای کاری یا خدمتی نافذ است و محتاج به اجازه نیست.

مسأله ۲۲۰۲ـ انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد، یا مالی را برای او اجاره کند.

مسأله ۲۲۰۳ـ اگر ولیّ یا قیّم بچّه مال او را اجاره دهد، یا خود او را اجیر دیگری نماید، اشکال ندارد.

و اگر مدّتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدّت اجاره قرار دهد، بعد از آن که بچّه بالغ شد، می‌تواند بقیّهٔ اجاره را به هم بزند، ولی اگر اجاره تا زمان بعد از بلوغ به جهت مصلحتی بوده که شرعاً مراعات آن واجب است، اجاره نسبت به بعد از بلوغ نافذ، و احتیاط واجب آن است که به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۲۰۴ـ بچّهٔ صغیری را که ولیّ ندارد، بدون اجازهٔ فقیه عادل نمی‌شود اجیر کرد،

و کسی که به فقیه عادل دسترسی ندارد، می‌تواند از چند نفر مؤمن عادل اجازه بگیرد و او را اجیر نماید، و در صورت نبودن چند نفر از یک نفر هم کفایت می‌کند.

مسأله ۲۲۰۵ـ اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه را به عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید: (ملک خود را به تو اجاره دادم) و او بگوید: (قبول کردم) اجاره صحیح است، و نیز اگر حرفی نزنند و مالک به قصد این که ملک خود را اجاره دهد به مستأجر واگذار کند، و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۰۶ـ اگر انسان بدون خواندن صیغه بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۲۰۷ـ کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده، صحیح است.

مسأله ۲۲۰۸ـ اگر ملکی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که منفعت برای خودش باشد و به غیر منتقل نکند، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و اگر شرط کند که منفعت را خودش استیفا کند، می‌تواند به دیگری اجاره دهد در صورتی که خودش آن منفعت را استیفا نماید.

مثل این که مستأجر منزلی را که اجاره کرده، به کسی اجاره دهد که آن کس به شرط و مانند آن متعهّد شده برای او مسکنی تهیّه نماید، و آن شخص متعهّد مستأجر را در همان منزل سکنیٰ دهد، و یا این که زنی خانه‌ای اجاره کند و بعد به شوهرش اجاره دهد، و شوهر آن زن را در آن خانه سکنیٰ دهد.

و در صورتی که مستأجر می‌تواند آن را به دیگری اجاره بدهد، اگر بخواهد خانه یا دکّان یا کشتی ـ و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق یا آسیاب ـ را به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفید کاری انجام داده باشد، یا به غیر جنسی که اجاره کرده آن را اجاره دهد، مثلاً اگر با پول اجاره کرده به گندم یا چیز دیگر اجاره دهد.

مسأله ۲۲۰۹ـ اگر اجیر با انسان شرط کند کاری که برای آن اجیر شده برای خود انسان باشد و به دیگری منتقل نکند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، و اگر شرط کند که

عمل را خودش استیفا کند ـ به نحوی که در مسألهٔ قبل گذشت ـ می‌شود او را به دیگری اجاره داد، و در صورتی که می‌تواند به دیگری اجاره دهد، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، نمی‌تواند زیادتر بگیرد، و اگر به چیز دیگری اجاره دهد، می‌تواند زیادتر بگیرد.

و اگر خودش اجیر کسی شود جایز نیست برای انجام آن عمل شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد، می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

مسأله ۲۲۱۰ـ اگر غیر خانه و دکّان و کشتی و اجیر ـ و همچنین بنابر احتیاط واجب اطاق و آسیاب ـ چیز دیگری را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که به غیر اجاره ندهد، اگر چه به بیشتر از مقداری که اجاره کرده آن را اجاره دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۲۱۱ـ اگر خانه یا دکّانی را مثلاً یک ساله به صد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده ـ مثلاً به صد و بیست تومان ـ اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر انجام داده باشد، یا به غیر جنسی که اجاره کرده اجاره دهد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۲۱۲ـ مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:

(اوّل) آن که معیّن باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را به تو اجاره دادم درست نیست.

(دوم) آن که مستأجر آن را ببیند، یا کسی که آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیّات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد.

(سوم) آن که تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است، مگر این که مستأجر تمکّن از تسلّط بر آن داشته باشد.

(چهارم) آن که استفادهٔ از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر ـ که انتفاع از آنها به غیر اتلافشان نباشد ـ باطل است.

(پنجم) آن که استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب دیگری هم مشروب نشود، باطل است.

(ششم) آن که چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد، و اگر مال دیگری را اجاره دهد، در صورتی نافذ است که صاحبش اجازه کند.

مسأله ۲۲۱۳ـ اجاره دادن درخت برای آن که از میوه‌اش استفاده کنند در صورتی که میوه‌اش فعلاً موجود نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

مسأله ۲۲۱۴ـ زن می‌تواند برای آن که از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطهٔ شیر دادن حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازهٔ او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ۲۲۱۵ـ استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:

(اوّل) آن که حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکّان ـ مثلاً ـ برای شراب فروشی، و اجاره دادن وسیلهٔ حمل و نقل برای حمل شراب باطل است.

(دوم) آن که پول دادن برای آن استفاده سفهی و غیر عقلایی نباشد، و همچنین آن عمل در شرع به طور مجّان واجب نباشد، پس اجیر شدن ـ مثلاً ـ برای تجهیز اموات جایز نیست.

(سوم) آن که اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند فایده داشته باشد، استفاده‌ای که مستأجر از آن می‌کند باید معیّن نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید معیّن کنند که فقط سواری یا باربری آن مال مستأجر است، یا همهٔ استفاده‌های آن.

(چهارم) آن که مدّت استفاده را معیّن نمایند، و اگر مدّت معلوم نباشد و به تعیین

عمل رفع جهالت بشود کافیست، مثلاً کسی را اجیر کنند برای خیّاطی به مدّت ده روز و یا با خیّاط قرار بگذارند که لباس معیّنی را به طور مخصوصی بدوزد.

مسأله ۲۲۱۶ـ اگر ابتدای مدّت اجاره را معیّن نکنند، ابتدای آن بعد از تحقّق عقد اجاره است.

مسأله ۲۲۱۷ـ اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از عقد اجاره قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقع عقد اجاره خانه در اجارهٔ دیگری باشد.

مسأله ۲۲۱۸ـ اگر مدّت اجاره را معلوم نکند و بگوید: (هر وقت در خانه نشستی اجارهٔ آن ماهی ده تومان است) اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۲۱۹ـ اگر به مستأجر بگوید: (خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم) یا بگوید: (خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم، و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجارهٔ آن ماهی ده تومان است) در صورتی که ابتدای مدّت اجاره را معیّن کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجارهٔ ماه اوّل صحیح است.

مسأله ۲۲۲۰ـ خانه‌ای را که مثلاً مسافر و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر به طور اجاره قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند، چون مدّت اجاره را معلوم نکرده‌اند اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست، و صاحب خانه بعد از شب اوّل هر وقت بخواهد می‌تواند آنها را بیرون کند، ولی بعد از شب اوّل با رضایت صاحب خانه استفاده از منزل اشکال ندارد.

مسائل متفرّقهٔ اجاره

مسأله ۲۲۲۱ـ مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند باید وزن آن معلوم باشد، و اگر از چیزهایی است که مثل پولهای رایج با شماره معامله می‌کنند باید شمارهٔ آن معیّن باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیّات آن را بگوید.

مسأله ۲۲۲۲ـ اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین

یا زمین دیگر که فعلاً موجود نیست قرار دهد، اجاره صحیح نیست، و اگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد یا به مافی‌الذمّه اجاره کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۲۳ـ کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حقّ ندارد اجارهٔ آن را مطالبه کند، مگر این که شرط کرده باشد که قبل از تحویل اجاره را بدهند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبهٔ اجرت ندارد، مگر آن که شرط شده باشد که اجرت را قبل از عمل بدهد و یا این که معمول و متعارف باشد، مانند استیجار برای حجّ و قضای نماز و روزه.

مسأله ۲۲۲۴ـ هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدّت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجارهٔ آن را بدهد.

مسأله ۲۲۲۵ـ اگر انسان اجیر شود که در روز معیّنی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده ـ اگر چه آن کار را به او واگذار نکند ـ باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیّاطی را در روز معیّنی برای دوختن لباسی اجیر نماید و خیّاط در آن روز آمادهٔ کار باشد ـ اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد ـ باید اجرتش را بدهد، چه خیّاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۲۶ـ اگر بعد از تمام شدن مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید اجرةالمثل را بدهد، ولی اگر اجرةالمثل بیشتر از اجرتی باشد که در اجاره معیّن شده، در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل او بوده، بنابر احتیاط واجب نسبت به زاید بر اجرت معیّن شده مصالحه شود، و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته همین حکم جاری است.

مسأله ۲۲۲۷ـ اگر چیزی را که اجاره کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده، ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً پارچه‌ای را که به خیّاط داده از بین برود، در صورتی که خیّاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

مسأله ۲۲۲۸ـ هرگاه صنعتگر چیزی را که گرفته ضایع کند، ضامن است.

مسأله ۲۲۲۹ـ اگر قصّاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند ـ چه مزد گرفته باشد یا مجّانی سر بریده باشد ـ باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۳۰ـ اگر ـ مثلاً ـ حیوانی را اجاره کند و معیّن نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است، و نیز اگر مقدار بار را معیّن نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود یا معیوب گردد ضامن می‌باشد، و در هر دو صورت برای مقدار زیادی که استفاده کرده باید اجرةالمثل بدهد.

مسأله ۲۲۳۱ـ اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر به واسطهٔ زدن و مانند آن که مأذون از طرف مالک نباشد کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند، ضامن است.

مسأله ۲۲۳۲ـ اگر کسی بچّه‌ای را به اذن ولیّ ختنه کند و ضرری به آن بچّه برسد یا بمیرد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد ضامن است، و اگر بیشتر از معمول نبریده و تشخیص ضرر و عدم ضرر هم از طرف ولیّ به او واگذار نشده باشد، و حاذق هم بوده و تقصیری هم در مداوا نکرده باشد، در مورد ضرر، عدم ضمان محلّ اشکال است مگر از ولیّ برائت گرفته باشد، و در مورد تلف اگر از ولیّ برائت نگرفته باشد ضامن است.

مسأله ۲۲۳۳ـ اگر طبیب به دست خود به مریض دوا بدهد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، طبیب ضامن است، ولی اگر بگوید: (فلان دوا برای فلان مرض فایده دارد) و اختیار را به مریض واگذارد، و به واسطهٔ خوردن دوا ضرری به مریض برسد یا بمیرد، طبیب ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۴ـ هرگاه طبیب به مریض بگوید: (اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم) در صورتی که حاذق بوده و دقّت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، طبیب اگر چه به دست خود دوا داده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۳۵ـ مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند

معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۶ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بعد از اجاره بفهمد که مغبون شده است، می‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در عقد اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۳۷ـ اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آن که تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند، و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجارهٔ مدّتی را که در تصرّف غصب کننده بوده به میزان معمول که اجرة‌المثل است از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجرة‌المثل ده روز آن پانزده تومان باشد، می‌تواند پانزده تومان از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۸ـ اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، و فقط حقّ دارد کرایهٔ آن چیز را به مقدار اجرة‌المثل از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۳۹ـ اگر پیش از آن که مدّت اجاره تمام شود ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد، و مستأجر باید مال الاجاره را بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۴۰ـ اگر پیش از ابتدای مدّت اجاره ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که برای آن اجاره داده شده نباشد، اجاره باطل می‌شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، و اگر طوری باشد که بتواند استفادهٔ مختصری از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۱ـ اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدّت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که برای آن اجاره داده شده نباشد، اجارهٔ مدّتی که باقی مانده باطل می‌شود، و می‌تواند اجارهٔ مدّت گذشته را به هم بزند و اجرة‌المثل آن مدّت را بدهد.

مسأله ۲۲۴۲ـ اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، در صورتی که خصوصیّتی که از بین رفته مورد اجاره نباشد، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقدار از استفادهٔ آن از بین نرود اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفادهٔ مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود و مستأجر می‌تواند اجارهٔ تمام مدّت را به هم بزند و برای استفاده‌ای که کرده اجرةالمثل بدهد.

مسأله ۲۲۴۳ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر خانه مال اجاره دهنده نباشد، مثلاً دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدّت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره فضولی است، و اگر مالک فعلی آن اجاره را در مدّت باقی مانده اجازه کند نافذ می‌شود و مال الاجارهٔ مدّتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده ـ در صورت اجازه ـ مال مالک فعلی است.

مسأله ۲۲۴۴ـ اگر صاحب کار بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

مسأله ۲۲۴۵ـ اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با چیز دیگری رنگ نماید، حقّ ندارد چیزی بگیرد.

« احکام جعاله »

مسأله ۲۲۴۶ـ جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معیّنی بدهد، مثل آن که بگوید: (هر کس یا شخص معیّنی گمشدهٔ مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم، یا مثلاً نصف گمشده را به او می‌دهم).

و به کسی که این قرار را می‌گذارد جاعل، و به کسی که کار را انجام می‌دهد عامل می‌گویند، و بین جعاله و اجاره فرقهایی است، از آن جمله این است که در اجاره بعد از تحقّق اجاره اجیر ضامن است و باید عمل را تحویل دهد، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگر چه عامل شخص معیّن باشد می‌تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود، و در اجاره قبول معتبر است ولی در جعاله معتبر نیست.

مسأله ۲۲۴۷ـ جاعل باید عاقل و بالغ باشد، و از روی قصد و بدون اکراهِ به ناحق قرار داد کند، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید، بنابراین جعالهٔ سفیه ـ یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ یا کسی که از طرف حاکم شرع به جهت افلاس ممنوع از تصرّف در مال خود شده، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۸ـ کاری را که جاعل می‌گوید برای او انجام دهند، باید بی‌فایده یا حرام یا واجبی که شرعاً باید مجّاناً آورده شود نباشد، پس اگر بگوید: هر کس در شب به جای تاریکی برود

یا شراب بخورد یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم، جعاله صحیح نیست.

مسأله ۲۲۴۹ـ اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد معیّن کند، مثلاً بگوید: (هر کس اسب مرا پیدا کند این گندم را به او می‌دهم) لازم نیست بگوید آن گندم مال کجاست و قیمت آن چیست، و همچنین اگر مال را معیّن نکند، مثلاً بگوید: (کسی که اسب مرا پیدا کند ده من گندم به او می‌دهم) جعاله صحیح است، ولی احتیاط مؤکد آن است که خصوصیات آن را کاملاً معیّن نماید.

مسأله ۲۲۵۰ـ اگر جاعل مزد معیّنی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید: (هر کس بچّهٔ مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم) و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

مسأله ۲۲۵۱ـ اگر عامل پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد به قصد این که پول نگیرد انجام دهد، حقّ مزد گرفتن ندارد.

مسأله ۲۲۵۲ـ پیش از آن که عامل شروع به کار کند، جاعل می‌تواند از قرار خود برگردد.

مسأله ۲۲۵۳ـ بعد از آن که عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد از قرار خود برگردد اشکال دارد.

مسأله ۲۲۵۴ـ عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل موجب ضرر جاعل شود، باید آن را تمام نماید، مثلاً اگر کسی بگوید: (هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم) و جرّاح شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید، و در صورتی که ناتمام بگذارد حقّی بر جاعل ندارد، و ضامن عیب و ضرر هم می‌باشد.

مسأله ۲۲۵۵ـ اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود برای جاعل فایده ندارد، عامل نمی‌تواند چیزی مطالبه کند، و همچنین است اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار بگذارد، مثلاً بگوید: (هر کس لباس مرا بدوزد ده تومان به او می‌دهم) ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد، اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

«احکام مزارعه»

مسأله ۲۲۵۶ـ مزارعه آن است که مالک یا کسی که در حکم مالک است ـ مانند ولیّ یا مالک منفعت یا انتفاع یا کسی که زمین متعلق حقّ اوست مانند حقّ التحجیر ـ با زارع قرارداد کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک یا به کسی که در حکم مالک است بدهد.

مسأله ۲۲۵۷ـ در مزارعه اموری معتبر است:

(اوّل) ایجاب از مالک و قبول از زارع، به این که مالک زمین مثلاً به زارع بگوید: (زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم) و زارع هم بگوید: (قبول کردم) یا بدون این که حرفی بزنند مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع تحویل بگیرد، و جایز است ایجاب از زارع و قبول از مالک باشد.

(دوم) صاحب زمین و زارع هر دو عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه بر مزارعه نکرده باشد، و مالک از تصرّف در مال خود شرعاً ممنوع نباشد، مانند سفیه و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است، و همچنین زارع مفلس در صورتی که مزارعه از طرف او مستلزم تصرّف در مالش باشد و مزارعه با سفیه بدون اذن ولیّ جایز نیست.

(سوم) آن که حاصل زمین بین هر دو مشترک باشد، پس اگر شرط کنند که تمام

حاصل یا آنچه اوّل یا آخر می‌رسد مال یکی از آنان باشد، مزارعه باطل است.

(چهارم) آن که سهم هر کدام به نحو کسر مشاع باشد، مانند نصف یا ثلث حاصل، پس اگر مالک بگوید: (در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده) یا مقدار معیّنی ـ مثلاً ده من ـ از حاصل را برای زارع یا مالک قرار دهند، مزارعه باطل است.

(پنجم) آن که مدّتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند، و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدّت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اوّل مدّت را روز معیّنی و آخر مدّت را رسیدن حاصل قرار دهند کافیست.

(ششم) آن که زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن ممکن نباشد ولی بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

(هفتم) آن که اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد معیّن کنند، ولی اگر زراعت معیّنی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

(هشتم) آن که مالک زمین را معیّن کند به گونه‌ای که مورد معامله مردّد نباشد، و ظاهر این است که تعیین به نحو کلّی در معیّن کفایت می‌کند، هر چند قطعات زمین با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

(نهم) آن که خرجی را که هر کدام از آنان باید بکنند معیّن نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

مسأله ۲۲۵۸ـ اگر مالک با زارع قرار بگذارد که آنچه در اصلاح و عمران زمین خرج می‌شود و آنچه به عنوان خراج ـ مالیات ـ داده می‌شود استثنا شود و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، صحیح است، و همچنین اگر شرط کند که مقداری از حاصل برای او باشد، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۵۹ـ اگر مدّت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود، در صورتی که از بودن زراعت در زمین

متضرّر نشود و منفعت معتنابهی از دست او نرود و زارع هم در به دست نیامدن حاصل کوتاهی نکرده باشد، نمی‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، بلکه باید صبر کند تا حاصل به دست آید و ضرر بر زارع وارد نشود و زارع هم باید اجرةالمثل زمین را برای زاید بر مدّت مزارعه به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۰ـ اگر به واسطهٔ پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نباشد، مثلاً آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد، و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرّف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است، باید اجارهٔ آن مدّت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۶۱ـ اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، و همچنین اگر مالک به قصد مزارعه زمین را به کسی واگذار کند و او هم تحویل بگیرد، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق شرطی که کرده‌اند معامله را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۶۲ـ اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد مزارعه به هم نمی‌خورد، و وارثشان به جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، و چنانچه زراعت نمایان شده باشد باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثهٔ او ارث می‌برند، و نسبت به بودن زراعت در زمین تا حاصل به دست بیاید، حکم همان است که در مسألهٔ «۲۲۵۹» گذشت.

مسأله ۲۲۶۳ـ اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می‌آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایهٔ حیوان و وسایل دیگری که مال زارع بوده به او بدهد.

و اگر بذر مال زارع بوده زراعت هم مال او است، و باید اجارهٔ زمین و خرجهایی را که مالک کرده و کرایهٔ وسایل دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده، به او بدهد.

و در هر دو صورت چنانچه مقدار اجرةالمثل و مخارجی که کرده بیشتر از مقدار قرارداد باشد، استحقاق زیادی محلّ اشکال است، و احوط صلح است.

مسأله ۲۲۶۴ـ اگر بذر مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که ـ با اجرت یا بی‌اجرت ـ زراعت در زمین بماند اشکال ندارد، و اگر مالک راضی نشود، حکم همان است که در مسألهٔ «۲۲۵۹» گذشت.

مسأله ۲۲۶۵ـ اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه ریشهٔ زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک یا زارع شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد، هر چند مالکیت مالک زمین نسبت به حاصل سال دوم خالی از وجه نیست، ولی احوط آن است که در صورتی که زارع مالک بذر باشد مصالحه شود.

«احکام مضاربه»

مضاربه قرار دادی است که شخصی به دیگری مالی بدهد که او با آن مال تجارت کند، و سود بین آن دو به کسر مشاع ـ مانند نصف و ثلث ـ باشد.

به صاحب مال، مالک، و به کسی که تجارت می‌کند، عامل می‌گویند، و در تحقّق آن ایجاب و قبول معتبر است، چه به لفظ باشد یا به فعل، مثل آن که مالک مال را به عنوان مضاربه به عامل بدهد، و عامل به گرفتن مال، قبول کند.

مسأله ۲۲۶۶ـ در صحّت مضاربه اموری معتبر است:

اوّل: آن که مالک و عامل بالغ و عاقل و مختار باشند، و مالک ممنوع از تصرّف در اموالش به سبب سفاهت یا افلاس نباشد، و مضاربه با عامل سفیه بدون اذن ولیّ جایز نیست.

دوم: تعیین سهم سود هر یک از مالک و عامل، که مثلاً نصف یا ثلث یا ربع و مانند آن باشد.

سوم: آن که سود بین مالک و عامل باشد، پس اگر شرط شود که مقداری از آن برای کسی باشد که کاری برای شرکت انجام نمی‌دهد، مضاربه باطل است.

چهارم: آن که عامل قدرت بر تجارت داشته باشد، هر چند به کمک گرفتن از دیگری باشد.

مسأله ۲۲۶۷ـ اقوی آن است که در صحّت مضاربه، معتبر نیست که مال، طلا و نقرهٔ

مسکوک به سکهٔ معامله باشد، بلکه به سایر اموال متمحّض در مالیّت ـ مانند انواع اسکناس ـ هم جایز است، ولی به مالی که در ذمّهٔ غیر ـ مانند مالی که انسان از دیگری طلب دارد ـ است جایز نیست، و مضاربه به اجناس و منافع ـ مانند سکونت خانه ـ محلّ اشکال است.

مسأله ۲۲۶۸ـ در صحّت مضاربه معتبر نیست که مال در تصرّف عامل باشد، بلکه اگر در تصرّف مالک باشد و عامل فقط معامله را انجام دهد، مضاربه صحیح است.

مسأله ۲۲۶۹ـ چنانچه مضاربه صحیح باشد، مالک و عامل در سود شریک می‌باشند، و چنانچه به جهت فقدان بعضِ امورِ معتبرِ در صحّت، مضاربه فاسد باشد، تمام سود مال مالک است، و مالک باید اجرة المثل عمل را به عامل بدهد، و در صورتی که اجرة المثل بیشتر از سهمی باشد که در قرار داد برای عامل معیّن شده، احتیاط واجب آن است که عامل و مالک در مقدار زاید صلح کنند.

مسأله ۲۲۷۰ـ در مضاربه، خسارت و ضرر، بر مالک است، و اگر شرط شود که خسارت بر عامل یا هر دو باشد، شرط باطل است، ولی اگر شرط شود که عامل، خسارتی را که در معامله بر مالک وارد می‌شود، جبران کند و از مال خود به مالک ببخشد، شرط صحیح است.

مسأله ۲۲۷۱ـ مضاربه از عقود جایزه است، و هر یک از مالک و عامل می توانند مضاربه را در هر حال فسخ کنند، چه قبل از شروع در عمل و چه بعد از آن، و چه قبل از ظهور سود و چه بعد از آن.

مسأله ۲۲۷۲ـ عامل نمی تواند سرمایه‌ای که از مالک گرفته، بدون اذن او، با مال خود یا مال دیگری مخلوط کند، هر چند به این عمل، مضاربه باطل نمی‌شود، ولی اگر مال را مخلوط کند و تلف شود ضامن است.

مسأله ۲۲۷۳ـ خصوصیاتی را که مالک در خرید و فروش معیّن می‌کند ـ مثل آن که عامل، کالای معیّنی را بخرد، و به مبلغ معیّنی بفروشد ـ عامل باید مراعات نماید، وگرنه معامله فضولی است، و صحّت آن متوقف بر اجازهٔ مالک است.

مسأله ۲۲۷۴ـ اگر مالک، عامل را در معامله با سرمایه محدود و مقیّد نکند، عامل می تواند به هر گونه‌ای که مصلحت می داند، معامله کند.

مسأله ۲۲۷۵ـ اگر عامل به اذن مالک سفر کند، و شرط نشده باشد که هزینهٔ سفر با عامل باشد، هزینهٔ سفر و آنچه برای تجارت صرف بشود، از سرمایه برداشت می‌شود، و اگر عامل برای چند مالک کار می‌کند، هزینه به نسبت عملی که برای هر یک از مالکها انجام می‌دهد، تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۲۷۶ـ عامل آنچه را برای مقدمات تجارت و هزینهٔ سفر، از سرمایه برداشته، اگر سودی حاصل شود، از سود کسر و به سرمایه ضمیمه می‌شود، و باقی ماندهٔ سود را بر طبق قرار داد قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۲۷۷ـ در مضاربه معتبر نیست، مالک یک شخص، و عامل هم یک شخص باشد، بلکه می‌شود مالک متعدد و عامل یک شخص، یا عامل متعدد و مالک یک شخص باشد، چه سهمی که از سود در عقد مضاربه برای عاملهای متعدد مقرّر شده، برابر، یا متفاوت باشد.

مسأله ۲۲۷۸ـ اگر دو شخص در سرمایه شریک باشند و عامل یک شخص باشد، و شرط کنند که ـ مثلاً ـ نصف سود برای عامل باشد، و نصف دیگر بین دو مالک به تفاضل باشد ـ یعنی سهم یکی بیشتر از دیگری باشد ـ با آن که در سرمایه برابر باشند، یا شرط کنند که نصف دیگر بین دو شریک به تساوی باشد، با آن که سرمایهٔ یکی از دیگری بیشتر باشد، مضاربه باطل است، مگر این که سود زاید برای یکی از آن دو در مقابل عملی برای تجارت‌باشد، که در این صورت صحیح‌است.

مسأله ۲۲۷۹ـ اگر مالک یا عامل بمیرد، مضاربه باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۸۰ـ جایز نیست عامل بدون اذن مالک، با سرمایه‌ای که از مالک گرفته، با دیگری قرار داد مضاربه ببندد، یا کار با سرمایه را به دیگری واگذار کند، یا دیگری را برای تجارت با سرمایه اجیر کند، و اگر بدون اذن این تصرّفات انجام شود، و مالک هم اجازه نکند، و مال تلف شود، عامل ضامن است؛ ولی اجیر گرفتن برای مقدّمات عمل یا وکیل گرفتن برای انجام آنها مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۸۱ـ هر یک از مالک و عامل می‌توانند بر دیگری، امری را که شرعاً جایز است، شرط کنند، مثل آن که یکی بر دیگری شرط کند که مالی بپردازد، یا کاری انجام

دهد، و وفای به این شرط واجب است، هر چند عامل، تجارت و عمل را انجام ندهد، یا انجام داده و سودی حاصل نشده باشد.

مسأله ۲۲۸۲ـ هرگاه تجارت سود کرد، عامل سهمی را که برای او قرار داده شده، مالک می‌شود، هرچند سود قسمت نشده باشد، ولی هر گونه ضرر و تلفی که حاصل شود، جبران می‌شود، و هنگام ظهور سودِ معامله، اگر مالک راضی به قسمت نشد، عامل حق ندارد او را مجبور به پذیرفتن قسمت کند، و اگر عامل راضی به قسمت نشد، مالک می‌تواند او را به پذیرفتن قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۳ـ اگر سود را قسمت کنند، و بعد از قسمت خسارتی بر سرمایه وارد شود، وسودی بعد از آن حاصل شود وکمتر از خسارت نباشد، آن‌خسارت به‌آن سود جبران‌می‌شود، وچنانچه کمتر از خسارت‌باشد، عامل‌باید آن‌خسارت رابه‌سودی که به قسمت گرفته جبران نماید، پس اگر خسارت کمتر از سود باشد، زاید بر خسارت‌برای اومی‌ماند، واگر بیشترباشد، مقدار زاید برسود برعهدهٔ عامل نیست.

مسأله ۲۲۸۴ـ تاوقتی عقدمضاربه باقی باشد، خسارت وارد بر سرمایه، از سود حاصل از عمل جبران می‌شود، چه سود قبل از خسارت و یا بعد از آن باشد، و اگر خسارت قبل از شروع در عمل باشد، چنانچه قسمتی از سرمایه تلف شود، آن خسارت به سود جبران می‌شود، و چنانچه تمام سرمایه تلف شود ـ بدون آن که کسی آن را تلف کند ـ مضاربه باطل می‌شود، و اگر کسی آن را تلف نماید و تلف کننده بدل آن را بدهد، مضاربه باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۲۸۵ـ اگر عامل بر مالک شرط کند که خسارت وارد بر سرمایه، از سود جبران نشود، شرط صحیح است، و از سهم عامل کسر نمی‌شود.

مسأله ۲۲۸۶ـ مالک و عامل ـ همچنان که گذشت ـ می‌توانند عقد مضاربه را هر وقت بخواهند فسخ کنند، هرچند بعد از عمل و قبل از حصول سود باشد، ولی اگر عامل به اذن مالک سفر کرده و مقداری از سرمایه را برای هزینهٔ سفر خرج کرده و بخواهد مضاربه را فسخ کند، احتیاط واجب آن است که مالک را راضی کند.

مسأله ۲۲۸۷ـ اگر بعد از حصول سود، مضاربه فسخ شود، باید آن سود بر طبق قرارداد

بین مالک و عامل تقسیم شود، و اگر یک طرف راضی به قسمت نشود، طرف دیگر حق دارد او را بر قسمت مجبور کند.

مسأله ۲۲۸۸ـ اگر مضاربه فسخ شود، و مال مضاربه یا قسمتی از آن دین باشد، باید عامل آن را از مدیون گرفته و به مالک برگرداند.

مسأله ۲۲۸۹ـ اگر سرمایهٔ مضاربه نزد عامل باشد و بمیرد، چنانچه عین آن معلوم باشد، به مالک برمی‌گردد، و چنانچه معلوم نباشد، باید به قرعه معیّن شود، یا مالک با ورثهٔ عامل مصالحه کند.

« احکام مساقات و مغارسه »

مسأله ۲۲۹۰ـ اگر انسان با کسی قرارداد کند که درختهای میوه‌ای را که میوهٔ آن مال خود او است یا اختیار میوه‌های آن با او است تا مدّت معیّنی به آن کس واگذار نماید که تربیت کند و آب دهد و به حصّهٔ مشاعی که قرار می‌گذارند از میوهٔ آن بردارد، این قرارداد را مساقات می‌گویند.

مسأله ۲۲۹۱ـ معاملهٔ مساقات در درختهایی که مثل بید و چنار میوه نمی‌دهد صحیح نیست، و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند اشکال دارد.

مسأله ۲۲۹۲ـ در معاملهٔ مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد تحویل بگیرد، معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۹۳ـ مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنها را به ناحق اکراه نکرده باشد، و نیز مالک شرعاً از تصرّف در مالش ممنوع نباشد، مانند سفیه ـ که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ و کسی که از طرف حاکم شرع از تصرّف در مال خود به جهت افلاس منع شده است، و همچنین عامل در صورتی که عملش مستلزم تصرّف در مالش باشد، و مساقات با سفیه بدون اذن ولیّ جایز نیست.

مسأله ۲۲۹۴ـ مدّت مساقات باید معلوم باشد و کمتر از زمانی که میوه به دست می‌آید

نباشد، و اگر اوّل آن را معیّن کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که میوهٔ آن سال حاصل می‌شود، صحیح است.

مسأله ۲۲۹۵ـ باید سهم هر کدام به نحو کسر مشاع مانند نصف یا ثلث حاصل باشد و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیّه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

مسأله ۲۲۹۶ـ باید قرار مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند، یا بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن در صورتی که کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت و زیاد شدن میوه لازم است باقی مانده باشد، و در غیر این دو صورت اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد، معامله صحیح نیست، بلکه اگر احتیاج به آبیاری برای زیاد شدن و بهتر شدن میوه نداشته باشد، هر چند کاری باشد که برای تربیت درخت لازم است، صحّت معامله محلّ اشکال است.

مسأله ۲۲۹۷ـ صحّت معاملهٔ مساقات در میوه‌هایی که ریشهٔ ثابت ندارند ـ مانند بوتهٔ خربزه و خیار ـ محلّ اشکال است.

مسأله ۲۲۹۸ـ درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر در زیاد شدن یا بهتر شدن میوه به کارهای دیگر، مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، مساقات در آن صحیح است.

مسأله ۲۲۹۹ـ دو نفری که معاملهٔ مساقات کرده‌اند با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند، و نیز اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشد، مطابق قراری که گذاشته‌اند به هم زدن معامله اشکال ندارد، و اگر در ضمن معاملهٔ مساقات شرطی کنند و به آن شرط عمل نشود، کسی که به نفع او شرط کرده‌اند می‌تواند معامله را به هم بزند، و همچنین می‌تواند ـ مثل سایر موارد شروط ـ طرف مقابل را به وسیلهٔ حاکم شرع به وفای به شرط اجبار کند.

مسأله ۲۳۰۰ـ اگر مالک بمیرد، معاملهٔ مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.

مسأله ۲۳۰۱ـ اگر کسی که تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط

نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هستند، و اگر خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میّت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثهٔ میّت و مالک قسمت می‌کند، و اگر قرارداد کرده باشند که خود او درختها را تربیت کند، با مردن او معامله به هم می‌خورد.

مسأله ۲۳۰۲ـ اگر شرط شود که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد، و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبهٔ اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگری باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درختها را تربیت کرده بدهد، و چنانچه مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد، لزوم دادن زیادی محلّ اشکال است، و احوط صلح است.

مسأله ۲۳۰۳ـ اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، این معامله ـ که آن را مغارسه گویند ـ باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال اوست، و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد، مگر این که اجرت بیشتر از سهمی باشد که برای عامل معیّن شده که در این صورت لزوم دادن زیادی محلّ اشکال و احتیاط در صلح است، و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال اوست، و می‌تواند آنها را بکند، ولی گودالهایی را که به واسطهٔ کندن درختها پیدا شده باید پُر کند و اجارهٔ زمین را از روزی که درختها را کاشته به صاحب زمین بدهد، مگر این که اجارهٔ زمین از سهمی که از تربیت درختها برای مالک معیّن شده بیشتر باشد، که در این صورت لزوم دادن زاید محلّ اشکال و احوط صلح است.

و مالک هم می‌تواند او را ملزم نماید که درختها را بکند، و اگر به واسطهٔ کندن درخت عیبی در آن پیدا شود چیزی بر صاحب زمین نیست، ولی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آنها پیدا شود، باید تفاوت قیمت آنها را به صاحب درخت بدهد و صاحب درخت نمی‌تواند او را ملزم کند که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ درخت را در زمین باقی بگذارد، و همچنین صاحب زمین نمی‌تواند صاحب درختها را ملزم نماید که ـ با اجاره یا بدون اجاره ـ درختها در زمین او بماند.

«کسانی که از تصرّف در مال خود ممنوعند»

مسأله ۲۳۰۴ـ بچّه‌ای که بالغ نشده شرعاً نمی‌تواند در مال یا در ذمّهٔ خود ـ مثل این که ضامن شود یا قرض کند و مانند آن ـ تصرّف نماید، و همچنین است نسبت به تصرّف مالی در نفس خود ـ مثل این که خود را اجاره دهد، یا در مضاربه یا مزارعه و مانند آن عامل شود ـ و امّا حکم وصیّت او در مالش در مسألهٔ «۲۷۶۱» خواهد آمد.

و نشانهٔ بلوغ یکی از سه چیز است:

(اوّل) روییدن موی درشت زیر شکم بالای عورت در پسر.

(دوم) بیرون آمدن منی.

(سوم) تمام شدن پانزده سال قمری در پسر، و تمام شدن نُه سال قمری در دختر، و خون حیض دیدن در مورد دختری که معلوم نیست نُه سال او تمام شده یا نه.

مسأله ۲۳۰۵ـ روییدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها، نشانهٔ بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطهٔ اینها یقین یا اطمینان به بلوغ پیدا کند.

مسأله ۲۳۰۶ـ دیوانه نمی‌تواند در مال و ذمّهٔ خود تصرّف نماید، و همچنین نسبت به تصرّف مالی در نفس خود، و سفیه ـ یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند ـ نمی‌تواند در مال و ذمّهٔ خود ـ مثل این که ضامن بشود یا قرض کند ـ

بدون اذن یا اجازهٔ ولیّ تصرّف نماید، و همچنین نمی‌تواند در نفس خود بدون اذن یا اجازهٔ ولیّ تصرّف مالی کند، مثل این که خود را اجاره دهد یا عامل مضاربه یا مزارعه و مانند آن شود، و مفلس ـ یعنی کسی که به جهت مطالبهٔ طلبکاران به وسیلهٔ حاکم شرع از تصرّف در مال خود منع شده‌است ـ نمی‌تواند در مال خود بدون اذن یا اجازهٔ طلبکاران تصرّف نماید.

مسأله ۲۳۰۷ـ کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرّف مالی که در موقع دیوانگی می‌کند، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۰۸ـ انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند، و اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزان‌تر از قیمت بفروشد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند، تصرّف او صحیح است.

«احکام وکالت»

وکالت آن است که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند و مباشرت در آن معتبر نیست، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً به دیگری واگذار کند که خانهٔ او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، پس سفیه چون حقّ ندارد در مال خود تصرّف کند، نمی‌تواند برای فروش آن کسی را بدون اذن ولیّ وکیل نماید، و همچنین کسی که به واسطهٔ افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در مالش منع شده است، نمی‌تواند برای تصرّف در مالش وکیل بگیرد مگر به اذن یا اجازهٔ طلبکاران.

مسأله ۲۳۰۹ـ در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند، و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند که قبول نموده ـ مثل آن که مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد ـ وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۰ـ اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدّتی برسد وکالت صحیح است.

مسأله ۲۳۱۱ـ موکّل ـ یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند ـ و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید عاقل باشند، و از روی قصد و اختیار اقدام نمایند، و اکراهِ به ناحق نشده باشند، و در موکّل بلوغ نیز معتبر است، ولی بچّه‌ای که بالغ نشده در چیزی که خودش می‌تواند انجام بدهد می‌شود وکیل بگیرد، مانند بچّهٔ ده ساله‌ای که حقّ دارد وصیّت کند.

مسأله ۲۳۱۲ـ کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حجّ است، چون نباید صیغهٔ عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۳۱۳ـ اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معیّن نکند، وکالت صحیح نیست، مگر آن که تعیین را به نظر وکیل واگذار کند، مثل این که بگوید: (تو وکیل هستی در فروش یا اجارهٔ خانه هر کدام را که اختیار کردی).

مسأله ۲۳۱۴ـ اگر وکیل را عزل کند ـ یعنی از کار برکنار نماید ـ بعد از آن که خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

مسأله ۲۳۱۵ـ وکیل می‌تواند از وکالت کناره‌گیری کند، اگر چه موکّل غایب باشد.

مسأله ۲۳۱۶ـ وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد: (برای من وکیل بگیر) باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۳۱۷ـ اگر وکیل با اجازهٔ موکّل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید، و اگر وکیل اوّل بمیرد یا موکّل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۳۱۸ـ اگر وکیل با اجازهٔ موکّل کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکّل و وکیل اوّل می‌توانند آن وکیل را عزل کنند، و اگر وکیل اوّل بمیرد یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود.

مسأله ۲۳۱۹ـ اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد هر کدام به تنهایی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد، و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر نگفته باشد که با هم یا به تنهایی انجام دهند، یا گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی اقدام کنند، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد وکالت دیگران باطل می‌شود.

مسأله ۲۳۲۰ـ اگر وکیل یا موکّل بمیرد، وکالت باطل می‌شود، و نیز اگر چیزی که برای تصرّف در آن وکیل شده است از بین برود ـ مثل آن که گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد ـ وکالت باطل می‌شود، و اگر یکی از آنها دیوانه یا بی‌هوش شود، بطلان وکالت به نحوی که بعد از برطرف شدن دیوانگی و بی‌هوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد و محتاج به توکیل جدید باشد، محلّ اشکال است.

مسأله ۲۳۲۱ـ اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار چیزی را که قرار گذاشته باید به او بدهد.

مسأله ۲۳۲۲ـ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی نکند و غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرّف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، ضامن عوض آن نیست.

مسأله ۲۳۲۳ـ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او است کوتاهی کند، یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود ضامن است، پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۲۴ـ اگر وکیل غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرّف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته‌اند بفروش بپوشد و بعد تصرّفی را که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرّف صحیح است.

«احکام قرض»

قرض دادن به مسلمان مخصوصاً به مؤمنین از کارهای مستحبّ است، و در قرآن مجید به آن امر شده، و قرض دادن به مؤمن قرض دادن به خدا شمرده شده، و وعدهٔ مغفرت به قرض دهنده داده شده، و در اخبار راجع به آن سفارش شده است، و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که کسی که به برادر مسلمان خود قرض بدهد، برای او به هر درهمی که قرض داده به وزن کوه احد از کوههای رضویٰ و طور سیناء حسنات است، و اگر با او در طلب قرض مدارا کند بر صراط مانند برق‌بدون حساب و عذاب می‌گذرد، و کسی که برادر مسلمان به‌او شکایت کند و قرض‌ندهد خداوندعزّوجلّ بهشت را بر او حرام می‌کند.

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که اگر قرض بدهم برای من محبوب‌تر است از آن که به مانند آن صدقه بدهم.

مسأله ۲۳۲۵ـ در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به قصد قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

مسأله ۲۳۲۶ـ در صورتی که در قرض شرط مدّت نشده باشد، یا بعد از گذشتن مدّت باشد، هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد طلبکار باید قبول نماید.

مسأله ۲۳۲۷ـ اگر در عقد قرض برای پرداخت آن مدّتی قرار دهند، طلبکار نمی‌تواند پیش از تمام شدن آن مدّت طلب خود را مطالبه کند، ولی اگر مدّت نداشته باشد،

طلبکار هر وقت بخواهد می تواند طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۲۸ـ اگر طلبکار ـ در موردی که حقّ مطالبه دارد ـ طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد، و اگر تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۳۲۹ـ اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که لایق به حال او است و در آن سکنیٰ دارد و اثاثیهٔ منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۰ـ کسی که بدهکار است و نمی تواند بدهی خود را بدهد، چنانچه بتواند کاسبی کند و برای او عسر و حرجی نباشد، واجب است کسب کند و بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۳۳۱ـ کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید طلب او را از طرف صاحبش به قصد صدقه به فقیر بدهد، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اجازه بگیرد، و اگر طلبکار او سیّد نباشد، احتیاط مستحبّ آن است که طلب او را به سیّد فقیر ندهد.

مسأله ۲۳۳۲ـ اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند، و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسأله ۲۳۳۳ـ اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافیست، و اگر قیمت آن زیادتر گردد، لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد، ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳۴ـ اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال آن را مطالبه کند، احتیاط مستحبّ آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

مسأله ۲۳۳۵ـ اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده عدد تخم مرغ بدهد که یازده عدد تخم مرغ بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر

پس دهد ـ مثلاً شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد ـ ربا و حرام است، و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوصی پس دهد ـ مثلاً مقداری طلای نساخته به او قرض بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد ـ بازهم ربا و حرام می‌باشد، ولی اگر بدون این که شرط کند خود بدهکار زیادتر از آن چه قرض کرده پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحبّ است.

مسأله ۲۳۳۶ـ ربا دادن مثل رباگرفتن حرام است، و اقوی این است که کسی که قرض ربوی گرفته مالک می‌شود هر چند احوط عدم تصرّف در آن است.

مسأله ۲۳۳۷ـ اگر گندم یا چیزی مانند آن را به قرض ربوی بگیرد و با آن زراعت کند، اقوی این است که حاصلی که به دست می‌آید مالک می‌شود، ولی احوط عدم تصرّف در آن است.

مسأله ۲۳۳۸ـ اگر لباسی را بخرد و ثمن آن را از مالی که به قرض ربوی گرفته، یا از مال حلالی که مخلوط با آن مال است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، و همچنین است اگر به فروشنده بگوید که: (این لباس را با این مال می‌خرم) هر چند احوط آن است که آن لباس را استعمال نکند.

مسأله ۲۳۳۹ـ اگر انسان مقداری پول به کسی بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد اشکال ندارد، و این را صرف برات می‌گویند.

مسأله ۲۳۴۰ـ اگر مقداری پول به کسی قرض بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر زیادتر بگیرد ـ مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد ـ ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد، در مقابل زیادی جنس بدهد یا عملی انجام دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۱ـ اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نقره یا کشیمنی و پیمانه‌ای نیست می‌تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقد بگیرد، ولی اگر طلب اسکناس باشد فروختن آن به کمتر در صورتی که ثمن هم از جنس همان اسکناس باشد، محلّ اشکال است، و در صورتی که از غیر آن جنس باشد، مثل فروش اسکناس ایرانی به دولار اشکال ندارد، و همچنین طلبی را که از شخص بدهکار دارد می‌تواند مبلغی از آن را کسر کند و مابقی را نقد بگیرد.

«احکام حواله»

مسأله ۲۳۴۲ـ اگر انسان طلبکار خودرا حواله دهد که طلب خودرا از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آن که حواله با شرایطی که خواهد آمد محقّق شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۴۳ـ بدهکار و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد، و سفیه ـ یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ نباشند، مگر این که با اذن یا اجازهٔ ولیّ باشد، ولی اگر حواله بر برئ ـ یعنی شخصی که به حواله دهنده بدهکار نیست ـ باشد و حواله دهنده سفیه باشد اشکال ندارد، و همچنین معتبر است بدهکار و طلبکار به واسطهٔ افلاس به حکم حاکم شرع از تصرّف در اموال منع نشده باشند، و امّا اگر حواله بر شخص برئ باشد و حواله دهنده مفلس باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۴۴ـ حواله دادن برکسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند، و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۵ـ موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده نمی‌تواند اورا به کسی حواله دهد که آنچه را بعد قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۴۶ـ حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند، پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید: (یکی از دو طلب خودرا از فلانی بگیر) و آن را معیّن نکند، حواله صحیح نیست.

مسأله ۲۳۴۷ـ اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح است.

مسأله ۲۳۴۸ـ طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ۲۳۴۹ـ اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست، حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند، و اگر طلبکار طلب خودرا به مقدار کمتر صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۵۰ـ بعد از آن که حواله محقّق شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده نمی‌توانند حواله را بهم بزنند، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار هم نمی‌تواند حواله را بهم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است، ولی اگر نداند فقیر است و بعد بفهمد مالدار شده طلبکار می‌تواند حواله را بهم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

مسأله ۲۳۵۱ـ اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده ـ در صورتی که قبول او در صحّت حواله معتبر باشد، مثل این که به حواله دهنده بدهکار نباشد ـ یا یکی از آنان برای خود حقّ بهم زدن حواله را قرار دهد، مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌تواند حواله را بهم بزنند.

مسأله ۲۳۵۲ـ اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به در خواست کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است، می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد، و اگر بدون در خواست او داده، یا این که او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

«احکام رهن»

مسأله ۲۳۵۳ـ رهن آن است که کسی که حقّ مالی برای دیگری بر عهدهٔ اوست مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد که اگر حقّ اورا ندهد، صاحب حقّ بتواند حقّ خودرا از آن مال استیفاء کند، مانند این که بدهکار مقداری از مال خودرا وثیقه بگذارد، که اگر طلب اورا ندهد، طلبش را از آن مال بدست آورد.

مسأله ۲۳۵۴ـ در رهن لازم نیست صیغه بخوانند، و همین قدر که بدهکار مال خودرا به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار هم به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۵۵ـ گرو دهنده و گرو گیرنده باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی آنهارا به ناحق اکراه نکرده باشد، و گرو دهنده مفلس و سفیه نباشد، مگر با اذن و اجازهٔ طلبکاران مفلس و ولیّ سفیه، و معنی سفیه و مفلّس در مسألهٔ «۲۳۰۶» گذشت.

مسأله ۲۳۵۶ـ انسان مالی را می تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرّف کند، و اگر مال دیگری را با اذن یا اجازهٔ او گرو بگذارد صحیح است.

مسأله ۲۳۵۷ـ چیزی را که گرو می‌گذارند باید بشود از آن استیفاء دین نمود هر چند مملوک نباشد مانند زمینی که متعلق حقّ التحجیر است پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، رهن باطل است.

مسأله ۲۳۵۸ـ فواید چیزی را که گرو می‌گذارند مال مالک آن است و مراد از مالک در

این مسائل اعمّ از صاحب حقّ است.

مسأله ۲۳۵۹ـ گرو گیرنده نمی‌تواند در مالی که گرو گرفته بدون اجازهٔ مالک تصرّف کند، و همچنین مالک بدون اذن گرو گیرنده نمی‌تواند در آن مال تصرّفی کند که با حقّ او منافات داشته باشد.

مسأله ۲۳۶۰ـ جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده‌اند: (اگر طلبکار چیزی را که گرو برداشته با اجازهٔ بدهکار بفروشد، عوض آن هم مثل خود مال گرو می‌باشد، و همچنین است در صورتی که بدون اجازهٔ او بفروشد و بعد بدهکار امضاء کند) ولی این حکم محلّ اشکال است، مگر این که در ضمن عقدی ـ اگرچه خود آن بیع باشد ـ شرط شود که بدهکار عوض را گرو بگذارد، که در این صورت بر او واجب می‌شود به شرط خود و فا کند، یا شرط شود که عوض گرو باشد، که در این صورت به خود شرط عوض گرو می‌شود.

مسأله ۲۳۶۱ـ اگر موقعی که باید بدهی خودرا بدهد طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش و برداشت طلب خود داشته باشد، می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خودرا بردارد، و در صورتی که وکالت نداشته باشد، باید از بدهکار اجازه بگیرد، و اگر دسترسی به او ندارد از حاکم شرع اجازه بگیرد، و اگر دسترسی به حاکم شرع نباشد از عدول مؤمنین، و در هر صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

مسأله ۲۳۶۲ـ اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که مناسب شأن اوست و در آن نشسته و اثاثیهٔ منزل و چیزهای دیگری که ناچار از داشتن آنهاست چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خودرا از او مطالبه نماید، ولی مالی را که گرو گذاشته ـ اگرچه خانه و اثاثیه باشد ـ طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

«احکام ضمان»

مسأله ۲۳۶۳ـ اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی ـ اگرچه عربی نباشد ـ یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده‌ام طلب تورا بدهم، و طلبکار هم قبول کند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست.

مسأله ۲۳۶۴ـ ضامن و طلبکار باید عاقل و بالغ باشند، و باید کسی هم آنهارا به ناحقّ اکراه نکرده باشد و سفیه و مفلس نباشند، مگر به اذن یا اجازهٔ ولیّ سفیه و طلبکاران مفلس.

و این شرطها در بدهکار معتبر نیست، بنابر این اگر کسی ضامن شود که بدهی بچّه یا دیوانه یا سفیه یا مفلس را بدهد، صحیح است.

مسأله ۲۳۶۵ـ هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید: (اگر بدهکار قرض تورا نداد من ضامنم) صحّت ضمان محلّ اشکال است.

مسأله ۲۳۶۶ـ کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده نمی‌شود ضامن او شد.

مسأله ۲۳۶۷ـ در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی همه در واقع معیّن باشند، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید: (من ضامن هستم که طلب یکی از شماهارا بدهم) چون معیّن نکرده که طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل است، و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی

بگوید: (من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم) چون معیّن نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد، و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید: (من ضامن یکی از دو طلب تو هستم) و معیّن نکند که ضامن گندم است یا پول، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۶۸ـ اگر طلبکار طلب خودرا به‌ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد، و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۶۹ـ اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۷۰ـ ضامن و طلبکار ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را بهم بزنند.

مسأله ۲۳۷۱ـ هرگاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد، اگرچه بعد فقیر شود طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن اورا بهم بزند و طلب خودرا از بدهکار اوّل مطالبه نماید، و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب اورا بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ۲۳۷۲ـ اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار در آن وقت نداند و بعد ملتفت شود، می‌تواند ضامن بودن اورا به هم بزند، ولی اگر پیش از آن که طلبکار ملتفت شود ضامن قدرت پیدا کرده باشد، چنانچه بخواهد ضامن بودن اورا به هم بزند اشکال دارد.

مسأله ۲۳۷۳ـ اگر کسی بدون اجازهٔ بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد، نمی‌تواند از او چیزی بگیرد.

مسأله ۲۳۷۴ـ اگر کسی با اجازهٔ بدهکار ضامن شود که بدهی اورا بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن از او مطالبه نماید، ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، ولی اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

« احکام کفالت »

مسأله ۲۳۷۵ـ کفالت آن است که انسان متعهّد شود هر وقت طلبکار بدهکار را خواست به او تسلیم کند، و به کسی که این طور متعهّد می‌شود کفیل می‌گویند.

مسأله ۲۳۷۶ـ کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی ـ اگرچه عربی نباشد ـ یا به عملی به طلبکار بفهماند که من متعهّدم هر وقت بدهکار خودرا بخواهی به تو تسلیم کنم، و طلبکار یا ولیّ او هم قبول نماید.

مسأله ۲۳۷۷ـ کفیل باید عاقل و بالغ باشد، و باید سفیه و مفلس نباشد در صورتی که مستلزم تعهّد به مال باشد، مگر با اذن یا اجازهٔ ولیّ سفیه و طلبکاران مفلس، و اورا بر کفالت به ناحقّ اکراه نکرده باشند، و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

مسأله ۲۳۷۸ـ یکی از پنج چیز کفالت را بهم می‌زند:

اوّل: کفیل بدهکار را به طلبکار تسلیم نماید، یا بدهکار خودش را تسلیم کند، یا شخص دیگری اورا تسلیم نماید و طلبکار هم قبول کند.

دوم: طلب طلبکار داده شود.

سوم: طلبکار از طلب خود بگذرد، یا به دیگری به بیع یا صلح یا حواله و مانند اینها منتقل کند.

چهارم: بدهکار بمیرد. **پنجم:** طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳۷۹ـ اگر کسی به زور یا به حیله‌ای بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده باید اورا به طلبکار تسلیم کند، و اگر تسلیم نکرد باید طلب او را بپردازد.

« احکام ودیعه (امانت) »

مسأله ۲۳۸۰ـ اگر انسان مال خودرا به کسی بدهد و بگوید: (نزد تو امانت باشد) و او هم قبول کند، یا بدون این که حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه که می‌آید عمل نمایند.

مسأله ۲۳۸۱ـ امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هردو عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد، صحیح نیست.

و کسی که مال خودش را امانت می‌گذارد باید بالغ باشد، و جایز است بچّهٔ ممیّز مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد، و امانت گذاشتن نزد بچّهٔ ممیّز در صورتی که متمکّن از حفظ باشد و امانت را حفظ کند و مستلزم تصرّف در مال بچّه نباشد، اشکال ندارد.

و معتبر است کسی که مال خودش را امانت می‌گذارد سفیه و مفلس نباشد، مگر با اذن یا اجازهٔ ولیّ سفیه و طلبکاران مفلس، ولی امانت گذاشتن نزد سفیه و مفلس ـ در صورتی که مستلزم تصرّف آنها در مال خودشان نباشد ـ مانعی ندارد، و در صورت استلزام با اذن یا اجازهٔ ولیّ و طلبکاران اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۸۲ـ اگر از بچّه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند، باید

آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچّه است و ولیّ اجازهٔ امانت گذاشتن آن را نداده باشد، لازم است آن مال را به ولیّ او برساند، و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد، و همچنین است اگر امانت گذار دیوانه باشد.

مسأله ۲۳۸۳ـ کسی که نمی تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که امانت گذار ملتفت حال او نباشد، نباید امانت را قبول کند.

مسأله ۲۳۸۴ـ اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحبّ آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۸۵ـ کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد، و کسی هم که امانت را قبول می‌کند هر وقت بخواهد می تواند آن را به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۳۸۶ـ اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند، باید هرچه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که حاضر به نگهداری نیست، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۷ـ کسی که امانت را قبول می کند، اگر برای آن جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در جایی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۸۸ـ کسی که امانت را قبول می کند، اگر تعدّی کند ـ یعنی زیاده روی نماید، مثل آن که مرکبی که نزد او به امانت گذاشته شده بدون اذن صاحبش سوار شود ـ و یا تفریط کند ـ یعنی در نگهداری آن کوتاهی نماید، مثل آن که آن را در جایی بگذارد که اطمینان از آن نباشد که کسی بفهمد و آن را ببرد ـ ضامن است، و چنانچه تلف شود باید عوض آن را ـ اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمتش را ـ بدهد، و در غیر این دو صورت ضامن نیست.

مسأله ۲۳۸۹ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند، و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود نباید آن را به جای دیگر ببری، جایز نیست آن را به جای دیگر ببرد، و اگر ببرد ضامن است.

مسأله ۲۳۹۰ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معیّن کند، و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محلّ در نظر صاحب مال خصوصیّتی نداشته، بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، می تواند آن را به جای دیگری که مال در آن جا محفوظ تر یا مثل محلّ اوّلی است ببرد، و چنانچه مال در آن جا تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۹۱ـ اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند، و یا به ولیّ او خبر دهد، و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۹۲ـ اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید فوراً مال را به وارث او برساند، یا به وارث او خبر دهد، و چنانچه بدون عذر شرعی مال را به وارث او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند، و مال تلف شود باید عوض آن را بدهد، ولی اگر برای آن که بفهمد کسی که می‌گوید من وارث میّتم راست می‌گوید یا نه، یا میّت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، چیزی برعهدهٔ او نیست.

مسأله ۲۳۹۳ـ اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همهٔ ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همهٔ آنان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازهٔ دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است، و اگر نسبت به مال وصیّ هم معیّن کرده باشد، اجازهٔ او هم معتبر است.

مسأله ۲۳۹۴ـ اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هرچه زودتر به صاحب مال اطّلاع دهد، یا امانت را به او برساند.

مسأله ۲۳۹۵ـ هرگاه امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، اگر اطمینان دارد که امانت به صاحبش می‌رسد، مثل این که وارث او امین بوده و از امانت اطّلاع دارد، و همچنین اطمینان دارد که صاحبش راضی به ماندن آن نزد ورثه می‌باشد لازم نیست

امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ او برساند، و یا وصیّت کند، هرچند احوط آن است که امانت را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ او برساند، و اگر ممکن نیست، آن را به حاکم شرع بدهد.

و در غیر این صورت باید به هر طریقی که ممکن است حقّ را به صاحبش یا وکیل یا ولیّ او برساند، و اگر ممکن نشد وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصیّ و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیّات مال و محلّ آن را بگوید.

مسأله ۲۳۹۶ـ اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای که در مسألهٔ پیش گذشت عمل نکند، چنانچه آن أمانت از بین برود، باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود، یا بعد از مدّتی پشیمان شود و وصیّت کند، هر چند مال بعد از وصیّت تلف شود.

«احکام عاریه»

مسأله ۲۳۹۷ـ عاریه آن است که انسان مال خودرا به دیگری بدهد که بدون عوض از آن استفاده کند.

مسأله ۲۳۹۸ـ لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

مسأله ۲۳۹۹ـ عاریه دادن چیز غصبی و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن متعلّق حقّ یا ملک دیگری است ـ مثل آن که آن را اجاره داده باشد ـ در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که منفعت ملک یا متعلّق حقّ اوست به عاریه دادن راضی باشد.

مسأله ۲۴۰۰ـ چیزی را که منفعتش مال انسان است ـ مثلاً آن را اجاره کرده ـ می تواند به کسی که بر آن مال مورد اطمینان است، یا به اذن مالک عاریه بدهد، ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

مسأله ۲۴۰۱ـ اگر دیوانه و بچّه مال خودرا عاریه بدهند صحیح نیست، و همچنین عاریه دادن سفیه و مفلس مال خودرا صحیح نیست، مگر با اذن یا اجازهٔ ولیّ سفیه و طلبکاران مفلس، و اگر ولیّ مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۰۲ـ اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند، و در استفادهٔ از آن

زیاده روی هم ننماید، و اتّفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۰۳ـ اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۴۰۴ـ اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده وظیفه‌اش همان است که در مسألهٔ «۲۳۹۲» گذشت.

مسأله ۲۴۰۵ـ اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرّف کند ـ مثلاً دیوانه شود ـ وظیفهٔ عاریه کننده همان است که در مسألهٔ «۲۳۹۱» گذشت.

مسأله ۲۴۰۶ـ عاریه عقد جایز است، و عاریه دهنده و کسی که عاریه کرده می توانند هر وقت بخواهند عاریه را به هم بزنند، بنابراین عاریه دهنده می تواند آنچه را که عاریه داده پس بگیرد، مگر در موردی که زمینی را برای دفن میّت عاریه داده باشد که بعد از دفن نمی تواند زمین را به نبش قبر میّت پس بگیرد.

مسأله ۲۴۰۷ـ عاریه دادن چیزی که استفادهٔ حلال ندارد ـ مثل آلات لهو و قمار ـ باطل است، و همچنین است عاریه دادن ظرف طلا و نقره به جهت خوردن و آشامیدن بلکه بنابر احتیاط واجب برای سایر استعمالات هر چند زینت نمودن باشد.

مسأله ۲۴۰۸ـ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده صحیح است.

مسأله ۲۴۰۹ـ اگر چیزی را که عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازهٔ صاحب مال یا وکیل یا ولیّ او آن را به جایی ببرد، اگرچه جایی باشد که صاحبش معمولاً به آن جا می‌برده ـ مثل آن که اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد ـ ضامن است، و در صورت تلف باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۴۱۰ـ اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد ـ مثلاً ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند ـ باید نجس بودن آن را به کسی که

عاریه می‌کند بگوید، و اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد، لازم نیست نجس بودن آن را اطّلاع دهد، مگر در صورتی که عاریه کننده بخواهد با لباس پاک واقعی نماز بخواند، که احتیاط واجب آن است که نجس بودنش را به او اطّلاع دهد.

مسأله ۲۴۱۱ـ چیزی را که عاریه کرده بدون اجازهٔ صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره یا عاریه دهد.

مسأله ۲۴۱۲ـ اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازهٔ صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیزرا عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریهٔ دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۴۱۳ـ اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند، و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۴۱۴ـ اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند، و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

مسأله ۲۴۱۵ـ اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

« احکام هبه »

هبه عبارت است از تملیک عین مجّاناً ـ بدون این که در مقابل عین عوضی دریافت کند ـ وبخشیده شده باید عین ـ اگر چه بنحو مشاع ـ باشد، نه منفعت، وچه در خارج باشد یا در ذمّه، در صورتی که به غیر کسی که در ذمّهٔ اوست ببخشد، واگر به کسی که آن عین در ذمّهٔ اوست ببخشد، ذمّهٔ مدیون بریء می‌شود، و نمی‌تواند به آن چه بخشیده رجوع کند.

مسأله ۲۴۱۶ـ در هبه ایجاب وقبول معتبر است، چه به لفظ باشد ـ مثل آن که بگوید: «این کتاب را به تو بخشیدم» وکسی که به او بخشیده شده بگوید: «قبول کردم» ـ یا به فعل باشد، مثل آن که کتاب را به قصد بخشش به طرف بدهد، واو هم به قصد قبول بگیرد.

مسأله ۲۴۱۷ـ معتبر است هبه کننده عاقل وبالغ وقاصد باشد، وبر هبه اکراه نشده باشد، وبه واسطهٔ سفاهت وافلاس ممنوع از تصرّف در مالش نباشد، ومالکِ مالی باشد که می‌بخشد، یا بر آن ولایت داشته باشد، وگرنه آن هبه فضولی است وصحّت آن منوط به اجازهٔ کسی است که اجازهٔ او معتبر است.

مسأله ۲۴۱۸ـ در هبه قبض معتبر است، پس اگر مالی رابه کسی ببخشد، تابه قبض او ندهد، هبه محقّق نمی‌شود، وباید کسی که مال به او بخشیده شده، به اذن هبه کننده قبض کند، ولی اگر آن چه را بخشیده، در تصرّف کسی باشد که به او بخشیده، کفایت از قبض می‌کند.

وقبض در غیر منقول ـ مانند خانه وزمین ـ به این است که مانع از تصرّف را برطرف کند، ومال را در استیلای کسی که به او بخشیده قرار دهد، ودر منقول به این است که به طرف بدهد، وطرف هم از او بگیرد.

مسأله ۲۴۱۹ـ اگر مالی را به کسی که به حدّ بلوغ نرسیده یا به دیوانه ببخشد، معتبر است ولیّ آن دو قبول کند، وآن مال را قبض نماید، ولی اگر ولیّ به آن دو ببخشد، ودر دست خودش باشد، بودن آن مال در تصرّف ولیّ از قبض کفایت می‌کند.

مسأله ۲۴۲۰ـ اگر به یکی از ارحام ـ خویشاوندان ـ خود مالی ببخشد، بعد از آن که به قبض او داد، نمی‌تواند رجوع کند و پس بگیرد، وهمچنین است در صورتی که هبه کننده بر کسی که به او هبه شده، شرط کند، وبه آن شرط عمل شود، یا کسی که به او هبه شده، در مقابل هبه عوضی به هبه کننده بدهد.

ودر غیر موارد ذکر شده تا عین مالی که هبه شده باقی باشد، می‌تواند مال بخشیده شده را پس بگیرد، ولی اگر تلف شده یا آن را به دیگری منتقل کرده، یا تغییری در عین داده ـ مثل آن که اگر پارچه بوده، آن را رنگ کرده باشد ـ نمی‌تواند پس‌بگیرد.

مسأله ۲۴۲۱ـ زن وشوهر در لزوم هبه، حکم رحم را ندارند.

مسأله ۲۴۲۲ـ اگر مالی را به کسی ببخشد، ودر ضمن آن بر آن کس شرط کند که مالی به او بدهد یا کاری ـ که جایز باشد ـ برای او انجام دهد، باید کسی که بر او شرط شده، به آن شرط عمل کند، وهبه کننده قبل از عمل به شرط می‌تواند رجوع نماید، وهمچنین اگر کسی که براو شرط شده، به شرط عمل نکند، ویا نتواند به آن شرط عمل نماید، هبه کننده می‌تواند رجوع کند.

مسأله ۲۴۲۳ـ اگر هبه کننده یا کسی که مال به او هبه شده، قبل از قبض بمیرد، هبه باطل می‌شود.

مسأله ۲۴۲۴ـ اگر هبه کننده بعد از قبض دادن بمیرد، ورثه نمی‌توانند رجوع کنند، و همچنین اگر کسی که مال به او بخشیده شده بمیرد، هبه کننده نمی‌تواند رجوع نماید.

مسأله ۲۴۲۵ـ همچنان که رجوع به گفتن محقّق می‌شود ـ مثل آن که بگوید: «از بخششی که کردم برگشتم» ـ به فعل نیز محقّق می‌شود، مثل آن که به قصد رجوع از طرف

بگیرد، یا آن چه را بخشیده به قصد رجوع به دیگری واگذار نماید، ودر تحقّق رجوع، دانستن کسی که مال به او هبه شده، معتبر نیست.

مسأله ۲۴۲۶ـ مالی راکه به شخصی بخشیده، اگر در ملک آن شخص، زیادی منفصل یا قابل انفصال پیدا کند ـ مثل آن که گوسفند برّه آورد، یا درخت میوه دهد ـ مال آن شخص است، واگر هبه کننده، در هبهٔ مثل گوسفند ودرخت، رجوع کند، نمی تواند برّه ومیوه را از آن شخص پس بگیرد.

«احکام نکاح (ازدواج)»

به واسطهٔ عقد ازدواج زن و مرد به یکدیگر حلال می‌شوند، و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم.

عقد دائم آن است که در آن مدّتی برای زناشویی نباشد، و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند.

و عقد غیر دائم آن است که مدّت زناشویی در آن معیّن شود، مثلاً زن را به مدّت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، ولی ـ بنابر احتیاط واجب ـ مدّت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر یا یکی از آن دو زیادتر نباشد، و زنی را که به این قسم عقد کنند متعه می‌نامند.

احکام عقد

مسأله ۲۴۲۷ـ در زناشویی ـ چه دائم و چه غیر دائم ـ باید صیغه خوانده شود، و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست، و صیغهٔ عقد را می‌توانند خود زن و مرد بخوانند یا دیگری را وکیل کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۴۲۸ـ وکیل لازم نیست مرد باشد، و زن هم می‌تواند برای خواندن صیغهٔ عقد از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۴۲۹ـ زن و مرد تا یقین یا اطمینان پیدا نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است نمی‌توانند ترتیب آثار و احکام نکاح را بدهند، و گمان به این که وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند، و اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده در صورتی که ثقه باشد و ظنّ به خلاف گفتهٔ او نباشد، یا از قول او اطمینان حاصل شود کافیست، و در غیر دو صورت ذکر شده اکتفا به اخبار او محلّ اشکال است.

مسأله ۲۴۳۰ـ اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روز اورا به عقد مردی در آورد، و ابتدای ده روز را معیّن نکند، آن وکیل می‌تواند هر وقت که بخواهد اورا ده روز به عقد آن مرد در آورد، ولی اگر معلوم باشد که زن روز یا ساعت معیّنی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

مسأله ۲۴۳۱ـ یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغهٔ عقد دائم یا غیر دائم از طرف هر دو نفر وکیل شود، و نیز مرد می‌تواند از طرف زن وکیل شود و اورا برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحبّ آن است که عقد را دو نفر بخوانند، خصوصاً در صورتی که وکیل شود که برای خود عقد کند.

دستور خواندن عقد دائم

مسأله ۲۴۳۲ـ اگر صیغهٔ عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و اوّل زن بگوید: «**زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصِّدَاقِ الْمَعْلُومِ**» یعنی خودرا زن تو نمودم به مهری که معیّن شده، و پس از آن بدون آن که پی در پی بودن ایجاب و قبول عرفاً بهم بخورد مرد بگوید: «**قَبِلْتُ التَزْوِيْجَ عَلَى الصِّدَاقِ المَعْلُوْمِ**» یعنی قبول کردم ازدواج را به مهری که معیّن شده یا بگوید: «**قَبِلْتُ التَّزْوِيْجَ**» و قصد کند قبول همان ازدواج بر مهر معلوم را، عقد صحیح است.

واگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغهٔ عقدرا بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد احمد و اسم زن فاطمه باشد و وکیل زن بگوید: «**زَوَّجْتُ مُوَكِّلَتِي فَاطِمَةَ مُوَكِّلَكَ أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ**» و پس از آن بدون آن که موالات عرفاً به هم بخورد وکیل مرد بگوید: «**قَبِلْتُ التَزْوِيْجَ لِمُوَكِّلِي أَحْمَدَ عَلَى الصِّدَاقِ المَعْلُومِ**» صحیح می‌باشد، و بهتر

آن است که وکیل زن بگوید: «**زَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ أَحْمَدَ مُوَكِّلَتِي فٰاطِمَةَ عَلَى الصِّدٰاقِ المَعْلُومِ**».

و بنابر احتیاط مستحبّ لفظی که مرد می‌گوید با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن «**زَوَّجْتُ**» می‌گوید مرد هم «**قَبِلْتُ التَزْوِيْجَ**» بگوید، هرچند «**قَبِلْتُ النِّكٰاحَ**» هم مانعی ندارد.

دستور خواندن عقد غیر دائم

مسأله ۲۴۳۳ـ اگر خود زن و مرد بخواهند صیغهٔ عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آن که مدّت و مهر را معیّن کردند، چنانچه زن بگوید: «**زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ**» و بعد بدون این که موالات عرفاً به هم بخورد مرد بگوید: «**قَبِلْتُ هٰكَذٰا**» صحیح است.

و اگر دیگری را وکیل کنند و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «**زَوَّجْتُ مُوَكِّلَتِي مُوَكِّلَكَ فِي الْمُدَّةِ المَعْلُومَةِ عَلَى المَهْرِ المَعْلُومِ**» پس بدون این که موالات عرفاً به هم بخورد وکیل مرد بگوید: «**قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي هٰكَذٰا**» صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

مسأله ۲۴۳۴ـ عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: آن که بنابر احتیاط واجب به عربی صحیح خوانده شود، و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، می‌توانند به غیر عربی بخوانند، ولی باید لفظی بگویند که معنی «**زَوَّجْتُ**» و «**قَبِلْتُ**» را بفهماند، هرچند احتیاط مستحبّ آن است که اگر ممکن باشد کسی را که می‌تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند.

دوم: مرد و زن یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «**زَوَّجْتُكَ نَفْسِي**» قصدش این باشد که خودرا زن او قرار دهد، و مرد به گفتن «**قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ**» زن بودن اورا برای خود قبول نماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، به گفتن «**زَوَّجْتُ**» و «**قَبِلْتُ**»

قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند زن و شوهر شوند.

سوم: کسی که صیغه را می‌خواند باید عاقل باشد، و امّا کسی که بالغ نیست ولی قادر بر انشاء عقد است، در صورتی که بدون اذن و اجازهٔ ولیّ برای خودش صیغه را بخواند باطل است، و با اذن یا اجازهٔ ولیّ مانعی ندارد، و در صورتی که صیغه را به وکالت از غیر بخواند، عقدش صحیح است.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آنها صیغه را می‌خوانند، در موقع عقد، زن و شوهر را معیّن کنند، مثلاً اسم آنهارا ببرند یا به آنها اشاره نمایند، پس کسی که چند دختر دارد اگر به مردی بگوید: «**زَوَّجْتُكَ اِحْدٰى بَنٰاتِي**» یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را و او بگوید «**قَبِلْتُ**» یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد دختررا معیّن نکرده‌اند عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً با کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۵ـ اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۳۶ـ کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر عقدرا صحیح بخواند و معنای هر کلمه‌ای از عقدرا بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید، می‌تواند عقدرا بخواند.

مسأله ۲۴۳۷ـ اگر زنی را برای مردی بدون اذن آنان عقد کنند، و بعد زن و مرد آن عقدرا اجازه نمایند، عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۸ـ اگر زن و مرد یا یکی از آن دورا به ازدواج اکراه نمایند، در صورتی که عقدرا خود آنها خوانده باشند، اگر بعد از خواندن عقد راضی شوند، عقد صحیح است، ولی اگر دیگری خوانده است در صورتی که اجازه کنند ـ مثلاً بگویند به آن عقد راضی هستیم ـ عقد صحیح است.

مسأله ۲۴۳۹ـ پدر و جدّ پدری می‌توانند برای فرزند نابالغ یا دیوانهٔ خود که با حال دیوانگی بالغ شده ازدواج کنند، و بعد از آن که آن طفل بالغ شد یا دیوانه عاقل گردید،

اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای نداشته، نمی‌تواند آن را به هم بزند، و اگر مفسده‌ای داشته می‌تواند آن را امضاء یا ردّ نماید، ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند، چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۰ـ دختری که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است ـ یعنی مصلحت خودرا تشخیص می‌دهد ـ اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه با کره باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد، و اجازهٔ مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۱ـ اگر دختر با کره نباشد، یا این که با کره باشد ولی اجازه گرفتن از پدر یا جدّ پدری ممکن نباشد، یا حرجی باشد و دختر حاجت به شوهر کردن داشته باشد، اجازهٔ پدر و جدّ پدری لازم نیست.

مسأله ۲۴۴۲ـ اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد، و بنابر احتیاط واجب از خرج قبل از بلوغ ـ در صورت تمکین زن و تمکّن پسر از لذت بردن ـ به صلح یا غیر آن یقین به برائت ذمّه حاصل کند.

مسأله ۲۴۴۳ـ اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته مدیون مهر زن است، و اگر موقع عقد مالی نداشته پدر یا جدّ او باید مهر زن را بدهند.

عیبهایی که به واسطهٔ آنها می‌شود عقدرا به هم زد

مسأله ۲۴۴۴ـ اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیبی را که ذکر می‌شود دارد، می‌تواند عقدرا به هم بزند:

اوّل: دیوانگی. **دوم:** مرض خوره. **سوم:** مرض برص (پیسی). **چهارم:** کوری.

پنجم: زمین‌گیر یا شل بودن، مگر این که شلی او طوری باشد که عرفاً عیب شمرده نشود.

ششم: افضاء، یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد.

هفتم: آن که گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

مسأله ۲۴۴۵ـ اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است، یا

آلت مردی نداشته، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود، یا بفهمد مرضی دارد که نمی‌تواند نزدیکی نماید، هرچند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی پیدا شده باشد، می‌تواند عقدرا به هم بزند، ولی در صورتی که شوهر نمی‌تواند نزدیکی نماید باید زن به حاکم شرع رجوع نماید، و حاکم شوهر را یک سال مهلت می‌دهد چنانچه شوهر نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی نماید، پس از آن، زن می‌تواند عقد را به هم بزند.

و در صورتی که مرد بعد از عقد ـ چه پیش از نزدیکی و چه بعد از آن ـ دیوانه شود، بنابر احتیاط واجب زن بدون طلاق نمی‌تواند جدا شود، و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود، یا مرض مانع از نزدیکی بعد از آن پیدا شود، زن نمی‌تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ۲۴۴۶ـ اگر زن بعد از عقد بفهمد که تخمهای شوهرش را کشیده‌اند، در صورتی که تدلیس کرده و زن را گول زده باشند، می‌تواند عقدرا بهم بزند، و در غیر صورت تدلیس، اگر خواست عقدرا به هم بزند احتیاط به طلاق ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۷ـ اگر به واسطهٔ آن که مرد نمی‌تواند نزدیکی کند زن عقدرا به هم بزند، شوهر باید نصف مهررا بدهد، ولی اگر به واسطهٔ یکی از عیبهای دیگری که گذشت مرد یا زن عقدرا به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست، و اگر نزدیکی کرده باید تمام مهررا بدهد، مگر اینکه خود زن تدلیس کرده باشد که در این صورت چیزی بر مرد نیست.

عدّه‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲۴۴۸ـ ازدواج با زنهایی که با انسان محرم هستند ـ مثل مادر و خواهر و دختر و عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن ـ حرام است.

مسأله ۲۴۴۹ـ اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگرچه با او نزدیکی نکند، مادر و مادر مادر آن زن و مادر پدر او هرچه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۵۰ـ اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوهٔ دختری و پسری آن زن هرچه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۵۱ـ اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

مسأله ۲۴۵۲ـ عمّه و خالهٔ انسان و عمّه و خالهٔ پدر و عمّه و خالهٔ پدر پدر یا مادر پدر و عمّه و خالهٔ مادر و عمّه و خالهٔ مادر مادر یا پدر مادر هرچه بالا روند به انسان محرمند.

مسأله ۲۴۵۳ـ پدر و جدّ شوهر هرچه بالا روند، و پسر و نوهٔ پسری و دختری او هرچه پایین آیند، چه در موقع عقد باشند یا بعد به دنیا بیایند، به زن او محرم هستند.

مسأله ۲۴۵۴ـ اگر زنی را برای خود عقد کند به عقد دائم یا موقّت، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۵ـ اگر زن خودرا ـ به ترتیبی که در کتاب طلاق می‌آید ـ طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر اورا عقد نماید، و همچنین ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که در عدّهٔ متعه باشد، ولی در عدّهٔ طلاق بائن می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۵۶ـ انسان نمی‌تواند بدون اجازهٔ زن خود با خواهر زاده و برادر زادهٔ او ازدواج کند، ولی اگر بدون اذن زنش آنان را عقد نماید و بعد زن اجازه نماید اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۵۷ـ اگر زن بفهمد شوهرش برادر زاده یا خواهر زادهٔ اورا عقد کرده و حرفی نزند، و حرف نزدنش کاشف از رضایت او نباشد، چنانچه بعد رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

مسأله ۲۴۵۸ـ اگر انسان پیش از آن که دختر خالهٔ خودرا بگیرد با مادر او زنا کند، دیگر نمی‌تواند با او ازدواج نماید، و بنابر احتیاط واجب دختر عمّه نیز همین حکم را دارد.

مسأله ۲۴۵۹ـ اگر با دختر عمّه یا دختر خالهٔ خود ازدواج نماید و پس از نزدیکی با آنان با مادرشان زنا کند موجب جدایی آنها نمی‌شود، ولی اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، احتیاط واجب آن است که از ایشان به طلاق جدا شود.

مسأله ۲۴۶۰ـ اگر با زنی غیر از عمّه و خالهٔ خود زنا کند، احتیاط مستحبّ آن است که با دختر او ازدواج نکند، و اگر زنی را عقد نماید و پیش از آن که با او نزدیکی کند با مادر او زنا کند، احتیاط واجب آن است که به طلاق از آن زن جدا شود، ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید، لازم نیست از آن زن جدا شود.

مسأله ۲۴۶۱ـ زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر در آید، و مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زنهای کافرهٔ غیر اهل کتاب ازدواج کند، ولی متعه کردن زنهای اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مانعی ندارد، و بنابر احتیاط مستحبّ ازدواج دائم با آنها ننماید، ولی نمی‌تواند با زن‌های اهل کتاب بدون رضایت زن مسلمان خود ازدواج دائم یا موقت نماید.

و بعضی از فرقه‌ها ـ از قبیل خوارج و غلات و نواصب ـ که خود را مسلمان می‌دانند و در حکم کفّارند، مرد و زن مسلمان نمی‌توانند با آنها به طور دائم یا موقّت ازدواج نمایند.

مسأله ۲۴۶۲ـ اگر با زنی که در عدّهٔ طلاق رجعی است زنا کند، آن زن ـ بنابر احتیاط ـ بر او حرام می‌شود، و اگر با زنی که در عدّهٔ متعه یا طلاق بائن یا عدّهٔ وفات است زنا کند، بعد می‌تواند اورا عقد نماید، و معنی طلاق رجعی و طلاق بائن وعدّهٔ متعه و عدّهٔ وفات در احکام طلاق خواهد آمد.

مسأله ۲۴۶۳ـ اگر با زن بی شوهری که در عدّه نیست زنا کند، بعد می‌تواند آن زن را برای خود عقد نماید، ولی احتیاط واجب آن است که از ازدواج با زنی که زنا دادن او علنی است خودداری کند، مگر بعد از معلوم شدن توبهٔ آن زن، و احتیاط واجب آن است که صبر کند تا آن زن حیض ببیند، بعد اورا عقد نماید، و اگر دیگری بخواهد آن زن را عقد کند این احتیاط مستحبّ است.

مسأله ۲۴۶۴ـ اگر زنی را که در عدّهٔ دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عدّهٔ زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

مسأله ۲۴۶۵ـ اگر زنی را که در عدّهٔ دیگری است برای خود عقد کند و با او نزدیکی کند، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگرچه نمی‌دانسته که آن زن در عدّه است، یا نمی‌دانسته که عقد زن در عدّه حرام است.

مسأله ۲۴۶۶ـ اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و بر او حرام ابدی می‌شود، و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

مسأله ۲۴۶۷ـ زن شوهر دار اگر زنا کند بر شوهر خود حرام نمی‌شود، و چنانچه توبه

نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است شوهر اورا طلاق دهد، ولی در هر صورت باید مهرش را بدهد.

مسأله ۲۴۶۸ـ زنی راکه طلاق داده‌اند و زنی که متعه بوده و شوهرش مدّت اورا بخشیده یا مدّتش تمام شده، چنانچه بعد از مدّتی شوهر کند و بعد شکّ کند که موقع عقد شوهر دوم عدّهٔ شوهر اوّل تمام بوده یا نه، در صورتی که در حال شکّ احتمال بدهد که موقع عقد غافل از عدّه نبوده، عقد شوهر دوم صحیح است، و در غیر این صورت صحّت عقد محلّ اشکال است.

مسأله ۲۴۶۹ـ مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده ـ در صورتی که بالغ بوده ـ حرام است، و همچنین بنابر احتیاط مادربزرگ و دختر دختر؛ و در صورتی که لواط دهنده بالغ باشد یا لواط کننده بالغ نباشد، اگر عقد واقع شد بنابر احتیاط واجب زن از مرد به طلاق جدا شود، و همچنین در وقوع عقد بر مادربزرگ و دختر دختر، و اگر گمان یا شکّ کند که دخول شده بر او حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۴۷۰ـ اگر با مادر یا خواهر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن پسر لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند، هرچند احتیاط مستحبّ آن است که از زن خود به طلاق جدا شود، خصوصاً در صورتی که خواهر آن پسر باشد، و احتیاط واجب آن است که اگر لواط کننده زن خودرا طلاق داده، دوباره با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۴۷۱ـ اگر کسی در حال احرام با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است، و اگر می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود.

مسأله ۲۴۷۲ـ اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند، عقد او باطل است، و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، بنابر احتیاط آن مرد بر او حرام ابدی می‌شود.

مسأله ۲۴۷۳ـ اگر مرد طواف نساءرا ـ که یکی از کارهای حجّ و عمرهٔ مفرده است ـ به جا نیاورد، زنش و زنان دیگر که به احرام بر او حرام شده بودند حلال نمی‌شوند، و نیز اگر زن طواف نساء نکند مرد بر او حلال نمی‌شود، ولی اگر بعد طواف نساءرا انجام دهند، حلال می‌شوند.

مسأله ۲۴۷۴ـ نزدیکی با دختری که عقد کرده تا بالغ نشده حرام است، ولی اگر پیش از آن که نُه سال دختر تمام شود با او نزدیکی کند بعد از بلوغ دختر نزدیکی با او حرام نیست اگرچه افضاء شده باشد، (معنای افضاء در مسألهٔ «۲۴۴۴» گذشت).

مسأله ۲۴۷۵ـ زن آزادی را که شوهرش سه مرتبه اورا طلاق داده بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در احکام طلاق می‌آید با مرد دیگری ازدواج کند، بعد از وفات یا طلاق شوهر دوم و تمام شدن عدّه، شوهر اوّل می‌تواند دوباره با او ازدواج کند.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۷۶ـ زنی که عقد دائمی شده نباید بدون اذن شوهر از خانه بیرون رود، و باید خودرا برای هر لذّت مشروعی که او می‌خواهد تسلیم نماید، و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند، و اگر این وظایف را انجام دهد، تهیّهٔ غذا و لباس و منزل و سایر مایحتاج زن ـ بر طبق آنچه متعارف است ـ بر شوهر واجب است، و اگر تهیّه نکند ـ چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد ـ مدیون زن است.

مسأله ۲۴۷۷ـ اگر زن در کارهایی که در مسألهٔ پیش ذکر شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است، و حقّ غذا و لباس و منزل و سایر ما یحتاج و همخوابی ندارد، ولی مهر او از بین نمی‌رود.

مسأله ۲۴۷۸ـ مرد حقّ ندارد زن خودرا به خدمت خانه ملزم کند.

مسأله ۲۴۷۹ـ مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج او در وطن باشد بر شوهر نیست، مگر سفری باشد که مخارج آن سفر عرفاً نفقهٔ او باشد، مانند آن که بیمار باشد و معالجه متوقّف بر سفر باشد، که در این صورت مخارج سفر به قدر متعارف بر شوهر است، و همچنین اگر شوهر مایل باشد که زن را به سفر ببرد.

مسأله ۲۴۸۰ـ زنی که خرج او بر شوهر است و شوهر خرج اورا نمی‌دهد می‌تواند بعد از مطالبه و امتناع شوهر خرجی خودرا بدون اذن از مال او بردارد، و بنا بر احتیاط واجب ـ اگر ممکن باشد ـ از حاکم شرع برای برداشتن اذن بگیرد، و اگر نتواند از مال

او بردارد و اجبار او هم به وسیلهٔ متصدّی امور حسبیه میسّر نباشد، چـنانچه نـاچار باشد که معاش خودرا تهیّه کند، در موقعی که مشغول تهیّهٔ معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ۲۴۸۱ـ مرد ـ بنابر احتیاط واجب ـ در هر چهار شب، یک شب نزد زن دائمی خود بماند، ولی اگر دو زن داشته باشد و نزد یکی از آنها یک شب بماند، واجب است نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند.

مسأله ۲۴۸۲ـ شوهر نمی تواند بیش از چهارماه نزدیکی با زن دائمی جوان خود را ترک کند، و همچنین بنابر احتیاط واجب در غیر زن جوان، مگر با رضایت زن، یا آن که نزدیکی بر مرد ضرری یا حرجی باشد در صورتی که با ضرر و حرج بر زن مزاحمت نکند، یا آن که زن ناشزه باشد، و یا آن که در ضمن عقد بر زن شرط شـده بـاشد کـه اختیار نزدیکی با مرد باشد.

مسأله ۲۴۸۳ـ اگر در عقد دائم مهر را معیّن نکنند، عقد صحیح است، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر اورا مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد، ولی در متعه چنانچه مهر را معیّن نکنند، عقد باطل است.

مسأله ۲۴۸۴ـ اگر موقع خواندن عقد دائم برای دادن مهر مدّتی معیّن نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد و چه نداشته باشد، ولی اگر پیش از گرفتن مهر بـه نـزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقّت)

مسأله ۲۴۸۵ـ متعه کردن زن اگرچه برای لذّت بردن هم نباشد صحیح است.

مسأله ۲۴۸۶ـ احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهارماه نزدیکی با متعهٔ خودرا ترک نکند مگر با رضایت او.

مسأله ۲۴۸۷ـ زنی که متعه می شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند،

عقد و شرط او صحیح است، و شوهر فقط می‌تواند لذّتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعد به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

مسأله ۲۴۸۸ـ زنی که متعه شده اگرچه آبستن شود حقّ خرجی ندارد مگر این که در ضمن عقد متعه یا عقد لازم دیگر شرط کند، و همچنین در ضمن عقد جایز مادامی که آن عقد باقی باشد.

مسأله ۲۴۸۹ـ زنی که متعه شده حقّ همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد، مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هر که شرط کرده ارث می‌برد.

مسأله ۲۴۹۰ـ زنی که به ازدواج موقّت در آمده اگرچه نداند که حقّ خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است، و برای آن که نمی‌دانسته، حقّی بر شوهر پیدا نمی‌کند.

مسأله ۲۴۹۱ـ زنی که به ازدواج موقّت در آمده می‌تواند بدون اجازهٔ شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطهٔ بیرون رفتن حقّ شوهر از بین برود، بیرون رفتن حرام است.

مسأله ۲۴۹۲ـ اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدّت و مبلغ معیّن اورا برای خود متعه نماید، چنانچه مرد اورا به عقد دائم خود در آورد، یا به غیر از مدّت یا مبلغی که معیّن شده او را متعه کند، وقتی آن زن فهمید اگر آن عقدرا اجازه کند صحیح وگرنه باطل است.

مسأله ۲۴۹۳ـ اگر پدر یا جدّ پدری برای محرم شدن زنی را برای مدت کمی مثلاً یک ساعت برای پسری که قابلیّت استمتاع داشته باشد عقد نماید، عقد صحیح است، و پدر یا جدّ پدری می‌تواند مدّت را با مراعات مصلحت و نفع آن پسر به زن ببخشد، و نیز می‌تواند دختر نا بالغی را که قابل تمتّع باشد برای محرم شدن در مدّت مذکوره به عقد کسی در آورد، و در هر دو صورت معتبر است که در عقد مفسده‌ای برای صغیر نباشد.

مسأله ۲۴۹۴ـ اگر پدر یا جدّ پدری طفل خودرا که در محلّ دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده برای محرم شدن به عقد کسی در آورد، در صورتی که آن طفل در مدّت زوجیّت قابل استمتاع باشد، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود، و چنانچه بعد معلوم شود که در موقع عقد آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است و کسانی که ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۹۵ـ اگر مرد مدّت ازدواج موقّت زن را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده، باید تمام چیزی را که قرار گذاشته به او بدهد، و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف آن را بدهد، و احتیاط مستحبّ آن است که تمام آن را بدهد.

مسأله ۲۴۹۶ـ مرد می‌تواند زنی را که متعهٔ او بوده و مدّتش تمام شده یا به آن زن بخشیده ولی عدّهٔ او تمام نشده به عقد دائم خود در آورد یا این که دوباره متعه نماید.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۹۷ـ نگاه کردن مرد به بدن و موی زن نامحرم ـ چه با قصد لذّت و چه بدون آن، و چه با ترس وقوع در حرام و چه بدون آن ـ حرام است، و نگاه کردن بصورت و دستهای او اگر به قصد لذّت باشد یا ترس وقوع در حرام داشته باشد، حرام است، و احتیاط مستحبّ آن است که بصورت و دستها تا مچ ـ هر چند بدون قصد لذّت و ترس وقوع در حرام ـ نگاه نکند، و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام است مگر به جاهایی که سیرهٔ متشرّعه و متدیّنین بر پوشانیدن آن نیست، مانند سر و صورت و گردن و دستها و ساق پاها، که نگاه کردن زن به این مواضع بدون قصد لذّت و ترس وقوع در حرام جایز است.

مسأله ۲۴۹۸ـ زنهایی که اگر آنهارا از نپوشیدن بدن خود از نامحرم نهی کنند تأثیر در آنها ندارد ـ چه کافر و چه مسلمان ـ نگاه کردن به جاهایی از بدن آنها که بحسب متعارف عادت بپوشانیدن آن ندارند در صورتی که قصد لذّت و ترس وقوع در حرام نباشد، جایز است.

مسأله ۲۴۹۹ـ زن باید موی و بدن خودرا از مرد نامحرم بپوشاند، و نیز صورت و دستهارا تا مچ، در صورتی که قصد نشان دادن داشته باشد و مرد هم بقصد لذّت نظر می‌کند، و همچنین است بنابر احتیاط واجب در صورتی که می‌داند بیننده بقصد لذّت نظر می‌کند، هرچند زن قصد نشان دادن نداشته باشد.

و پوشاندن سر و موی از پسر نابالغ واجب نیست مگر در صورتی که موجب هیجان شهوت آن پسر باشد که بنا بر احتیاط واجب بپوشاند.

مسأله ۲۵۰۰ـ نگاه کردن به عورت دیگری ـ حتّی به عورت بچّهٔ ممیّزی که خوب و بد را می‌فهمد ـ حرام است، اگرچه از پشت شیشه یا در آیینه یا آب صاف و مانند اینها

باشد، و زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند، و نظر به عورت کافر بنابر احتیاط واجب جائز نیست.

مسأله ۲۵۰۱ـ مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذّت نداشته باشند می‌توانند به تمام بدن یکدیگر به جز عورت نگاه کنند.

مسأله ۲۵۰۲ـ نگاه کردن مرد به بدن مرد دیگر، و زن به بدن زن دیگر به قصد لذّت حرام است.

مسأله ۲۵۰۳ـ نگاه کردن به عکس زن نامحرمی که انسان او را می‌شناسد و از زنانی است که اگر او را از نشان دادن خود به نامحرم نهی کنند می‌پذیرد، بنابر احتیاط جایز نیست.

مسأله ۲۵۰۴ـ اگر زن بخواهد زن دیگری یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عورت او نرسد، و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگری، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ۲۵۰۵ـ اگر زن ناچار باشد برای معالجه به مرد نامحرم مراجعه کند و مرد هم برای معالجه ناچار باشد که او را نگاه کند و دست به بدن او بزند، جایز است، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند نباید دست ببدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند، و در هر صورت اگر بتواند با دستکش معالجه کند نباید با دست معالجه نماید.

مسأله ۲۵۰۶ـ اگر انسان برای معالجه ناچار باشد به شخصی مراجعه کند و آن شخص هم ناچار باشد که در معالجه به عورت او نگاه کند، بنابر احتیاط واجب به وسیلهٔ آیینه به عورت او نگاه کند، ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد یا معالجه با نگاه کردن در آیینه حرجی باشد، اشکال ندارد.

مسائل متفرّقهٔ زناشویی

مسأله ۲۵۰۷ـ کسی که به واسطهٔ نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

مسأله ۲۵۰۸ـ اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد، و بعد از عقد معلوم شود و یا به اقرار زن یا بیّنه ثابت شود که بکارتش قبل از عقد به نزدیکی از بین رفته، هرچند

ثبوت خیار فسخ برای مرد خالی از وجه نیست، ولی احتیاط واجب آن است که اگر فسخ کرد طلاق هم بدهد، و مرد می‌تواند با ملاحظهٔ نسبت تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده‌اند بگیرد، چه عقدرا فسخ کند یا بر آن باقی بماند.

مسأله ۲۵۰۹ـ ماندن مرد و زن نامحرم در محلّ خلوتی که کسی دیگر ـ حتّی بچّهٔ ممیّز ـ در آن جا نیست در صورت احتمال ارتکاب حرام جایز نیست.

مسأله ۲۵۱۰ـ اگر مرد مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد و رضایت زن به عقد مشروط به قصد دادن مهر نباشد، عقد صحیح است، ولی باید مهر را بدهد.

مسأله ۲۵۱۱ـ مسلمانی که از اسلام برگردد و کافر شود مرتدّ نامیده می‌شود. (معنی کفر در مسألهٔ «۱۰۷» گذشت.)

و مرتد دو قسم است:

فطری وملّی، مرتد فطری کسی است که از پدر و مادری متولّد شده باشد که هردو یا یکی از آن دو مسلمان باشند و بعد از بلوغ و کمال عقل با اختیار از اسلام برگردد.

و مرتد ملّی کسی است که از پدر و مادر کافر، متولّد شده باشد و بعد از مسلمان شدن از اسلام برگردد.

مسأله ۲۵۱۲ـ اگر زن بعد از ازدواج مرتد شود، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده‌باشد عقد او باطل می‌گردد و عدّه ندارد، و همچنین است اگر نزدیکی کرده باشد ولی نُه سالش تمام نشده، یا یائسه باشد، امّا اگر نُه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد ـ معنی یائسه در مسألهٔ «۴۴۱» گذشت ـ باید به دستوری که در احکام طلاق می‌آید عدّه نگه دارد، و اگر تا آخر عدّه مرتد بماند عقد باطل است، و اگر در بین عدّه مسلمان شود بقای عقد محلّ اشکال است، و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره عقد نماید، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۳ـ مرد مسلمان زاده هرچند یکی از پدر و مادرش مسلمان باشند، اگر مرتد شود زنش بر او حرام می‌شود، و باید به مقدار عدّهٔ وفات ـ که در احکام طلاق می‌آید ـ عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۱۴ـ مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده، اگر بعد از ازدواج مرتد شود، چنانچه با زنش نزدیکی نکرده، یا این که زن نُه سالش تمام نشده، یا یائسه باشد، عقد باطل می‌گردد و عدّه ندارد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود و زن او نُه سالش تمام شده و یائسه هم نباشد، باید آن زن به مقدار عدّهٔ طلاق ـ که در احکام طلاق می‌آید ـ عدّه نگه دارد، و اگر تا تمام شدن عدّه مسلمان نشود عقد باطل است، و اگر پیش از تمام شدن عدّه مسلمان شود، بقای عقد محلّ اشکال است و بنابر احتیاط واجب اگر بخواهد با او بماند دوباره زن را عقد نماید، و اگر بخواهد جدا شود طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۱۵ـ اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲۵۱۶ـ اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد، شوهر بعدی می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند، و اگر مردی دختری را برای پسر خود عقد کند می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۱۷ـ اگر زنی از زنا آبستن شود، در صورتی که خود آن زن یا مردی که با او زنا کرده یا هردوی آنان مسلمان باشند، برای آن زن جایز نیست بچّه را سقط کند، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که مسلمان نباشند.

مسأله ۲۵۱۸ـ اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّهٔ کسی هم نیست زنا کند، چنانچه بعد از استبراء ـ به نحوی که در مسألهٔ «۲۴۶۳» گذشت ـ او را عقد کند و بچّه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفهٔ حلال است یا حرام، آن بچّه بدون اشکال حلال زاده است، ولی اگر قبل از استبراء او را عقد کرده و نزدیکی کرده باشد، محلّ اشکال است.

مسأله ۲۵۱۹ـ اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچّه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می‌باشد، ولی اگر زن می‌دانسته که در عدّه است، شرعاً بچّه فرزند پدر است، و کسی که یقین دارد در عدّه بوده و شکّ در تمام شدن آن دارد در حکم کسی است که می‌داند در عدّه است، و در هر صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

مسأله ۲۵۲۰ـ اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم حرف او قبول می‌شود.

مسأله ۲۵۲۱ـ اگر زن بگوید شوهر ندارم و انسان با او ازدواج کند و بعد کسی بگوید آن زن شوهر داشته، چنانچه شرعاً گفتهٔ آن کس ثابت نشود، نباید حرف او را قبول کرد.

مسأله ۲۵۲۲ـ تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند، و احتیاط واجب آن است که دختر را تا هفت سال از مادرش جدا نکند.

مسأله ۲۵۲۳ـ اگر خواستگار از جهت دیانت و اخلاق پسندیده باشد، مستحبّ است در شوهر دادن دختری که بالغه است عجله کنند.

مسأله ۲۵۲۴ـ اگر زن مهر خودرا به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، زن نمی‌تواند مهر را بگیرد و بر شوهر هم واجب است که زن دیگر نگیرد.

مسأله ۲۵۲۵ـ کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچّه پیدا کند، آن بچّه حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۶ـ هرگاه مرد در روزهٔ ماه رمضان، یا در حال حیض با زن خود نزدیکی کند، معصیت کرده، ولی اگر بچّه‌ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

مسأله ۲۵۲۷ـ زنی که یقین دارد شوهرش ـ مثلاً ـ در سفر مرده، اگر بعد از عدّهٔ وفات ـ که مقدار آن در احکام طلاق می‌آید ـ شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عدّه نگه دارد، و شوهر دوم باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عدّه ندارد.

«احکام شیر دادن»

مسأله ۲۵۲۸ـ اگر زنی بچّه‌ای را با شرایطی که در مسأله «۲۵۳۸» ذکر خواهد شد، شیر دهد، آن بچّه به این عده محرم می‌شود:

(اوّل) خود آن زن، و او را مادر رضاعی می‌گویند.

(دوم) شوهر زن که شیر از اوست، و او را پدر رضاعی می‌گویند.

(سوم) پدر و مادر آن زن هرچه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند.

(چهارم) بچّه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا بعد به دنیا می‌آیند.

(پنجم) بچّه‌های اولاد آن زن هرچه پایین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده، چه اولاد او آن بچّه‌ها را شیر داده باشند.

(ششم) خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطهٔ شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند.

(هفتم) عمو و عمّهٔ آن زن اگرچه رضاعی باشند.

(هشتم) دایی و خالهٔ آن زن اگرچه رضاعی باشند.

(نهم) اولاد شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است، هرچه پایین روند اگرچه اولاد رضاعی او باشند.

(دهم) پدر و مادر شوهر آن زن که شیر از آن شوهر است، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند.

(یازدهم) خواهر و برادر شوهری که شیر از اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

(دوازدهم) عمو و عمّه و دایی و خالهٔ شوهری که شیر از اوست، هرچه بالا روند اگرچه رضاعی باشند، و نیز عدهٔ دیگری که در مسائل بعد می‌آید به واسطهٔ شیردادن محرم می‌شوند.

مسأله ۲۵۲۹ـ اگر زنی بچّه‌ای را با شرایطی که در مسألهٔ «۲۵۳۸» می‌آید شیر دهد، پدر آن بچّه نمی‌تواند با دخترهای نسبی آن زن ازدواج کند، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که با آنان ازدواج نکند و نیز نمی‌تواند دخترهای نسبی و رضاعی شوهری را که شیر از اوست برای خود عقد نماید، و در هر دو صورت چنانچه یکی از آنها فعلاً زن او باشد، عقد او باطل می‌شود.

مسأله ۲۵۳۰ـ اگر زنی بچّه‌ای را با شرایطی که در مسألهٔ «۲۵۳۸» می‌آید شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچّه محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مستحبّ آن است که با آنان ازدواج ننماید، و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچّه محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۵۳۱ـ اگر زنی بچّه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچّه محرم نمی‌شود، و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر آن بچّه محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۵۳۲ـ اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن زن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ۲۵۳۳ـ اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ۲۵۳۴ـ انسان نمی‌تواند با دختری که مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر کامل داده ازدواج کند، و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او، دختری را شیر داده باشد، انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید، و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر یا مادر بزرگ او آن دختر را شیر بدهد، یا زن پدر او آن دختر را از شیر پدر او شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

مسأله ۲۵۳۵ـ با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان از شیر برادر، او را شیر کامل داده نمی‌شود ازدواج کرد، و همچنین است اگر خواهر زاده یا برادر زاده یا نوهٔ خواهر یا نوهٔ برادر انسان آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۵۳۶ـ اگر زنی بچّهٔ دختر خودرا شیر کامل دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، و همچنین است اگر بچّه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد، ولی اگر زنی بچّهٔ پسر خودرا شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۵۳۷ـ اگر زن پدر دختری بچّهٔ شوهر آن دختررا به شیر پدرش شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچّه از همان دختر و چه از زن دیگر باشد.

شرایط شیردادنی که علّت محرم شدن است

مسأله ۲۵۳۸ـ شیر دادنی که علّت محرم شدن است هشت شرط دارد:

(اوّل) بچّه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد اثر ندارد.

(دوم) شیر آن زن به ولادت بوده و از حرام نباشد، پس اگر شیری را که از زنا پیدا شده به بچّهٔ دیگر بدهند به واسطهٔ آن شیر بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

(سوم) بچّه شیر را از پستان بمکد پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

(چهارم) شیر خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

(پنجم) شیر از یک شوهر باشد، پس اگر زن شیر دهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد، و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اوّل و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچّه‌ای بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

(ششم) بچّه شیر را قی نکند، و اگر قی کند ـ بنابر احتیاط ـ باید کسانی که به واسطهٔ شیر خوردن به آن بچّه محرم می‌شوند با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه هم به او ننمایند.

(هفتم) پانزده مرتبه یا یک شبانه روز ـ به طوری که در مسألهٔ بعد می‌آید ـ شیر سیر

بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند: از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، و اگر ده مرتبه به او شیر داده شود، احتیاط مستحبّ آن است که کسانی که به واسطهٔ شیر خوردن به او محرم می‌شوند با او ازدواج نکنند، و نگاه محرمانه به او ننمایند.

(هشتم) دو سال بچّه تمام نشده باشد، و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دوسال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچّه‌ای را شیر دهد، آن بچّه به کسانی که ذکر شد محرم می‌شود.

مسأله ۲۵۳۹ـ باید بچّه در بین یک شبانه روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد، ولی اگر کمی غذا بخورد به قدری که عرفاً صدق نکند در بین غذا خورده، اشکال ندارد، و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد، و در هر دفعه شیر کامل ـ بدون فاصله ـ بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از زمان اوّلی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود از نظر عرف حقیقةً یک دفعه حساب شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۴۰ـ اگر زن از شیر شوهر خود بچّه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم هم بچّهٔ دیگری را شیر دهد، آن دو بچّه به یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگرچه بهتر است با هم ازدواج نکنند، ولی نگاه محرمانه به یکدیگر ننمایند.

مسأله ۲۵۴۱ـ اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچّه را شیر دهد، همهٔ آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

مسأله ۲۵۴۲ـ اگر کسی چند زن داشته باشد و هرکدام آنان با شرایطی که گذشت بچّه‌ای را شیر دهد، همهٔ آن بچّه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همهٔ آن زنها محرم می‌شوند.

مسأله ۲۵۴۳ـ اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچّه‌ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچّه به کسی محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۵۴۴ـ اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و

برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۵۴۵ـ انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زنهایی که به واسطه شیر خوردن خواهر زاده یا برادر زادهٔ زن او شده‌اند ازدواج کند، و نیز اگر مردی با پسری لواط کند، نمی‌تواند دختر و خواهر و مادر ـ و بنابر احتیاط واجب مادربزرگ و دختر دختر ـ رضاعی آن پسر را برای خود عقد نماید، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی که لواط کننده بالغ نباشد یا لواط دهنده بالغ باشد، و در موارد احتیاط اگر عقدی بعد از لواط واقع شده است، احتیاط واجب آن است که طلاق داده شود.

مسأله ۲۵۴۶ـ زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی‌شود، اگرچه احتیاط مستحبّ آن است که با او ازدواج نکند.

مسأله ۲۵۴۷ـ انسان نمی‌تواند با دو خواهر اگرچه رضاعی باشند ـ یعنی به واسطهٔ شیر خوردن خواهر یکدیگر شده باشند ـ ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده مخیّر است هر کدام را بخواهد اختیار کند، و اگر در یک وقت نبوده، عقد اوّلی صحیح و عقد دومی باطل می‌باشد.

مسأله ۲۵۴۸ـ اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که ذکر می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگرچه بهتر آن است که احتیاط کنند:

(اوّل) برادر و خواهر خودرا.

(دوم) عمو و عمّه و دایی و خالهٔ خودرا.

(سوم) اولاد عمو و اولاد دایی خودرا.

(چهارم) برادر زادهٔ خودرا.

(پنجم) برادر شوهر یا خواهر شوهر خودرا.

(ششم) خواهر زادهٔ خود یا خواهر زادهٔ شوهرش را.

(هفتم) عمو و عمّه و دایی و خالهٔ شوهرش را.

(هشتم) نوهٔ زن دیگر شوهر خودرا.

مسأله ۲۵۴۹ـ اگر زنی دختر عمّه یا دختر خالهٔ انسان را شیر دهد، به او محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مستحبّ آن است که از ازدواج با او خودداری کند.

مسأله ۲۵۵۰ـ مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۵۵۱ـ برای شیر دادن بچّه بهتر از هر کس مادر اوست، و سزاوار است که مادر برای شیر دادن فرزند از شوهر خود مزد نگیرد، و خوب است که شوهر مزد بدهد، و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچّه را از او گرفته و به دایه بدهد.

مسأله ۲۵۵۲ـ مستحبّ است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند دوازده امامی و دارای عقل و عفّت و صورت نیکو باشد، و مکروه است کم عقل، یا بد صورت، یا بد خلق، یا زنا زاده باشد، و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که بچّه‌ای که دارد از زنا بدنیا آمده باشد.

مسائل متفرّقهٔ شیر دادن

مسأله ۲۵۵۳ـ احتیاط مستحبّ آن است که زنها به هر بچّه‌ای شیر ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعد دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ۲۵۵۴ـ سزاوار است کسانی که به واسطهٔ شیر خوردن خویشی پیدا می‌کنند، یکدیگررا احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند، و حقوق خویشاوندی که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

مسأله ۲۵۵۵ـ مستحبّ است بچّه را دو سال تمام شیر بدهند.

مسأله ۲۵۵۶ـ اگر به واسطهٔ شیر دادن حقّ شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجازهٔ شوهر بچّهٔ دیگران را شیر دهد، ولی جایز نیست بچّه‌ای را شیر دهد که به واسطهٔ شیر دادن به آن بچّه به شوهر خود حرام می‌شود.

و امّا آنچه مشهور فقهاء «اعلی الله مقامهم» فرموده‌اند که: «اگر مردی دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زنش نباید آن دختررا شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادر زن شوهرش می‌شود و بر او حرام می‌گردد» محلّ

اشکال است، ولی دختری را که شوهر عقد کرده بر او حرام می‌شود، چه شیر از شوهر باشد، و چه شیر از غیر شوهر باشد و زن مدخوله باشد.

مسأله ۲۵۵۷ـ جمعی از فقهاء «اعلی الله مقامهم» فتوا داده‌اند که: «اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختر شیرخواری را مثلاً دو روزه برای خود متعه کند و در آن دو روز با شرایطی که در مسألهٔ «۲۵۳۸» گذشت زن برادرش آن دختر را شیر دهد، زیرا مادر رضاعی زن او می‌شود» ولی این فتوی خالی از اشکال نیست.

مسأله ۲۵۵۸ـ اگر مرد پیش از آن که زنی را برای خود عقد کند بگوید: به واسطهٔ شیر خوردن آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید: شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق مهر زنهایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۵۹ـ اگر زن پیش از عقد بگوید: به واسطهٔ شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است، و حکم آن در مسألهٔ پیش گذشت.

مسأله ۲۵۶۰ـ شیر دادنی که علّت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

(اوّل) یقین یا اطمینان پیدا کند.

(دوم) شهادت دو مرد عادل، یا یک مرد و دو زن، یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید هریک بر شرایط شیر دادن هم شهادت بدهند مثلاً بگویند: ما دیده‌ایم که فلان بچّه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده، و همچنین سایر شرطهارا که در مسألهٔ «۲۵۳۸» گذشت شرح دهند.

مسأله ۲۵۶۱ـ اگر شکّ کنند بچّه به مقداری که علّت محرم شدن است شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچّه به کسی محرم نمی‌شود، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

« احکام طلاق »

مسأله ۲۵۶۲ـ مردی که زن خودرا طلاق می دهد باید بالغ باشد ـ هر چند صحّت طلاق پسر ده ساله خالی از وجه نیست ولی باید مراعات احتیاط شود ـ و عاقل باشد، و به اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد طلاق باطل است، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغهٔ طلاق را مثلاً به شوخی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۲۵۶۳ـ زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد، و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۵۶۴ـ طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

(اوّل) آن که شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

(دوم) معلوم باشد آبستن است، و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، احتیاط واجب آن است که دوباره او را طلاق دهد.

(سوم) مرد به واسطهٔ غایب بودن یا مانند آن نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

مسأله ۲۵۶۵ـ اگر زن را از خون حیض و نفاس پاک بداند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض یا نفاس بوده، طلاق او باطل است، و اگر او را

در حیض یا نفاس بداند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۶۶ـ کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غایب شود ـ مثلاً مسافرت کند ـ و بخواهد او را طلاق دهد و متمکّن از اطّلاع بر حالش نباشد، باید تا وقتی که یقین یا اطمینان به پاکی او پیدا می‌کند صبر کند و بعد او را طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۶۷ـ اگر مردی که غایب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطّلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، باید به هر وسیله‌ای که موجب یقین یا اطمینان می‌شود استعلام کند، و چنانچه نتوانست بعد از یک ماه از مدّت غیبت می‌تواند او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۶۸ـ اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده، یا معلوم باشد که آبستن است اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند اشکال ندارد، و همچنین است اگر یائسه باشد، و معنای یائسه در مسألهٔ «۴۴۱» گذشت.

مسأله ۲۵۶۹ـ اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنابر احتیاط واجب دوباره او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۷۰ـ اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و بعد غایب شود ـ مثلاً مسافرت نماید ـ چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد و نتواند از حال او اطّلاع پیدا کند، باید تا یک ماه صبر نماید.

مسأله ۲۵۷۱ـ اگر مرد بخواهد زن خود را که حیض نمی‌بیند ـ چه از اصل خلقت و چه به واسطهٔ امر عارضی ـ طلاق بدهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه از نزدیکی با او خودداری کند، و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۷۲ـ طلاق باید به صیغهٔ عربی صحیح، و به کلمهٔ «**طالق**» خوانده شود، و دو مرد عادل آن را بشنوند، و اگر خود شوهر بخواهد صیغهٔ طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، باید بگوید: «**زَوْجَتِي فاطِمَةُ طالِق**» یعنی زن من فاطمه رها است،

و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «**زَوْجَةُ مُوَكِّلِي فُلَانَةُ طَالِقٌ**» و در صورتی که زن معیّن باشد ذکر نام او لازم نیست.

مسأله ۲۵۷۳ـ زنی که متعه شده، مثلاً یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند طلاق ندارد، و رها شدن او به این است که مدّتش تمام شود، یا مرد مدّت را به او ببخشد، به این که ـ مثلاً ـ بگوید: مدّت را به تو بخشیدم، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض و نفاس لازم نیست.

عدّهٔ طلاق

مسأله ۲۵۷۴ـ زنی که نُه سالش تمام نشده، و زن یائسه عدّه ندارد، یعنی اگرچه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد بعد از طلاق می‌تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۵ـ زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر شوهرش با او نزدیکی کند و طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگه دارد، و زن آزادی که حیض می‌بیند و حیض او مستقیم و متعارف است ـ یعنی مانند کسی نیست که مثلاً سه ماه یا چهار ماه یکبار حیض می‌بیند ـ عدّه‌اش آن است که ـ بعد از آن که شوهرش او را در پاکی که با او نزدیکی نکرده طلاق داد و بعد از طلاق هم هرچند به قدر یک لحظه پاک بود ـ به قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود، و همین که حیض سوم را دید عدّهٔ او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد، عدّه ندارد، یعنی می‌تواند فوراً شوهر کند.

مسأله ۲۵۷۶ـ زنی که حیض نمی‌بیند، اگر در سن زنهایی باشد که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۷ـ زنی که عدّهٔ او سه ماه است، اگر اوّل ماه طلاقش بدهند باید سه ماه هلالی ـ یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه ـ عدّه نگه دارد و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از ماه چهارم ـ و بنابر احتیاط واجب کسری ماه اوّل را از ماه چهارم تا مجموع سی روز شود ـ عدّه نگه دارد،

مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه بیست و نُه روز باشد، باید نُه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم ـ و بنابر احتیاط واجب بیست و یک روز ـ عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۷۸ـ اگر زن آبستن را طلاق دهند و بچّهٔ او از زنا نباشد، عدّه‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچّهٔ اوست، بنابر این اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق بچّهٔ او به دنیا آید، عدّه‌اش تمام می‌شود.

مسأله ۲۵۷۹ـ زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر متعه شود، مثلاً یک ماهه یا یک ساله شوهر کند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدّت آن زن تمام شود، یا شوهر مدّت را به او ببخشد، باید عدّه نگه دارد، پس اگر حیض می‌بیند باید به دو حیض کامل عدّه نگه دارد، و شوهر نکند، و اگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز عدّه نگه دارد، و در صورتی که آبستن باشد عدهٔ او تا زاییدن یا سقط بچّهٔ اوست، و احتیاط مستحبّ آن است که به هرکدام از زاییدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۰ـ ابتدای عدّهٔ طلاق از وقتی است که خواندن صیغهٔ طلاق تمام می‌شود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگه دارد.

عدّهٔ زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۸۱ـ زنی که شوهرش مرده، اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد یا نه، صغیره باشد یا کبیره، یائسه باشد یا نه، عقدش دائم باشد یا موقّت.

و اگر آبستن باشد باید تا موقع زاییدن عدّه نگه دارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهارماه و ده روز بچّه‌اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند، و این عدّه را عدّهٔ وفات گویند.

مسأله ۲۵۸۲ـ بر زن آزادی که در عدّهٔ وفات می‌باشد زینت در بدن و لباس حرام است ـ مانند سرمه کشیدن و استعمال عطریات و پوشیدن لباس رنگین ـ و این حکم از

صغیره و دیوانه مرفوع است، و تکلیف ولیّ هم به منع آنها ثابت نیست، و در زنی که متعه شده و مدت آن دو روز یا کمتر است زینت کردن حرام نیست.

مسأله ۲۵۸۳ـ اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عدّهٔ وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعد مرده است، باید از شوهر دوم جدا شود، و در صورتی که آبستن باشد بنابر احتیاط واجب تا زاییدن که مقدار عدّهٔ طلاق است برای شوهر دوم عدّه نگه دارد، و بعد برای شوهر اوّل عدّهٔ وفات نگه دارد، و اگر آبستن نباشد برای شوهر اول عدّهٔ وفات و بعد برای شوهر دوم عدّهٔ وطی به شبهه ـ که مانند عدّهٔ طلاق است ـ نگه دارد.

مسأله ۲۵۸۴ـ ابتدای عدّهٔ وفات از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

مسأله ۲۵۸۵ـ اگر زن بگوید عدّه‌ام تمام شده از او قبول می‌شود به شرط آن که از طلاق یا مردن شوهر به قدری گذشته باشد که در آن مدّت تمام شدن عدّه ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۸۶ـ طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حقّ ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زوجیّت خود برگرداند، و آن بر پنج قسم است:

(اوّل) طلاق زنی که نُه سالش تمام نشده باشد.

(دوم) طلاق زنی که یائسه باشد.

(سوم) طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

(چهارم) طلاق سوم زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند.

(پنجم) طلاق خلع و مبارات.

و احکام اینها بعد خواهد آمد، و غیر اینها طلاق رجعی است، به این معنی که تا وقتی زن در عدّه است شوهرش می‌تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۸۷ـ کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع مانند فحّاشی و زنا کردن زن

بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن بدون اذن شوهر برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۸۸ـ در طلاق رجعی مرد به دو قسم می‌تواند به زن خود رجوع کند:

(اوّل) حرفی بزند که به آن قصد کند که او را به زوجیّت خود برگردانده، نه این که اخبار از برگرداندن او به زوجیّت باشد.

(دوم) به قصد رجوع کاری کند که از آن کار بفهمند رجوع کرده است، مانند لمس و بوسیدن، و رجوع به نزدیکی کردن محقّق می‌شود هر چند قصد رجوع نداشته باشد.

مسأله ۲۵۸۹ـ برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، ولی شاهد گرفتن افضل است، و همچنین لازم نیست به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون این که کسی بفهمد رجوع کند، رجوعش صحیح است، و اگر ادّعای رجوع کرد، در صورتی که در بین عدّه باشد اثبات لازم نیست، و اگر بعد از تمامی عدّه باشد باید ثابت کند.

مسأله ۲۵۹۰ـ مردی که زن خودرا طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، واجب است به مقتضای صلح عمل کند، ولی اگر رجوع کرد رجوع او صحیح است.

مسأله ۲۵۹۱ـ اگر زن آزادی را دوبار طلاق دهد و بعد از هر طلاق رجوع کند، یا دوبار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند، بعد از طلاق سوم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند با چند شرط به شوهر اوّل حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

(اوّل) آن که عقد شوهر دوم دائم باشد و اگر عقد مدّت دار باشد ـ مثلاً یک ماهه یا یک ساله ـ بعد از آن که از او جدا شد شوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند.

(دوم) شوهر دوم با او از جلو نزدیکی و دخول کند به نحوی که هر دو لذت جماع را ببرند.

(سوم) شوهر دوم طلاقش دهد یا بمیرد.
(چهارم) عدّهٔ طلاق یا عدّهٔ وفات شوهر دوم تمام شود.
(پنجم) بنا بر احتیاط واجب شوهر دوم بالغ باشد.

طلاق خلع

مسأله ۲۵۹۲ـ طلاق زنی را که از شوهر کراهت دارد و ترس آن باشد که حقوق واجبهٔ شوهر را مراعات نکند و در حرام بیفتد و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند.

مسأله ۲۵۹۳ـ اگر خود شوهر بخواهد صیغهٔ طلاق خلع را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، پس از بذل می‌گوید: «**زَوْجَتِي فٰاطِمَةُ، خَلَعْتُهٰا عَلیٰ مٰا بَذَلَتْ**» یعنی (زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده، طلاق خلع دادم).

و بنابر احتیاط مستحبّ بعد از جملهٔ مشتمل بر خلع «**هِيَ طٰالِقٌ**» هم بگوید و در صورتی که زن معیّن باشد، بردن نامش لازم نیست.

مسأله ۲۵۹۴ـ اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد، و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد، وکیل صیغهٔ طلاق را این طور می‌خواند: «**عَنْ مُوَكِّلَتِي فٰاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَهٰا لِمُوَكِّلِي مُحَمَّدٍ لِيَخْلَعَهٰا عَلَيْهِ**» پس از آن بدون آن که ـ بنابر احتیاط ـ موالات عرفاً به هم بخورد می‌گوید: «**زَوْجَةُ مُوَكِّلِي خَلَعْتُهٰا عَلیٰ مٰا بَذَلَتْ**» و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمهٔ «**مَهْرَهٰا**» آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باشد باید بگوید: «**بَذَلْتُ مِائَةَ تُومٰان**».

طلاق مبارات

مسأله ۲۵۹۵ـ اگر زن و شوهر از یکدیگر کراهت داشته باشند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

مسأله ۲۵۹۶ـ اگر شوهر بخواهد صیغهٔ مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد بگوید: «**بٰارَأْتُ زَوْجَتِي فٰاطِمَةَ عَلىٰ مٰا بَذَلَتْ فَهِيَ طٰالِقٌ**» ـ یعنی من و زنم فاطمه در مقابل آنچه او بذل کرده از هم جدا شدیم، پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند وکیل باید بگوید: «**بٰارَأْتُ زَوْجَةَ مُوَكِّلِي فٰاطِمَةَ عَلىٰ مٰا بَذَلَتْ فَهِيَ طٰالِقٌ**» یا بگوید: «**عَنْ قِبَلِ مُوَكِّلِي بٰارَأْتُ زَوْجَتَهُ فٰاطِمَةَ عَلىٰ مٰا بَذَلَتْ فَهِيَ طٰالِقٌ**» و لزوم گفتن «**فَهِيَ طٰالِق**» در صیغه‌های ذکر شده مبنی بر احتیاط واجب است، و اگر به جای «**عَلىٰ مٰا بَذَلَتْ**» «**بِمٰا بَذَلَتْ**» بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۹۷ـ صیغهٔ طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود، ولی اگر زن برای آن که مال خودرا به شوهر ببخشد، مثلاً به فارسی بگوید: برای طلاق فلان مال را به تو بخشیدم، اشکال ندارد، و اگر مرد نتوانست به صیغهٔ عربی طلاق بدهد، بنابر احتیاط واجب وکیل بگیرد، و اگر نتوانست وکیل هم بگیرد، به هر لفظی که مرادف صیغهٔ عربی باشد طلاق خلع و مبارات بدهد صحیح است.

مسأله ۲۵۹۸ـ اگر زن در بین عدّهٔ طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند، و بدون عقد دوباره او را به زوجیّت خود برگرداند.

مسأله ۲۵۹۹ـ مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد، اشکال ندارد.

احکام متفرقهٔ طلاق

مسأله ۲۶۰۰ـ اگر با زن نامحرمی به گمان این که همسر اوست نزدیکی کند ـ چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد ـ باید عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۶۰۱ـ اگر با زنی که می‌داند همسرش نیست زنا کند ـ در صورتی که زن بداند که آن مرد شوهرش نیست ـ عدّه ندارد، و در صورتی که نداند، بنابر احتیاط واجب عدّه نگه دارد.

مسأله ۲۶۰۲ـ اگر مردی زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد صحیح است، ولی هردو معصیت بزرگی کرده‌اند.

مسأله ۲۶۰۳ـ هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است، ولی چنانچه شرط کند که اگر مرد مسافرت کند یا مثلاً شش ماه خرجی ندهد، از طرف او برای طلاق خود وکیل باشد، و طلاق مشروط باشد نه وکالت، شرط صحیح است، و در صورتی که شرط حاصل شود و خودرا طلاق دهد، طلاق صحیح است.

مسأله ۲۶۰۴ـ زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

مسأله ۲۶۰۵ـ پدر و جدّ پدری دیوانهٔ دائمی می‌توانند زن او را با وجود مصلحت طلاق بدهند.

مسأله ۲۶۰۶ـ پدر و جدّ پدری نمی‌توانند زن دائمی طفل خودرا طلاق بدهند، و اگر پدر یا جدّ پدری برای طفل خود زنی را متعه کند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچّه جزء مدّت متعه باشد ـ مثلاً برای پسر چهارده سالهٔ خودش زنی را دو ساله متعه کند ـ چنانچه صلاح بچّه باشد می‌توانند مدّت آن زن را ببخشند.

مسأله ۲۶۰۷ـ اگر عدالت دو نفر به طریقی که در شرع معیّن شده برای مرد ثابت شود، و زن خودرا پیش آنان طلاق دهد، دیگری که عدالت آنان نزدش ثابت نشده می‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه‌اش برای خود یا برای دیگری عقد کند، اگرچه احتیاط مستحبّ آن است که از ازدواج با او خودداری نماید و برای دیگری هم او را عقد نکند.

مسأله ۲۶۰۸ـ اگر کسی زن خودرا بدون این که او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد، و مثلاً بعد از یک سال بگوید: یک سال پیش تورا طلاق دادم، و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهایی را که در مدّتی که نفقهٔ زن بر او نبوده و به او داده، اگر مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهایی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

« احکام غصب »

غصب آن است که انسان از روی ظلم بر مال یا حقّ کسی مسلّط شود، و این یکی از گناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود.

از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: هرکس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت طبقهٔ آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله ۲۶۰۹ـ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده، و همچنین است اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد و دیگری نگذارد از آن جا استفاده نماید.

مسأله ۲۶۱۰ـ چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد طلب خودرا از آن به دست آورد، پس اگر پیش از آن که طلب او را بدهد آن چیزرا از او بگیرد، حقّ او را غصب کرده است.

مسأله ۲۶۱۱ـ مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند صاحب مال و طلبکار می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند، و چنانچه آن چیزرا از او بگیرند باز هم در گرو است، و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

مسأله ۲۶۱۲ـ اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود باید عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۱۳ـ اگر از آنچه غصب کرده منفعتی به دست آید ـ مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه‌ای پیدا شود ـ مال صاحب مال است، و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجارهٔ آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۴ـ اگر از بچّه یا دیوانه چیزی را که مال آنها است غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۶۱۵ـ هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند، اگر هر یک مسلّط بر نصف آن باشد، هرکدام ضامن نصف آن است، و اگر بر تمام آن مسلّط باشد، هرکدام ضامن تمام آن است.

مسأله ۲۶۱۶ـ اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند ـ مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید ـ چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگرچه زحمت داشته باشد باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۶۱۷ـ اگر شخصی چیزی را غصب کند که در آن صنعتی بکار رفته باشد ـ مانند طلایی که آن را گوشواره ساخته باشند ـ و آن را خراب کند، باید مادّهٔ آن را با قیمت آن صنعت و صفت به صاحبش بدهد، و اگر قیمت مادّه بعد از خرابی از قیمت آن قبل از خرابی کمتر شده باشد باید ما به التفاوت را هم بپردازد، و چنانچه بگوید آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالک ملزم نیست قبول کند، و مالک هم نمی‌تواند او را الزام کند که مثل اوّلش بسازد.

مسأله ۲۶۱۸ـ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود ـ مثلاً طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد ـ چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد، و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، و همچنین بدون اجازهٔ مالک حقّ ندارد آن را به صورت اوّلش در آورد، و اگر بدون اجازهٔ او آن را به صورت اوّلش در آورد، ضمانت قیمت آن صفت محلّ اشکال و احوط صلح است.

مسأله ۲۶۱۹ـ اگر چیزی را که غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اوّل در آوری، واجب است آن را به صورت اوّلش در آورد، و چنانچه قیمت آن به واسطهٔ تغییر دادن از اوّلش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۲۰ـ اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوهٔ آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خودرا اگرچه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجارهٔ زمین را در مدّتی که زراعت و درخت در آن بوده، بلکه اجارهٔ قبل از آن مدّت را از زمان غصب به صاحب زمین بدهد، و خرابیهایی را که در زمین پیدا شده درست کند، مثلاً جای درختهارا پر نماید، و اگر به واسطهٔ اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی‌تواند صاحب زمین را ملزم کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره دهد، و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را ملزم کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۶۲۱ـ اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجارهٔ آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۶۲۲ـ اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که قیمی باشد ـ یعنی خصوصیات افراد صنف آن از جهت ارزش و رغبت عقلاء معمولاً تفاوت داشته باشد، مانند حیوانات ـ باید قیمت آن را بدهد، و چنانچه قیمت بازار آن از زمان غصب تا زمان ادای قیمت اختلاف داشته باشد بنابر احتیاط واجب بالاترین قیمتی را که از زمان غصب تا زمان تلف داشته بدهد، و احتیاط مستحبّ آن است که بالاترین قیمت از زمان غصب تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسأله ۲۶۲۳ـ اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مثلی باشد ـ یعنی خصوصیات افراد صنف آن معمولاً از جهت ارزش و رغبت عقلاء تفاوت ندارد، مانند حبوبات ـ باید مثل همان چیزی را که غصب کرده ـ در خصوصیات نوعی و صنفی ـ بدهد، مثلاً

اگر گندم دیم غصب کرده نمی‌تواند گندم آبی بدهد، و همچنین اگر گندم دیم اعلا بوده، نمی‌تواند پست را بدهد.

مسأله ۲۶۲۴ـ اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود، چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده ولی در مدّتی که پیش او بوده چاق شده باشد، باید قیمت گوسفند چاق را بدهد.

مسأله ۲۶۲۵ـ اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هرکدام مقداری از عوض آن را بگیرد، و چنانچه عوض مال را از اوّلی بگیرد، اوّلی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند آنچه را که داده از اوّلی بگیرد.

مسأله ۲۶۲۶ـ اگر خرید و فروشی که می‌شود یکی از شرطهای معامله در آن نباشد، ـ مثلاً چیزی را که باید مقدار آن معلوم باشد با جهل به مقدار بفروشد ـ معامله باطل است، و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرّف کنند، اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند باید به همدیگر برگردانند، و در صورتی که مال هریک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است و چه نداند، باید عوض آن را بدهد، پس اگر مثلی است مثل آن را بدهد، و اگر قیمی است قیمت وقتی را که تلف شده بدهد، هرچند احوط آن است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن مال تا زمان تلف را بدهد، و احوط از آن این است که بالاترین قیمت از زمان گرفتن تا زمان ادای قیمت را بدهد.

مسأله ۲۶۲۷ـ هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدّتی نزد خود نگه دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، حکم بضمان عوض آن محلّ اشکال و احوط صلح است.

« احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند »

مسأله ۲۶۲۸ـ چنانچه انسان مال گم شده‌ای که حیوان نباشد پیدا کند، در صورتی که نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطهٔ آن صاحبش ـ هرچند بین چند نفر معیّن ـ معلوم شود، و قیمت آن از یک درهم ـ یعنی ۱۲/۶ نخود نقرهٔ سکه دار ـ کمتر باشد، جایز است آن را بردارد و تملّک کند و تفحّص از مالکش لازم نیست، ولی احتیاط مستحبّ آن است که از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۲۹ـ اگر مالی پیدا کند که نشانه دارد و قیمت آن از یک درهم کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد ـ هرچند در بین افراد معیّن ـ تا رضایت او را نداند نمی‌تواند بدون اجازهٔ او بردارد، و اگر صاحب آن به هیچ وجه معلوم نباشد، می‌تواند برای خود بردارد، و بنابر احتیاط واجب هر وقت صاحبش پیدا شد در صورتی که تلف نشده خود مال را، و در صورتی که تلف شده عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۶۳۰ـ هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسطهٔ آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، چه صاحب آن مسلمان باشد یا کافری که مالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار یک درهم برسد، باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در محلّ اجتماع مردم اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۱ـ اگر انسان خودش نخواهد إعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۶۳۲ـ اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکّه پیدا کرده باشد، می‌تواند آن را برای صاحبش نگه دارد که هر وقت پیدا شد به او بدهد، یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد، یا برای خود بردارد، ولی هرگاه صاحبش پیدا شد حقّ دارد بگیرد، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد باید از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد.

مسأله ۲۶۳۳ـ بعد از آن که یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، اگر مال را برای صاحبش نگهداری کند و از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست، ولی اگر برای خود برداشته و از بین رفته، در صورتی که مالک پیدا شود و مطالبه کند ضامن است، و اگر صدقه داده باشد، صاحب مال مخیّر است بین آن که به صدقه راضی شود یا عوض مالش را بگیرد و ثواب صدقه برای صدقه دهنده باشد.

مسأله ۲۶۳۴ـ کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که گذشت اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، تکلیف ساقط نشده و باید به همان دستور اعلان کند.

مسأله ۲۶۳۵ـ اگر دیوانه یا بچّهٔ نابالغ چیزی که باید اعلان شود پیدا کند، ولیّ او می‌تواند به دستور مذکور اعلان نماید، ولی اگر از آنها گرفت اعلان بر او واجب می‌شود، و پس از یک سال یا آن را برای صاحبش نگهداری کند، و یا برای صغیر یا دیوانه تملّک کند، و یا از طرف صاحبش به فقرا صدقه بدهد، و اگر صاحبش پیدا شد و راضی به صدقه نشد، ولیّ ـ بنابر احتیاط واجب ـ عوض آن را از مال خودش بپردازد.

مسأله ۲۶۳۶ـ اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود، تملّک آن اشکال دارد، ولی می‌تواند از طرف صاحبش صدقه بدهد، و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۶۳۷ـ اگر در بین سالی که اعلان می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدّی یعنی زیاده روی کرده باشد ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۶۳۸ـ اگر مالی پیدا کند که قیمت آن به یک درهم می‌رسد و تعریفش ممکن

نیست ـ مثل اینکه مال نشانه دارد ولی در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطهٔ اعلان، صاحب آن پیدا نمی‌شود، یا نشانه‌دار نباشد ـ می‌تواند از روز اوّل آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد، و بنابر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد.

مسأله ۲۶۳۹ـ اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، احکام گمشده ـ که در مسائل قبل گذشت ـ بر آن جاری است.

مسأله ۲۶۴۰ـ لازم نیست موقع اعلان جنس چیزی را که پیدا کرده بگوید، بلکه همین قدر که بگوید چیزی پیدا کرده‌ام کافیست، مگر در صورتی که بدون ذکر جنس، اعلان ـ از جهت تأثیر در التفات کسی که مالش را گم کرده ـ بی‌فایده باشد.

مسأله ۲۶۴۱ـ اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه‌های آن را بگوید، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال اوست، و لازم نیست نشانه‌هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۶۴۲ـ اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری بگذارد و آن چیز از بین برود یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۶۴۳ـ هرگاه چیزی را پیدا کند که تا یک سال قابل ماندن نیست ـ مانند میوه و سبزیجات ـ بنابر احتیاط واجب تا زمانی که آسیبی به آن نرسد نگه دارد، و چنانچه صاحبش پیدا نشد به اذن حاکم شرع یا وکیل او، و در صورت نبودن این دو به اذن عدول مؤمنین ـ در صورتی که میسّر باشد ـ آن را قیمت کند و بفروشد، یا خودش بردارد و پول آن را نگه دارد، و بنابر احتیاط واجب از زمان پیدا شدن تا یک سال اعلان کند، و در صورت پیدا نشدن صاحبش به آنچه که در مسألهٔ «۲۶۳۲» گذشت عمل نماید.

مسأله ۲۶۴۴ـ اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند و به او بدهد، اشکال ندارد، وگرنه تصرّف او هرچند به همراه داشتن باشد حرام است، ولی وضو و نمازش به صرف این که آن چیز همراه او باشد باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۶۴۵ـ اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند، چنانچه

بداند یا از قرائن اطمینان کند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده، و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد، می‌تواند به جای کفش خودش بردارد، و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، وگرنه نسبت به زیادی قیمت حکم مجهول المالک جاری است، ودر غیر این دو صورت حکم مجهول المالک بر آن کفش جاری خواهد بود.

مسأله ۲۶۴۶ـ اگر مالی که در دست انسان است مجهول المالک باشد ـ یعنی صاحب آن معلوم نباشد هرچند در بین افراد معیّنی ـ و گمشده بر آن مال صدق نکند، لازم است صاحب آن را جستجو کند تا از پیدا شدنش نا امید شود، و پس از مأیوس شدن آن را به فقراء صدقه بدهد، و بنا بر احتیاط واجب به اذن حاکم شرع باشد، واگر بعد صاحبش پیدا شود ضامن نیست.

« احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات »

مسأله ۲۶۴۷ـ اگر حیوان حلال گوشت را ـ وحشی باشد یا اهلی ـ به دستوری که بعد ذکر می‌شود ـ به سر بریدن و غیر آن با شرایطی که تفصیل آن خواهد آمد ـ تذکیه کنند بعد از جان دادن گوشت آن حلال و بدن آن پاک است به غیر از موارد ذیل:

۱ ـ حیوان حلال گوشت چهارپایی که شخص بالغی با آن نزدیکی کرده و نسل آن، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر وطی کننده نابالغ باشد.

۲ ـ حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، اگر به دستوری که در شرع معیّن شده آن را استبراء نکرده باشند.

۳ ـ بزغاله‌ای که به تغذیه از شیر خوک استخوانش محکم شده، و نسل آن و همچنین بنابر احتیاط واجب برّهٔ شیر خوار.

۴ ـ بزغاله و برّه‌ای که شیر خوک تغذیه کرده و استخوانش به آن محکم نشده در صورتی که به دستوری که در شرع معیّن شده، استبراء نشده باشد.

مسأله ۲۶۴۸ـ حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که خواهد آمد آنهارا شکار کنند، پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت أهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی

که به واسطهٔ تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۶۴۹ـ حیوان حلال گوشت وحشی، در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابر این بچّهٔ آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچّهٔ کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود، و اگر آهو و بچّه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند با یک تیر شکار نماید، آهو حلال و بچّه‌اش حرام است.

مسأله ۲۶۵۰ـ حیوان حلال گوشتی که خون جهنده ندارد ـ مانند ماهی ـ اگر به غیر دستوری که برای حلال شدن آن خواهد آمد بمیرد، پاک و خوردن آن حرام است.

مسأله ۲۶۵۱ـ حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، مانند مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مُرده و کشتهٔ آن پاک است.

مسأله ۲۶۵۲ـ سگ و خوک به سر بریدن و شکار کردن پاک نمی‌شوند، و خوردن گوشت آنها هم حرام است، و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ درنده و گوشت خوار است، اگر به دستوری که خواهد آمد سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند، پاک است، ولی گوشت آن حلال نمی‌شود، و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن آن محلّ اشکال است.

مسأله ۲۶۵۳ـ فیل و خرس و بوزینه را اگر به دستوری که خواهد آمد سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند پاک است ولی حیوانات کوچکی که در داخل زمین زندگی می‌کنند مانند موش، اگر خون جهنده داشته باشند و جلد قابل انتفاع نداشته باشند و سر آنهارا ببرند یا آنهارا شکار نمایند پاک نمی‌شوند، و اگر جلد قابل انتفاع داشته باشند پاک شدنشان محلّ اشکال است.

مسأله ۲۶۵۴ـ اگر از شکم حیوان زنده بچّهٔ مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۵ـ دستور سر بریدن حیوان آن است که مری که مجرای طعام است، و حلقوم که مجرای نفس است، و دو رگ محیط به حلقوم را ـ که از اینها به چهار رگ تعبیر می‌کنند ـ

از پایین بر آمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند، و اگر آنهارا بشکافند کافی نیست.

مسأله ۲۶۵۶ـ اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیّه را ببرند، حلال و پاک نمی‌شود، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر چهار رگ را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی بریدن آنها به طور معمول پشت سر هم نباشد.

مسأله ۲۶۵۷ـ اگر گرگ مقداری از گردن گوسفند را بکند و چهار رگ باقی باشد یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به شرایطی که می‌آید سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌شود، و اگر گلوی گوسفند را به طوری بکند که از چهار رگی که در گردن است و باید بریده شود چیزی نماند، آن گوسفند حرام می‌شود، ولی اگر بعضی از رگها را طوری بکند که بشود از بالاتر از آن یا پایین‌تر از آن رگ را قطع کرد، حلیّت حیوان محلّ اشکال است.

شرایط سربریدن حیوان

مسأله ۲۶۵۸ـ سربریدن حیوان شرایطی دارد:

(اوّل) کسی که سر حیوان را می‌برد باید مسلمان باشد، چه مرد باشد و چه زن، و بچّهٔ مسلمان هم اگر ممیّز باشد ـ یعنی خوب و بدرا بفهمد ـ می‌تواند سر حیوان را ببرد، و اگر کفّار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرند مانند قائلین به الوهیّت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام سر حیوان را ببرند، آن حیوان حلال نمی‌شود.

(دوم) سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز می‌شود سر آن را برید، ولی بنابر احتیاط واجب باید طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند، می‌میرد، یا ضرورتی مقتضی سر بریدنش باشد.

(سوم) در هنگام سر بریدن جلو بدن حیوان رو به قبله باشد، و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند حیوان حرام می‌شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند و ناچار از تذکیهٔ آن باشد، اشکال ندارد.

(چهارم) وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد به نیّت سربریدن، نام خدا را ببرد، و همین قدر که بگوید «**بِسْمِ اللهِ**»، یا «**اللهُ اَکْبَر**» و مانند آن از اذکار کفایت می‌کند، بلکه گفتن «**الله**» تنها هم کافیست، و اگر بدون قصد سربریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود و گوشت آن هم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدارا نبرد، اشکال ندارد، و احتیاط مستحبّ آن است که هر وقت یادش بیاید نام خدارا ببرد و بگوید: «**بِسْمِ اللهِ عَلیٰ اَوَّلِهِ وَ [عَلیٰ] آخِرِه**».

(پنجم) حیوان بعد از سربریدن حرکتی بکند، اگرچه مثلاً چشم یا دُم خود را حرکت دهد، یا پای خودرا به زمین زند، و این حکم در صورتی است که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد، وگرنه لزومی ندارد، و نیز واجب است که به اندازهٔ معمول و متعارف نسبت به آن حیوان خون از بدنش بیرون آید.

(ششم) آن که بنابر احتیاط واجب سر حیوان را در غیر پرندگان پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکند، بلکه خود این کار حتّی در پرندگان محلّ اشکال است، ولی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود اشکال ندارد.

و همچنین بنا بر احتیاط واجب رگ سفیدی را که از مهره‌های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و آن را نخاع می‌گویند، عمداً قطع نکند.

(هفتم) آن‌که بنابر احتیاط واجب کشتن از مذبح باشد و از قفا نباشد و همچنین بنابر احتیاط واجب جایز نیست کارد را زیر رگها فرو نموده و به طرف جلو آنها را قطع کند.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۵۹ـ اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید با شرایطی که برای سر بریدن حیوانات ذکر شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

مسأله ۲۶۶۰ـ وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر آن است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر در حالی که زانوهارا به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و جلو

بدنش رو به قبله است کاردرا در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۶۱ـ اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینهارا مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است، ولی اگر چهار رگ شتررا ببرند و تا زنده است به دستوری که گذشت کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، و نیز اگر کارد در گودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌شود.

مسأله ۲۶۶۲ـ اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آن جا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هرجای بدنش را که با مثل شمشیر و خنجر و نیزه و مانند اینها زخم بزنند و در أثر زخم زدن جان بدهد، حلال می‌شود، و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای کشتن حیوانات ذکر شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع کشتن حیوانات مستحبّ است

مسأله ۲۶۶۳ـ چند چیز در کشتن حیوانات مستحبّ است:

(اوّل) موقع سربریدن گوسفند دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را باز بگذارند، و موقع سربریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند، و موقع کشتن شتر در حال نشستگی دو دست آن را از پائین تا زانو یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند، و مستحبّ است مرغ را بعد از سربریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

(دوم): کسی که حیوان را می‌کشد رو به قبله باشد.

(سوم): پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

(چهارم): کاری کنند که حیوان کمتر أذیّت شود، مثلاً کاردرا خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۶۴ـ چند چیز در کشتن حیوانات مکروه است:

(اوّل): بنابر مشهور پیش از بیرون آمدن روح پوست حیوان را بکنند، و احتیاط واجب در ترک آن است.

(دوم): در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگری که مثل او است او را ببیند، مانند این که گوسفند و شتر را در مقابل گوسفند و شتر دیگری که او را می‌بیند بکشند.

(سوم): در شب سر حیوان را ببرند مگر ترس از مردن آن داشته باشند، و همچنین پیش از ظهر روز جمعه، ولی در صورت ضرورت عیبی ندارد.

(چهارم): خود انسان چهارپائی را که پرورش داده بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۶۶۵ـ اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد، با پنج شرط حلال و بدنش پاک است:

(اوّل): اسلحهٔ شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر تیز باشد، و اگر به وسیلهٔ دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک نمی‌شود و خوردن آن هم حرام است، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلولهٔ آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاک و حلال است، و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد، یا به واسطهٔ حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در أثر سوزاندن حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش محلّ اشکال است.

(دوم): کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد، یا بچّهٔ مسلمان باشد که خوب و بدرا بفهمد، پس اگر کفّار و نواصب و خوارج و غلاتی که محکوم به کفرند ـ مانند قائلین به ألوهیّت أمیر المؤمنین علیه السلام ـ حیوانی را شکار نمایند، آن شکار حلال نیست.

(سوم): اسلحه را برای شکار حیوان بکار برد، و اگر مثلاً جایی را نشان کند و اتّفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آن هم حرام است.

(چهارم): وقت به کار بردن اسلحه نام خدا را ببرد، و چنانچه عمداً نام خدارا نبرد شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

(پنجم): وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازهٔ سربریدن آن وقت نباشد، و چنانچه به اندازهٔ سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

مسأله ۲۶۶۶ـ اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند و یکی از آنان قصد کند و دیگری قصد نکند، یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد، یا یکی از آن دو نام خدارا ببرد و دیگری عمداً نام خدارا نبرد، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۶۷ـ اگر بعد از آن که حیوانی را تیر زدند ـ مثلاً ـ در آب بیفتد، و انسان بداند که حیوان به واسطهٔ تیر و افتادن در آب جان داده، حلال نیست، بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطهٔ تیر بوده حلال نمی‌باشد.

مسأله ۲۶۶۸ـ اگر با سگ یا اسلحهٔ غصبی حیوان را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود، ولی گذشته از این که گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۶۹ـ اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح است با شرطهایی که در مسألهٔ «۲۶۶۵» ذکر شد حیوانی را دو قسمت کنند، و سر و گردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است، و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازهٔ سربریدن وقت نباشد، أمّا اگر به اندازهٔ سربریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معیّن شده ببرند حلال، وگرنه حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۷۰ـ اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که در

شرع معیّن شده ببرند حلال، وگرنه آن قسمت هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۷۱ـ اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّهٔ زنده‌ای از آن بیرون آید، چنانچه آن بچّه را به دستوری که در شرع معیّن شده سر ببرند حلال، وگرنه حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۷۲ـ اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچّهٔ مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقت آن بچّه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد و به واسطهٔ شکار یا سر بریدن مادرش مرده باشد و بیرون آوردن بچّه از شکم مادر بیشتر از اندازهٔ متعارف تأخیر نداشته باشد، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۷۳ـ اگر سگ شکاری حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

(اوّل) سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت جلوگیری کنند بایستد، و نیز ـ بنابر احتیاط واجب ـ عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا به ندرت از شکار بخورد اشکال ندارد.

(دوم) آن که آن را بفرستند، و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعد صاحبش بانک بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگرچه به واسطهٔ صدای صاحبش شتاب بکند، بنا بر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

(سوم) کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان یا بچّهٔ مسلمان باشد که خوب و بدرا بفهمد، و اگر کافر یا ناصب یا خارجی و یا بعضی از غلاتی که در حکم کافرند سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

(چهارم) وقت فرستادن سگ نام خدارا ببرد، و اگر عمداً نام خدارا نبرد آن شکار حرام است، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

(پنجم) شکار به واسطهٔ زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ

شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

(ششم) کسی که سگ را فرستاده و وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازهٔ سربریدن آن وقت نباشد، بشرط آن که در تأخیر مسامحه نکرده باشد، وچنانچه وقتی برسد که به اندازهٔ سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

مسأله ۲۶۷۴ـ کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه مثلاً به واسطهٔ بیرون آوردن کارد و مانند آن بدون مسامحه وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد، حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد، حلال نمی‌شود، و اگر در این حال سگ را وابگذارد که آن حیوان را بکشد حلال می‌شود.

مسأله ۲۶۷۵ـ اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همهٔ آنها دارای شرطهایی که در مسألهٔ «۲۶۷۳» گذشت باشند، شکار حلال است، و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نباشد، شکار حرام است.

مسأله ۲۶۷۶ـ اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است، و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشد.

مسأله ۲۶۷۷ـ اگر چند نفر باهم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر یا در حکم کافر باشد، آن شکار حرام است، و همچنین اگر بعضی از آنها عمداً نام خدارا نبرد، و اگر یکی از سگهایی که فرستاده‌اند به طوری که در مسألهٔ «۲۶۷۳» گذشت تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۷۸ـ اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معیّن شده سر آن را ببرند حلال است.

صید ماهی

مسأله ۲۶۷۹ـ اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد پاک و خوردن آن حلال است، و چنانچه در آب بمیرد پاک است، ولی خوردن آن حرام

می‌باشد، مگر این که در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است، و ماهی بی فلس را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد حرام است.

مسأله ۲۶۸۰ـ اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آن که بمیرد، با دست یا هر وسیلهٔ دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

مسأله ۲۶۸۱ـ کسی که ماهی را صید می‌کند لازم نیست مسلمان باشد، و در موقع گرفتن آن نام خدا را ببرد، ولی مسلمان باید گرفتن آن را دیده باشد، یا از راه دیگر یقین پیدا کند یا حجّت شرعیه داشته باشد که زنده از آب گرفته شده یا در تور در آب مرده باشد.

مسأله ۲۶۸۲ـ ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است، و اگر در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد، اگرچه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد، مگر آن که بیّنه یا شخص ثقه‌ای که ظنّ به خلاف قولش نباشد خبر دهد که آن را زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۳ـ خوردن ماهی زنده جایز است، هرچند احوط خودداری کردن است.

مسأله ۲۶۸۴ـ اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردنش جایز است، ولی احتیاط مستحبّ آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

مسأله ۲۶۸۵ـ اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، بنابر احتیاط خوردن قسمتی که بیرون آب مانده جایز نیست.

صید ملخ

مسأله ۲۶۸۶ـ اگر ملخ را با دست یا به وسیلهٔ دیگری زنده بگیرند، بعد از جان دادن حلال است، و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدارا ببرد، ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافری باشد که از دست مسلمان نگرفته باشد و معلوم نیست که آن را زنده گرفته یا نه، اگرچه بگوید زنده گرفته‌ام حرام است، مگر این که بیّنه یا ثقه‌ای که ظنّ به خلاف قولش نباشد بگوید که زنده گرفته است.

مسأله ۲۶۸۷ـ خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.

«احکام خوردنیها و آشامیدنیها»

مسأله ۲۶۸۸ـ خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک حلال است، و بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است.

و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده‌ای که مثل شاهین و عقاب و باز چنگال دارد، یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد حرام است، و همچنین هر مرغی که چینه‌دان و سنگدان و خار پشت پا ندارد، مگر آن که معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن آن است که در این صورت حلال است.

و کشتن پرستوک و هدهد و خوردن گوشت آنها مکروه است.

مسأله ۲۶۸۹ـ اگر چیزی را که روح دارد ـ مانند دنبه و گوشت ـ از حیوان زنده جدا نمایند، نجس و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۹۰ـ بعضی از اجزای حیوانات حلال گوشت حرام است، و آنها از این قرار است:

۱ ـ خون، ۲ ـ فضله، ۳ ـ نری، ۴ ـ فرج، ۵ ـ بچّه‌دان، ۶ ـ غدد که آن را دشول می‌گویند، ۷ ـ تخم که آن را دنبلان می‌گویند، ۸ ـ چیزی که در مغز کلّه است و به شکل نخود می‌باشد، ۹ ـ مغز حرام که در میان تیرهٔ پشت است، ۱۰ ـ زهره‌دان، ۱۱ ـ سپرز (طحال)، ۱۲ ـ بول‌دان (مثانه)، ۱۳ ـ حدقهٔ چشم.

و بنا بر احتیاط واجب از پی که در دو طرف تیرهٔ پشت است، و از چیزی که در

میان سُم است و به آن ذات الأشاجع می‌گویند اجتناب شود، و این احتیاط در پی آکد است، و در پرندگان غیر از خون و فضله که بی اشکال حرام است، از سایر چیزهایی که ذکر شد هرکدام که در آنها باشد، بنابر احتیاط واجب از خوردن آن اجتناب شود.

مسأله ۲۶۹۱ـ آشامیدن بول حیوان حرام‌گوشت حرام است، و همچنین بول حلال‌گوشت، و خوردن و آشامیدن چیزهای خبیث دیگر که طبیعت انسان از آن متنفّر است، جایز نیست، ولی خوردن بول شتر و گاو و گوسفند در صورت نیاز به آنها برای مداوا مانعی ندارد.

مسأله ۲۶۹۲ـ خوردن گل حرام است و همچنین ـ بنابر احتیاط ـ بقیّهٔ اجزای زمین مانند خاک و ریگ و سنگ، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی در صورت انحصار معالجه به آن اشکال ندارد، و خوردن کمی از تربت حضرت سیّد الشهداء علیه السلام که بیشتر از مقدار یک نخود متوسّط نباشد برای استشفاء اشکال ندارد، و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب ـ مثلاً ـ حلّ نمایند که مستهلک شود و بعد آن آب را بیاشامند.

مسأله ۲۶۹۳ـ فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده حرام نیست، و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن از لای دندان بیرون می‌آید اگر طبیعت انسان از آن متنفّر نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۹۴ـ خوردن و آشامیدن چیزی که موجب مرگ می‌شود، یا برای انسان ضرر مهمّی دارد حرام است.

مسأله ۲۶۹۵ـ خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است، و اگر کسی آنها را وطی ـ نزدیکی ـ کند، خود و نسلشان و آشامیدن شیرشان حرام، و بول و سرگین آنها نجس می‌شود، و باید آنهارا از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند، و بر وطی کننده است قیمتش را به صاحبش بدهد.

و اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شود، و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است، و همچنین است نسل آنها، و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند، و کسی که با آن وطی کرده پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۹۶ـ بزغاله اگر از خوک به مقداری که استخوانش محکم شود شیر بخورد،

خود و نسلش حرام می‌شوند، و همچنین است برّهٔ شیر خوار بنا بر احتیاط واجب، و در صورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ در صورتی حلال می‌شوند که استبراء شوند، و استبراء آنها این است که هفت روز از پستان بز یا گوسفند شیر بخورند، و اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند.

و حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده نیز گوشتش حرام است، و چنانچه استبرائش نمایند حلال می‌شود، و کیفیت استبراء آن در مسألهٔ «۲۲۶» بیان شد.

مسأله ۲۶۹۷ـ آشامیدن شراب و غیر آن از مسکرات حرام است، و روایات در مذمّت آن بسیار است، و در بعضی از آنها قریب به این مضامین وارد شده که: خداوند معصیت نشده به چیزی که شدیدتر از آشامیدن مسکر باشد، و از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام سؤال شد: آیا آشامیدن شراب بدتر است یا ترک نماز؟ فرمود: شرب خمر، برای این که شرابخوار در حالتی قرار می‌گیرد که پروردگار خودرا نمی‌شناسد.

و از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که: شراب سَرِ هر گناهی است.

و در بعضی از روایات آشامیدن شراب اشد از زنا و دزدی شمرده شده است، و خداوند شراب را حرام کرده به علّت این که ام‌الخبائث و سَرِ هر شرّی است.

و شرابخوار عقل خودرا از دست می‌دهد، پس پروردگار خود را نمی‌شناسد، و هر معصیتی را مرتکب، و هر حرمتی را هتک، و هر رحم وابسته‌ای را قطع، و هر فاحشه‌ای را مرتکب می‌شود.

مسأله ۲۶۹۸ـ نشستن سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند ـ اگر انسان یکی از آنان حساب شود ـ حرام، و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

مسأله ۲۶۹۹ـ بر هر مسلمان واجب است به مسلمان دیگری که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن

«اگرچه بعضی از آن روایاتی که مستند حکم است در مقام بیان استحباب و کراهت شرعی نیست بلکه بیان کنندهٔ منفعت و ضرری است که بر آن امور مرتّب می‌شود».

مسأله ۲۷۰۰ـ چند چیز در غذا خوردن مستحبّ است:

(اوّل) هردو دست را پیش از غذا خوردن بشوید.

(دوم) بعد از غذا خوردن هر دو دست خودرا بشوید و با دستمال خشک کند.

(سوم) میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند، و بعد از همه دست بکشد، و پیش از غذا خوردن اوّل میزبان دست خودرا بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا خوردن اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خودرا بشوید و همینطور تا به میزبان برسد.

(چهارم) در اوّل غذا خوردن بسم الله بگوید، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هرکدام آنها گفتن بسم الله مستحبّ است.

(پنجم) با دست راست غذا بخورد.

(ششم) با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد، و با دو انگشت نخورد.

(هفتم) اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند، هرکسی از غذای جلوی خودش بخورد.

(هشتم) لقمه را کوچک بردارد.

(نهم) سر سفره زیاد بنشیند، و غذا خوردن را طول بدهد.

(دهم) غذا را خوب بجود.

(یازدهم) بعد از غذا خوردن خداوند عالم را حمد کند.

(دوازدهم) انگشتهارا بلیسد.

(سیزدهم) بعد از غذا خوردن خلال نماید، ولی با چوب انار و ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

(چهاردهم) آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد مستحبّ است آنچه می‌ریزد برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

(پانزدهم) در اوّل روز و در اوّل شب غذا بخورد، و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

(شانزدهم) بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد.

(هفدهم) در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد.

(هیجدهم) میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

مسأله ۲۷۰۱ـ چند چیز در غذا خوردن مکروه است:

(اوّل) در حال سیری غذا خوردن.

(دوم) پر خوردن.

(سوم) نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

(چهارم) خوردن غذای داغ.

(پنجم) فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد.

(ششم) بعد از گذاشتن نان در سفره منتظر چیز دیگرشدن.

(هفتم) پاره کردن نان با کارد.

(هشتم) گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

(نهم) پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند.

(دهم) پوست کندن میوه.

(یازدهم) دور انداختن میوه پیش از آن که کاملاً آن را بخورد.

مسأله ۲۷۰۲ـ در آشامیدن آب چند چیز مستحبّ است:

(اوّل) آب را به طور مکیدن بیاشامد.

(دوم) در روز ایستاده آب بیاشامد.

(سوم) پیش از آشامیدن آب بِسْمِ اللّٰهِ، و بعد از آن اَلْحَمْدُ لِلّٰه بگوید.

(چهارم) به سه نفس آب بیاشامد.

(پنجم) از روی میل آب بیاشامد.

(ششم) بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبد الله علیه‌السلام و اهل بیت ایشان را یاد کند، و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

مسأله ۲۷۰۳ـ زیاد آشامیدن آب، و آشامیدن آن بعد از غذای چرب، و در شب به حال ایستاده مذموم است، و نیز آشامیدن آب با دست چپ، و همچنین از جای شکستهٔ کوزه، و جایی که دستهٔ آن است مذموم می‌باشد.

« احکام نذر و عهد »

مسأله ۲۷۰۴ـ نذر آن است که انسان برای خدا ملتزم شود که کار خیری را به جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترک کند.

مسأله ۲۷۰۵ـ در نذر باید صیغه خوانده شود، و لازم نیست آن را به عربی بخوانند، پس اگر بگوید: (چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم) نذر او صحیح است.

مسأله ۲۷۰۶ـ نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار خود نذر کند، بنابراین کسی که به واسطهٔ عصبانی شدن بی اختیار نذر کرده یا او را بر نذر اکراه کرده باشند نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۷ـ مفلس ـ شخصی که حاکم شرع او رااز تصرّف در اموالش منع کرده ـ و سفیه ـ کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می کند ـ اگر نذر کند مالی به فقیر بدهد صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۸ـ اگر شوهر از نذر کردن زن جلوگیری نماید، زن نمی تواند ـ در صورتی که وفاء به نذرش منافی با حقّ شوهر باشد ـ نذر کند، بلکه بدون اذن شوهر در این صورت نذر زن باطل است، و صحّت نذر زن در مال خودش بدون اذن شوهر ـ در غیر حجّ یا زکات یا احسان به پدر و مادر یا صلهٔ ارحام ـ محلّ اشکال است.

مسأله ۲۷۰۹ـ اگر زن با اجازهٔ شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲۷۱۰ـ اگر فرزند بدون اجازهٔ پدر یا با اجازهٔ او نذر کند باید به آن نذر عمل نماید، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که نذر کرده منعش کنند نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۱ـ انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابراین کسی که مثلاً نمی‌تواند پیاده کربلا برود اگر نذر کند پیاده برود نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۲ـ اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب یا مستحبّی را ترک کند، نذر ا و صحیح نیست.

مسأله ۲۷۱۳ـ اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه به جا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد نذر او صحیح است، و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید ـ مثلاً برای آن که دخانیات مضرّ است نذر کند که آن را استعمال نکند ـ نذر او صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۷۱۴ـ اگر نذر کند نماز واجب خودرا در جایی بخواند که بخودی خود ثواب نماز در آن جا زیاد نیست، مثل آن‌که نذر کند نمازرا در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آن جا از جهتی بهتر باشد ـ مثلاً به واسطهٔ این که خلوت است انسان حضور قلب پیدا می‌کند ـ نذر او به آن جهت صحیح است.

مسأله ۲۷۱۵ـ اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان‌طور که نذر کرده به جا آورد، پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به جا آورد کفایت نمی‌کند، و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آن که خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۷۱۶ـ اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معیّن نکند، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافیست، و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیّات آن را معیّن نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند، و اگر نذر کند صدقه بدهد

و جنس و مقدار آن را معیّن نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است، و اگر نذر کند کاری برای خدا به جا آورد در صورتی که یک نماز به‌جاآورد یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خودرا انجام داده است.

مسأله ۲۷۱۷ـ اگر نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد، و در صورتی که عمداً روزه نگیرد باید گذشته از قضای آن روز کفّاره هم بدهد، و کفّاره‌اش کفّارهٔ مخالفت قسم است ـ چنانچه در مسألهٔ (۲۷۳۴) خواهد آمد ـ ولی درآن روز اختیاراً می‌تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد، و چنانچه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد، و در صورتی که از جهت سفر یا مرض روزه نگیرد لازم است روزه را قضا کند، و همچنین بنابر احتیاط واجب اگر از جهت حیض روزه نگیرد، و در هر صورت کفّاره ندارد.

مسأله ۲۷۱۸ـ اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۱۹ـ اگر نذر کند که تا وقت معیّنی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می‌تواند آن عمل را به جا آورد، و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد چیزی بر او واجب نیست، ولی بازهم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به جا نیاورد، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۰ـ کسی که نذر کرده عملی را ترک کند و وقتی برای آن معیّن نکرده است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت آن عمل را انجام دهد کفّاره بر او واجب نیست، ولی بعد هر وقت از روی اختیار آن را به جا آورد باید کفّاره بدهد.

مسأله ۲۷۲۱ـ اگر نذر کند که در هر هفته روز معیّنی ـ مثلاً روز جمعه را ـ روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا مرض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به جا آورد، و همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر از جهت حیض روزه نگیرد.

مسأله ۲۷۲۲ـ اگر نذر کند مقدار معیّنی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد

لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند، ولی احتیاط مستحبّ این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از حصهٔ خود از طرف میّت صدقه بدهند.

مسأله ۲۷۲۳ـ اگر نذر کند به فقیر معیّنی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد، و اگر آن فقیر بمیرد احتیاط مستحبّ آن است که به ورثهٔ او بدهد.

مسأله ۲۷۲۴ـ اگر نذر کند به زیارت یکی از امامان ـ مثلاً به زیارت حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام ـ مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به واسطهٔ عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۷۲۵ـ کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنهارا به جا آورد.

مسأله ۲۷۲۶ـ اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند و مصرف معیّنی را در نظر نگرفته باشد باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

مسأله ۲۷۲۷ـ اگر برای خود امام علیه‌السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معیّنی را قصد کرده باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معیّنی را قصد نکرده باید به مصرفی برساند که نسبتی با امام علیه‌السلام داشته باشد، مانند زوّار فقیر، یا مصارف حرم آن امام علیه‌السلام از قبیل تعمیر و مانند آن، و یا آنچه موجب تکریم و تعظیم آن امام علیه‌السلام است، و احتیاط مستحبّ آن است که ثواب آن را هم هدیه برای آن امام علیه‌السلام کند، و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

مسأله ۲۷۲۸ـ گوسفندی را که برای صدقه یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند، اگر پیش از آن که به مصرف نذر برسد شیر بدهد، یا بچّه بیاورد، مال کسی است که آن را نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است.

مسأله ۲۷۲۹ـ هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۰ـ اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خودرا به سیّد شوهر دهد، بعد از آن که دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود اوست و نذر آنان اعتبار ندارد.

مسأله ۲۷۳۱ـ هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد بعد از آن که حاجتش بر آورده شد، باید آن کاررا انجام دهد، و نیز اگر بدون آن که حاجتی داشته باشد عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب در هر دو صورت ـ اگر آن کار مباح باشد.

مسأله ۲۷۳۲ـ در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود، و متعلّق عهد نباید مرجوح باشد، ولی اعتبار رجحان در متعلّق آن ـ چنانکه مشهور فرموده‌اند ـ محلّ اشکال است.

مسأله ۲۷۳۳ـ اگر به عهد خود عمل نکند باید کفّاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

«احکام قسم خوردن»

مسأله ۲۷۳۴ـ اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد یا دخانیات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفّاره بدهد، یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند، یا آنان را بپوشاند، و اگر اینهارا نتواند باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

مسأله ۲۷۳۵ـ قسم چند شرط دارد:

(اوّل) کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قسم بخورد، پس قسم خوردن بچّه و دیوانه و مست و کسی که اکراهش کرده‌اند درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد قسم بخورد، و قسم سفیه و مفلس در صورتی که مستلزم تصرّف در مال باشد صحیح نیست.

(دوم) کاری را که برای انجام آن قسم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد، و کاری را که قسم می‌خورد ترک کند باید واجب یا مستحبّ نباشد و وجوب عمل به قسم متعلق به فعل یا ترک مباحی که مصلحتی در دین یا دنیا در آن نباشد محلّ اشکال است.

(سوم) به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدّس او گفته نمی‌شود، مانند (خدا) و (الله)، و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هروقت کسی آن اسم را بگوید ذات مقدّس حقّ در نظر می‌آید، مثل آن که به خالق و رازق قسم بخورد صحیح است، بلکه

به اسمی هم که بر خدا و بر غیر خدا گفته می‌شود اگر خدا را قصد کند و قسم بخورد، بنا بر احتیاط واجب به آن قسم عمل کند.

(چهارم) قسم را به زبان بیاورد، و اگر آن را بنویسد یا در قلبش قصد کند صحیح نیست، ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

(پنجم) عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد، و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می‌شود قسم او به هم می‌خورد، و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آن را تحمّل کرد.

مسأله ۲۷۳۶ـ اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۷۳۷ـ اگر فرزند بدون اجازهٔ پدر و زن بدون اجازهٔ شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنان را بهم بزنند، بلکه ظاهر آن است که قسم آنان بدون اجازهٔ پدر یا شوهر صحیح نیست.

مسأله ۲۷۳۸ـ اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند، کفّاره بر او واجب نیست، و همچنین است اگر اکراهش کنند که به قسم عمل ننماید، و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد مثل این که می‌گوید: والله الآن مشغول نماز می‌شوم، و به واسطهٔ وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند کفّاره ندارد.

مسأله ۲۷۳۹ـ کسی که قسم می‌خورد که حرف من راست است چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای این که خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ ظالمی نجات دهد قسم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، امّا اگر بتواند توریه کند ـ یعنی موقع قسم خوردن طوری نیّت کند که دروغ نشود ـ احتیاط واجب این است که توریه نماید، مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیّت کند و از انسان بپرسد که او را دیده‌ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

«احکام وقف»

مسأله ۲۷۴۰ـ اگر کسی چیزی را وقف کند خود او و دیگران نمی توانند آن را ببخشند یا بفروشند و کسی هم از آن ارث نمی‌برد، ولی در بعضی از موارد که در مسألهٔ «۲۱۲۲» و «۲۱۲۳» گذشت، فروختن آن اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۴۱ـ لازم نیست صیغهٔ وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید: (خانهٔ خود را وقف کردم) کفایت می‌کند، و همچنین انشاء وقف به عمل نیز محقّق می‌شود، مثل این که حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد، و یا جایی را به قصد مسجد بودن بسازد و در موقوفات عامّه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی را که بر فقراء یا سادات و امثال اینها وقف نمایند، قبول کردن کسی در صحّت وقف معتبر نیست، بلکه در اوقاف خاصّه هم ـ مثل وقف بر اولاد ـ اقوی عدم اعتبار قبول است هرچند قبول احوط است.

مسأله ۲۷۴۲ـ اگر ملکی را برای وقف معیّن کند و پیش از انشاء وقف پشیمان شود یا بمیرد، وقف واقع نمی‌شود.

مسأله ۲۷۴۳ـ کسی که مالی را وقف می‌کند، باید از موقع انشاء وقف، مال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست، و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف

باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال باشد بعد پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.

مسأله ۲۷۴۴ـ وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را به تصرّف کسی که برای او وقف شده یا وکیل یا ولیّ او بدهند، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند، و از طرف آنان قبض و حیازت نماید وقف صحیح است.

مسأله ۲۷۴۵ـ در اوقاف عامّه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها قبض معتبر نیست هرچند احوط است، و قبض محقّق می‌شود به این که مثلاً در وقف مسجد، یک نفر در آن مسجد نماز بخواند یا در وقف مقبره، کسی در آن جا دفن شود.

مسأله ۲۷۴۶ـ وقف کننده باید بالغ باشد، و صحّت وقف صبیّ ممیّز مأذون از طرف ولیّ در صورتی که مصلحت باشد بعید نیست، و همچنین باید عاقل و با قصد باشد و کسی او را اکراه نکرده باشد، و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف کند، بنا بر این سفیه ـ یعنی کسی که مال خودرا در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ و همچنین مفلس که از طرف حاکم شرع ممنوع از تصرّف در مال است، اگر چیزی را وقف کنند نافذ نیست، مگر با اجازهٔ ولیّ و طلبکاران.

مسأله ۲۷۴۷ـ اگر مالی را برای بچّه‌ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحّت آن محلّ اشکال است، ولی اگر برای اشخاصی که فعلاً موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعد به دنیا می‌آیند وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف محقّق می‌شود در شکم مادر هم نباشند ـ مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دسته‌ای بعد از دستهٔ دیگر از وقف استفاده کنند ـ صحیح است.

مسأله ۲۷۴۸ـ اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آن که دکّانی را وقف کند که عایدی آن را بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلاً مالی را بر فقراء وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

مسأله ۲۷۴۹ـ اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معیّن کند اختیار وقف با کسی است که واقف معیّن کرده، و اگر معیّن نکند، چنانچه بر افراد مخصوصی ـ مثلاً بر اولاد

خود ـ وقف کرده باشد، در صورتی که بالغ باشند اختیار با خود آنان است، و اگر بالغ نباشند اختیار با ولیّ ایشان است، ولی در تصرّفاتی که مربوط به مصلحت وقف و مصلحت طبقات بعد است اجازهٔ حاکم شرع معتبر است.

مسأله ۲۷۵۰ـ اگر ملکی را مثلاً بر فقراء یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معیّن نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۷۵۱ـ اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقهٔ دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند و در بین مدّت اجاره بمیرند، چنانچه طبقهٔ بعدی آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می‌شود، و در صورتی که مستأجر مال الاجارهٔ تمام مدّت را داده باشد می تواند مال الاجارهٔ از زمان مردنشان تا آخر مدّت اجاره را از مال آنان بگیرد.

مسأله ۲۷۵۲ـ اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود، مگر آن که متعلّق وقف عنوانی باشد که به زوال آن عنوان متعلّقی برای وقف نماند، مانند آن‌که خانه را وقف کند برای استفاده از سکنای آن مادامی که خانه به این هیئت باقی است، که در این صورت به زوال آن عنوان وقف باطل می‌شود و به واقف و با نبودن او به ورثه بر می‌گردد.

مسأله ۲۷۵۳ـ ملکی که به نحو مشاع مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست، ـ اگر متولّی خاص داشته باشد ـ متولّی با مالک قسمتی که وقف نیست می توانند آن ملک را با نظر خبره قسمت کنند، و در صورتی که متولّی خاص نداشته باشد حاکم شرع با مالک، متصدّی قسمت می‌شوند.

مسأله ۲۷۵۴ـ اگر متولّی وقف در مال موقوفه خیانت کند حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد، و در صورتی که ممکن نباشد می تواند به جای او متولّی امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۷۵۵ـ فرشی را که برای حسینیّه وقف کرده‌اند نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیّه باشد.

مسأله ۲۷۵۶ـ اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که احتیاج به تعمیر پیدا کند به نحوی که نگهداشتن عایدات آن ملک برای تعمیر عقلایی نباشد صحّت چنین وقفی محلّ اشکال است.

مسأله ۲۷۵۷ـ اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معیّن کرده باید همان طور مصرف کنند و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اوّل مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بنا بر احتیاط واجب امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

«احکام وصیّت»

مسأله ۲۷۵۸ـ وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا این که چیزی از مال او را به کسی تملیک یا وقف یا صرف در خیرات و مبرّات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیّم و سرپرست معیّن کند، و کسی را که به او وصیّت می‌کنند وصیّ می‌گویند.

مسأله ۲۷۵۹ـ کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می‌تواند وصیّت کند، بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیّت کند صحیح است.

مسأله ۲۷۶۰ـ اگر نوشته‌ای بامضاء یا مهر میّت ببینند چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته باید مطابق آن عمل کنند.

مسأله ۲۷۶۱ـ کسی که وصیّت می‌کند باید عاقل باشد و بر وصیّت اکراه نشده باشد، و وصیّت بچّهٔ ده ساله در صورتی که ممیّز و وصیّتش عقلایی باشد در ثلث مالش برای ارحامش و امور خیریّه نافذ است، و بنابر احتیاط واجب به وصیّت پسر هفت سالهٔ ممیّز در مقدار کمی از مالش در مصرفی که سزاوار باشد عمل شود، و وصیّت سفیه در مواردی که مستلزم تصرّف در مال است نافذ نیست.

مسأله ۲۷۶۲ـ کسی که به قصد خودکشی مثلاً زخمی به خود زده یا سمّی خورده است و به واسطهٔ آن بمیرد، وصیّت او در مالش صحیح نیست، ولی اگر وصیّت قبل از آن عمل باشد، صحیح است.

مسأله ۲۷۶۳ـ اگر انسان وصیّت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد، در صورتی که آن شخص وصیّت را قبول کند، اگرچه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد، آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می‌شود، بلکه ظاهر این است که قبول معتبر نیست، و فقط ردّ وصیّت مانع است.

مسأله ۲۷۶۴ـ هرگاه انسان نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، نسبت به امانتهای مردم باید به وظیفه‌ای که در مسألهٔ «۲۳۹۵» گذشت عمل کند، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده و طلبکار مطالبه می‌کند باید بدهد، و اگر خودش نمی‌تواند بدهد یا موقع دادن بدهی او نرسیده یا طلبکار مطالبه نمی‌کند باید اطمینان به ادای دین پیدا کند هرچند به وصیّت کردن و شاهد گرفتن بر آن باشد.

مسأله ۲۷۶۵ـ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است و نمی‌تواند فوراً بدهد، چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می‌دهد کسی آنهارا ادا نماید، باید وصیّت کند، و همچنین است اگر حجّ بر او واجب باشد.

مسأله ۲۷۶۶ـ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزهٔ قضا دارد باید برای انجام آنها وصیّت کند، مثل این که وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، و اگر مال نداشته باشد و احتمال بدهد کسی تبرّعاً انجام بدهد بازهم واجب است وصیّت نماید، و اگر قضای نماز و روزهٔ او به تفصیلی که در مسألهٔ «۱۳۹۸» گذشت بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطّلاع دهد.

مسأله ۲۷۶۷ـ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطهٔ ندانستن حقّشان از بین برود باید به آنان اطّلاع دهد، و لازم نیست برای بچّه‌های صغیر خود قیّم و سرپرست معیّن کند، و لی در صورتی که بدون قیّم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، باید برای آنان قیّم امینی معیّن نماید.

مسأله ۲۷۶۸ـ وصیّ باید عاقل باشد، و احوط این است که بالغ نیز باشد، ولی در صورت انضمام به بالغ، که بعد از بلوغ با وصیّ دیگر در انجام امور شریک شود، اشکال ندارد، و وصیّ شخص مسلمان در صورتی که مستلزم ولایت بر مسلمان باشد مانند قیمومت بر اولاد صغارش باید مسلمان باشد.

و وصیّ باید در امور مربوط به غیر موصی مانند ادای حقوق واجبه و تصرّف در مال صغار و مانند اینها مورد اطمینان باشد، ولی در امور مربوط به موصی در غیر واجبات ـ مانند این که وصیّت کند که ثلثش را در خیرات صرف کند ـ لازم نیست مورد اطمینان باشد.

مسأله ۲۷۶۹ـ اگر کسی چند وصیّ برای خود معیّن کند، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیّت عمل کند، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد ـ چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند یا نگفته باشد ـ باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند، و اگر بدون عذر شرعی حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند، حاکم شرع آنهارا ملزم می‌کند، و اگر اطاعت نکنند یا عذر شرعی داشته باشند، حاکم شرع به جای یکی از آنان شخص دیگری را معیّن می‌نماید.

مسأله ۲۷۷۰ـ اگر انسان از وصیّت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند، وصیّت باطل می‌شود، و اگر وصیّت خودرا تغییر دهد، مثل این که قیّمی برای بچّه‌های خود معیّن کند بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیّت اوّلش باطل می‌شود، و باید به وصیّت دوم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۱ـ اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته یا کاری کند که با وصیّت او منافی باشد وصیّت باطل می‌شود.

مسأله ۲۷۷۲ـ اگر وصیّت کند چیز معیّنی را به کسی بدهند، بعد وصیّت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیزرا دو قسمت کنند و به هرکدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

مسأله ۲۷۷۳ـ اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی

ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کسی بدهند باید مالی که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند ـ چنانچه در مسألهٔ «۲۳۰۸» گذشت ـ ولی مالی را که وصیّت کرده از ثلث خارج کنند.

مسأله ۲۷۷۴ـ اگر وصیّت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفتهٔ او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۷۵ـ اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معیّن کرده از ثلث او بدهند، و اگر متّهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۷۶ـ کسی را که انسان وصیّت می‌کند چیزی به او بدهند لازم نیست در حال وصیّت وجود داشته باشد، پس اگر وصیّت کند به بچّه‌ای که ممکن است فلان زن به او آبستن شود چیزی بدهند اگر آن بچّه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیزرا به او بدهند، و اگر موجود نباشد در صورتی که از وصیّت موصی یا قرائن دیگری استفاده شود که نظر موصی در صورت نبود آن بچّه صرف در مصرف دیگری است باید بر طبق نظرش عمل شود، وگرنه وصیّت باطل و به ورثه منتقل می‌شود، و اگر وصیّت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیّت صحیح وگرنه باطل است و آنچه را که برای او وصیّت کرده به ورثه منتقل می‌شود.

مسأله ۲۷۷۷ـ اگر انسان بفهمد کسی او را وصیّ کرده ـ در غیر تجهیز میّت که حکم آن در مسألهٔ «۵۵۵» گذشت ـ چنانچه به اطّلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصیّ کرده، یا بفهمد و به او اطّلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد باید وصیّت او را انجام دهد، و اگر وصیّ پیش از مرگ موصی موقعی ملتفت شود که موصی به واسطهٔ شدّت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیّت کند بنا بر احتیاط باید وصیّت را قبول نماید.

مسأله ۲۷۷۸ـ اگر کسی که وصیّت کرده بمیرد، وصیّ نمی‌تواند دیگری را برای انجام

کارهای وصیّت معیّن کند و خود از کار کناره گیرد، ولی اگر بداند مقصود میّت این نبوده که وصیّ آن کار را خودش انجام دهد، بلکه مقصودش انجام کار بوده، می تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۷۹ـ اگر کسی دو نفر را با هم وصیّ کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معیّن می‌کند، و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه شوند حاکم شرع دو نفر دیگر را معیّن می‌کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند معیّن کردن دو نفر لازم نیست، و همچنین است اگر یکی از آن دو یا هردو کافر شوند در صورتی که وصایت مستلزم ولایت باشد مانند قیمومت بر صغار.

مسأله ۲۷۸۰ـ اگر وصیّ نتواند به تنهایی یا به کمک گرفتن از دیگری کارهای میّت را انجام دهد، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معیّن می‌کند.

مسأله ۲۷۸۱ـ اگر مقداری از مال میّت در دست وصیّ تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده ـ مثل این که مال را در جایی گذاشته که مأمون نبوده ـ و یا تعدّی نموده مثلاً میّت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگری برده و در راه از بین رفته ـ ضامن است، و اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده ضامن نیست.

مسأله ۲۷۸۲ـ هرگاه انسان کسی را وصیّ کند و بگوید اگر آن شخص بمیرد فلانی وصیّ باشد، بعد از آن که وصیّ اوّل مرد وصیّ دوم باید کارهای میّت را انجام دهد.

مسأله ۲۷۸۳ـ حجّی که به استطاعت بر میّت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که ـ مثل خمس و زکات و مظالم ـ ادا کردن آنها واجب می‌باشد باید از اصل مال میّت بدهند، اگرچه میّت برای آنها وصیّت نکرده باشد ولی اگر وصیّت کرده باشد از ثلث بدهند باید به وصیّت عمل کنند، و اگر ثلث کفایت نکرد از اصل مال خارج کنند.

مسأله ۲۷۸۴ـ اگر مال میّت از بدهی و حجّ واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند باید به وصیّت او عمل کنند، و اگر وصیّت نکرده باشد آنچه می‌ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۸۵ـ اگر مالی را که وصیّت کرده بیشتر از ثلث مال او باشد وصیّت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیّت را اجازه نموده‌اند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست، و اگر مدّتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است، و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی اجازه ننمایند وصیّت فقط در حصّهٔ آنهایی که اجازه نموده‌اند نافذ است.

مسأله ۲۷۸۶ـ اگر مالی را که میّت وصیّت کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند، بعد از مردن او نمی‌توانند از اجازهٔ خود برگردند.

مسأله ۲۷۸۷ـ اگر وصیّت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزهٔ او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم مثل اطعام به فقراء انجام دهند، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند و برای نماز و روزهٔ او اجیر بگیرند و اگر از آن زیاد آمد به مصرف کار مستحبّی که معیّن کرده برسانند، و چنانچه ثلث مال او فقط باندازهٔ بدهی او باشد و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، ثلث بین بدهی، نماز و روزه قسمت می‌شود و کسر واجب مالی از اصل ترکه داده می‌شود.

مسأله ۲۷۸۸ـ اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزهٔ او اجیر بگیرند و کار مستحبّی هم انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینهارا از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبّی که معیّن کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، چنانچه ورثه اجازه بدهند باید به وصیّت او عمل شود و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبّی که معیّن کرده برسانند.

مسأله ۲۷۸۹ـ اگر کسی بگوید که میّت وصیّت کرده فلان مبلغ به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفتهٔ او را تصدیق کنند، یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفتهٔ او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادل، یا چهار زن عادل به گفتهٔ او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادل شهادت دهد باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند، و اگر دو زن عادل شهادت دهند نصف آن را، و اگر سه زن عادل شهادت دهند سه چهارم آن را به او بدهند، و نیز اگر دو مرد کافر کتابی

که در دین خود عادل باشند گفتهٔ او را تصدیق کنند ـ در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیّت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیّت نبوده ـ باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۹۰ـ اگر کسی بگوید من وصیّ میّتم که مال او را به مصرفی برسانم، یا میّت مرا قیّم بچّه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفتهٔ او را تصدیق نمایند.

مسأله ۲۷۹۱ـ بنابر مشهور: «اگر وصیّت کند به مالی برای کسی و آن شخص پیش از آن که قبول کند یا ردّ نماید بمیرد، تا وقتی ورثهٔ او وصیّت را ردّ نکرده‌اند، می‌توانند آن چیز را قبول نمایند» ولی بعید نیست اگر بعد از موصی ـ وصیّت کننده ـ بمیرد، آن مال را ورثه به ارث ببرند، و این حکم در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود بر نگردد، و گرنه حقّی به آن چیز ندارند.

«احکام ارث»

مسأله ۲۷۹۲ـ کسانی که به واسطهٔ نسب ارث می‌برند سه طبقه هستند:

(طبقهٔ اوّل) پدر و مادر و اولاد میّت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هرچه پایین روند، هرکدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقهٔ دوم ارث نمی‌برند.

(طبقهٔ دوم) جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است، و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هرکدام آنان که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد، و تا یک نفر از این طبقه هست طبقهٔ سوم ارث نمی‌برند.

(طبقهٔ سوم) عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان است، و تا یک نفر از عموها و عمّه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میّت زنده‌اند اولاد آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر وارث میّت منحصر به یک عموی پدری و یک پسر عموی پدر و مادری باشد ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد، و در غیر این صورت احتیاط واجب ـ خصوصاً در صورتی که با آنها دو دایی یا خاله باشد ـ آن است به مصالحه تمام شود.

مسأله ۲۷۹۳ـ اگر عمو و عمّه و دایی و خالهٔ خود میّت و اولاد آنان هر چه پایین روند نباشند، عمو و عمّه و دایی و خالهٔ پدر و مادر میّت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند

اولادشان ارث می‌برند، و اگر اینها هم نباشند عمو و عمّه و دایی و خالهٔ جدّ و جدّهٔ میّت ارث می‌برند، و اگر اینها هم نباشند اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۹۴ـ زن و شوهر به‌تفصیلی که بعد خواهد آمد، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث طبقهٔ اوّل

مسأله ۲۷۹۵ـ اگر وارث میّت فقط یک نفر از طبقهٔ اوّل باشد، مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همهٔ مال میّت به او می‌رسد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همهٔ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر پسر و دختر باشد مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۶ـ اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود: دو قسمت آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد، ولی اگر میّت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همهٔ آنان مسلمان و آزاد و پدری باشند ـ یعنی پدر آنان با پدر میّت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میّت یکی باشد یا نه ـ و حمل نباشند، اگرچه تا میّت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند ولی به واسطهٔ بودن اینها مادر شش یک مال را می‌برد و بقیّه را به پدر می‌دهند.

مسأله ۲۷۹۷ـ اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میّت دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر پدری ـ با شرایطی که در مسألهٔ قبل گذشت ـ نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد، و اگر دو برادر، یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر پدری ـ با شرایطی که در مسألهٔ قبل گذشت ـ داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت، و دختر سه قسمت می‌برد، و یک قسمت باقی مانده را چهار قسمت می‌کنند: یک قسمت را به پدر، و سه قسمت را به دختر می‌دهند، و در نتیجه مال میّت را بیست و چهار قسمت می‌کنند: پانزده قسمت آن را به دختر و پنج قسمت آن را به پدر، و چهار قسمت آن را به مادر می‌دهند، هرچند احتیاط مؤکّد آن است که مال را با رضایت پدر و دختر پنج قسمت کنند.

مسأله ۲۷۹۸ـ اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت، و پسر چهار قسمت آن را می‌برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد.

مسأله ۲۷۹۹ـ اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر، و پنج قسمت را پسر می‌برد، و اگر چند پسر باشند آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند.

مسأله ۲۸۰۰ـ اگر وارث میّت فقط پدر، یا مادر و پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد، و بقیّه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۸۰۱ـ اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقیّه را دختر می‌برد.

مسأله ۲۸۰۲ـ اگر وارث میّت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند: یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۸۰۳ـ اگر میّت اولاد نداشته باشد، نوهٔ پسری او اگرچه دختر باشد، سهم پسر میّت را می‌برد، و نوهٔ دختری او اگرچه پسر باشد، سهم دختر میّت را می‌برد، مثلاً اگر میّت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث طبقهٔ دوم

مسأله ۲۸۰۴ـ طبقهٔ دوم از کسانی که به واسطهٔ نسب إرث می‌برند جدّ یعنی پدر بزرگ و جدّه یعنی مادر بزرگ و برادر و خواهر میّت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان هر چه پایین روند ارث می‌برند.

مسأله ۲۸۰۵ـ اگر وارث میّت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد، همهٔ مـال بـه او می‌رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مـادری دارد، مـال را پنج قسمت می‌کنند: هر یک از برادرها دو قسمت، و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

مسأله ۲۸۰۶ـ اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میّت جداست ارث نمی‌برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همهٔ مال به او می‌رسد، و اگر چـند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۸۰۷ـ اگر وارث میّت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میّت جداست، همهٔ مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۸۰۸ـ اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند، و مال را شش قسمت می‌کنند: و یک قسمت را به برادر یا خواهر مادری، وبقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۸۰۹ـ اگر میّت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد، و مال را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و بقیّه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند، و هـر بـرادری دو بـرابـر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۸۱۰ـ اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری، یا یک خواهر مادری باشد مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهـر مـادری می‌برد، و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۸۱۱ـ اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند و بقیّه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۸۱۲ـ اگر وارث میّت فقط برادر و خواهر وزن او باشد، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می‌برند، و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به طوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می‌برند، ولی به جهت آن که زن یا شوهر ارث می‌برد از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود، و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلاً اگر وارث میّت، شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت أصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند، و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همهٔ مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری، و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

مسأله ۲۸۱۳ـ اگر میّت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند، و سهم برادر زاده و خواهر زادهٔ مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و از سهمی که به برادر زاده و خواهر زادهٔ پدری یا پدر و مادری می‌رسد، هر پسری دو برابر دختر می‌برد، هرچند احوط رجوع به صلح است.

مسأله ۲۸۱۴ـ اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا یک جدّه است ـ چه پدری باشد یا مادری ـ همهٔ مال به او می‌رسد، و با بودن جدّ میّت، پدر جدّاو ارث نمی‌برد، و اگر وارث میّت فقط جدّ و جدّهٔ پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود: دو قسمت را جدّ، و یک قسمت را جدّه می‌برد، و اگر جدّ و جدّهٔ مادری باشد، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۸۱۵ـ اگر وارث میّت فقط یک جدّ یا جدّهٔ پدری و یک جدّ یا جدّهٔ مادری باشد،

مال سه قسمت می‌شود: دو قسمت را جدّ یا جدّهٔ پدری، و یک قسمت را جدّ یا جدّهٔ مادری می‌برد.

مسأله ۲۸۱۶ـ اگر وارث میّت جدّ و جدّهٔ پدری و جدّ و جدّهٔ مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود: یک قسمت آن را جدّ و جدّهٔ مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و دو قسمت آن را به جدّ و جدّهٔ پدری می‌دهند، و جدّ دو برابر جدّه می‌برد.

مسأله ۲۸۱۷ـ اگر وارث میّت فقط زن و جدّ و جدّهٔ پدری و جدّ و جدّهٔ مادری او باشد، زن ارث خودرا به تفصیلی که بعد خواهد آمد می‌برد، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جدّ و جدّهٔ مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و بقیّه را به جدّ و جدّهٔ پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد، و اگر وارث میّت شوهر و جدّ و جدّه باشد، شوهر نصف مال او را می‌برد، و جدّ و جدّه به دستوری که در مسائل قبل گذشت ارث خودرا می‌برند.

مسأله ۲۸۱۸ـ در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جدّ یا جدّه یا اجداد یا جدّات چند صورت است:

(اوّل) این که هریک از جدّ یا جدّه و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند.

(دوم) این که همهٔ آنها از طرف پدر باشند، در این صورت نیز مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود در فرضی که همه ذکور یا همه اناث باشند، و اگر مختلف باشند هر ذکری دو مقابل انثی می‌برد.

(سوم) این که هر یک از جدّ یا جدّه از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد، حکم این صورت حکم صورت گذشته است، و دانسته شد ـ در مسألهٔ «۲۸۰۹» ـ که برادر یا خواهر پدری میّت اگر با برادر یا خواهر پدر و مادری جمع شود، پدری تنها ارث نمی‌برد.

(چهارم) این که اجداد یا جدّات، بعضی از آنان پدری باشد و بعضی مادری، چه همه ذکور باشند یا اناث یا مختلف، و برادرها یا خواهرها نیز چنین باشند، در این

صورت از برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدّات یک سوم از ترکه است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگرچه از جهت ذکورت و انوثت مختلف باشند، و از برای خویشان پدری دو سوم از ترکه است که به هر ذکری دو مقابل انثی داده می‌شود، و اگر اختلاف بین آنها نباشد و همه ذکور یا همه اناث باشند، به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

(پنجم) این که جدّ یا جدّه از طرف پدر با برادر یا خواهر از طرف مادر جمع شود، در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یک ششم از مال را می‌برد، و اگر متعدد باشند یک سوم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند، و باقی مانده مالِ جدّ یا جدّه است، و اگر جدّ و جدّه هردو باشند، جدّ دو مقابل جدّه می‌برد.

(ششم) این که جدّ یا جدّه از طرف مادر با برادر از طرف پدر جمع شود، در این صورت از برای جدّ یا جدّه یک سوم است اگرچه یکی باشد، و دو سوم آن از برای برادر است اگرچه نیز یکی باشد، و اگر با آن جدّ یا جدّه خواهر از طرف پدر باشد، در صورتی که یکی باشد نصف را می‌برد، و اگر متعدّد باشد دو سوم را می‌برند، و در هر صورت از برای جد و یا جدّه یک سوم است، و بنابراین اگر خواهر یکی باشد یک ششم از ترکه زاید از فریضه می‌ماند، و اقوی این است که به خواهر بر می‌گردد، هرچند احوط صلح است.

(هفتم) این که اجداد یا جدّات بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری، و با آنها برادر یا خواهر پدری باشد، چه یکی باشد یا متعدد، در این صورت از برای جدّ یا جدّهٔ مادری یک سوم است، و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند، و از برای جدّ یا جدّهٔ پدری و برادر یا خواهر پدری دو سوم از ترکه است، و با اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل، و بدون اختلاف به طور مساوی قسمت می‌شود، و اگر با آن اجداد یا جدّات برادر یا خواهر مادری باشد، از برای جدّ یا جدّهٔ مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود اگرچه از حیث ذکورت و انوثت مختلف باشند، و از برای جدّ و یا جدّهٔ پدری دو سوم است، و بین آنان در صورت اختلاف با تفاضل، وگرنه به طور مساوی تقسیم می‌شود.

(هشتم) این که برادرها یا خواهرها بعضی از آنها پدری و بعضی از آنها مادری، و با آنها جدّ یا جدّهٔ پدری باشد، در این صورت از برای برادر یا خواهر مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد، و یک سوم از آن است اگر متعدّد باشند، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری با جدّ یا جدّهٔ پدری باقی آن ترکه است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود در صورتی که از حیث ذکورت و انوثت مختلف نباشند، و در صورت اختلاف به تفاضل بین آنها تقسیم می‌شود، و اگر با آن برادرها یا خواهرها جدّ یا جدّهٔ مادری باشد، از برای جدّ یا جدّهٔ مادری با برادر یا خواهر مادری یک سوم است، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و از برای برادر یا خواهر پدری دو سوم است، و بین آنها در صورت اختلاف از حیث ذکورت و انوثت با تفاضل، و در صورت عدم اختلاف به طور مساوی تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۸۱۹ـ در صورتی که میّت برادر یا خواهر دارد، برادر زاده یا خواهرزادهٔ او ارث نمی‌برد، ولی این حکم در جایی که ارث برادر زاده یا خواهر زاده با ارث برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست، مثلاً اگر میّت برادر پدری و جد مادری داشته باشد، برادر پدری دو ثلث و جدّ مادری یک ثلث ارث می‌برد، و در این صورت اگر میّت پسر برادر مادری نیز داشته باشد، پسر برادر با جدّ مادری در ثلث شریک می‌باشند.

ارث طبقهٔ سوم

مسأله ۲۸۲۰ـ طبقهٔ سوم عمو و عمّه و دایی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گذشت، که اگر از طبقهٔ اوّل و دوم کسی نباشد اینها ارث می‌برند.

مسأله ۲۸۲۱ـ اگر وارث میّت فقط یک عمو یا یک عمّه است، چه با پدر میّت پدر و مادری باشد یا پدری باشد یا مادری، همهٔ مال به او می‌رسد، و اگر چند عمو یا چند عمّه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر عمو و عمّه هر دو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند عمو دو برابر عمّه می‌برد، مثلاً اگر وارث میّت دو عمو و یک عمّه باشد مال را پنج قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمّه می‌دهند و چهار قسمت را عموها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۸۲۲ـ اگر وارث میّت فقط چند عموی مادری یا چند عمّهٔ مادری باشند مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، ولی اگر عمو و عمّهٔ مادری باشند بنا بر احتیاط واجب در تقسیم با هم صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۳ـ اگر وارث میّت عمو و عمّه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند عمو و عمّهٔ پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میّت یک عمو یا یک عمّهٔ مادری دارد ـ بنابر مشهور ـ مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت را به عمو یا عمّهٔ مادری و بقیّه را به عمو و عمّهٔ پدر و مادری و بر فرض نبودن آنها به عمو و عمّهٔ پدری می‌دهند، ولی بنابر احتیاط واجب در یک قسمت از پنج قسمت عمو و عمّهٔ پدر و مادری یا پدری با مادری صلح کنند، و اگر هم عمو و هم عمّهٔ مادری دارد مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمّهٔ پدر و مادری و در فرض نبودن آنها به عمو و عمّهٔ پدری و یک قسمت را به عمو و عمّهٔ مادری می‌دهند، و در هر صورت عموی پدر و مادری یا پدری دو برابر عمّهٔ پدر و مادری یا پدری می‌برد، و احتیاط واجب آن است که عمو و عمّهٔ مادری با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۴ـ اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خاله باشد همهٔ مال به او می‌رسد، و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند بنابر مشهور: «مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود» ولی احتیاط واجب آن است که دایی و خاله در قسمت با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۵ـ اگر وارث میّت فقط یک دایی یا یک خالهٔ مادری و دایی و خالهٔ پدر و مادری و در صورت نبودن دایی و خالهٔ پدر و مادری دایی و خالهٔ پدری باشد بنابر مشهور: «مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به دایی یا خالهٔ مادری و بقیّه را به دایی و خالهٔ پدر و مادری، یا پدری می‌دهند و در صورتی که هم دایی و هم خالهٔ مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را به دایی و خالهٔ مادری و دو قسمت را به دایی و خالهٔ پدر و مادری، یا پدری می‌دهند» ولی احتیاط واجب آن است که در هر دو صورت متقرّب به مادر با متقرّب به پدر و همچنین دایی و خاله با یکدیگر صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۶ـ اگر وارث میّت یک یا چند دایی، یا یک یا چند خاله، یا دایی و خاله و یک یا چند عمو، یا یک یا چند عمّه، یا عمو و عمّه باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو، و بقیّه را عمو یا عمّه یا هر دو می‌برند.

مسأله ۲۸۲۷ـ اگر وارث میّت یک دایی یا یک خاله و عمو و عمّه باشد، چنانچه عمو و عمّهٔ پدر و مادری یا پدری باشند، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی یا خاله می‌برد، و از بقیّه دو قسمت را به عمو و یک قسمت را به عمّه می‌دهند، بنابر این مال را نُه قسمت می‌کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمّه می‌دهند.

مسأله ۲۸۲۸ـ اگر وارث میّت یک دایی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمّهٔ مادری و عمو و عمّهٔ پدر و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دایی یا خاله می‌دهند، و دو قسمت باقی‌مانده را بنابر مشهور: «شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمّهٔ مادری و بقیّه را به عمو و عمّهٔ پدر و مادری یا پدری می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد، بنابر این اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دایی یا خاله و یک قسمت را به عمو یا عمّهٔ مادری و پنج قسمت دیگر را به عمو و عمّهٔ پدر و مادری یا پدری می‌دهند» ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمّهٔ پدری با مادری در یک قسمت از پنج قسمت صلح کنند.

مسأله ۲۸۲۹ـ اگر وارث میّت چند دایی و چند خاله باشند که همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمّه هم داشته باشند مال سه سهم می‌شود: دو سهم آن را به عمو و عمّه می‌دهند، و اگر آن دو پدر و مادری یا پدری باشند عمو دو برابر عمّه می‌برد، و اگر مادری باشند در قسمت بنابر احتیاط واجب مصالحه کنند، و یک سهم آن به دایی‌ها و خاله‌ها می‌رسد و بنابر احتیاط واجب به مصالحه قسمت می‌نمایند.

مسأله ۲۸۳۰ـ اگر وارث میّت دایی یا خالهٔ مادری و چند دایی و خالهٔ پدر و مادری یا پدری تنها ـ در صورتی که پدر و مادری نباشند ـ و عمو و عمّه باشد، مال سه سهم می‌شود، دو سهم آن را به‌دستوری که در مسائل قبل گذشت عمو و عمّه بین خودشان قسمت می‌کنند، و یک سهم باقی مانده به دستوری که قبل ذکر شد تقسیم می‌شود.

مسأله ۲۸۳۱ـ اگر میّت عمو و عمّه و دایی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمّه می‌رسد به اولاد آنان، و مقداری که به دایی و خاله می‌رسد به اولاد آنان داده می‌شود.

مسأله ۲۸۳۲ـ اگر وارث میّت عمو و عمّه و دایی و خالهٔ پدر، و عمو و عمّه و دایی و خالهٔ مادر او باشد، مال سه سهم می‌شود، یک سهم آن را بنابر مشهور: «عمو و عمّه و دایی و خالهٔ مادر میّت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دایی و خالهٔ پدر میّت به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند، و دو قسمت دیگر آن را به عمو و عمّهٔ پدر میّت می‌دهند و عمو دو برابر عمّه می‌برد» ولی احتیاط واجب آن است که عمو و عمّه و دایی و خالهٔ مادر میّت در تقسیم ثلث از اصل مال با یکدیگر صلح کنند، و همچنین دایی و خالهٔ پدر در تقسیم یک ثلث از دو ثلث، و عمو و عمّهٔ پدر میّت در تقسیم به دستوری که در مسألهٔ «۲۸۲۳» گذشت رفتار نمایند.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۸۳۳ـ اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همهٔ مال را شوهر او و بقیّه را ورثهٔ دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، چهار یک همهٔ مال را شوهر و بقیّه را ورثهٔ دیگر می‌برند.

مسأله ۲۸۳۴ـ اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهار یک مال او را زن و بقیّه را ورثهٔ دیگر می‌برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال را زن و بقیّه را ورثهٔ دیگر می‌برند، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمینهای دیگر ارث نمی‌برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن، و از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث می‌برد، ولی اگر بقیّهٔ ورثه قیمت بنا و درخت را بخواهد بدهد، باید زن قبول کند، و همچنین است حکم درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است.

مسأله ۲۸۳۵ـ اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد ـ مانند زمین خانه ـ تصرّف کند، باید از سایر ورثه اجازه بگیرد، و همچنین سایر ورثه تا سهم زن را از

هوایی مانند بنا و درخت هر چند از قیمت نداده‌اند، نمی‌توانند بدون اجازه او در آنها تصرّف کنند.

مسأله ۲۸۳۶ـ اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، که سهم زن را از آن قیمت بدهند باید حساب کنند که اگر آنها بدون اجاره در زمین بمانند تا از بین بروند، چقدر ارزش دارند، و سهم زن را از همان قیمت بدهند.

مسأله ۲۸۳۷ـ مجرای آب قنات و مانند آن حکم زمین را دارد، و آجر و چیزهایی که در آن به کار رفته، در حکم ساختمان است.

مسأله ۲۸۳۸ـ اگر میّت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد چهار یک مال، و اگر اولاد داشته باشد، هشت یک مال به شرحی که گذشت، به طور مساوی بین زنهای او قسمت می‌شود اگر چه شوهر با همه یا بعضی از آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد.

مسأله ۲۸۳۹ـ اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

مسأله ۲۸۴۰ـ اگر زن را ـ به ترتیبی که در احکام طلاق گذشت ـ طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد، و نیز اگر شوهر در بین آن عدّه بمیرد زن از او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه یا در عدّهٔ طلاق بائن، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۸۴۱ـ اگر شوهر در حال مرض، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد:

(اوّل) آن که در این مدّت شوهر دیگر نکرده باشد، و در صورتی که شوهر کرده باشد احتیاط واجب این است که صلح نمایند.

(دوم) به واسطهٔ بی میلی به شوهر مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود، بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد ولی طلاق به تقاضای زن باشد، ارث بردنش محلّ اشکال است.

(سوم) شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطهٔ آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۸۴۲ـ لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است.

مسائل متفرّقهٔ ارث

مسأله ۲۸۴۳ـ پدر اگر بمیرد قرآن و انگشتر و شمشیر و لباسهایی را که پوشیده مال پسر بزرگتر است، و اگر از سه چیز اوّل بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتر دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگتر در آنها با ورثهٔ دیگر صلح کند، و همچنین در کتاب و جهاز شتر و شتر سواری و سلاح دیگر غیر از شمشیر احتیاط واجب در صلح است.

مسأله ۲۸۴۴ـ اگر پسر بزرگ میّت بیش از یکی باشد ـ مثل آن که از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشند ـ باید آنچه را که در مسألهٔ قبل ذکر شد به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

مسأله ۲۸۴۵ـ اگر میّت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازهٔ مال او یا زیادتر باشد، باید چیزهایی که قبل ذکر شد که مال پسر بزرگتر است به قرض او بدهند، و اگر قرضش کمتر از مال او باشد، باید از آن چیزهایی که به پسر بزرگتر می‌رسد به نسبت به قرض او بدهند، مثلاً اگر همهٔ دارایی او شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میّت بدهد.

مسأله ۲۸۴۶ـ مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگر چه پدر یا پسر میّت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۸۴۷ـ اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر از روی خطا باشد ـ مثل آن که سنگ را به هوا بیندازد و اتّفاقاً به یکی

از خویشان او بخورد و او را بکشد ـ از او ارث می‌برد، ولی ارث بردن او از دیهٔ قتل محلّ اشکال است.

مسأله ۲۸۴۸ـ هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچّه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، در صورتی که احتمال بیشتر از یکی نرود، باید یک سهم و بنابر احتیاط سهم یک پسر را کنار بگذارند و بقیّه را ورثه بین خود تقسیم می‌کنند، ولی اگر احتمال عقلایی بدهند که بیشتر از یکی باشد، بنابر احتیاط سهم محتمل را باید کنار بگذارند و زیادی را ورثه بین خود تقسیم کنند، مگر در صورتی که وثوق و اطمینان باشد که حقِّ محتمل از بین نمی‌رود، که در این صورت می‌توانند مقدار زاید بر یک سهم مذکور را بین خود قسمت کنند.

ملحـقات

« مسائل مربوط به بانکها »

بانکها بر دو نوعند: اسلامی و غیر اسلامی.

بانکهای اسلامی بر سه قسمند: ۱ ـ بانکهای شخصی ۲ ـ بانکهای دولتی ۳ ـ بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می‌شود.

معاملات مشروعه با بانکهای دولتی و بانکهایی که به شرکت دولت و مردم تأسیس می‌شود، جایز است، ولی احتیاط واجب آن است که یک پنجم فوائد حاصلهٔ آن را به نیّت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد، و بقیه از منافع حاصل آن سال می‌باشد، که اگر صرف در مؤونهٔ آن سال نشود، خمس آن را باید بپردازد.

مسأله ۲۸۴۹ـ وام گرفتن از بانکهای اسلامی و وام دادن به آنها که در آن شرط سود و فایده شده باشد، ربا و حرام است، ولی می توان به راه‌هایی از ابتلای به ربا پرهیز کرد، مانند این که وام گیرنده، کالایی را از بانک یا وکیل او به نسبت معیّنی، مثلاً ده یا بیست درصد، گران‌تر از قیمت بازار بخرد، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدّت معینی به او قرض دهد؛ و یا این که کالایی را به بانک یا وکیل او به کمتر از قیمت بازار به نسبت معیّنی بفروشد، و شرط کند که بانک مبلغ مورد تقاضای او را تا مدّت معیّنی قرض دهد.

و همچنین در وام دادن به بانک می توان از این راه استفاده کرد، به این که مثلاً بانک کالایی را به بیشتر از قیمت بازار از شخص بخرد، و یا کالایی را به کمتر از قیمت بازار به او بفروشد، و شرط کند مبلغی را تا مدّت معینی آن شخص به بانک قرض دهد.

و این نتیجه به اجاره و صلح و هبهٔ به شرط قرض نیز محقّق می‌شود.

مسأله ۲۸۵۰ـ در مسألهٔ قبل گذشت، که حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است، و چنانچه در قراردادِ وام شرط فایده و سود شده باشد، ربا و حرام است، و فرق نمی‌کند پولی که به بانک داده می‌شود، به نحو سپردهٔ ثابت باشد ـ یعنی صاحب پول بر حسب قرار داد تا مدّت معینی نمی تواند از پول خود استفاده نماید ـ یا به نحو حساب در گردش باشد ـ که هر موقع بخواهد می تواند از پول خود استفاده کند ـ ولی چنانچه شرط سود نشود، و خود را طلب‌کار نداند، ـ اگرچه بانک به او سود بدهد ـ گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است، ولی در بانک‌های دولتی و مشترک (که به شرکت دولت و مردم تأسیس شده است) بنابر احتیاط واجب یک پنجم آن سود را به نیّت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد، و بقیه از منافع آن سال می‌باشد، که اگر در مؤونهٔ آن سال صرف نشود، باید خمس آن را بپردازد.

مسأله ۲۸۵۱ـ بانکهای غیر اسلامی، که سرمایهٔ آن از کفّار ـ چه دولتی باشد و چه شخصی ـ گرفتن پول از آنها، بدون اشکال جایز است، و سپردن پول به این بانکها و گرفتن سود از آنها مانعی ندارد، و همچنین می تواند مقدار سود را به عنوان استنقاذ بگیرد.

اعتبارهای بانکی

اعتبارهای بانکی دو گونه است:

۱ ـ اعتبار برای واردات: کسی که بخواهد کالایی از کشورهای خارجی وارد کند، باید ـ بنابر مقررات ـ در یکی از بانکهای کشورِ وارد کنندهٔ کالا، گشایش اعتبار نماید، و با گشایش اعتبار، بانک متعهّد می‌شود پس از انجام معامله بین طرفین ـ خریدار و فروشنده ـ از طریق مکاتبه یا مراجعه به نماینده و وکیل فروشنده در کشور خریدار، به موجب فاکتور ارسال شده از طرف فروشنده ـ که حاکی از تمام مشخصات و اوصاف کالای مورد معامله از جهت کیفیّت و کمیّت می‌باشد ـ مبلغ مورد اتفاق طرفین را، توسط بانک کشور فروشنده، به فروشنده بپردازد، و با این اقدام بانک

درصدی ـ مثلاً مقدار ده یا بیست درصد ـ از کل بهای کالای سفارش شده را از سفارش دهنده دریافت می‌کند، و سپس تمام شدنِ معامله را به فروشنده اعلام می‌نماید، تا فروشنده جهت دریافت بهای کالا، اسناد حمل کالا را به بانک تحویل دهد، و با تحویل گرفتن اسناد حمل کالا ـ بر طبق مشخصات مورد توافق هنگام گشایش اعتبار ـ بانک تمام مبلغ را به فروشنده می‌پردازد.

۲ ـ اعتبار برای صادرات: کسی که می‌خواهد کالایی را به کشورهای خارجی صادر کند، باید ـ طبق مقررات ـ خریدار خارجی در بانک کشورش گشایش اعتباری نماید، تا بانک پس از طی همان مراحل مذکور در گشایش اعتبار برای واردات، با صادر کنندهٔ کالا ارتباط برقرار کرده، و کالا را تحویل خریدار و بهای آن را تحویل فروشنده بدهد.

بنابراین عمل بانک در گشایش اعتبار برای واردات و صادرات یکی است.

و گاهی صادر کنندهٔ کالا و یا نماینده و وکیل او، بدون آن که قبلاً معامله‌ای با وارد کننده انجام شده باشد، اسناد و صورت شامل نوع کالا و کیفیّت و کمیّت و مشخصات آن را، به بانک می‌فرستد، و به بانک وکالت می‌دهد که آن صورت و اسناد را به کسانی که خریدار آن کالا می‌باشند، عرضه نماید، و چنانچه خریدار به قیمت معیّن شده قبول کرد، تقاضای گشایش اعتبار می‌کند، و بانک نیز به ترتیبی که گذشت مراحل تحویل کالا را به خریدار و تحویل بهای آن را به فروشنده انجام می‌دهد.

مسأله ۲۸۵۲ـ گشایش اعتبار برای خریدار، و قبول گشایش اعتبار و انجام تعهّدات از طرف بانک جایز است.

مسأله ۲۸۵۳ـ جایز است بانک برای انجام گشایش اعتبار و تعهّدات مربوطه، مبلغی از سفارش دهنده ـ خریدار ـ دریافت نماید.

گشایش اعتبار و گرفتن مبلغ را از نظر شرعی بر عناوینی می‌توان تطبیق داد، که به سه عنوان در ذیل اشاره می‌شود:

اوّل: آن که به عنوان اجاره باشد، یعنی سفارش دهنده بانک را برای عمل گشایش اعتبار اجیر می‌کند، و مبلغ پرداختی را ـ که به نسبت معینی از بهای کالای سفارش شده که مورد توافق بانک و سفارش دهنده است ـ بابت اجرت عمل به بانک می‌پردازد.

دوم: آن که به عنوان جعاله باشد، یعنی سفارش دهنده با بانک قرار می‌گذارد، که اگر بانک عمل گشایش اعتبار را برای او انجام دهد، مبلغی را به بانک بپردازد، و بانک پس از انجام عمل گشایش اعتبار، حقّ دارد آن مبلغ را از او بگیرد.

سوم: آن که به عنوان خرید و فروش انجام شود، به این که بانک مبلغ سفارش شده را با ارز خارجی و به پول کشور فروشندهٔ کالا، به او می‌پردازد، و از سفارش دهنده و خریدار به پول رایج کشور خودش عوض آن را می‌گیرد، پس آن ارز خارجی را در ذمّهٔ خریدار به پول کشور خودش با فایده‌ای که می‌گیرد، می‌فروشد، و چون مورد معاملهٔ ارزی دو نوع مختلف می‌باشد، اشکالی ندارد.

نگهداری کالا به وسیلهٔ بانک

گاهی بانک کالا را به حساب وارد کننده، نگهداری می‌کند، به این صورت که پس از انعقاد قرارداد میان صادر کننده و وارد کننده، و پرداخت مبلغ سفارش شده به فروشنده، و رسیدن اسناد و کالا به کشور خریدار، و اعلام بانک به خریدار برای گرفتن کالا، خریدار در گرفتن کالا تأخیر می‌نماید، و بانک کالا را به حساب او نگهداری می‌کند، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل می‌گیرد.

و گاهی بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می‌کند، به این صورت که صادر کننده، بدون قرار داد و معاملهٔ قبلی، کالا را حمل کرده و اسناد و صورت آن را به بانک می‌فرستد، تا بانک به بازرگانان کشور عرضه نماید، ولی کسی کالا را خریداری نمی‌کند، و بانک کالا را به حساب صادر کننده نگهداری می‌کند، و در مقابل اجرت معینی برای این عمل از او می‌گیرد.

مسأله ۲۸۵۴ـ در هر دو صورت مذکور ـ چه کالا را بانک به حساب خریدار نگه‌داری کند و چه به حساب فروشنده ـ چنانچه گرفتن اجرت نگهداری کالا بر اساس شرطِ ضمنِ عقدی باشد، اگر چه به نحو ارتکاز، یعنی بودن در ذهن طرفین و عدم غفلت از آن باشد، چنان که در این گونه معاملات معمول است، و یا این که نگهداری به درخواست و امرِ وارد کننده و یا صادر کننده باشد، گرفتن اجرت برای آن جایز است،

و در غیر این دو صورت، بانک حقّ ندارد چیزی بابت نگهداری به عنوان اجرت بگیرد.

و اگر حمل کالا و ارسال اسناد به وسیلهٔ بانک با قرار داد قبلی بین وارد کننده و صادر کننده صورت گرفته، و بانک وصول اسناد را به وارد کننده ابلاغ کند، و او از گرفتن اسناد خودداری نماید، جایز است بانک برای رسیدن به حقّ خود، که قیمت سفارش شده را به فروشنده پرداخت کرده است ـ به مقتضای اختیاری که در این گونه موارد، وارد کننده به بانک می‌دهد ـ کالا را به دیگری بفروشد.

ضمانت نامه‌های بانکی

گاه شخصی انجام کاری را از دولت یا از اشخاص به نحو مقاطعه کاری قبول می‌کند، مانند ساختمان مدرسه یا بیمارستان یا جاده سازی و مانند اینها، و در ضمن قرار داد، صاحب کار، برای اطمینان از عملِ مقاطعه کار به تعهّدش، از او ضمانت‌نامهٔ بانکی برای مبلغ معینی مطالبه می‌نماید، که در صورت تخلّف مقاطعه کار از انجام اصل کار و یا تخلّف از شرایط قرار داد، برای جبران خسارتهای احتمالی آن تخلّف، از ضمانت نامه استفاده نماید، و مبلغ معیّن شده را دریافت کند، و برای این مقصود مقاطعه کار به بانک مراجعه می‌نماید، و از بانک تقاضای صدور ضمانت نامه‌ای به مبلغ مورد تقاضای صاحب کار می‌کند، و بانک با دریافت تضمین لازم، برای مقاطعه کار ضمانت نامه صادر می‌نماید، و برای صدور آن به نسبت مبلغ مورد ضمانت از مقاطعه کار، کارمزد دریافت می‌کند.

مسأله ۲۸۵۵ـ عقد ضمان به هر چه که دلالت بر آن تعهّد کند ـ چه لفظ باشد، مثل ایجاب و قبول قولی، و چه عملی که دلالت بر آن بکند ـ محقّق می‌شود، و فرق نمی‌کند که ضامن به صاحب کار تعهّد نماید که مقاطعه کار، وجه الضمان را بپردازد، یا تعهّد کند که مقاطعه کار به تعهّدات و شرایط خود وفا نماید، و در صورت تخلّف، وجه الضمان را بپردازد.

مسأله ۲۸۵۶ـ بر مقاطعه کار واجب است در صورت تخلّف از انجام قرار داد، به شرط خود که پرداخت وجه الضمان است، در صورتی که این شرط ضمن عقدی قرار داده شده باشد، وفا کند، و اگر از پرداخت وجه الضمان خودداری نماید، صاحب کار

به بانکی که ضمانت نـامه را صـادر کـرده است، مـراجـعه مـی‌کند، و چـون صـدور ضمانت نامه به درخواست مقاطعه کار بوده است، او ضامن بانک می‌باشد، و آنـچه بانک می‌پردازد، باید مقاطعه کـار بـپردازد، و بـانک حـقّ دارد از او مـطالبه کـرده و دریافت نماید.

مسأله ۲۸۵۷ـ کار مزد معینی را که بانک بابت صدور ضمانت نامه از مـقاطعه کـار می‌گیرد، جایز است، و معاملهٔ بانک با مقاطعه کار به راههایی تصحیح می‌شود، و از آن جمله این است که به صورت عقد اجاره باشد، یعنی مقاطعه کار، بانک را به مبلغ معیّنی برای عمل مذکور اجیر کند، و یا به صورت عقد جعاله باشد، که مقاطعه کار، کارمزد را جُعل ـ مبلغی که در مقابل عمل در عقد جعاله قرار داده می‌شود ـ در مقابل انجام عمل مذکور قرار دهد.

فروش سهام

گاهی شرکت‌های سهامی برای فروش سهام و اسناد بهادار خود، بانکها را واسطه قرار می‌دهند، و بانکها با دریافت مبلغی بر حسب قرار داد به عنوان واسطه، به فروش و صرف آن سهام و اسناد اقدام می‌کنند.

مسأله ۲۸۵۸ـ این قرار داد با بانک جایز است، چه به صورت اجاره باشد، که شرکت سهامی، بانک را در مقابل پرداخت آن کارمزد برای این کار ـ فـروش سـهام و اسـناد بهادار ـ اجیر کند، و چه به صورت جعاله باشد، که شرکت سهامی متعهّد شود که اگر بانک این کار را برای او انجام دهد، این مبلغ را به او بپردازد، و در هر دو صورت بانک با انجام دادن عمل مذکور، حقّ دارد کار مزد تعیین شده را دریافت کند.

مسأله ۲۸۵۹ـ خرید و فروش سهام شرکتهای سهامی، در صورتی که در آن شرکتها معاملات حرام ـ مانند معاملات ربوی ـ انجام نشود، جایز است، و خرید و فـروش سهام شرکتهایی که معاملات حرام انجام می‌دهند در صورتی که سودِ حاصلِ از حرام، جزء سرمایهٔ شرکت باشد، جایز نیست، و در غیر این صورت خرید و فروش خودِ سهام جایز است، ولی باید از درآمدهای حرامِ آن پرهیز شود.

حواله‌های داخلی و خارجی

حواله چند نوع است:

اوّل: آن که مشتری ـ و مراد از مشتری در این مسائل صاحب حساب و کسی که برای معامله با بانک، به بانک مراجعه می‌نماید، می‌باشد ـ پولی در بانک داشته باشد، و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله‌ای به عهدهٔ یکی از بانکهای طرف حساب خود در داخل یا خارج کشور صادر کند، و یا از بانک تقاضا نماید که پول او را، شعبهٔ دیگر از آن بانک در شهر یا کشور دیگر پرداخت نماید، و مشتری آن مبلغ را در آن محلّ دریافت کند، و بانک برای این عمل حقّ دارد کارمزد از مشتری دریافت نماید، و گرفتن این کار مزد را ممکن است به این نحو تصحیح کرد که چون بانک شرعاً ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر یا کشور دیگر بپردازد، و حقّ دارد از پرداخت آن در غیر محلّی که از مشتری پول گرفته خودداری کند، برای رفع ید از این حق جایز است که مبلغی بگیرد که پول مشتری را در شهر یا کشور دیگر به او بپردازد.

دوم: آن که مشتری پولی در بانک نداشته باشد، و بانک برای او چک یا حواله‌ای صادر کند که بانکِ طرفِ حسابِ این بانک، در داخل یا خارج کشور به مشتری او قرض دهد، و یا این بانک از متصدّی شعبهٔ دیگر بخواهد که به آن مشتری قرض دهد، و این کار وکالت دادن بانک است به بانک طرف خود یا به متصدّی شعبهٔ دیگر که پول را به آن شخص قرض بدهد، و یا وکالت دادن به آن شخص است که پول را قبض و به عنوان قرض تملّک کند، و برای این وکالت دادن، بانک می‌تواند کار مزد از آن شخص بگیرد.

و چنانچه حواله‌ای که در خارج کشور به مشتری می‌دهد، به پول کشور خارج باشد، و مشتری به گونه‌ای که ذکر شد، از بانک، آن پول را برای خود قرض کند، بانک حق دارد طلب خود را به همان پول خارجی از او مطالبه نماید، و می‌تواند در مقابل گرفتن مبلغی از حقّ خود صرف نظر کند، و یا آن پول خارجی را با پول کشور مشتری با اضافه‌ای معاوضه نماید.

سوم: آن که شخصی مبلغی را در شهر خود به بانک بدهد تا معادل آن را در داخل یا خارج کشور از بانکِ طرف آن بانک دریافت کند، مثلاً پولی را در نجف اشرف به بانک می‌دهد که در بغداد بگیرد، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد، و بانک برای این کار مبلغی اضافه می‌گیرد، این عمل بانک و گرفتن مبلغ مذکور جایز است، و جواز گرفتن مبلغ اضافه به این جهت است که ربای حرام در قرض، زیاده‌ای است که قرض دهنده از قرض گیرنده بگیرد، ولی اگر قرض گیرنده از قرض دهنده زیادی بگیرد، جایز است، و در صورتی که آن دو پول از دو جنس باشد ـ مثل تومان ایرانی و دینار عراقی ـ بانک می‌تواند ارز خارجی را به مبلغی از پول کشور مشتری که ارزش آن بیشتر باشد، بفروشد.

چهارم: آن که شخصی در محلّی مبلغی از بانک می‌گیرد، و بدون این که درخواست و الزامی از بانک باشد، گیرنده درخواست می‌کند آن مبلغ را در محلّ دیگری به بانک بپردازد، و بانک برای قبول این عمل مبلغی از آن شخص می‌گیرد؛ گرفتن این مبلغ اضافی به یکی از دو راه جایز است:

۱ ـ اگر آن دو پول از دو جنس باشد ـ مانند این که شخص از بانک ریال ایرانی بگیرد، و در مقابل بانک از او پول غیر ایرانی بگیرد ـ بانک از آن شخص، آن پول خارجی را با مبلغ اضافی ـ که از او می‌گیرد ـ به پولی که به او می‌دهد، معاوضه می‌کند.

۲ ـ چون بانک شرعاً ملزم نیست، پولی که به آن شخص داده، در محلّ دیگری بگیرد، و حقّ دارد درخواست گیرنده را قبول نکند، می‌تواند برای اسقاط این حقّ مبلغی از شخص بگیرد.

مسأله ۲۸۶۰ـ آنچه از اقسام حواله‌های بانکی و تطبیق آنها با عناوین فقهی گذشت، نسبت به اشخاص هم جاری است، مانند این که کسی مبلغی در محلّی به شخصی بدهد، که آن مبلغ و یا معادل آن را در محلّ دیگر دریافت کند، و آن شخص مبلغی اضافه بگیرد، و یا مبلغی از شخصی در محلّی بگیرد و معادل آن را با اضافه‌ای در شهر یا کشور دیگر بپردازد.

مسأله ۲۸۶۱ـ در موارد حواله فرق نمی‌کند که حواله کننده مبلغی نزد شخص یا

بانکی که بر او حواله می‌کند داشته باشد، یا نداشته باشد، و در هر دو صورت حواله صحیح است.

جایزه‌های بانکی

گاهی بانکها به منظور تشویق و ترغیب مردم که حساب باز کنند، یا مشتریان که بیشتر پولشان را به بانک بسپارند، جایزه‌ای در نظر می‌گیرند که از طریق قرعه کشی به کسی که قرعه به نام او اصابت کند، بدهند.

مسأله ۲۸۶۲ـ جایزه‌های بانکی دو صورت دارد:

اول: آن که قرعه کشی بر بانک شرط نشود، بلکه قرعه فقط به عنوان تشویق باشد، در این صورت عمل قرعه جایز است، و کسی که قرعه به نام او اصابت کند، جایز است آن جایزه را بگیرد، و اگر بانک دولتی یا مشترک باشد، احتیاط واجب آن است که یک پنجم آن را به نیّت مافی الذمه به سادات فقیر بدهد، و بقیه از منافع آن سال می‌باشد، که اگر در مؤونهٔ آن سال صرف نشود، باید خمس آن را بپردازد.

دوم: آن که قرعه کشی شرط شود، و بانک به جهت وفای به آن شرط قرعه بکشد، که در این صورت عمل قرعه کشی جایز نیست، و همچنین گرفتن جایزه برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است جایز نیست.

تحصیل و نقد کردن سفته‌ها به وسیلهٔ بانکها

یکی از خدمات بانکی وصول کردن سفته‌های مشتریان است، به این ترتیب که پیش از سررسید، وجود آن سفته را در بانک و شماره و مقدار و تاریخ سر رسید آن را به متعهّد سفته اعلام می‌نماید، تا برای پرداخت آن در سر رسید آماده شود، و بانک پس از وصول سفته، مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می‌کند، و یا نقداً به او می‌پردازد، و برای این خدمت کار مزدی دریافت می‌نماید.

و از خدمات بانک، وصول کردن چکهایی است که مشتریان نزد بانک می‌گذارند، و بانک از مشتری برای این خدمت کار مزدی می‌گیرد.

مسأله ۲۸۶۳ـ وصول سفته و دریافت کارمزد چند صورت دارد:

۱ ـ متعهّد سفته پولی نزد بانک دارد، و در آن سفته قید شده است که طلبکار در سر رسیدش به آن بانک مراجعه کند و بانک مبلغ سفته را از حساب بدهکار برداشت کرده، و به طلبکار نقد بپردازد، و یا در حساب طلبکار منظور نماید، و این کار به این معنی است که متعهّد سفته طلبکار خود را به بانک حواله کرده است، و چون در بانک پول داشته و بانک بدهکار او می‌باشد، حواله صحیح است، و احتیاج به قبول ندارد.

و در این صورت جایز نیست بانک برای پرداخت بدهی، مبلغی دریافت کند.

۲ ـ متعهّد سفته بدون آن که پولی در بانک داشته باشد و بانک به او بدهکار باشد، مبلغ سفته را به بانک حواله می‌کند، که این حواله بر بریء ـ یعنی کسی که بدهکار حواله کننده نیست ـ می‌باشد و جایز است، و بانک این حواله را قبول می‌کند، و مبلغ آن را می‌پردازد، و بابت قبول کردن حواله از متعهّد سفته کارمزد می‌گیرد، و گرفتن این کار مزد نیز جایز است.

۳ ـ مشتری سفتهٔ خود را بدون این که حواله‌ای از جانب متعهّد شده باشد، جهت وصول، به بانک می‌دهد، و این عمل را می‌توان به عنوان عملی که مورد جعاله واقع شده است، انجام داد، و گرفتن مبلغی به عنوان جُعل ـ آنچه به عنوان عوض در جعاله قرار داده می‌شود ـ برای این عمل نیز جایز است، در صورتی که بانک فقط در گرفتن اصل دَیْن دخالت داشته باشد، ولی چنانچه برای آن دَیْن سود و فایدهٔ نزولی قرار داده شده باشد، تصدّی بانک جایز نیست.

خرید و فروش ارز (پولهای خارجی)

مسأله ۲۸۶۴ـ خرید و فروش پول‌های خارجی ـ مانند دینار به تومان ـ به زیادتر از آنچه خریداری شده، یا کمتر، یا مساوی با آن جایز است، و فرق نمی‌کند که معامله با مدّت باشد یا بدون مدّت.

حسابهای جاری

مسأله ۲۸۶۵ـ کسی که حساب جاری در بانکی دارد، و پولی در آن گذاشته، حقّ دارد هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد، از آن حساب برداشت کند، ولی

گاهی بانک اجازه می‌دهد که مشتری او، مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب، برداشت کند، و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد، و این را برداشت آزاد می‌نامند، و بانک برای قرض دادن این مبلغ فایده می‌گیرد، و این قرض دادن و گرفتن فایده جایز نیست.

خرید و فروش سفته‌ها

منشأ مالیّت یکی از دو امر است:

اوّل: آن که برای چیزی منافع و خواصی باشد که موجب رغبت عقلا به آن چیز شود، مانند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها.

دوم: آن که مقامی که صاحب اعتبار است، برای آن چیز اعتبار مالیّت کند، مانند اسکناس‌ها و تمبرها که حکومتها به آنها ارزش و مالیّت می‌دهند.

مسأله ۲۸۶۶ـ بیع ـ خرید و فروش ـ با قرض از جهت موضوع و حکم فرق دارد:

از جهت موضوع بیع تبدیل عین است به عوض در اضافه، چه آن اضافه ملکیّت باشد یا حقّ، و قرض تملیک عین است به ضمانِ قرض گیرنده، به مثل اگر مثلی باشد، و به قیمت اگر قیمی باشد.

از جهت حکم، در احکامی اختلاف دارند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱) ربا در بیع و قرض مختلف است، در قرض هر نوع زیادی که شرط شود ربا و حرام است، ولی در بیع زیادی در صورتی حرام است که چیز فروخته شده و عوض آن از یک جنس باشند و با کیل یا وزن فروخته شوند، که در این صورت زیادی ربا و حرام است، پس اگر از یک جنس نباشند و یا با کیل و وزن فروخته نشوند، زیاده گرفتن در آن حرام نیست، مانند اجناسی که به عدد فروخته می‌شوند.

۲) ربا در بیع موجب بطلان بیع است، و نقل و انتقالی محقّق نمی‌شود، و در قرض، ربا موجب بطلان قرض نیست، و قرض گیرنده مالک مالی که قرض گرفته می‌شود، ولی قرض دهنده مالک مقدار زیادی که شرط شده نمی‌شود.

مسأله ۲۸۶۷ـ تمام پول‌های کاغذی از قبیل دینارهای عراقی یا دلارهای آمریکایی یا

تومانهای ایرانی و امثال اینها مالیّت دارند، زیرا که از طرف هر یک از دولتها نسبت به پول‌های کاغذی خود ارزشی معیّن شده است که در تمام مملکت قبول و رایج است، و بدین جهت مالیّت پیدا نموده، و هر موقعی بخواهند از اعتبار و مالیّت ساقط می‌نمایند.

و معلوم است که این پولها با کیل یا وزن فروخته نمی‌شوند، و از این جهت بعضی از فقها (اعلی الله مقامهم) فرموده‌اند: «معاوضهٔ این پول‌ها به هم جنس خود با زیاده جایز است، و همچنین معاملهٔ این پول‌ها که دَینِ در ذمّه باشد به نقدی با نقیصه یا زیاده جایز است.» ولی معاوضهٔ چیزی که مالیّت اعتباری دارد و به شماره خرید و فروش می‌شود، به هم جنس خود با زیاده یا نقیصه محلّ اشکال است.

و چنانچه مالکِ ناقص با مالکِ زاید مصالحه کند بر این که مالک زاید آن را به او ببخشد، و او هم ناقص را به مالکِ زاید ببخشد، اشکال ندارد، مثلاً مالک نهصد تومان به مالک هزار تومان به قصد مصالحه بگوید: «مصالحه می‌کنم با تو بر این که هزار تومان به من ببخشی و من نهصد تومان به تو ببخشم».

مسأله ۲۸۶۸ـ سفته‌های ریالی که بین مردم و تجّار معمول است، و با آنها معامله می‌کنند، مانند اسکناس نیست که برای خود آنها مالیّت اعتبار شده باشد، بلکه آنها سند دَینی است که در ذمّهٔ متعهّد و امضاء کنندهٔ سفته می‌باشد، پس مشتری موقعی که سفته‌ای به فروشندهٔ کالا می‌دهد، در واقع بهای کالای خریده شده را نداده است، و به این جهت چنانچه آن سفته در دست فروشنده گم یا سوخته شود، چیزی از مال فروشنده تلف نمی‌شود و ذمّهٔ مشتری فارغ و بریء نمی‌گردد، ولی اگر بهای کالا را اسکناس داده بود و گم می‌شد، از کیسهٔ فروشنده رفته و او ضرر کرده بود.

مسأله ۲۸۶۹ـ سفته‌ها بر دو نوع است:

اوّل: آن که از یک بدهی واقعی حکایت کند، یعنی امضا کننده مبلغ ذکر شدهٔ در سفته را حقیقتاً به صاحب سفته بدهکار و سفته مدرک آن بدهکاری باشد.

دوم: آن که واقعیت ندارد، و فقط صوری است.

در نوع اول که حقیقتاً صاحب سفته به موجب آن طلب مدّت داری را طلبکار است، فروش آن به کمتر یا بیشتر در صورت اختلاف ـ مانند دینار به تومان مثلاً ـ

چنانچه ثمن نسیه نباشد، اشکال ندارد، ولی در صورت عدم اختلاف ـ مثل فروش دینار به دینار یا ریال به ریال محلّ اشکال است، و اگر به مصالحه به گونه‌ای که در مسألهٔ ۲۸۶۷ گذشت معامله شود، اشکال ندارد.

در نوع دوم که سفته صوری است، صاحب سفته نمی‌تواند آن را به دیگری بفروشد، چون طلبی از امضا کنندهٔ آن سفته ندارد، بلکه سفته به این منظور صادر شده که صاحب سفته بتواند از آن استفاده کند، و استفادهٔ از آن به معاملهٔ شرعی به این است که ـ مثلاً ـ امضا کنندهٔ سفته به شخصی که سفته را به او داده است وکالت دهد که مبلغ سفته را ـ که مثلاً ۵۰ ریال سعودی است و ارزشش ۱۱۰۰۰ تومان ایرانی باشد ـ در ذمّهٔ او به نوع دیگری از پول به کمتر از ارزش آن ـ مثلاً ۱۰۰۰۰ تومان ـ به بانک بفروشد، و وکالت داشته باشد که آن ۱۰۰۰۰ تومان را نیز از طرف امضا کنندهٔ سفته به خودش به مبلغ ۵۰ ریال سعودی بفروشد، و به این ترتیب ذمّهٔ صاحب سفته، به امضا کنندهٔ آن، بدهکار می‌شود به مقدار مبلغی که امضا کنندهٔ سفته به بانک بدهکار گردیده است، یعنی ۵۰ ریال سعودی، و یا این که بانک وجه سفته را به صاحب سفته قرض بدهد، و صاحب سفته، مبلغی را بدون این که بانک بر او شرط کند به عنوان کار مزد ثبت در دفاتر و تحصیل آن در سر رسید، به بانک بدهد، ولی اگر با شرط ـ هر چند ضمنی ـ باشد قرض ربوی خواهد بود.

و مراجعهٔ متعهّد سفته به کسی که از آن استفاده کرده است، و گرفتن تمام مبلغ سفته اشکال ندارد، زیرا استفاده کنندهٔ سفته، بانک را بر متعهّد سفته، به تمام مبلغ حواله داده است.

کارهای بانکی

کارهای بانکی دو قسم می‌باشد:

۱ ـ کارهایی که مربوط به معاملات ربوی است، اشتغال به آنها جایز نیست، و کارمندی که در این نوع کارها مشغول است، در مقابل آن نمی‌تواند اجرت بگیرد.

۲ ـ کارهایی که ارتباطی با معاملات ربوی ندارد، اشتغال به آنها و اجرت گرفتن برای آنها جایز است.

«احکام بیمه»

بیمه قراردادی است بین بیمه کننده و بیمه شونده بر این که بیمه شونده مالی به بیمه کننده بپردازد ـ چه آن مال عین یا منفعت یا عمل باشد، و چه یک جا و یا به اقساط باشد ـ و در مقابل بیمه کننده خسارتی را که بر بیمه شونده یا بر دیگری وارد می‌شود به طوری که در عقد معیّن شده بپردازد.

مسأله ۲۸۷۰ـ بیمه انواع و اقسام متعددی دارد ـ مانند بیمهٔ حیات و بیمهٔ سلامت و بیمهٔ مال ـ و چون حکم آنها یکی است نیازی به بیان اقسام و انواع آن نیست.

مسأله ۲۸۷۱ـ بیمه از عقود است و به ایجاب و قبول محقّق می‌شود، مثل آن که بیمه کننده بگوید: «من متعهّدم که خسارت وارده بر جان یا مال را در مقابل پرداخت چنین مالی جبران کنم» و کسی که خواهان بیمه است بگوید: «قبول کردم» یا کسی که خواهان بیمه است بگوید: «من تعهّد می‌کنم که مال معینی را در مقابل جبران چنین خسارتی بپردازم» و بیمه کننده قبول کند.

و این عقد مانند سایر عقود، به قول و فعل محقّق می‌شود، و شرایط عامّهٔ عقود مانند بلوغ و عقل و قصد و مکره نبودن و محجور نبودن طرفین عقد ـ به سفاهت یا افلاس ـ در آن معتبر است.

و معتبر است آنچه بیمه می‌شود ـ مانند جان یا مال ـ و خطرهای احتمالی که جان یا

مال به جهت آن بیمه می‌شود، معیّن باشد، و همچنین مالی که پرداخت می‌شود، و اگر به اقساط است، اقساط ماهانه یا سالانهٔ آن مثلاً معیّن باشد، و ابتدا و انتهای مدّت بیمه نیز معیّن باشد.

مسأله ۲۸۷۲ـ می‌توان تمام اقسام عقد بیمه را از باب تعهّد بیمه کننده و بیمه شونده به پرداخت خسارت و مال معیّن، قرار داد، هرچند احوط آن است که مثلاً بیمه شونده مال معینی به بیمه کننده صلح کند به شرط آن که بیمه کننده خسارت احتمالی که معیّن شده جبران نماید، و بر بیمه کننده جبران واجب می‌شود، و همچنین در صورتی که مال معیّن از طرف بیمه شونده عین باشد، می‌توان عقد بیمه را به عنوان هبهٔ به شرط تحمّل خسارت احتمالی از جانب بیمه کننده انجام داد، که بر بیمه کننده وفای به شرط واجب است.

مسأله ۲۸۷۳ـ چنانچه عقد بیمه به صورت صلح به شرط تحمّل خسارت یا به صورت هبهٔ به شرط تحمّل خسارت باشد، و بیمه کننده در صورت پیش آمد خسارتی بر بیمه شونده، از جبران آن خودداری کند و به شرط عمل ننماید، بیمه شونده خیار تخلّف شرط دارد و می‌تواند صلح یا هبه را فسخ کند، و آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۴ـ در صورتی که بیمه شونده اقساط بیمه را بر طبق قرار داد نپردازد، بر بیمه کننده واجب نیست خسارت وارده را جبران کند، و بیمه شونده حقّ ندارد آنچه از اقساط بیمه پرداخت کرده، پس بگیرد.

مسأله ۲۸۷۵ـ در صحّت عقد بیمه مدّت معیّنی معتبر نیست، که باید مثلاً یکساله باشد یا دو ساله یا بیشتر، بلکه تابع توافق بیمه شونده و بیمه کننده است.

مسأله ۲۸۷۶ـ اگر شرکتی با سرمایه‌گذاری عدّه‌ای تأسیس شود، و هر یک از شرکا و یا یکی از آنان در ضمن عقد شرکت بر دیگران شرط کند که چنانچه ضرر و حادثه‌ای بر جان یا مال او وارد شود ـ با تعیین نوع حادثه ـ شرکت باید خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند، در صورت وقوع حادثه تا زمانی که عقد شرکت باقی است واجب است شرکت به این شرط عمل نماید.

«احکام سرقفلی»

از معاملات رایج معاملهٔ سرقفلی است، و حقّ سرقفلی، آن است که مستأجر اختیار تخلیه و واگذاری عین اجاره شده را به غیر داشته باشد، یا مالک اختیار زیاد کردن مال الاجاره و گرفتن عین اجاره شده را از مستأجر نداشته باشد.

مسأله ۲۸۷۷ـ صحّت این معامله متوقف است بر ثبوت حقّی برای مستأجر، و آن حق به اجاره کردن محلّ سکنیٰ و محلّ کسب، هرچند مدّت اجاره طولانی باشد، یا کیفیّت کسب و کار یا شخصیّت مستأجر که موجب ارزش و مرغوبیّت محلّ کار باشد حاصل نمی‌شود، و هر چند از نظر عرف و قانون دولتی مستأجر را ذی‌حق بدانند، اعتبار ندارد، و بعد از انقضای مدّت اجاره، هر گونه تصرّف در عین اجاره شده بر مستأجر حرام و ید او بر آن عین و منافع عین، ید عدوان و ضمان است، و اجاره دادن آن عین فضولی و با اجازه نکردن مالک فاسد است.

و ثبوت حقّ شرعاً به وسیلهٔ شرطِ مشروع ممکن است، مثل آن که در ضمن عقد اجاره شرط شود ـ چه این که برای شرط موجر مبلغی دریافت کند یا نکند ـ که پس از انقضای مدّت اجاره، آن محلّ را به او و یا به کسی که او معیّن کند، ـ و همچنین هر مستأجری که مستأجر قبلی او را معیّن می‌نماید ـ به همان مال‌الاجارهٔ سابق اجاره دهد، که در این صورت به مقتضای حقّ الشرط، هر مستأجر می‌تواند سرقفلی گرفته

و آن محلّ را واگذار کند، و موجر به مقتضای وجوب وفای به شرط حقّ امتناع از اجاره دادن به مستأجر اوّل یا کسی که او معیّن کرده ـ و یا هر مستأجری که مستأجر قبل او را معیّن کرده ـ ندارد.

مسأله ۲۸۷۸ـ اگر در عقد اجاره شرط شده که مستأجر با تجدید اجاره به مال الاجارهٔ اوّل تا مدتی که بخواهد می تواند در آن محلّ بماند، مستأجر می تواند سرقفلی برای تخلیهٔ محلّ بگیرد، هر چند موجر ملزم به اجاره دادن به دهندهٔ سرقفلی نیست.

« مسائلی از قاعدهٔ الزام »

مسأله ۲۸۷۹ـ به فتوای علمای عامّه جز معدودی از آنها در صحّت عقد نکاح حضور شهود شرط است، و حنفیه و حنبلیه و شافعیه وقت آن را هنگام اجرای صیغهٔ نکاح می‌دانند و مالکیه وقت آن را تا قبل از دخول توسعه داده‌اند، و این شرط نزد علمای امامیّه معتبر نیست، بنابراین اگر مردی از عامّه ـ که تابع نظر مشهور علمای آنهاست ـ بدون حضور شهود، عقد کند، بر مذهب خود او، این عقد باطل است، و آن زن همسر او نشده است، در این صورت مرد شیعی مذهب می‌تواند بر طبق قاعدهٔ الزام، آن زن را به عقد خود درآورد.

مسأله ۲۸۸۰ـ به فتوای علمای عامّه جایز نیست شخصی در نکاح جمع کند بین عمّه و دختر برادر عمّه، و خاله و دختر خواهر خاله، و فقط می‌تواند با یکی از آنان ازدواج کند، پس اگر هر دو عقد مقارن باشد هر دو باطل، و اگر مقارن نباشد دومی باطل است، ولی در نزد علمای امامیّه جمع در نکاح بین آن دو با اجازهٔ عمّه یا خاله صحیح است، بنابراین اگر پیرو مذهب عامّه، عمّه و دختر برادر او را یا خاله و دختر خواهر او را مقارن با یکدیگر عقد کند، عقد هر دو به مذهب او باطل است، و پیرو مذهب شیعه می‌تواند به قاعدهٔ الزام با هر کدام آنها ازدواج کند، و اگر مقارن با یکدیگر نباشد، شیعی مذهب می‌تواند با دومی ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۱ـ در مذهب عامّه در طلاق زن یائسه و یا صغیره‌ای که شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد، بر آن زن واجب است عدّه نگه دارد ـ هر چند در مورد صغیره در بعضی از مذاهب عّامه تفصیلی است ـ ولی در مذهب شیعه در طلاق زن یائسه و صغیره عدّه واجب نیست.

بنابراین بر مذهب عامّه، آنها ملزم هستند که احکام عدّه را رعایت کنند، پس اگر زن یائسه یا صغیره از عامّه شیعه گردد لازم نیست عدّه نگه دارد، و اگر طلاق او رجعی باشد جایز است نفقهٔ ایّام عدّه را از شوهر عامّی مطالبه کند، و جایز است با شخص دیگری در آن ایّام ازدواج نماید، و همچنین اگر مرد عامی شیعه شود جایز است با خواهر زن یائسه و صغیره‌ای که طلاق داده است و هنوز به مذهب عامّه در ایّام عدّه هستند ازدواج کند، و لازم نیست احکام عدّه را رعایت نماید.

مسأله ۲۸۸۲ـ اگر مردی از عامّه بدون حضور دو شاهد عادل زن خود را طلاق دهد، و یا مقداری از بدن زن خود را ـ مثلاً یک انگشت زنش را ـ طلاق دهد، بر مذهب او این طلاق صحیح است، ولی بر مذهب امامیّه این طلاق باطل است، بنابراین مرد شیعه به قاعدهٔ الزام می تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۳ـ اگر مردی از عامّه زن خود را که در حال عادت است طلاق دهد، و یا در حال پاکی که با او مقاربت کرده است طلاق دهد، این طلاق بر مذهب او صحیح است، ولی در مذهب امامیّه این طلاق باطل است، بنابراین مرد شیعی بنا به قاعدهٔ الزام می تواند با آن زن بعد از تمام شدن ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۴ـ به مذهب ابی حنیفه و بعض دیگر از فقهای عامّه کسی که به اجبار و اکراه زنش را طلاق دهد آن طلاق صحیح است، ولی به مذهب امامیّه باطل است، بنابراین شخص شیعی بنا به قاعدهٔ الزام می تواند با زنی که با جبر و اکراه شوهرش او را طلاق داده در صورتی که پیرو مذهب ابی حنیفه یا هم رأیان او باشد ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۵ـ اگر مردی از عامّه قسم یاد کند که کاری انجام ندهد، و اگر آن کار را انجام داد زنش مطلقه شود، و آن کار را انجام داد، بر مذهب خودش زن او مطلقه می‌شود، و بر مذهب امامیّه قسم به طلاق منعقد نمی‌شود، بنا به قاعدهٔ الزام جایز است مرد شیعی بعد از ایّام عدّه با آن زن ازدواج کند، و همچنین بر مذهب عامّه به کتابت طلاق جایز

است، و بر مذهب امامیّه طلاق به کتابت واقع نمی‌شود، بنا به قاعدهٔ الزام، مرد شیعی می‌تواند با زنی که به نوشته طلاق داده شده، پس از ایّام عدّه ازدواج کند.

مسأله ۲۸۸۶ـ به فتوای ابی حنیفه ـ به نقل ابن قدامه ـ اگر کسی چیزی را بدون رؤیت به وصف فروشنده خریداری کند، و بعد رؤیت نماید، اگر چه آن چیز مطابق وصف فروشنده باشد، برای خریدار خیار رؤیت ثابت می‌شود، ولی در مذهب امامیّه در این مورد خیار رؤیت نیست، بنابراین اگر شیعه از پیروی ابی‌حنیفه چیزی به وصف خرید و بعد رؤیت کرد، بنا به قاعدهٔ الزام برای آن شیعه خیار رؤیت ثابت می‌شود.

مسأله ۲۸۸۷ـ بنا به نقل ابن قدامه در المغنی در مذهب ابی حنیفه و مذهب شافعی اگر کسی در معامله مغبون شود خیار غبن ندارد، بنابراین اگر شیعه از شافعی یا حنفی مذهب چیزی خرید و بعد معلوم شد که فروشنده مغبون می‌باشد، بنا به قاعدهٔ الزام، خریدار شیعی می‌تواند فروشنده را به وفای به عقد ملزم کند.

مسأله ۲۸۸۸ـ در مذهب ابی حنیفه در صحّت عقد سلم ـ فروش چیزی به نحو کلی مدّت دار به ثمن نقد حاضر ـ شرط است که آن چیز هنگام عقد در خارج موجود باشد، ولی در مذهب شیعه این شرط در صحّت معاملهٔ سلم معتبر نیست، بنابراین اگر شیعه با حنفی مذهب معاملهٔ سلم انجام دهد و مورد معامله موجود نباشد، بنا به قاعدهٔ الزام می‌تواند فروشندهٔ حنفی را به بطلان معامله ملزم کند، و همچنین است اگر حین انجام معامله خریدار حنفی بوده و بعد شیعه شده باشد.

مسأله ۲۸۸۹ـ اگر شخصی از عامّه بمیرد و از او یک دختر عامّی مذهب بماند، و برادری داشته باشد، اگر برادر شیعه باشد و یا پس از مرگ برادرش شیعه شود، بنا به قاعدهٔ الزام برادر شیعه می‌تواند آنچه از ترکهٔ میّت زیاد می‌آید از باب تعصیب بگیرد، هر چند تعصیب در مذهب شیعه باطل است.

و همچنین اگر شخصی از عامّه بمیرد و یک خواهر عامی مذهب وارث داشته باشد و عموی ابوینی داشته باشد، چنانچه عموی او شیعه باشد و یا بعد از مرگ پسر برادرش، شیعه شود، بنا به قاعدهٔ الزام می‌تواند آنچه از باب تعصیب به او می‌رسد بگیرد، و همچنین است حکم در سایر موارد تعصیب.

مسأله ۲۸۹۰ـ در مذهب عامّه زن میّت از تمام آنچه از میّت مانده ـ از نقود و متاع و اراضی و بساتین و غیر اینها ـ ارث می‌برد، ولی در مذهب امامیّه زن از زمین ـ نـه از عین آن و نه از قیمت آن ـ ارث نمی‌برد، بنابراین اگر میّت از عامّه وزن او شیعه باشد، بنا به قاعدهٔ الزام زن شیعه از زمین ارث می‌برد.

آنچه گذشت قسمتی از مسائلی است که بر مـبنای قـاعدهٔ الزام ذکـر شـده است، موارد دیگری مانند وصیّت برای وارث و عقد در حال احرام و شفعهٔ به جوار و خیار شرط و خیار تصریه و غیر اینها مورد جریان قاعدهٔ الزام است.

« احکام تشریح »

مسأله ۲۸۹۱ـ تشریح بدن مسلمان مرده جایز نیست، و بر تشریح کننده، دیهٔ جنین مسلمان ـ به تفصیلی که در کتاب دیات مذکور است ـ لازم می‌شود.

مسأله ۲۸۹۲ـ تشریح بدن کافر غیر ذمّی مرده جایز است، و جواز تشریح بدن ذمّی و عدم ثبوت دیهٔ جنین ذمّی در تشریح آن محلّ اشکال است، مگر آن که در آیین آنها جایز باشد که در این صورت مانعی ندارد، و اگر مرده‌ای مسلمان یا ذمّی بودن او مشکوک باشد، تشریح بدن او جایز است.

مسأله ۲۸۹۳ـ اگر زنده ماندن مسلمان متوقف شود بر تشریح بدن مرده‌ای و تشریح بدن غیر مسلمان و یا مشکوک الاسلام ممکن نباشد، و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن مسلمان نباشد، در این صورت جایز است که بدن مسلمان مرده را تشریح کنند، و دیهٔ جنین مسلمان ـ به تفصیلی که در باب دیات ذکر شده است ـ بر تشریح کننده لازم می‌شود.

مسأله ۲۸۹۴ـ بریدن عضوی از اعضای بدن مسلمان مرده ـ مانند چشم و غیر آن ـ به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص زنده جایز نیست، و قطع کننده باید دیهٔ آن عضو را که دیهٔ اعضای جنین مسلمان است بپردازد، ولی چنانچه زنده ماندن مسلمان متوقف باشد بر این که عضو بدن مسلمان مرده‌ای را ببرند و به او پیوند زنند، بریدن آن عضو جایز است، ولی قطع کننده باید دیهٔ آن را بپردازد. و پس از پیوند که جزء بدن

زنده گشت، احکام بدن زنده بر آن جاری است.

و اگر کسی در حال حیات خود وصیّت کند که پس از مردن او عضوی از اعضای او را قطع کنند و به دیگری پیوند زنند، صحّت این وصیّت محلّ اشکال است.

مسأله ۲۸۹۵ـ اگر شخصی راضی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضای او را بریده و به دیگری پیوند زنند، چنانچه آن عضو از اعضای رئیسه باشد که بریدن آن صدمه‌ای به حیات او می‌زند، و یا نقص و عیبی در او ایجاد می‌کند، بریدن آن عضو جایز نیست، و اگر با بریدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی‌شود ـ مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت ران که جای آن روییده می‌شود ـ بریدن آن عضو با رضایت او جایز است، و می‌تواند برای رفع ید از آن عضو مبلغی دریافت کند.

مسأله ۲۸۹۶ـ اهدای خون به بیمارانی که احتیاج به تزریق خون دارند جایز است، و گرفتن مبلغی در مقابل دادن خون مانعی ندارد، و در هر صورت باید خون دادن به صاحب آن ضرر جانی نداشته باشد.

مسأله ۲۸۹۷ـ بریدن عضوی از بدن مردهٔ کافری که تشریح آن جایز است و یا کسی که مسلمان یا ذمّی بودن او مشکوک است، به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص مسلمان جایز است، و پس از آن که جزء بدن مسلمان شد احکام بدن مسلمان بر آن جاری است.

و همچنین پیوند زدن عضوی از اعضای حیوان نجس العین به بدن شخص مسلمان جایز است، و پس از آن که جزء بدن مسلمان گشت احکام بدن مسلمان بر آن عضو جاری است.

« احکام تلقیح »

مسأله ۲۸۹۸ـ جایز نیست نطفهٔ مرد اجنبی را به زنی تلقیح نمایند ـ چه عمل تلقیح به وسیلهٔ اجنبی انجام شود و یا به وسیلهٔ شوهر زن ـ و عمل تلقیح، در فرض مذکور هر چند حرام است، ولی زنا نیست، و اگر زنِ تلقیح شده بچّه‌دار گردد آن بچّه فرزند صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است، و زنی هم که به وسیلهٔ تلقیح بچّه‌دار شده مادر آن بچّه است و احکام اولاد بر او جاری است.

مسأله ۲۸۹۹ـ گرفتن نطفهٔ مردی و گذاشتن آن در رحم مصنوعی و پرورش آن به منظور تولید فرزند جایز است، مگر این که متوقف بر انجام کار حرامی باشد که ارتکاب آن کار حرام است.

و چنانچه از این راه بچّه‌ای به وجود بیاید، اگر تخمک زن نباشد، آن بچّه فرزند صاحب نطفه است و احکام پدر و فرزند بر آن دو جاری می‌شود، ولی مادر ندارد، و در صورتی که تخمک زن هم باشد، آن زن هم مادر اوست.

مسأله ۲۹۰۰ـ تلقیح نطفهٔ شوهر به زن او به وسیلهٔ خود شوهر جایز است، و به وسیلهٔ غیر شوهر در صورتی که متوقف بر انجام کار حرامی باشد، ارتکاب آن کار حرام است، و بچّه‌ای که به تلقیح به وجود می‌آید احکام اولاد بر او مترتب است.

«احکام خیابانهایی که به‌وسیلهٔ دولت احداث می‌شود»

مسأله ۲۹۰۱ـ خیابانهایی که احداث می‌شود و خانه و املاک مردم در مسیر آنها قرار می‌گیرد، و دولت به جبر و اعمال زور آنها را خراب و خیابان کشی می‌کند، عبور از آنها جایز است، ولی تصرّف در مصالح آن املاک بدون اذن مالک آنها جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۲ـ مساجدی که در مسیر خیابان‌ها قرار می‌گیرد و جزء خیابان می‌شود، احتیاط واجب آن است که احکام مسجد نسبت به آنها رعایت شود، ولی اگر نجس شد تطهیر آن واجب نیست، و اوقافی که در مسیر خیابان‌ها قرار می‌گیرد از وقفیّت خارج نمی‌شود، و تصرّف در آنها بدون اذن متولیّ خاص یا حاکم شرع و وکیل او جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۳ـ عبور و مرور از زمین اوقاف عامّه، مانند مساجدی که در خیابان واقع شده، جایز است، ولی از اوقاف خاصّه‌ای که موقوف علیه خاص دارد، مانند وقف بر اولاد و مدارس، محلّ اشکال است.

مسأله ۲۹۰۴ـ آنچه از زمین مساجدی که بعد از خیابان کشیدن باقی مانده است، اگر به اندازه‌ای باشد که می‌شود از آنها برای نماز و سایر عبادات استفاده کرد احکام مسجد بر آن باقیمانده مترتب است، و هر گونه استفاده‌ای از آن که در ارتکاز متشرّعه با مسجد بودن منافات دارد جایز نیست.

مسأله ۲۹۰۵ـ قبرستان مسلمانان اگر در خیابان واقع و جزء خیابان شود، چنانچه زمین آن قبرستان ملک کسی باشد، حکم آن حکم املاک شخصی است که در مسألهٔ اوّل گذشت، و اگر وقف باشد حکم آن در مسألهٔ دوم و سوم گذشت، مگر آن که عبور و مرور از آن زمینها موجب هتک و بی حرمتی به اموات مسلمانان شود که در این صورت عبور از آنها جایز نیست.

و اگر ملک کسی نیست و وقف هم نیست، در صورتی که هتک اموات نشود تصرّف در آنها جایز است.

و در فرض اول تصرّف در مصالح باقی ماندهٔ آنها بدون اجازهٔ مالک جایز نیست، و در فرض دوم احتیاج به اجازهٔ متولّی خاص و در صورت نبودنش احتیاج به اجازهٔ حاکم شرع یا وکیل او دارد، و در فرض سوم تصرّف در آنها محتاج به اجازه نیست.

«مسائلی در نماز و روزه»

مسأله ۲۹۰۶ـ اگر روزه‌دار در ماه رمضان بعد از غروب با هواپیما به محلّی که در آنجا آفتاب غروب نکرده مسافرت کند، پس از رسیدن به آن محلّ واجب نیست که تا غروب آفتاب امساک نماید، چه در محلّ خود افطار کرده باشد و چه نکرده باشد.

مسأله ۲۹۰۷ـ اگر مکلف نماز صبح را در محلّ خود به جا آورد، و به محلّی که هنوز صبح طلوع نکرده مسافرت کند، و یا نماز ظهر و عصر را خوانده و به طرفی که هنوز آن جا ظهر نشده مسافرت کند، و یا نماز مغرب را خوانده و به محلّی که هنوز آفتاب در آن جا غروب نکرده مسافرت کند، احتیاط واجب آن است که نمازهای خوانده شده را دوباره بخواند.

مسأله ۲۹۰۸ـ اگر در محلّ خودش وقت نماز گذشته و نماز را نخوانده باشد ـ مثل این که آفتاب طلوع کرده و نماز صبح را نخوانده، و یا آفتاب غروب کرده و نماز ظهر و عصر را نخوانده باشد ـ و به محلّی مسافرت کند که در آن جا آفتاب طلوع نکرده و یا غروب نکرده است، بنا بر احتیاط واجب نمازهایی را که از او فوت شده به قصد ما فی الذّمه ـ اعمّ از قضا و ادا ـ به جا آورد.

مسأله ۲۹۰۹ـ اگر کسی با هواپیما مسافرت کند و بخواهد نماز را در هواپیما بخواند، چنانچه بتواند نماز را رو به قبله با سایر شرایط به جا آورد نماز او صحیح است، و اگر

نتواند نماز را رو به قبله به جا آورد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد که پس از پیاده شدن می‌تواند نماز را رو به قبله به جا آورد، در این صورت نماز خواندن در هواپیما باطل است، و اگر وقت نماز تنگ شده باشد، و تا موقع پیاده شدن وقت آن تمام می‌شود، واجب است نماز را در هواپیما به آن طرفی که علم دارد قبله در آن طرف است به جا آورد، و اگر علم ندارد به هر طرفی که گمان دارد قبله است نماز را بخواند، و اگر گمان هم ندارد می‌تواند به هر طرف که بخواهد نماز بخواند، اگر چه احتیاط مستحبّ آن است که به چهار طرف نماز بخواند، و اگر اصلاً تمکّن از نماز به سوی قبله ندارد این شرط از او ساقط است.

مسأله ۲۹۱۰ـ اگر کسی هواپیمایی سوار شود که سرعت حرکت آن برابر سرعت حرکت زمین باشد و از طرف شرق به سوی غرب حرکت کند و مدّتی به دور زمین بگردد، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت نمازهای پنجگانهٔ خود را انجام دهد و قضای آن نماز و روزه را هم به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت هواپیما دو برابر سرعت حرکت زمین باشد واجب است نماز صبح را موقع طلوع فجر، و ظهر و عصر را موقع زوال آفتاب، و مغرب و عشا را موقع غروب به جا آورد.

و اگر سرعت حرکت به حدّی باشد که در هر سه ساعت ـ مثلاً ـ یک بار دور زمین می‌گردد، بنا بر احتیاط واجب نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب بخواند، و در هر بیست و چهار ساعت هم یک بار دیگر پنج نماز را به جا آورد.

واگر هواپیما از غرب به سوی شرق حرکت کند، در صورتی که حرکت او برابر و یا کندتر از حرکت زمین باشد، واجب است نمازها را در موقع طلوع فجر و زوال آفتاب و غروب به جا آورد.

و اگر سرعت هواپیما بیشتر از حرکت زمین باشد به حدّی که ـ مثلاً ـ در هر سه ساعت یک بار دور زمین می‌گردد احتیاط گذشته مراعات شود.

مسأله ۲۹۱۱ـ کسی که وظیفهٔ او روزه گرفتن در مسافرت است، مانند کسانی که سفر شغل آنان می‌باشد، اگر پس از طلوعِ صبح و نیّتِ روزه با هواپیما به محلّ دیگری

مسافرت کند که در آنجا صبح نشده باشد، به جا آوردن مفطرات برای او جایز است.

مسأله ۲۹۱۲ـ اگر کسی در ماه رمضان بعد از ظهر مسافرت کرد و به شهر دیگری رسید که در آن جا ظهر نشده واجب است امساک کند و روزه را به آخر برساند.

مسأله ۲۹۱۳ـ اگر فرض شود که مکلّف در محلّی است که روز آن شش ماه و شب آن شش ماه است، و می تواند هجرت کند به شهری که نماز و روزه را در وقت شرعی به جا آورد، واجب است هجرت کند، و اگر نمی تواند هجرت کند، بنابر احتیاط واجب در هر بیست و چهار ساعت یک بار نمازهای پنجگانه را به جا آورد، و قضای آنها را نیز انجام دهد، و باید روزه را قضا کند.

واژه‌ها و اصطلاحات فقهی

(الف)

اجرة المثل: اجرت همانند، یعنی اجرت متعارف چیز و یا کاری، که ممکن است از مقدار اجرتی که در اجاره معیّن می‌شود کمتر و یا بیشتر و یا مساوی آن باشد.

اجرة المسمّیٰ: اجرت ذکر شده، و مقصود اجرتی است که در قرار داد اجاره تعیین شده است.

اجیر: شخصی که طبق قرار داد اجاره در مقابل اجرت کاری را انجام می‌دهد.

احتلام: خارج شدن منی از انسان در حال خواب، که یکی از علایم بلوغ می‌باشد.

احوط: مطابق با احتیاط.

استبراء: تحصیل پاکی از آلودگی و نجاست، و در چهار مورد بکار می‌رود:

۱ ـ **استبراء از بول:** عمل خاصی که مردان بعد از خروج بول انجام می‌دهند. (رجوع شود به مسألهٔ ۷۳)

۲ ـ **استبراء از منی:** ادرار کردن پس از خروج منی.

۳ ـ **استبراء حیوان نجاستخوار:** رجوع شود به مسألهٔ ۲۲۶.

۴ ـ **استبراء زن به حیض:** رجوع شود به مسألهٔ «۲۴۶۳»

استطاعت: توانایی، و مقصود توانایی انجام عمل حجّ است، که شرح آن در مسألهٔ «۲۰۵۳» ذکر شده است.

استمناء: رجوع شود به مسألهٔ ۱۵۸۰.

استیفاء: بدست آوردن.

افلاس: رجوع شود به مسألهٔ ۲۳۰۶.

اعـــراض از وطـــن: تصمیم انسان بر ترک همیشگی سکونت در وطن.

افضاء: رجوع شود به مسألهٔ ۲۴۴۴.

اسباب اماله: وسایل تنقیه.

الزام کردن: وادار کردن.

امساک: خود را از انجام کاری باز داشتن، مانند امساک روزه‌دار از مفطرات روزه.

اولی: سزاوارتر.

اهل کتاب: رجوع شود به مسألهٔ ۱۰۷.

(ب)

بالغ: فردی که به سنّ بلوغ شرعی رسیده باشد. (رجوع شود به مسألهٔ ۲۳۰۴)

بعید نیست: فتوی این است، مگر قرینه‌ای بر خلاف آن در کلام باشد.

(ت)

تذکیه: به کار بستن اموری که برای پاک شدن یا حلال شدن حیوان در شرع معیّن شده است.

تطهیر: پاک کردن.

تعدّی: زیاده روی، تجاوز.

تفریط: کوتاهی کردن.

تمکّن: دارایی، توانایی.

تقنّع: پوشیدن سر و قسمتی از صورت.

توکیل: وکیل گرفتن.

توریه: به گونه‌ای حرف زدن که دروغ نباشد. (رجوع شود به مسألهٔ ۲۷۳۹)

تدلیس: چیزی را بر خلاف ـ بهتر از ـ واقعش نشان دادن. (مسألهٔ ۲۱۵۲ و ۲۴۴۷)

تکـلیف الزامـی: تکلیفی که به نحو لزوم ـ وجوب یا حرمت ـ باشد.

تـبرّع: انجام عملی بدون در نظر داشتن پاداش و اجرت.

(ث)

ثمن: قیمت کالا.

(ج)

جاهل قاصر: جاهل به مسأله، که در جهلش معذور است.

جاهل مقصّر: جاهل به مسأله، که در جهلش معذور نیست.

جماع: آمیزش جنسی.

جهر: صدای بلند، با صدای بلند خواندن.

(ح)

حاکم شرع: مجتهدی که شرعاً حقّ حکم کردن داشته باشد.

حدث اصغر: هر چه که موجب فقط وضو شود، مانند خروج بول وغائط.

حدث اکبر: هر چه‌که موجب غسل شود، مانند جماع و حیض.

حدّ ترخّص: رجوع شود به شرط هشتم از شرایط نماز مسافر.

حرج: مشقّت، سختی، دشواری به طوری که عادةً قابل تحمّل نباشد.

حصّه: سهم.

حضر: مقابل سفر، وطن.

حق التحجیر: حقّی که به سبب سنگ چینی و مانند آن دور زمین بایر برای شخص پیدا می‌شود. (حق سنگ چینی)

(خ)

خبره: کار شناس.

خوارج: کسانی که بر امام معصوم علیه السلام خروج کنند، مثل خوارج نهروان.

خیار: رجوع شود به مسألهٔ ۲۱۵۲.

(د)

دائمه: زنی که به عقد دائم به همسری مردی درآمده باشد. (ابتدای احکام نکاح)

دعای فرج: لٰا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ الحَلیمُ الْکَریمُ، لٰا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ، سُبْحٰانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضینَ السَّبْعِ وَ مٰا فیهِنَّ وَ مٰا بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

دُبُر: پشت، مقعد.

(ذ)

ذِمّی: کافران اهل کتاب مانند یهود و نصاری که ملتزم به شرایط ذمّه شده‌اند و در پناه حکومت اسلام به سر می‌برند.

ذراع: بازو.

(ر)

ربا: زیادت. (رجوع شود به مسألهٔ ۲۱۰۰ و ۲۳۳۵)

رضاعی: رجوع شود به احکام شیردادن، مسألهٔ ۲۵۲۸.

(س)

سال خمس: یک سال تمام از زمان بدست آوردن منفعت. (رجوع شود به مسألهٔ ۱۷۸۲)

سال قمری: دوازده ماه قمری.

(ش)

شاخص: رجوع شود به مسألهٔ ۷۳۶.

شارع مقدّس: بنیانگذار شریعت.

شاهد: گواه.

(ص)

صغیره: دختری که به سنّ بلوغ شرعی نرسیده است. (مسألهٔ ۲۵۸۱)

صیغه: جمله‌ای که وسیلهٔ تحقّق عقد ـ مانند خرید و فروش ـ یا ایقاع ـ مانند طلاق ـ است، ازدواج موقت، زوجهٔ موقت

(ط)

طهارت ظاهری: طهارتی که شارع به آن حکم می‌فرماید در چیزهایی که طهارت آنها مورد شکّ است.

(ع)

عدول: جمع عادل (رجوع شود به مسألهٔ ۲) برگشت از چیزی، مثل عدول نیّت از جماعت به فرادیٰ.

عرف: عموم مردم. (مثل آنچه در مسألهٔ ۱۹۶ آمده است)

عمداً: از روی قصد و التفات کاری را انجام دادن.

عورت: اعضاء تناسلی، آنچه در شرع باید پوشیده شود.

عیال: همسر مرد، نان خور.

(غ)

غائط: مدفوع

غبن: تفاوت قیمت قرار دادی با قیمت واقعی به مقدار فاحشی که مورد چشم پوشی نزد عرف نباشد.

غساله: رجوع شود به مسألهٔ ۱۶۱.

(ف)

فجر: سپیدهٔ صبح.

فرادیٰ: نمازی که انسان به طور انفرادی می‌خواند.

فرج: عورت

فضله: مدفوع حیوانات.

(ق)

قُبُل: پیش (کنایه از عضو جنسی که در جلوی بدن قرار دارد)

قسم: سوگند.

قصد اقامه: قصد مسافر به ماندن ده روز یا بیشتر در یک محلّ.

قرشیّه: زن منسوب به قریش.

قصد رجاء: قصدانجام یا ترک عملی به‌احتمال این که مورد امر یا نهی خداوند متعال باشد.

قصد قربت: رجوع شود به شرایط صحّت وضو، شرط هشتم.

قصد قربت مطلقه: قصد امتثال امر شارع چه وجوبی باشد، چه استحبابی.

قضا: به جا آوردن عملی که وقت آن فوت شده است.

قیّم: سرپرست.

(ک)

کافر حربی: کافری که تحت شرایط ذمّه نیست، و پیمانی با مسلمین نبسته است.

کلّی در معیّن: امر کلیّی که مورد انطباق آن خارج از مورد یا موارد معیّنی نیست.

(م)

ما به التفاوت: مقدار تفاوت بین قیمت دو شیء (قیمت دو شیء، یا قیمت یک شیء در دو حالت)

مال الاجارة: مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.

ما فی الذمّه: آنچه در عهدهٔ شخص است.

ماه هلالی: ماه قمری، از رؤیت هلال ماه تا رؤیت هلال ماه می‌باشد.

مؤونه: مخارج، هزینه

متعه: زنی که به عقد موقّت مردی درآمده است.

متنجّس: چیزی که ذاتاً پاک است، ولی در اثر ملاقات با نجس، آلوده شده است.

متولّی: صاحب ولایت، اختیاردار شرعی.

مجهول المالک: مملوکی که مالک آن معلوم نیست، و احکام گمشده را ندارد. (مسألهٔ ۲۶۴۶)

مُجزِی است: کافیست، ساقط کنندهٔ تکلیف است.

محتضر: کسی که در حال جان دادن است.

محتلم: کسی که در خواب منی از او خارج شده است.

محلّ اشکال است: رجوع شود به مسألهٔ ۷.

محلّ تأمل است: رجوع شود به مسألهٔ ۷.

مُدّ: تقریباً ده سیر است.

مذکّی: تذکیه شده، رجوع شود به مسأله ۲۶۴۷.

مرتدّ: رجوع شود به مسألهٔ ۲۵۱۱.

مرتدّ فطری: رجوع شود به مسألهٔ ۲۵۱۱.

مرتد ملّی: رجوع شود به مسألهٔ ۲۵۱۱.

معتصم: آبی که به ملاقات با نجس، نجس نمی‌شود، مانند آب کرّ و باران و جاری.

مستهلک: از میان رفته، نابود شده، نیست شده.

مسکرات: چیزهای مست کننده.

مضمضه: گرداندن آب در دهان.

مطهِّر: پاک کننده.

مظالم: آنچه که در ذمّهٔ انسان است و صاحب

آن ـ اگر چه در ضمن افراد معیّنی ـ معلوم نیست یا دسترسی به او ندارد.

مفلّس: ورشکسته‌ای که به حکم حاکم شرع از تصرّف در اموال خود منع شده است.

مفطر: چیزی که روزه را باطل می‌کند.

ممیّز: بچّه‌ای که خوب و بد را تشخیص می‌دهد.

موالات: پشت سرهم، پیاپی.

مستمرة الدّم: زنی که خون او استمرار داشته و قطع نشود.

موقوفه: وقف شده.

موکِّل: وکیل کننده. (مسألهٔ ۲۳۱۱)

معتنا به: قابل توجه، مورد التفات.

(ن)

نصاب: حدّ یا مقدار معیّن.

(و)

وطئ: کنایه از عمل جنسی است.

ولایت: صاحب اختیار شرعی بودن.

ولیّ: کسی که از جهت شرعی صاحب اختیار است.

(ی)

یائسه: زنی که سنّش به حدّی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی‌بیند. (رجوع شود به مسألهٔ ۴۴۱)

فهرست رسالهٔ عملیه

احکام تقلید ۵
احکام طهارت ۹
آب مطلق و آب مضاف ۹
۱ـ آب کرّ ۹
۲ـ آب قلیل ۱۰
۳ـ آب جاری ۱۱
۴ـ آب باران ۱۲
۵ـ آب چاه ۱۳
احکام آبها ۱۳
احکام تخلّی ۱۵
استبراء ۱۷
مستحبّات و مکروهات تخلّی ۱۸
نجاسات ۱۹
۱ـ ۲ـ بول و غائط ۱۹
۳ـ منی ۱۹
۴ـ مُردار ۱۹

۵ـ خـون ۲۰
۶ـ۷ـ سگ و خوک ۲۱
۸ـ کافر ۲۱
۹ـ شراب ۲۲
۱۰ـ فقّاع ۲۳
راه ثابت شدن نجاست ۲۳
چیز پاک چگونه نجس می‌شود ۲۴
احکام نجاسات ۲۶
مطهّرات ۲۸
۱ـ آب ۲۸
۲ـ زمین ۳۳
۳ـ آفتاب ۳۴
۴ـ استحاله ۳۵
۵ـ انقلاب ۳۶
۶ـ انتقال ۳۷
۷ـ اسلام ۳۷
۸ـ تبعیّت ۳۸
۹ـ بر طرف شدن عین نجاست ۳۹
۱۰ـ استبراء حیوان نجاستخوار ۴۰
۱۱ـ غایب شدن مسلمان ۴۰
۱۲ـ رفتن خون متعارف ۴۱
احکام ظرفها ۴۱
وضـو ۴۳
وضوی ارتماسی ۴۶
دعایی که موقع وضو گرفتن مستحبّ است ۴۶

شرایط صحّت وضو ۴۷
احکام وضو ۵۳
چیزهایی که باید برای آنها طهارت از حدث داشت ۵۶
چیزهایی که وضو را باطل می‌کند ۵۷
احکام وضوی جبیره ۵۸
غسلهای واجب ۶۱
احکام جنابت ۶۲
چیزهایی که بر جنب حرام است ۶۳
چیزهایی که بر جنب مکروه است ۶۴
غسل جنابت ۶۴
غسل ترتیبی ۶۵
غسل ارتماسی ۶۶
احکام غسل کردن ۶۶
استحاضه ۶۹
احکام استحاضه ۷۰
حیض ۷۶
احکام حائض ۷۸
اقسام زنهای حائض ۸۲
۱ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه ۸۳
۲ـ صاحب عادت وقتیه ۸۶
۳ـ صاحب عادت عددیه ۸۸
۴ـ مضطربه ۸۹
۵ـ مبتدئه ۹۰
۶ـ ناسیه ۹۱
مسائل متفرقهٔ حیض ۹۳

نفـاس ۹۴
غسل مسّ میّت ۹۷
احکام محتضر ۹۸
احکام بعد از مرگ ۱۰۰
احکام غسل و کفن و نماز و دفن میّت ۱۰۰
کیفیّت غسل میّت ۱۰۱
احکام کفن میّت ۱۰۴
احکام حنوط ۱۰۶
احکام نماز میّت ۱۰۷
دستور نماز میّت ۱۰۸
مستحبّات نماز میّت ۱۱۰
احکام دفن ۱۱۰
مستحبّات دفن ۱۱۲
نماز وحشت ۱۱۶
نبش قبر ۱۱۶
غسلهای مستحبّ ۱۱۷
تیمّـم ۱۲۰
اوّل از موارد تیمّم ۱۲۰
دوم از موارد تیمّم ۱۲۲
سوم از موارد تیمّم ۱۲۳
چهارم از موارد تیمّم ۱۲۳
پنجم از موارد تیمّم ۱۲۴
ششم از موارد تیمّم ۱۲۴
هفتم از موارد تیمّم ۱۲۴
چیزهایی که تیمّم به آنها صحیح است ۱۲۵

دستور تیمّم بدل از وضو یا غسل ۱۲۷
احکام تیمّم ۱۲۸
احکام نماز ۱۳۳
نمازهای واجب ۱۳۵
نمازهای واجب یومیّه ۱۳۵
وقت نماز ظهر و عصر ۱۳۶
وقت نماز مغرب و عشاء ۱۳۷
وقت نماز صبح ۱۳۸
احکام وقت نماز ۱۳۸
نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود ۱۴۱
نمازهای مستحبّ ۱۴۲
وقت نافله‌های یومیّه ۱۴۳
نماز غفیله ۱۴۴
احکام قبله ۱۴۵
پوشانیدن بدن در نماز ۱۴۶
شرایط لباس نمازگزار ۱۴۸
مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد ۱۵۶
چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحبّ است ۱۵۸
چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است ۱۵۹
مکان نمازگزار ۱۵۹
جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحبّ است ۱۶۴
جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است ۱۶۴
احکام مسجد ۱۶۵
اذان و اقامه ۱۶۷
ترجمهٔ اذان و اقامه ۱۶۸

واجبات نماز ۱۷۱
نیّت ۱۷۲
تکبیرة الاحرام ۱۷۳
قیام (ایستادن) ۱۷۴
قرائت ۱۷۷
رکوع ۱۸۴
سجود ۱۸۷
چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است ۱۹۱
مستحبات و مکروهات سجده ۱۹۳
سجدهٔ واجب قرآن ۱۹۴
تشهّد ۱۹۵
سلام نماز ۱۹۶
ترتیب ۱۹۷
موالات ۱۹۸
قنوت ۱۹۹
ترجمهٔ نماز ۲۰۰
۱ـ ترجمهٔ سورهٔ حمد ۲۰۰
۲ـ ترجمهٔ سورهٔ قل هو الله احد ۲۰۰
۳ـ ترجمهٔ ذکر رکوع و سجود و ذکرهایی که بعد از آنها مستحبّ است ۲۰۱
۴ـ ترجمهٔ قنوت ۲۰۱
۵ـ ترجمهٔ تسبیحات اربعه ۲۰۲
۶ـ ترجمهٔ تشهّد و سلام ۲۰۲
تعقیب نماز ۲۰۲
صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۰۳
مبطلات نماز ۲۰۳

چیزهایی که در نماز مکروه است ۲۰۹
مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست ۲۰۹
شکّیات ۲۱۰
شکهای باطل کننده ۲۱۱
شکهایی که نباید به آنها اعتنا کرد ۲۱۱
۱ـ شکّ در چیزی که محلّ آن گذشته است ۲۱۲
۲ـ شکّ بعد از سلام ۲۱۴
۳ـ شکّ بعد از وقت ۲۱۴
۴ـ شکّ کثیرالشکّ ۲۱۵
۵ـ شکّ امام و مأموم ۲۱۶
۶ـ شکّ در نماز مستحبّی ۲۱۶
شکهای صحیح ۲۱۷
نماز احتیاط ۲۲۱
سجدهٔ سهو ۲۲۵
دستور سجدهٔ سهو ۲۲۷
قضای سجده و تشهّد فراموش شده ۲۲۷
کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز ۲۲۹
نماز مسافر ۲۳۱
مسائل متفرّقهٔ نماز مسافر ۲۴۴
نماز قضا ۲۴۷
نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است ۲۵۰
نماز جماعت ۲۵۱
شرایط امام جماعت ۲۵۹
احکام جماعت ۲۶۰
وظیفهٔ امام و مأموم در نماز جماعت ۲۶۲

چیزهایی که در نماز جماعت مستحبّ است ۲۶۳
چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است ۲۶۳
نماز آیات ۲۶۴
دستور نماز آیات ۲۶۶
نماز عید فطر و قربان ۲۶۸
اجیر گرفتن برای نماز ۲۷۱
احکام روزه ۲۷۵
نیّت ۲۷۵
چیزهایی که روزه را باطل می‌کند ۲۷۹
۱ـ خوردن و آشامیدن ۲۷۹
۲ـ جماع ۲۸۱
۳ـ استمناء ۲۸۱
۴ـ دروغ بستن به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۲۸۲
۵ـ رساندن غبار به حلق ۲۸۳
۶ـ فرو بردن سر در آب ۲۸۴
۷ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح ۲۸۵
۸ـ اماله کردن ۲۸۹
۹ـ قی کردن ۲۸۹
احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند ۲۹۰
آنچه برای روزه‌دار مکروه است ۲۹۰
جایی که قضا و کفّاره واجب است ۲۹۱
کفّارهٔ روزه ۲۹۱
جاهایی که فقط قضای روزه واجب است ۲۹۵
احکام روزهٔ قضا ۲۹۶
احکام روزهٔ مسافر ۲۹۹

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ۳۰۰
راه ثابت شدن اوّل ماه ۳۰۱
روزه‌های حرام و مکروه ۳۰۳
روزه‌های مستحبّ ۳۰۴
مواردی که مستحبّ است انسان از کارهایی که روزه ۳۰۵
را باطل می‌کند خودداری نماید ۳۰۵
احکام اعتکاف ۳۰۷
احکام خمس ۳۱۱
۱ـ منفعت کسب ۳۱۱
۲ـ معدن ۳۱۸
۳ـ گنج ۳۱۹
۴ـ مال حلال مخلوط به حرام ۳۲۱
۵ـ جواهری که به واسطهٔ فرو رفتن در دریا به دست می‌آید ۳۲۲
۶ـ غنیمت ۳۲۳
۷ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد ۳۲۴
مصرف خمس ۳۲۴
احکام زکات ۳۲۹
شرایط واجب شدن زکات ۳۲۹
زکات گندم و جو و خرما و کشمش ۳۳۱
نصاب طلا و نقره ۳۳۵
زکات شتر و گاو و گوسفند ۳۳۸
نصاب شتر ۳۳۸
نصاب گاو ۳۳۹
نصاب گوسفند ۳۴۰
مصرف زکات ۳۴۲

شرایط کسانی که مستحق زکاتند ۳۴۵
نیّت زکات ۳۴۷
مسائل متفرّقهٔ زکات ۳۴۷
زکات فطره ۳۵۲
مصرف زکات فطره ۳۵۵
مسائل متفرّقهٔ زکات فطره ۳۵۶
احکام حجّ ۳۵۹
احکام امر به معروف و نهی از منکر ۳۶۳
احکام خرید و فروش ۳۷۱
مستحبّات خرید و فروش ۳۷۱
معاملات مکروه ۳۷۲
معاملات باطل و حرام ۳۷۲
شرایط فروشنده و خریدار ۳۷۸
شرایط جنس و عوض آن ۳۸۰
صیغهٔ خرید و فروش ۳۸۱
خرید و فروش میوه‌ها ۳۸۲
نقد و نسیه ۳۸۳
معاملهٔ سلف ۳۸۴
شرایط معاملهٔ سلف ۳۸۴
احکام معاملهٔ سلف ۳۸۵
فروش طلا و نقره به طلا و نقره ۳۸۶
مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند ۳۸۷
مسائل متفرّقهٔ خرید و فروش ۳۹۱
احکام شرکت ۳۹۳
احکام صلح ۳۹۷

احکام اجاره ۴۰۱
شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند ۴۰۳
شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند ۴۰۴
مسائل متفرّقهٔ اجاره ۴۰۵
احکام جعاله ۴۱۱
احکام مزارعه ۴۱۳
احکام مضاربه ۴۱۷
احکام مساقات و مغارسه ۴۲۳
کسانی که از تصرّف در مال خود ممنوعند ۴۲۷
احکام وکالت ۴۲۹
احکام قرض ۴۳۳
احکام حواله ۴۳۷
احکام رهن ۴۴۱
احکام ضمان ۴۴۳
احکام کفالت ۴۴۵
احکام ودیعه (امانت) ۴۴۷
احکام عاریه ۴۵۱
احکام هبه ۴۵۵
احکام نکاح (ازدواج) ۴۵۹
احکام عقد ۴۵۹
دستور خواندن عقد دائم ۴۶۰
دستور خواندن عقد غیر دائم ۴۶۱
شرایط عقد ۴۶۱
عیبهایی که به واسطهٔ آنها می‌شود عقد را به هم زد ۴۶۳
عدّه‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است ۴۶۴

احکام عقد دائم ۴۶۸
متعه (ازدواج موقّت) ۴۶۹
احکام نگاه کردن ۴۷۱
مسائل متفرّقهٔ زناشویی ۴۷۲
احکام شیردادن ۴۷۷
شرایط شیردادنی که علّت محرم شدن است ۴۷۹
آداب شیر دادن ۴۸۲
مسائل متفرّقهٔ شیر دادن ۴۸۲
احکام طلاق ۴۸۵
عدّهٔ طلاق ۴۸۷
عدّهٔ زنی که شوهرش مرده ۴۸۸
طلاق بائن و طلاق رجعی ۴۸۹
احکام رجوع کردن ۴۹۰
طلاق خلع ۴۹۱
طلاق مبارات ۴۹۱
احکام متفرقهٔ طلاق ۴۹۲
احکام غصب ۴۹۵
احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند ۴۹۹
احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات ۵۰۳
دستور سر بریدن حیوان ۵۰۴
شرایط سربریدن حیوان ۵۰۵
دستور کشتن شتر ۵۰۶
چیزهایی که موقع کشتن حیوانات مستحبّ است ۵۰۷
چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است ۵۰۸
احکام شکار کردن با اسلحه ۵۰۸

شکار کردن با سگ شکاری ۵۱۰
صید ماهی ۵۱۱
صید ملخ ۵۱۲
احکام خوردنیها و آشامیدنیها ۵۱۳
مستحبّات و مکروهات خوردن و آشامیدن ۵۱۵
احکام نذر و عهد ۵۱۹
احکام قسم خوردن ۵۲۵
احکام وقف ۵۲۷
احکام وصیّت ۵۳۱
احکام ارث ۵۳۹
ارث طبقهٔ اوّل ۵۴۰
ارث طبقهٔ دوم ۵۴۱
ارث طبقهٔ سوم ۵۴۶
ارث زن و شوهر ۵۴۹
مسائل متفرّقهٔ ارث ۵۵۱
ملحقات ۵۵۳
مسائل مربوط به بانکها ۵۵۳
اعتبارهای بانکی ۵۵۴
نگهداری کالا به وسیلهٔ بانک ۵۵۶
ضمانت نامه‌های بانکی ۵۵۷
فروش سهام ۵۵۸
حواله‌های داخلی و خارجی ۵۵۹
جایزه‌های بانکی ۵۶۱
تحصیل و نقد کردن سفته‌ها به وسیلهٔ بانکها ۵۶۱
خرید و فروش ارز (پولهای خارجی) ۵۶۲

حسابهای جاری ۵۶۲
خرید و فروش سفته‌ها ۵۶۳
کارهای بانکی ۵۶۵
احکام بیمه ۵۶۷
احکام سرقفلی ۵۶۹
مسائلی از قاعدهٔ الزام ۵۷۱
احکام تشریح ۵۷۵
احکام تلقیح ۵۷۷
احکام خیابانهایی که به‌وسیلهٔ دولت احداث می‌شود ۵۷۹
مسائلی در نماز و روزه ۵۸۱
واژه‌ها و اصطلاحات فقهی ۵۸۵